اکبرنامه

V. 2. P. 1.

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت‌نمای شهود و شواهد قدرت واجب‌الوجود است
وابستهٔ فرمان‌روایی بزرگ‌نهادی باید که بار عالم و عالمیان را ببازوی تأیید الهی برسر تواند
گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود و شعشعهٔ عظمت از
ناصیهٔ اقبالش تابد و بارقهٔ ابهت از لوحهٔ احوالش فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت بیاوری
ریاست او استقامت یابد و این چارسوی سلطنت بدستیاری فکر و رویتش رونق و بها پذیرد
و زرهای ناب که نقد خزانهٔ آسمان است بسکهٔ عدل و کامل عیاری برآید گوهرهای شب‌چراغ که
صیقل‌زدهٔ مهرهٔ انجم است بتاج دولت و سربلندی بیند چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او
آب خورد و خوشش جهت مملکت از ناهنجه نوای او تاب گیرد طنطنهٔ کوس هیبتش غریو حوادث روزگار
ستیزه‌انگیز را پستی بزد و کوکبهٔ سپاه شکوهش عرصهٔ گردآلود جهان تاریک را شعله بخشد و گرد فتنه را
تاب تیغ جهان‌گشای بنشاند و برق حادثه را سحاب چتر گردون‌سای منطفی سازد و بساط درگاهش
قطب‌نمای دایرهٔ گردان آفرینش گردد و بارگاه آسمانش قبله‌گاه زمین‌بوس گردن‌کشان پیشگاه
نخوت شود همتش بر آبادی خراب‌آباد دلها مقصور بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جانهای
مجهول و مضطر باشد محبتش در نهانخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر خلوتگاه

زبان صغار و کبار آرام کند بلکه صفوف نبات که جلوه نمایان مقام ثبات اند از چشمه سار افضال او
سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضهٔ او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان
اقسام
مقام ایستاده اند هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند
همین نه جانور از دین و داد تاجوران ٭ بامن و عیش گراید بزیب و فر گردد ٭ بنوبهار عدالت و مذ رنگ گیاه
گیاه نخل شود نخل بارور گردد ٭ فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین ٭ که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد
چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی ذات
و تباشیر دولت و سعادة از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و لوایح مشکبار جهان آرائی از عنوان
صفوا بمشام ادراک عارفان انفس و آفاق میرسید و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او مبید رخشید و فروغ جهانگیری
از نظر دوربین او به بلندی می شتافت آثار تخت نشینی از طرز نشست او پیدا بود و رقوم خاتم فرمان روائی از خطوط
دست او خوانده میشد و زمانی که افلاک در چندین ادوار انتظار آن می بردند رسید و دوری که انجم در چندین
قرانات فرصت آن می جستند ظهور یافت انتظام بخشان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان
سکنهٔ زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال برگشادند ٭ نگاهی گهر تخت بجا تم ترا
دور شهنشاهی عالم ترا ٭ گوش فلک بازپی کوس تست ٭ تخت هوا خواه قدم بوس تست
بر سر دل تاج شرافت تراست ٭ خطبه خود خوان که خلافت تراست ٭ در هنگامی که سلطان بهار بالش کردون
برج سعادة حوت رسیده نظر عالی به بیت الشرف انداخته بود که تخت چهار پایهٔ حمل را بجلوس سعادة معمور سازد
و غبار آلودگان خطهٔ خاک را بفیض عام تازه و تر گردانید بر تخت کاه چمن سایبانهای اشجار سایه افکن شود و خسرو
گل با تاج صد ترکی مرصع بلعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون خطیبان جلوس
پادشاهی طیلسان شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر صد پایهٔ چوبین خطبه بنوق بلند کشند
سرو و صنوبر که ایستادگان پیشگاه ادب اند سر تعظیم فرود آورند و شاد و غرغر که کهن پیران آن زومند
برگ و نوای جوانی رسند بزرگان شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در پوشند و خردان لاله و نسرین
از شگفتگی در پیراهن نگنجد او آوازهٔ کوس رعد بر تارک فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم انداز و دوبت گوهر افشانی

ایجاد کنند صح

نوبهار صلای عام بهار رکن عالم در داده نسایم فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق ازهار خلافت آلی تازگی شکفتن گرفت ماه جبهه نیاز بسجدهٔ شکر می برد و کف الخضیب نور می چید قطب دو دیدهٔ فرقدانرا میل زرین شعاع سرمهٔ سفید میکشید مهندسان رصد بند و مجسطی کشایان فلک پیوند که اصطرلاب دانش را رصد کواکب دولت بودند اختراع زایچهٔ جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم بتایید الطاف ذو الجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال معراج ساعتی که برو آسمان سجود کند در عیدگاه خطهٔ دلکشای کلانور که با قبلهٔ اقبال دم در هم دوخته جشنی عالی و مجلسی والا که غیرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب دادند دل افروز جشنی شد آراسته ‧ درون و برون هر دو پیراسته

نمودند در پیش این سبز کاخ	بساطی چو میدان همت فراخ	سراپردهای مکلل کلاه
کشیدند بر دوره جشنگاه	کران تا کران فرش آن سرزمین	پرند خطا بود و دیبای چین
زبس سایبانهای زربفت تار	هوا بود چون پردهٔ زرنگار	فلک را گرفتند در زرناب
که خورشید نیست در چتر نیلی نقاب	زبس نکهت بزم میرفت دور	فلک نافهٔ مشکبو از بخور
بزرگان درگاه برخاستند	عروسانه تختی برآراستند	که دوشیزهٔ سلطنت را بعقد
بشاه جوانبخت بندند عقد	دو عالم بیکجا فراهم کنند	به پیوند جاوید محکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده ساز	که ای بخت با تخت و دولت بناز	شهی میکند بر سر تخت جای
که خواهد شدن تخت ازو دیرپای	کسی می نشیند براورنگ جاه	که خواهد با و بخت بردن پناه

انگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی قریب نصف النهار جمعه بروایت دویم و باعتبار اوسط سیوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سیوم قمری دویم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهارصد و هفتاد و هفتم پانزدهم تیر ماه قدیمی یزدجردی سال نهصد و بیست و پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین دربر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آواز مبارکبادی از شش جهت برخاست منبر آسمان منظر بخطبهٔ اقبال سربلندی گرفت و درجات رفعت محامد و معالی ارجمندی یافت و ازو کنون بفرق خدیو جهان نهاد

باری که پیش ازین بر آسمان نهاد • آنرا که در نهاد بود قوتی چنین • بار دو کون بر سر او می توان نهاد
شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید • بنهاد بار بر سر و منت بجان نهاد • هر چند خطیب بصورت پایه پایه فرو
فرو دی آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلند میشد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز شد بنام
اشرف اعلی گوهر بر گشت کلبانگ دعای از چپ و راست برخاست و نوای تسلیم و رضای کم و کاست
بر آمد پیرایه بندان کارخانه سلطنه خلعت زرین بر دوش خطیب انداختند خطیب را در زر گرفتند
و گنجینه داران بارگاه خلافت از یمین و یسار گوهر افشانی و زر پاشی کردند • زیکطرف زر و از یکطرف گهر
میریخت • که طبق طبق و زر سپر سپر میریخت • همان روز طغرای فرمان روائی بالقاب حضرت شاهنشاهی
رفعت یافت و منشور کشورگشای بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام آن روز جهان
افروز که فی الحقیقه نوروز بهار دین و دولت بود سکه سلطنت در دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک
شد و اقسام نقود بمعیار عدل او کمال یافت • چون سکه بنام شاه پیراسته شد • درهم ستاره قدر مه کاسته شد
دینار بسرخ روئی افروخته گشت • درهم بسفیدروئی آراسته شد • زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن
امیدرونه کار ریخته شد و نفس نفس گنجهای انعام در کنار آرزوی عالم افشاندند صدای نفیر شوق و سرور
تازه شد و کوس عیش و شادی بلند آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت
رسید تخت مریخ نشین انجمن رفعت شد تاج بسربلندی جا و بسرافرازی یافت نگین بطغرای جلال رسید
چتر سایه دولت بر آفاق گسترد لوا طراز نور علی نور یافت کوکبه را کوکب مراد در خم چوگان آمد تیغ در
خلوتگاه نیام آرام گرفت خنجر از تردد آسوده کمان از کشاکش روزگار نجات دید تیر از جگردوزی
اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که بسربلندی از آسمان گذشته بخطیب منبر سلطنت گفت
وارم خطاب خطبه سرائی مدحتش • پست و بلند ساحت اندیشه منبرم • شایسته نی بها که هم گنج شاه را
لیکن نه گوهری که بگیرند در زرم • جهان که آهوی دام جسته نخچیر شکاران این بیشه است صید دولت
او شده نفس افتخار بر آورد که • طالع مرا چو بسته فتراک دولتش • کس چون کمان بود که شکار محترم
اقبال که سپهسالار قهرمان سلطنت است شکرگویان تعداد نعمت نمود

کز خاک برگرفتهٔ خاقان اعظم ٭ بر آسمان کشیده دارای اکرم ٭ در حضرتش بظاهر و باطن بکرم ٭
وز دولتش بصورت و معنی توانگرم ٭ از فیض اوست این همه سیراب گلشنم ٭ وز بزم اوست این همه لب ریز ساغرم
دولت که رنگ امیز صورت خانهٔ گیتی است بر سر یکرنگی آمده زبان برگشاد که رخسار من ز خال دو رنگی عنبرست
الماس ابیض من و یاقوت احمرم ٭ باغ نزیب چشم ملک نقش مفرشم ٭ عطر دماغ روح قدس دود مجمرم
تا هست گوهر بخشم گوشوار عرش ٭ مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم ٭ آسمان منطقهٔ مرصع نجوم بر میان بسته
رقص کنان آواز بر داشت که دارم نطاق چاکری و طوق بندگی ٭ در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم
فتح است بر جنود مخالف صف مرا ٭ کز خیل بندگان خدیو مظفرم ٭ سعادة که هوا خواه دولت خانه
سلطانیت عرض حال کرد که هر بامداد قبلهٔ من آستان اوست ٭ کز شوق آفتاب شرف رو بخاورم
آید مگر کلید عنایت بجیب من ٭ بر آستانه سلسله بر پای چون درم ٭ جمیع سران و سرداران و سپه کشان بدلت هم
و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر پیمان والا و دامان
بیعت هوا خواهی موکد بایمان الهی ساختند اعتضاد دولت قاهره بیرام خان خانخانان بالتفات مکرداز و پیمان
اشرف وکیل السلطنة شد حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی درایت و کف
کافی کفایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر بزرگان سلسلهٔ جغتای جماعتی
جماعه که بشرف بساط بوس حضور استسعاد داشتند و چه آنان سپه کشان که در اطراف و اکناف بضبط
ولایت و فتح ممالک تعیین بودند هر یک پیش از فراخور حالت و استعداد بعنایت بادشاهی
خاص شده بترتیب خاص اختصاص یافت تصویر زایچهٔ طالع جلوس سعادة پیوند حضرت شاهنشاهی
صورت زایچهٔ طالع جلوس اقدس نقش پذیر پرکار صدق و رقم آرای خامه سداد ساختن از لوازم
وقت است تا بینا دلان را مستوجب مزید روشنائی گردد و کوتاه بینان را چشم دور
بین بدست افتد بلکه مرده درونان را جان بخشد و جانداران را جان جهان بین کرامت
فرماید زایچهٔ طالع شاهی است این ٭ جدول اسرار الهی است این ٭ لایحهٔ دولت و لوح مراد
فذلکه دانش و فهرست داد ٭ کوکبهٔ کوکب عز و علاست ٭ کون و مکان را بسعادة صلاست

دیده برین لوح ازل باز کن ٭ بر رو جهان تا ابد ناز کن

سرطان اسد السعادة	راس جوزا	ثور سهم الغیب زحل حمل قمر
سنبله		شمس زهره حوت مریخ
میزان عقرب	مشتری ذنب قوس	دلو عطارد جدی

در اختیار این طالع سعادة مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده اول آنکه در وتد عاشر که بیت السلطنه است
نیر اعظم افاضه نور مینماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشر است و انحای
چنین صلاحی که بقدوم آن نگارنده گیتی شده باشد و امام ابو المحامد غزنوی که از اکابر ارباب
تنجیم است فرموده که روا است برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانه
نیر اعظم است والمنة لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر نا شرا نوار سعادة و اقبال آمده

شاهی که مراد بخش امید بود ٭ رخشنده دلش بنور جاوید بود ٭ چون پرتو او جهان نماز در روشن
آنرا که مربی چو خورشید بود ٭ خانه دوم که خانه مالست سرطان اتفاق افتاده و نیر اصغر که صاحب
خانه است در خانه یازدهم که خانه امیدست فوق الارض وقوع یافته دلالت کند بر آنکه
مقالید خزاین و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست کنجور اقبال او در آید و خانه سیوم که تعلق بخویش
و پیوند دارد اسدست و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر جمیع اقربا مامور احکام سلطانی و محکوم اوام

شاهنشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که آنرا وتد الارض خوانند و منسوبست بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت السعادت دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانه پنجم میزانست که خانه فرزند و عشرت و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده بر آنکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت بادشاهی قرین باشند و در سایه دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور بزلال افضال لبالب باشد و قوافل هدایا از جهار رکن عالم بر آستان دولت او بار کشایند خانه ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراض است صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده علامتست بر مزاج اعتدال سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان و فاداران و خدمتکاران جانسپار مشتری اگرچه در قوس است اما بحسب تسویة البیوت بخانه ششم نثار سعادت جاوید میکند خانه هفتم قوس و تد غاربست بنظر طالع و آن خانه اعداست چون بحسب تسویة البیوت از کوکب سعد خالیست بر مقهوری اعدای دولت ابد قرین دلیلیست قوی خانه هشتم جدی است متعلق بمواریث و صاحب خانه در یازدهم دلیلست برین که سعادات موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوبست و عطارد که صاحب طالع است آنجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضه انوار دانش میکند و مخبرست از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و موافقت آن بتقویت دولت شاهی که بعقل ذو فنون خوانیمش در راه خدای رهنمون خوانیمش
هر چند که سایه خدا ایند شهان او نور خداست سایه چون خوانیمش خانه دهم حوت که آنرا وتد العاشر خوانند خانه سلطنت و امهاتست نیر اعظم و زهره و مریخ آنجاست همیشه ایام سلطنت جیش بکذرد و اسباب شوکت و ابهت صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی درجات بدولت و برادر بلند خانه یازدهم حمل منتسب بر جاواصد قاست بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر زاید النور آنجاست هر امید که بخاطر اقدس رسد بزودی و بهبودی بر آید و دوستان بوسیله این دولت عظمی کامکار شوند خانه دوازدهم ثورست و آن خانه اعداست از کواکب خالی افتاده و مریخ از دهم ناظر دشمنان دین و دولت بقصاص هراقی خون اشام شوند نیر اصغر در حمل که خانه شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن

تصریح کرده‌اند که در زایچهٔ جلوس اختیار قمر که واسطهٔ افاضهٔ انوارست از اجرام علوی بر اجسام سفلی در
حمل باید و این بس معتبر داشته‌اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر در هفتم
وقوع یافته و خانهٔ طالع هوایی است و اینها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و بر مزید عظمت و شوکت
پادشاهی میکنند و سهم السعادة قوی حال است چه در اسد که خانهٔ نیر اعظم است تحقق دارد و صاحب او در عاشر
آمده و مشتری که دلیل صدق و بعثت در هفتم که خانهٔ خود کمال سعادة دارد و خداوند عاشر طالع عدست روز بروز
امور ملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطالع در خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده
و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلایل ساطعه است بر گشایش کار بطریق به بود و افزایش دولت
بر نیل مقصود و شرح لطایف این زایچه و بدایع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرونست دقایق شناسان جداول
آسمانی و درجات دانان صفایح سطرلاب دانی بزیج فکرت و تقویم فطنت میدانند که از زمانی که ابتدای جنبش
افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت که لب لباب آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته این چنین ساعتی
بزرگی بخش که چندین سعادة ابدی در ضمن آن مطویست معلوم که چند گذشته باشد و یکی از منتسبان سلسله
نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته . از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد . و ز سکهٔ عدل چون کارها زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه . تاریخ جلوس نصرت اکبر شد . و مصرع جلوس خداوند عالم پناه نیز مشهور بین
سال سعادة انتظام است و عبارت کامبخش نیز تاریخ این زمان سعادة توامان است که مولانا نور الدین ترخان
نگاشتهٔ خامهٔ صناعت نموده بود ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبداء جلوس حضرت شاهنشاهی . رهنمایان صافی درونان
انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسلهٔ عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ
صورت نه بندد و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهور تخصیص و تخصص یابد و سنت ازلی چنان جریان
یافته که بعد از چندگاه امری عظیم را مبداء تاریخ سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بران مبتنی
گردانند و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی و افزونی خجستگی سزاوار آن بود که غرهٔ جبههٔ مرادات
بغایت و مقدمهٔ ظهور سعادات نامتناهی گردد بالهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود
بموافقت آرای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند این سردفتر

سنین و شهور را مبداء تاریخ جدید ساخته نورافزای اسانی و آسودگی گشتند و چون نوروز جهان افروز مقارن
و مقارن جلوس اشرف بود و جلوس اشرف از جلایل نظرات تربیت نیر اعظم این کشور را که هزاران فتح در ضمن آن
چهره گشاست عنوان ایام نوروزی و دیباچه فرخی و فیروزی دانسته مبداء تاریخ گرامی را که بتاریخ الهی موسوم
از نو رونق افزاینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت
و اقبال بالقای ربانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و دبیران سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر
مثبت و مرقوم گردانیدند و اسامی ماههای این تاریخ را همان اسامی شهور مشهوره فارسی معتبر داشتند و بلقب
الهی مذیل گردانیدند چون فروردین ماه الهی و اردیبهشت ماه الهی و نامهای ایام نیز همان نامهای متعارف فارسی
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱
گذاشتند بدین ترتیب اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد امرداد دیباذر آذر آبان خور ماه
۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸
تیر گوش دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبادین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مارسفند
۲۹ ۳۰ ۳۱
انیران و چون در بعضی ماهها دو روز از سی زیاده بود آنرا روز و شب نام مقرر کردند و بیامن توجه شاهنشاهی
ایام مسترقه برافتاد و ماه چون سال شمسی شد و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که دور سنوات
این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی از ماههای الهی ساختند چنانچه سال اول
فروردین الهی و سال دویم سال اردی بهشت الهی و عمده موسسان این تاریخ قدسی علامة الزمانی افلاطون
الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد
اگرچه اساس این تاریخ در سال نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار مواد وقایع
و واردات بر تاریخ الهی خواهد بود و ثبت این واقعه شریفه در سال جلوس لایق نمود امید که چون دولت و اقبال
این سلسله ابدپیوند از شعشعه الهی است فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهان تاب و جهانگیر باشد
و امتداد سنین و شهور سال و ماه این تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد و نفاذ فرمان جهانمطاع که
از تحریرات راقم این دیباچه سعادت ابوالفضل است و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه
شرف اجرا یافته بود اینست فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی درین زمان دولت آرای هنگام
سعادت پیرای که یک قرن از جلوس حضرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و آغاز ابتسام حدیقه اقبال است فرمان

گیتی سطوع پرتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تباین
طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والا مصروف آنست
که کافهٔ انام از خواص و عوام که بدایع و ودایع غیبی اند در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات
گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و رقبهٔ عقیدت خود را از
قلادهٔ تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بر آن زده اند و در جمیع ادیان ما قبح و قباحت
آن بابلغ وجوه ادا مینمایند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه
بی بدرقهٔ دلیل قدم ننهند و در مشارع مقاصد خود نقیرا و قطمیرا بی اضاءت حجت شروع ننمایند و ضمیر اصابت پذیر
ما استکمالا و تکمیلا همواره در حقایق علمی و دقایق حکمی نظر می اندازد و بعنایت و هدایت غیبی از مبادی عالیه
بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفیدست و از آنجا که سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت
و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند در بولا چون عبور بر تقاویم متعارفهٔ اهل هند که بزبان این طایفه بتره گویند بفتح بای
موحدهٔ فارسی و سکون تای مثناة فوقانی و فتح رای غیر منقوط و هاء مختفی افتاد درین اوراق کلیته مشاهده نمود که
مبدأ شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان اغاز ایش ظلمت است و آنرا بزبان هندی کرشن پچه گویند
و این سیه باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند و با آنکه
بطلان این عمل بی اصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر از آنست که باستدلال احتیاج افتد و از مهرهٔ
متدینین این طایفه جانان بمسامع عز و جلال رسید و مطابق آن کتب معتبرهٔ قدیمه نیز در انظار صواب بین
در آوردند که مبدأ شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن شدن این جانب ماه که بجانب ما است بوده که
آنرا بلسان ایشان سکل پچه نامند و از زمان بکرماجیت بواسطهٔ شیوع مذهب نا متدینان و وقوع هرج و مرج این
روش روشن متروک و مهجور شده است و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور گیرند از اجلی
بدیهیاتست بنا بر آن حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستوفیان کل ممالک
محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقهٔ انیقهٔ سکل پچه نهند و بواسطهٔ احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمهر
اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که بر این نمط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم بلاد قدس تو

عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات
بآسانی معلوم شود بنوعی که احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض
گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار داد تا مبدا معین نباشد تعیین این مدت متعسر
بل متعذر خواهد بود و پیداست که هرگاه ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمون ابواب
یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودنست و بروایت اتقان موافق اخبار ظاهرست که از مبادی احوال تا غایت
حال دأب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام خود اساس این بنای
سعادت اقتباس را مجدد میساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات می‌بخشیده اند
والحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احبا است نزدیک بهزار رسیده و تاریخ
هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه
در تقاویم مسطور و مزبورست و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که
مدار معامله بر ایشان است بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه
در ولایت بنگاله تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است و از آن باز تا حال چهارصد و شصت و پنج سال گذشته
و در ملک گجرات و دکن تاریخ سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی و غیره
آن تاریخ بکرماجیت متعارفست که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یکسال شده و در نگرکوت هر که حکومت
آن قلعه داشته باشد ازو ابتدا می‌گیرند و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران
آثار رسیده مشخص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر بمقتضای عموم
رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخی مجدد شود که هم آسانی خلایق در آن باشد و هم اختلاف تواریخ هندیه
مرتفع گردد هر آینه مبرات و حسنات این راج حال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و زیجات
متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گرگانی مصرح است که مبداء تاریخ ظهور امری عظیم کرده اند مثل ظهور ملتی
قویم یا حصول سلطنتی عظیم والمنة لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از
تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تاییدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این ام

جلیل انشان داره آما اگر آن حضرت مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که از اکبر نعم الهی و اعظم
آلای نامتناهی است که از آن هنگام سعادت آثار امروز بیست و نهم سال شمسی و سی ام قمری میشود فرمایند هر آینه بوسیله
این امر خیر مراسم شکرگذاری تقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشد
و ایضا در ضمن این عمل خیر کسری بشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است
از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه استیلای اهل عدوان که محل شایبه توهم نقصان علیل الخطره قلیل الحکایات است
لازم نمی آید چنانچه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود و کار باین درجه
مشکل نشده بود بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نموده بودند تا طایفه که در معاملات کار بر ایشان مشکل باشد باین وسیله
از آن صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها ساری
و جاریست و تنگ متنزعان روزگار و متدینان [illegible] هر زمان بآن تقاویم رایج بنابر تکرار التماس این
جماعه و مراعات خواطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قرب
سال جلوس بود آنرا مبداء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسمانی و شادمانی گشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع
صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی
مرقوم میسازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب یسر گشایند و در تقویمهای هندی بجای تواریخ مختلفه
آنها خصوصا تاریخ بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ متنوعه آنها بر طرف نمایند
و چون در تقاویم متعارفه مانند سالهای شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ مجدد نیز شمسی
باشد و چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاری و سپاس داری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی
و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق و خوش حالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است
اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و در آن ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم
خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعاتست مساعی جمیله تقدیم رسانیده غنی و فقیر
صغیر و کبیر بقدر قدرت مایده تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر فکر و بواطن محزون
اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده اند بنابران بعضی جشنهای عالی که تفصیل آن از

ذیل این منشور فایز النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف سیما درین هزار
سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آیین بوده است و درین دیار بواسطهٔ بعضی امور از شیوع افتاده
بود بجهت ابتغاء مرضات الهی و اقتفای آثار قدما آن ایام مسرت فرجام را منهج ساختیم باید که در جمیع ممالک
محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق احسن رایج گردانند و درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته
دقیقه نامرعی نگذارند ایام نوروز تفصیل این ایام نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردیبهشت ماه الهی ششم ایام نوروزه
خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان
ماه الهی نهم آذر ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ
ماه الهی تحریرا بالامر المطاع ذکر اعاظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی
درین هنگام خجسته که روز ولادت دولت و سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا سلیمان
بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود و ولایت
کابل و غزنین و سایر آن حدود از هندوکوه تا آب سند که به نیلاب شهرت دارد بهوشمندی و کاردانی منعم
خان که در زمرهٔ سرگردهای این دولت ابدقرین بداد و عدل ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا که در
سرادق عفت مهد نجابت او دران دیار آسوده حال بودند و قندهار با توابع و لواحق که بجاگیر بیرام خان طراز
اختصاص داشت باهتمام شاه محمد قلاتی که علم شجاعت و تهور می افراخت از حوادث و فتن بر کران بوده
مورد امن و رفاهیت بود و همان دار الملک دهلی سابقا بعلم تفصیل گذارش یافته و دار الخلافه آگره و آن
نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل بتدبیر علیقلیخان شیبانی بود و سرکار کالپی
بسرداری عبد الله خان اوزبک انتظام می یافت و امنیت بخش میوات ملازمان تردی بیگ خان بودند و قیام خان
در کول جلالی و آن حدود بوده لوازم خدمت بجای آورد و حیدر محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام پادشاهی
می نمود و بتازگی مآثیر عاطفت بهر یکی از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت که هرکدام را بنوازش خسروانه
عز امتیاز بخشیده بحال جاگیر برقرار گذاشتیم تا عیار اخلاص و نیکو خدمتی هرکدام بظهور آید آن زمان در خور همت
والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد هنوز جوهر رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن

میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آن حضرت را جز آن حضرت نظارگی نباشد چه توجه
نیت دور اندیش حق گزین آن بود که در لباس بی توجهی دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال هر کس به بهترین وجهی
در پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد یا چون حوصله کوتاه آن مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشت ناگزیر بحجاب بود که
جهانیان چنین بسر می بردند یا برای آنکه دشمنان تیره رای جبلاً اندوز خاطر غبار آلود خود را از بد اندیشی گوهر
والای عنصر قدسی فارغ ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند یا برای آنکه چون نظر دوربین آن یکتای خاتم خلافت
بملکهای معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند یا بجهت مصالحی دیگر که بالغ نظران
دوربین بسر وقت آن توانند رسید این بادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرامخان سپرده
خود با مری چند که پرده کمال آن حضرت توانند شد و ظاهربینان زمانه پی بدقایق آن نتوانند برد اشتغال داشتند
گرفتن شاه ابوالمعالی و [illegible] تادیب بند کردن چون مشیت جهان آرای ایزدی که انتظام بخش سلسله
صوری و معنوی است خلعت سلطنتی را خواهد بدامن بقا پیوندد و بطراز ثبات مطرز سازد درخنه گران ملک و فتنه
سازان روزگار را بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن بر اندازد و از بن شورش انگیزان آشوب پیشه امری
چند بوجود آید که بهم و بال ایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق این معنی است که در آغاز صبح دولت ازلی
شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی
سربلندی یافت و اورنگ سلطنت بفر عظمت آن حضرت پرتو سعادت مندی گرفت مدهوش باده وهمی و خیالی شاه
ابوالمعالی که از خود پرستی حسن و بدمستی دنیا چو سر دماغ او پریشان شده بود و پای اعتدال او از مسلک ثبات
رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بد روزگار جا بجا گذارش یافته
کلک تفصیل شده درین هنگام که فرمان روای عالم شاه راه عالم بقا شتافت و گیتی خدیو دوران با چندین جلباب
خفا و حجاب استتار از شورش و آشوب دلهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق چون این خمار آلود باده پندار
و رقم خوان تقویم پارینه را اندیشهای تباه پریشان تر ساخت و سودای سری و مالیخولیای سروری پیشه موجب فساد
دماغ و تهییج مواد جنون او شد مست بود سنگ دیوانه گزید دیوانه بود نیش عقرب خورد و نیز بعضی از کهنه عملان دنیا
که از بدنهادی جز صلاح خود نه بینند حاشا حاشا بلکه جز فساد خود در اندیشه تباه نگذرانند از تیره رایی و کورباطنی

حق از باطل نشناخته از اسباب مزید بدمستی او بوده‌اند و همیشه داروی بیهوشی در بادهٔ غرور او میریخته‌اند
درین میان بیرام خان خانخانان که زمام مهام کارگاه سلطنت را بدست کاردانی خود گرفته ناظم انتظام امور بود
اول خدمتی که بعد از جلوس ابدپیوند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد زنجیر کردن این بدمست دیوانه بود و شرح
این سرگذشت آنکه چون آن شعلهٔ خس را دود سودا در سر پیچید و کله گوشهٔ شورش از باد غرور کج شد
آثار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد روز سیوم از
نوروز جلوس اشرف در همان ساحت دلکشای مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال
بر اورنگ سلطنت نشستند و سران و سروران جهانگشای بآداب خدمت جابجا ایستادند و این بدمست را
پیش از آنکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که جشنی عالی انعقاد یافته و مهمات ملکی و مالی
در میان است و آمدن ایشان ضرور آن بدمست خودپرست عذری چند بدتر از گناه بجهت ناآمدن خود
تمهید نمود از آنجمله من هنوز از تعزیت بر نیامده‌ام و بر تقدیر آمدن سلوک حضرت شاهنشاهی با من چگونه
خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست و او را چون پیش خواهند آمد چون مبالغهٔ عظیم در طلب او رفت
سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت قرب بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه
آن حضرت بیان نمود و آمدن خود را بشرطی چند دور از کار که چون سودای خام او ناپخته بود مشروط
ساخته حاضر شد و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد که مائدهٔ نعمت و سماط
افضال گسترده شود چون شاه ابوالمعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچین که از چابکدستان
قوی بازو بود و بدستیاری اقبال تیزدستی کرده و از پس در آمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت
و دیگر ایستادگان پایهٔ سریر والا نیز درین خدمت با او همدستی کرده کار از پیش بردند شاه ابوالمعالی
از فرط حیرت بی‌دست و پا شده سررشتهٔ طاقت از دست داد و مردمی که همراه او بودند چون اکثری
از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش او بمصلحتی فراهم آمده بودند
همان روز بتازگی در عداد بندگان بیواسطه در آمده مشمول عنایت پادشاهی گشتند و اول نخجیری که در دام
اقبال افتاد او بود در آیین سلطنة و قانون نصفت بند و زندان را از آن جهت مستحسن داشته‌اند که عیار

شورنجتان فتنه انگیز گرفته شود چه آدمی که طلسمی است بدیع نما و معمایی است بس مشکل گشا پیک ناخوشی که
از و بظهور آید بعدم خانه نباید فرستاد که این بنای عالی نهاد جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد بنا
بر آن دانش پیشهای انتظام بخش در انهدام و انعدام این کاخ و ان اساس سرعت مستحسن نداشته اند مع
که هنوز آن سررشته پیوند گردد اما آدمی که حقیقت بدگوهری و بددرونی و شورانگیزی و فتنه اندوزی بعیار
امتحان رسیده باشد بندخانه زندان را بوجود او آلودن سزاوار کارآگهان نیست لیکن ایزد جهان آرا
چون پیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کامله رحمت واسعه خود فرموده است سررشته از دست تدبیر
چنین خیره اندیشان گسسته اسباب ابقای این جوان معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند
تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهر داشته باشد بظهور نیاید اگرچه در پستی اشرار کوشیدن با
جمهور انام لطف نمودنست لیکن چون لطفیت بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیامد و این دیوانه
فتنه انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را بپهلوان گلگز عسس لاهور
سپردند و آن معامله نافهم از بی پروایی یا بداندیشی در نگاه داشت آن بدمست فتنه اندوز احتیاط
نکرد تا آنکه از بندیخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گلگز را مقید ساختند
پهلوان از بیم ناموسی زهر خورده خود را از زندان جسمانی خلاص کرد و منعم خان که فرمان روایی کابلستان
برای رزین او مفوض بود باستماع این خبر خوشحال شده میرهاشم برادر ابوالمعالی را که کهمرد و غوربند و ضحاک
وغیر آن بجاگیر او مقرر بود بلطایف الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود و از سوانح
عشرت افزای این وقت ارسال منشور اقبال است بدار الامن کابل چون خواطر قدسیه اولیای دولت از مهمات
ضروری این حدود فراغ یافت استیصال اسکندر که در کوهستان سوالک بسر می برد و این یورش دولت انتما
در اصل از دار الملک دهلی بجهت آن بود بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس
با حضرات بیگمان مبذول بود و نیز اولیای دولت برای دلنهادی بهادران جانسپار که تازگی در هند در آمده بودند
قرار دادند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درگاه را بکابل باید فرستاد تا اول حضرات بیگمان را و تابینان اهل
و عیال سایر ملازمان عتبه اقبال را بزودی در ممالک وسیع دلگشای هندوستان آورند تا تجلیات قدم برگزیده مردم

از اندیشه رفتن ولایت که خوکرده اند بقدری باز داشت بنا بر این اندیشهٔ انتظام بخش محمد قلیخان برلاس
و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین
محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب و دوابی که لازمی بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند و روز
پنجم از جلوس ابد قرین لشکرها را در سایهٔ رایات ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست متمال عنایت فرموده
بآئین شایسته بجانب کوهستان سوالک که از آنجا چون نیز گویند نهضت عالی فرمودند آغاز سال اول الهی
از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول چون روزگار سلطنت معدلت افروز این نوپرورد
الهی رونق گرفت و علم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساط بهی کردند و ملک
صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبارک بادی آمد و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادة
جلوس بتاریخ چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی سال مذکور نوروز جهان افروز شد و سلطان خاور بارایات نهصد و شصت و سه هلالی
عالم آرای بخانهٔ دولت حمل آمد بیت جهان شد تازه از باد بهاران * زمین را آبرو افزود باران
خورخرم نهاد خورمی دوست * بگلها بر درید از خورمی پوست * گل از گلتخت کاووسی بر آورد
بنفشه پر طاوسی بر آورد * ز هر شاخی شکفته نوبهاری * گرفته هر گلی بر کف نثاری
نیر اعظم چنانچه افسردگیهای روزگار را طراوت تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی
رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموز شناس هزاران نوید جان پرور آورد ملک صورت ابتهاج
یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر همرنگ باطن گشته روشنائی بر روشنائی افزود و کسی را که پرورش یافتهای
این نور افزای انجمن صورت و معنی تهنیت گویند دانا داند که چه منتها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال
صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در باستانی نامها آثار آن مذکور است بس اندازه سعادة حقیقی و مجازی توپرورد الهی
که تهنیت او را بیواسطهٔ بشری بذات انور بزبان فعلی که بهار جهان آرای عبارت از آنست فرماید که تواند که
دانست و مقدار برکات این عطیهٔ علیا که یارد شناخت و چون قرار داد دانش منشان حال و گذشته آنست
که هرگاه امری جلیل القدر رفیع الشان را مبداء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد اعتبار نموده
کم و بیش را منظور ندارند بنا بر آن چند روز پیش از نوروز را داخل نوروز اعتبار کرده مبداء تاریخ الهی

از این نوروز سعادت افزای قرار داده‌اند چنانچه در منشور سابق بتفصیل گذارش یافت و هر جا تاریخ الهی مذکور
شود ابتدای آن از این بهار دلگشای معتبرست و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهی که در مفتتح آیین سال مقدس
بظهور آمد بخشش باج و تمغاست مقدار آن که تواند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی فزون است که گیتی خدیو
بشکرانه عطیات الهی این چنین موهبت کبری فرمودند و قوافل و اهالی سوداگران که فیض رسانان بارگاه خلافت
تعلق اند و خواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت الهی اند بوسیله این عطیه والا خوش وقت شدند و این سانحه
خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطه نقاب اندوزی فرمان روای زمان و حرص افزائی کار
پردازان سلطنت روزی چند اختلالی درین اساس خیر راه یافت چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این
عاطفت علیا بود با وجود آنکه چند گاه این عنایت علیه در پرده تعطیل و تاخیر ماند برکات و مبرات که نتایج
این کردار شایسته بود از کارکران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهور داشت لله الحمد که امروز که جهان آرای خلافت
خود بجزو و کل مهمات سلطنت میرسد و عیار جهانیان گرفته هر کدام را در خور استعداد کام روا میسازد این عطیه در
کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند نغز بندهای زبان آور فواید و منافع عظیمه این باب را بعبارات فریبنده
بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از روی دانستگی بواسطه محض تحصیل رضامندی ایزدی
حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود مسموع نشد و طبقات عالم از عهده شکر این یک عاطفت از هزاران
عواطف نمی توانند بر آمد ایزد تعالی باندازه برکات ثمرات این موهبت و مبرات چندین قلوب و نفوس که
بوسیله این عنایت مورد رفاهیت اند و سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی را
افزایش بخشاد و از سوانح آنست که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده
ادراک محفل عالی علا نمود و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد اعز ارشد او میر غیاث الدین علی که بعاطفت
خسروانی بخطاب نقیب خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی است همراه بود و میر بفنون علوم
و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر
در هند بتشیع و در عراق بتسنن زبان زده روزگار بود چنانکه رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالی
هر طایفه او را مطعون میداشتند چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبه دهری انداخت بهادران نصرت

پیوند و غازیان صف شکن که بسرکردگی پیر محمد خان برسم منقلای پیش رفته اند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده
بدستیاری ثبات پای تدبیرات صایبه بتقدیم رسانیدند لیکن چون اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال
الهی بود و اعتضاد سکندر بر محض تهورزی جنگ محض شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و سپاه
همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شد و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احیاط
از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود جهان آرا بود و اکثر زمینداران باستان بوس والا
سعادت پذیر گشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند از انجمله درمچند راجه نگرکوت که بوفور اعتبار و مزیت جمعیت
کلاه تفوق بر اقران کج می نهاد بسرنوشت دولت ازلی سعادت زمین بوس عتبهٔ علی دریافت و در اقدام این
خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و بشرایف توجهات شاهنشاهی شرف اختصاص یافت و از سوانح
نصرت انتما که دران زمان بظهور آمد واقعه محاصره نمودن حاجیخان نارنول راست و شرح این قصه آنست که چون
قضیهٔ ناگزیر بر شنقار شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجیخان که از غلامان رشید شیر خان بود با جمعیتی فراوان محاصرهٔ
نارنول نمود و راجه بارهمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد و پایهٔ قدر او از جمیع راجها
و رایان هندوستان گذشت و فرزندان و نبایر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه مجملی در
هرجا گذارش خواهد یافت دران ایام همراه حاجیخان بود و مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا متحصن شده کار بر اهل
قلعه روی بدشواری نهاد و راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی در میان آمده بصلح قلعه را گرفت
و مجنون خان را بدرگاه عالمپناه روان ساخت درینولا که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروائی
شدند و مهمات دار الملک دهلی برای صواب انتمای تردی بیک خان قرار گرفت خان باآیین شایسته بر سر حاجیخان
رفته نارنول را ازو مستخلص ساخت و بتعاقب آن ناعاقبت اندیش بمیوات رفت و آنجا بسیاری از ارباب تمرد
و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بشجاعت دانش اساس انتظام آرای گشت و در
همین ایام شیخ گدائی کنبو پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان غربت
در گجرات به بیرامخان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجا آورده بود درینوقت که عنان اختیار بدست بیرامخان
بود بپاداش آن پایهٔ شیخ روی در افزایش نهاد و بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران بتعظیم و ترفع زندگانی

کرد و چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلایق و رعایت جمهور انام بدولت و سعادت
مراجعت فرموده ساحت قصبه جالندر مخیم سرادقات اقبال شد و از ورود دهش گلزار جهان طراوت تازه
یافت و تا قریب پنجاه موکب مقدس دران عرصه دلگشا نشاط پیرا بود ایلچیان عبدالرشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد
زمین بوس نمودند و شرایف تحف و هدایا بنظر اقدس درآورده مشمول عواطف ظل اللهی شدند و مجملی ازین قضیه آنکه
عبدالرشید خان پیوسته سلسلهٔ قرب و قرابت صوری و معنوی را بحسن وسایل تحریک می نمود و تاسیس مبانی یکجهتی
باین دودمان نموده پناهی برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز اداب مروت و فتوت
بتقدیم میرسانیدند از انجمله دران هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبدالباری را
که از خواجهای سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند درینولا مشارالیه باستلام عتبهٔ اقبال معزز گشت
و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجای آورد و هم لوازم تهنیت
بتقدیم رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی است و او پسر خواجه عبدالهادی و او پسر خواجگی خواجه
و او بیواسطه فرزند خواجه احرار است قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه
خاوند محمود و خواجه برادر خورد خواجه عبدالهادی پسر خواجگی خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت
بهمراهی خواجه عبدالباری آمده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد
چه والدهٔ میرزا کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیهٔ قدسیهٔ
حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزاست و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبهٔ امیرالامرایی
رسید چه با نسبت صوری خدمت شایستهٔ ضمیمهٔ آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته
مدعی پایهٔ بلند اخلاص شد این درگاهیست که اینجا یکذره اخلاص را انجهانی بهای بر میباید زنهار اندیشه
تباه سنگ راه تو نشود و گمان نبری که زیاده از پایه مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدنست
چه عدالت را امکانی است دیگر و تفضل را پایگاهی دیگر اگر چه امثال این امور ازین خدیو صورت و معنی
اعتبار را افزودن عیار گرفتن است با وجود نامردافکن مرد ساز دنیا حالت او را دانستن و اصالت
صوری صد خدشه در راه با خود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت صوری و مناسبت ظاهری در حصول

مقصود بکار نیاید رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی می باید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود و لهذا ج
عالی نسبان خاندان دنیا در درگاه معلی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند و چون خاک این آستانهٔ
دولت پناه عیار جوهر جهانیانست در اندک فرصتی تنک ذاتی و بدنهادی بظهور آمد و بمجازات آن
رسیدند آنانکه پاک درون بودند و از اصالت معنوی بهره مند روز بروز پایهٔ ایشان افزود و آنانکه
طراز صفای ظاهر را روپوش خبث باطن ساخته گندم نمای و جو فروشی میکردند عاقبت کار بانواع
خسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او
عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دار شده است و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده
راه سعادتمندی بر جمهور خلایق گشاده خواهد گرد و درین هنگام که جالندر مخیم سرادقات عزت بود
کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ که برادر خورد سلطان آدم گکر است بنسبت کرمی دولتخواهی قدیم آمده
دولت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی گشته در جرگهٔ امرا انسلاک یافت و در جنگ هیمو و ملکوت
و غیران خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان
و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت درین هنگام سعادت پیرای که موکب معلی در جلندر نظام
بخش جهانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کومک
شد تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر وحشت اثر شنقار شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل
و بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه در آن مرز و بوم از حقیقت و اخلاص
کم نشان میدهند و چه از معامله نافهمی و نادانی انها که از پایهٔ سوداگری فرود آمده خسران خود طلب نمایند
و چه از بدذاتی و بد درونی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش
که جز بسود نمای نقد نظر ایشان نیفتد و تحریص حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزا بی اتفاق
او صورت نبستی و میرزا از کوچک دلی او را بر خود مسلط ساخته بود و بجهت کوته اندیشی غافل از آنکه سریر
خلافت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان برداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی که
خدمتش سرمایهٔ بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی است بیرون آمده سر طغیان بر داشتند و میرزا

سلیمان نظر بر هیچ و مرج زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان که پرده جمال جهان آرا بود و بجود انداخته مدعی
سلطنت شد در زمانی که موسم حق گذاری و پاداش نعمت رسیدگی بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیلهٔ خدمات بلند بدیه بظهور
آورده مورد آفرین جهانیان گردد و به ثبت دربت و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان قدردان
بصر رسانده کامیاب صورت و معنی شود از فرط تیره رایی و ناشایستگی از تحقیقات ناحق شناس گشته دفاتر
جلایل احسان را آب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بعقوق مبدل ساخته راه نی
آزرمی پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراکنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد
خاطر حق ناشناس خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیک که کوچ میرزا بود و مادر میرزا ابراهیم و بولی نعمت
مشهور در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطه مراسم تعزیت میرزا هندال
آمده بود که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیره های گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را
ملازمت نموده پرسش نماید و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را
خود را از روی تدبیر چنین دانانید اما حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود
رنجیده برآمده باین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر
مهمات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت و در نواختن گروهی و برانداختن گروهی دیگر استقلال تمام
یافت حسد پیشهای تنگ حوصله سخن ساز از بدذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم را
آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح از جای رفته حیدر بیک برادر خورد بیگم را که مردم او را متهم میداشتند
بهانه گرفته کشت بیگم رنجیده بکابل آمده چند گاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود و بعد از آن میرزایان
از کار خود پشیمان شده و مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و از کوتاهی عقل و تیرگی باطن ظاهر
احوال کابل اطلاع یافته گرفتن آن را بخود قرار داده و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را
بسهولت چهره گشایی کرد لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهر بین را مجال آن نمی‌شد
چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافر نعمت رهزنی را راهبر سالک مسالک وبال و نکال گشت

منعم‌خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف قرار نداده و بسرانجام اسباب قلعه‌داری
اشتغال نموده دل بر تحصن نهاد و بتعمیر کشت و ریخت قلعهٔ کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه میرزای
فتنه سگال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگیزی و حسداندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاه
گیتی پناه فرستاد میرزا کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه‌بین آورده کوچ بکوچ اوایل
سال اول الهی که اواسط بهار بود آمده کابل را محاصره نمود و در صدمهٔ اول اثار تسلط و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال
قدم پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان جرات نشان هنگامهٔ کارزار گرم شد و آتش کین و داوری زبانه
زد لغا گرفت هر روز جوانان کارطلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری و دلاوری میدادند و پا
از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند و اخلاص منشان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده
از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چارهٔ کار این بی اعتدالان می نمودند و بهادران شیردل چابک پای از
قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این نبردآزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال ابدپیوند حضرت
شاهنشاهی داشتند باوجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین این طبقه راه نمی یافت
چون حقیقت حال بوسیلهٔ عرایض منعم‌خان مکشوف ضمیر جهان تاب شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی
بعرض رسانیدند که تمام مردم که بجهت آوردن حضرات سرادق عصمت رفته اند برای این کار کفایت میکنند
و هنوز رای جهان آرا بجهت اتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان قرار بفرستادن کومک نداده بود
که بتایید الهی کار کابل و کابلیان از فتنهٔ میرزا نجات یافت و گروهی که بجهت آوردن حضرات مقدسات بیگمان رفته
بودند اگرچه شریک معامله نشدند اما چون نزدیک نیلاب رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور
شد باعث دلنوازی متحصنان و برهم زدگی خاطر مخالفان گشت میرزا دست در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش آمد
قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم و عقل ٢ اقبال شد چنانچه جملی از آن در جای خود ادا یابد برسم رسالت
فرستاده فنون تزویر در میان آورد مشارالیه کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کاری نساخت منعم‌خان
برای رزین خود نگاه داشتن رسول را اصلاح دولت دانسته رخصت نداد و او را مشمول احسان خود ساخته
آنچنان سلوک نمود که فراوانی آذوق و فزونی عقیدت اهل حصار خاطرنشان او شد و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آورد

زداشت و از سعادت ذاتی و بخت مندی
ی عمر بملازمت و تربیت حضرت شاهنشاهی
ز یافته از عاکفان عتبهٔ ط

که با وجود کمال بی سامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین خلاف واقع خاطرنشان گشته کمال استعداد و فراخی احوال
یقین گشت والی بهمین تدبیر دوراندیشانه کار شگرف با تمام رسانید بعد از چند گاه منعم خان فرستاده را رخصت
داده پیغام داد که الحمد لله که من با چنین خدیو زمان اعتقاد دارم و درون حصار آنقدر مردم با خلاص مردانه پیشند
که بیرون شده جنگ میتوانم کرد ولیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد شکر که آذوق و سامان قلعه داری سالها
سرانجام یافته است و با این همه لشکر هندوستان که از مور و ملخ فزونست با استعداد تمام پی هم خواهد رسید ازین
اندیشه ناصواب برگردد و خود را بکفران نعمتی انگشت نمای خاص و عام نسازد و نیل بدنامی بر رخساره دولت نکشد ارباب
نجابت را بوعده نتوان فریفت چه جای آنکه این گروه والا شکوه بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فراتر ک
شده باسمان اخلاص سربلندی یافته باشند این طایفه قدسیه را چگونه بافسون و افسانه از جای توان برد میرزا که
باميد بیوفائی ساکنان آن مرز و بوم و کم آذوقی اهل قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی ناامید شد نه رای بودن
و نه روی برگشتن داشت از همه راه گسسته و نا امید گشته دل بر صلح نهاد و قاضی خان را باز بقلعه فرستاد مشار الیه
چون حقیقت احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود بشرایط عظیمه در صلح زد منعم خان که دل بر گشته شدن
نهاده بود رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح
آن را ساخت که خطبه بنام آن کم نام کوته حوصله بی ادب مخاطبه نافهم خوانده شود منعم خان در اینجا مسلک حق را
تدبیر منافقان مخلص نما گذاشته قرار بر چنین سوء ادب داد و شرط دیگر آنکه آن روی آب باران به بدخشان
متعلق بوده بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی از
مساجد بحضور چندی از مردم خطبه را بروشی که قرار یافته بود خواندند میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور
مقدم بیگ را آب باران گذاشته ببدخشان مراجعت نمود برگشتن میرزا امان بود و برخیز انتیان مقدم بیگ
همان و بنیان اخلاص شد کابل در دست پیمان کابل از چنگال چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن
معدلت منعم خان نظام دیگر یافت و میرزای ناحق شناس برای دیار خود خیره مایه سرانجام داده ببدخشان
رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که متکفل اشغال شاهنشاهی بودند چه بواسطه دوری و نازونعمت هندوستان
و چه بجهت سایر عزیمتهای ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند تا اقبال ابد قرین که ملازم رکاب حضرت

شاهنشاهی بود همچنان در اهتمام یاد داشتن نی آدمی او بود چنانچه شکستها و نکبتها مرتبه برتبه میرزا روی داد
وانیز و منتقم میرزا راکه سر از اطاعت درگاه ولی نعمت پیچیده بود سر افکنده باستانبوس درگاه خلایق پناه
آورد واگرچه منتظمان صوری کارخانه سلطنت در سزا دادن میرزا اهتمام نمودند کارفرمایان معنوی در کار خود
بوده سزای او را درکنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش یابد آخر کار چون کابلیان در حمایت ایزدی
بوده از حوادث ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که هودج عزت حضرت مریم مکانی و گلبدن
بیگم و سایر مخدرات بارگاه عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان شدند و بخیر و سعادت بمه ادراک
صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده بر نعمای صوری و معنوی بسجدات شکر ایزدی بجای آوردند چنانچه
تمه حالات و واقعات برسم ایجاز و اجمال نقش زده قلم وقایع رقم خواهد شد استماع خبر فتنه انگیزی هیمو
جلال و نهضت موکب اقبال بدفع آن سیه روزگار هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر
چنانچه باید جمع نشده بود و یاطن جهان آرای از برهم زدگی کابل همچنان بکمراتی داشت که خبر رسید هیموی
سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود واندکی از احوال او گذارش یافت و جنگ نموده
او با امرای عظام و پایه نیات از جا رفتن ایشان و تصرف در آوردن دار الملک دهلی تاریخ روز
بهی و کیم مهر ماه الهی موافق هشتم ذی حجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و مجملی ازین
سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا غالب آمد سلطان
محمد راکه در بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود شکست داده بیده مرحله بپای ملک نیستی گردانید و با تاج
کرارانی و رکنی خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارز خان نبرد کرده
غالب آمده از غلبهای که او را روی نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داد و در نیافت که کار باطلی
بر باطل تری از خود پیشی جوید و کامرواگردد باعث دلیری آن نمی شود که خود را بر کوه آهنین اساس حق
بزند و در بیولا که حضرت جهانبانی بتایید جنود الهی فتح هندوستان فرموده اند و از مشاغل دیگر مشغول داشت
واندیشه باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت
خاطر از مخالفان خود دیوانخته با تعداد فراوان از لشکر گران و فیلان جنگی از حدود شرق مبارز خان را

که اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت در جاده گذاشته متوجه دهلی شد و امرای نصرت قرین که بسرکار دهلی
نامزد بودند صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی بیگخان ناظم اشتات گشته استعداد پیکاری نمود و هر کدام را
بزبانی که تسلی بخش برهم زده خاطران روز کار تواند شد فراهم آورده سامان کارزار میکرد و اکثر جانفشانان
تیز دست از اقطار مملکت گرد آمدند که علیقلیخان شیبانی که بجدو و سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبه
اشتغال داشت نتوانست خود را باولیای دولت ملحق ساخت و مجملی احوال او آنکه شادیخان که از امرای بزرگ
مبارزخان بود و اکثر پرگنهای سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت علیقلیخان درین سال که مبداء تاریخ
الهی است و امید که بسعادت نامتناهی مقرون باشد بدافعه او توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل مجنون خان
ولطیف خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد که از آب رهپ گذشته منتظر آمدن او باشند و این جماعه را
باده مرد افکنی از تدبیر و احتیاط که نخستین پایه هوشمندیست باز داشت شادیخان ناگهانی بر سر ایشان ریخت و این
نامعامله فهمان بی توزک جنگ کرده عنان ایستادگی از دست دادند و لطیفخان با جمعی در آب فرو رفت علی
قلیخان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبه اقبال که کومک او بودند مثل مهدی قاسمخان و بابا سعید
قبچاق و محمد امین دیوانه مشورت کرده بآیین شایسته بقصد شادیخان روان شد همان روز که قرار یافته بود
که صباح آن از آب رهپ عبور کنند نوشته تردی بیگخان رسید که هیمو با استعداد تمام می آید مناسب
وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه روز کار را اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه این حدود
شوند علیقلیخان از آن کار دست باز داشته روی بدهلی آورد و پیشتر از آنکه بدهلی رسد بموجب سرنوشت
که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند یا بمداخلهٔ اندیشهای تباه مولانا پیر محمد شروانی حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه امرای
خود فروش خود ستا را منتی بر خدیو جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله این خدیو اورنگ
اقبال را فتح هندوستان از سر تو بتاییدات ایزدی دولت این موید بتاییدات سماوی گردد امرای عظام جنگ
عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلی که پای تخت هندوستان بود بتصرف هیمو در آمد و سرمایه بدمستی
و نخوت افزایی او گردید و مجملی ازین سانحه عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبه آن سیه بخت بر مخالفان ملازمان
که برگشته بختان مرحله ادبار بودند او را در اندیشهای تباه انداخته بود و درین هنگام که واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی

جنت آشیانی در اقطار ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زمان هرج و مرج خیال کرده آن دلیر بی باک بر آن شد که
با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی که تائید ایزدی متکفل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو زمانست پای جرات
از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید آن ظاهربین نادرست صغر سن این بزرگ عالمیان را که پردهٔ نورانی بزرگی
این فرمانده روزگار انداخته بود سرمایهٔ مزید دلیری خود ساخت و وفور خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب
جنگ که گذاشتهٔ چندین فرمانروایان هندوستان بود موجب مزید جرات و جسارت او گشت و بر آمدن
امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب زیادتی غرور آن تیره رای شد تا آنکه با پنجاه
هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کان و پانصد ضرب زن متوجه این داعیهٔ ناصواب گشت تردی بیگخان
در دهلی لوازم ثبات پای و مراسم حقیقت اندیشی بجای آورده تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخت و اکثر امرا
که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام این معرکه اقبال نمود و هم دل خود را در شجاعت
فروغ افزایش داد و هم درماندهای دلداده را دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق
روز سه شنبه غره شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با چنان استعداد نزدیک بدهلی رسیده
در حوالی تغلق آباد فرود آمد امرا و خوانین با هم جمع شده صحبت کنگاش و بزم مشورت آراستند جمعی از شیرمردان از
روی احتیاط و طایفهٔ از سست دلان از راه بیدلی بجنگ راضی نمیشدند سخن ایشان این بود که لایق دولت آنست
تا آن زمان که موکب اقبال شاهنشاهی بیاید بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبیخون
باشیم و گروهی جنگ را تا آمدن علیقلیخان و امرای آن حدود موقوف میداشتند طبقهٔ از بهادران جان بناموس
داده که معرکه رزم در نظر اخلاص گزین شان از عشرتگاه بزم خوشتر بود میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کا
زار نماییم که گفته اند ~ زمانه از آنکس تبرا کند * که او کار امروز فردا کند * آخر مصلحتها بر این رای
قرار یافت و همه دل نهاده جنگ شده کمر همت بستند و روز آدینه بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهار
شنبه دویم ذی الحجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول شهامت تردی بیگخان انتظام یافت اسکندرخان
و اشرفخان و مولانا پیر محمد شروانی که برسم وکالت از جانب بیرامخان بجهت انتظام مهام ملازمان عتبه
اقبال پایه با ارادهٔ شرارت و برهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگخان آمده بود همدرین جای قرار یافته بودند

حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان باریکی و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندر خان
و جمعی دیگر جوانغار را زینت داده جویای جدال بودند و عبدالله خان اوزبک و قیا خان و لعل خان و جمعی دیگر
هراول بوده معرکه آرائی میکردند و از جانب مخالف نیز بروشی که سزاوار نبرد باشد فوجها آراسته در برابر
آمده کوششهای مردانه بجای می آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته کارزاری نمودند جان
نثاران تیزدست هراول و جوانغار عساکر اقبال شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش
برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای مردانه و نبردهای صاحب همتانه این گروه جان نثار روان
رستم و اسفندیار ثنا خوان بود و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین داشت غنایم فراوان بدست
اولیای دولت افتاد و تا چهار صد فیل نامی از ضمایم غنایم گشت و رای حسین جلوانی که از عظمای روسای مخالف بود
غریق بحر فنا شد و زیاده از پنج هزار کس درین نبرد مردآزمای از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو رفتند هیموی
مغرور که هنوز را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گریز میرفت سیصد فیل گزیده با جمعی از فدائیان جان
نبرده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یا وقت تاختن را منتظر بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین
نموده در پی گریختهای شتاب داشتند و گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش می نمودند
تردی بیگ خان که بساط آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد هیموی فتنه ساز
وقت را غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت همراهان خواجه سلطان علی که بافضل‌خانی رسیده
بود و میر منشی که بآصف‌خانی امتیاز داشت و جمعی دیگر هم کس کم داشتند همت شان یاوری نکرد و مولانا پیر محمد
شروانی نیز برای شکست هنگامه سپاه سالاری تردی خان مسلک فرار اختیار نمود و تردی بیگ خان تا که ایام
مکافات بی اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندید
و کاری چنین پیش رفته و فتحی چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد مرگ از تیره رای چنین بی راهه رو و
اخلاص و عقیدت یکسو معامله سوداگرانه از دست ده و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت
صاحب خود است نماید مرآینه درهمین هنگامه جهان صورت چرا گویم که خونش ریخته شود که آبروی خویش ریخته گردد چنانچه
صورت حال این زندگانی دوست عبرت بخش ارباب هوش شد مرا درین گفت و گو فطرت بلند مخاطب ساخت

آن کو سزای بهای کمیاب را چون در خاکدان بها طلب کار باشم این قدر معامله نافهم نیستم لیکن میگویم که بتواتر
گفته دانشوران خردپرور و مجرب بثبوت پیوسته است که گریزنده بیشتر زخم میخورد و ازان شیردلی که
تاش پیکار دارد و دوستداران زندگی و گریزندگان مردگی زودتر بالمال موکب هلاکت میکردند از حریصان
مرگ و مشی باکان جنگ آدمی اگر اندک حسابی نگاه دارد و در هنگام غم بدحماری و در موسم شادی با بدمستی نهاد
هرآینه روز بد نه بیند جمعی از محاسبان روزنامچه اعمال رسیدن تردی بیگ خان بچار چنین از قسم مکافات
بی اخلاصی او که با حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مبادی یورش ایران بظهور آورده خیال مینمایند حاشا که مکافات
بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت بجا گنجد تواند بود که چون خدیو زمان را که
برای تکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس خوردی دیده در نظر نمی آورد و میخواست که خود آرای بوده بزرگی
نماید ایزد جهان آرا آن خودپسند را چنین سزا در کنار نهاد و بهای این چه کوتاه بینی است بلکه کارکنان قضا
و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بدمستی هیمو را افزایش دادند تا آن بدمست پندارپرست در
نظر کوته نظران جهان که عالم ازین طبقه مالامالست بزرگ نماید آنگاه او را گرفتار گردانیده بجای گونساری
افگنند تا خواری او سرمه چشم کوته نظران گردد و بجلالت حالت این خدیو زمان اندکی وارسیده در امتثال
احکام او که وسیله انتظام صوری و معنویست بیشتر اهتمام نمایند و بالجمله هیمو که لشکر انبوه خود را برهم زده و کرّ
جدید ظهور این واقعه بدیع را از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی خان ننمود و در همان جنگ گاه غنود و از فرار
گیدان آن ادای گرد و بها دران صفدر که از بس که بختهای شتافته بودند چون مراجعت مینمودند حیرت زده نموده
بر راه تردی بیگ خان شتافتند و هیمو بعد ازین به دار الملک دهلی آمده شورافزای گشت و بدمستی را با دیوانگی
فراهم آورد و چون این قصه نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خرد دوربین ایل
در نظر نیاورده بر طرز دانایان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال را بیرلیغ گیتی مطاع اصدار فرمودند
که سرانجام یورش عالی نمایند که باعث سعود و نهضت فرموده سزای آن مغرور تیره رای را در کنار او نهاده آئینه
چهره وقار بادشاهانه بیکگونه رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات بر اتمام اشتغال جهانبانی انداختند

و چون خاطر جهان کشا از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از بهادران اخلاص گزین را بپاشلیقی خضر خواجه خان که از
نسل فرمانروایان مغلستان بسعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در امرای رفیع قدر شان
عظیم داشت برای نظام پراکندگیهای پنجاب و دفع فتنهٔ سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بد اندیش همت جهانکشای
ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید تقدیم رسانده بساعت سعد روز بهمن
دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه که عید قربان بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت اتمام
لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرا در باب دلدهی و تسلیت
پایهٔ شرف اصدار یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که بموجب سرنوشت ایزدی از مکمن بطون بظهور می آید دل از
دست نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ آمیزی میکند از فرط احتیاط استعداد در ساحت قصبهٔ تانیسر فراهم آمده مترصد
وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر بتایید دولت ازلی از آنجا نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الهی
موافق روز جمعه نوزدهم این ماه عرصهٔ سهرند مخیم سرادقات اقبال شد و امرای انهزام یافته و علیقلیخان شیبانی پیش از
رسیدن منشور دولت بحدود سهرند آمده بودند بعد از سعادت بساطبوس مورد استمالت گشتند و از سوانح کشتن بیرامخان
تردی بیگخان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرامخان تردی بیگ خان را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه
می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرامخان از مخیلات خود داشته در کمین
فرصت مقام داشت و تعصب مذهب دین برانداز را هر کدام از متممات دین دانسته چنبه برانداختن یکدیگر
ساخته فرصت میجست و با وجود چندین مخالفت که منشاء آن نافهمیدگی است و سرچشمهٔ آن ناتوان بینی و حسد یکدیگر
از راه کمزوتزور بر توقان بودند و توقان بزرگی همزاد را گویند بیرامخان این وقت را که تردی بیگ خان
از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و هنگامهٔ محبت تازه ساخته بسعی
مولانا پیر محمد خان شروانی بخانهٔ خود طلبید و او را در خرگاه گذاشته خود بهانهٔ طهارت بیرون رفت و فرمان بران از
پس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطان علی و میر منشی را که گمان نفاق و زرداری داشتند با خنجر بیگ که قرابت
قریب بتردی بیگ خان داشت گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم که خود در پس پرده
خود را بنظارهٔ راز سرانجام مهام ملکی بی پروا نموده بشکار مشغول بودند برای آنکه از بداندیشی کوته اندیشان زمانه ایمن بوده

دریافت مراتب نیکوخدمتی و مدارج اخلاص عالیان بروجه احسن در پیشگاه دل دقیقه‌شناس صورت بند و چون
بداندیشهای نادرستان روزگار بر خاطر نورپذیر منّت دیگران روشن شود آن روز که این واقعه بظهور آمد آن حضرت
برسم عادت بتماشای دلکشای سهرند شکار باشه عشرت پیرای خاطر مقدس بودند چون صورت حال بمسامع علیه رسید
از فزونی خرد کارشناس دقیقه‌دان تغیری بر صفحه ظاهر آن حضرت صورت پذیر نشد و مکافات آن را بایزد توانا
حواله فرموده دل چون شکایت فنون تماشا و برایزدی را تماشای گشتند و شاهکاهان که بدولت و اقبال از شکارگاه
مراجعت فرموده بسرادق عزت رسیدند خانخانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث
این دلیری از من غیر از دولتخواهی درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیک درین جنگ دیده و دانسته از روی غرض و حسد
نیتی عار گریختن بر خود پسندیده است و بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنان است که از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات
ناپسندیده بوده اگر امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است
متمشی نمی‌شود و آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته‌ام بغایت شرمنده‌ام و سبب این جرأت آن بود که ذات
اقدس معدن لطف و منبع عطوفت‌اند هر آینه بکشتن او راضی نمی‌شدند و درین صورت که منع این کار مهم از آن
خدیو جهان بظهور می‌آمد خلاف آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون بردن بود و امتثال امر موجب خلل ملک
و فساد لشکر میشد امید که بنظر عفو منظور گردد تا موجب عبرت سایر بدرونان دلیر در تقصیر گردد و آن خدیو جهان و جهانیان
معنی فرستاده پیر محمد را نوازش فرموده معذرت خانخانان را بلطف عواطف کارآگهانه پذیرفتند و باطن او را
باثر رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال فتنه گماشتند انتهاض افواج قاهره از موکب جهان
گشای حضرت شاهنشاهی برسم منقلای چون مهچه رایت گیتی آرای پرتو فتح بر حوالی ساحت سرای کرنده انداخت حکم
جهانمطاع شد که لشکر آراسته از بهادران جانباز صف شکن برسم منقلای از پیش موکب معلی روانه سازند لاجرم
اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علیقلیخان اندرابی و حیدر محمد خان آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا
قلی چولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال و بسیاری از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگی علیقلیخان شیبانی
بلشکر روان ساختند و میرک محمد خان از ملازمان خود حسین قلی بیک برولی بیک و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری
و سید محمود بارهه و دوزان بهادر و دیگر بهادران معرکه دیده کارطلب همراه ساخت که هراول منقلای بوده

هنگامه دلاوری و جانفشانی گرم سازند و عیار مردانگی و کارگذاری از یکدیگر گیرند و این دولتمندان در آرایش
صفوف عساکر اهتمام فرموده برانغار و جوانغار و غول و هراول و چنداول و طرح و تولقه و اوجقی و التمش را آیین
جهانگیری و آداب صف آرائی ترتیب داده هر جا دابفروغ خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنائی بخشیدند
و افواج قاهره را بلمعان سیوف نبرد آزمایان جنگ دوست کارشناس اعتضاد کرامت فرمودند و گیتی خدیو بعد از
سرانجام کارگاه اسباب که بهین طلیعه ایست ظهور انتما ارباب ریاست عظمی را و سنجیده خصلتی است توکل اساسان
اقبال مند را دل در نیازمندی ایزد جانبخش برآرنده مقصود نگارنده اسباب جبه با خاطر آرمیده و پیشانی گشاده
و دلی نیاز گزین و عزمی درست و رائی راست و حوصله فراخ و دستی قوی و پایی استوار و همتی والا و فطرتی عالی
و تدبیری صایب و چهره برافروخته و لبی خندان پای دولت در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند در چنین موسم که
عنفوان شباب و عنوان طغیان طبیعت است آن خدیو والا پیوسته بدوربینی و فرمان پذیری خرد خرده دان ملک
آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی و پرده صغر سن داشته نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده تا بی مدخل
قاصد و پیغام و سخن ساختگی حرف سرایان غرض آلود عیار راستان درست بین و مخلصان حق پسند میگرفتند و داد و دار
اشتغال بادشاهی را بهای شتقائش سپرده و برآمد مقاصد صوری و معنوی را از ایزدی چون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش
خداآفرین می بودند و دانشوران رسمی اسباب پرست سبب شناس پی حز دبغز و نی والای این اورنگ نشین خلافت
و بزرگی حالت گرای این برگزیده کونین نبرده خود را از اسباب عظیمه چون کویم فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت میدانستند
و لهذا روز بروز کار آن یگانه معبود حقیقی در ظهور روشنائی بخشید و حال آن ساده دلان حق ناشناس در گو
ظلمت رفته عیار مهای زراند و دگرفته آمد چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت قرین بر سخن سنجان نکته رس
روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت کار آنکه نور پرور زودی که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته دل را در روشنائی
پرستش ایزدی نورانی سازد نور افروز کارگاه ابداع تعهد مهمات کلی و جزوی او را بکرمت علیای خود تفویض فرمود
در اشتغال صوری دل تنگ نمار و دوار زدوی او را خمیه انچه در حاشیه خاطر فیض گزین او نگذشته باشد و بجو صلر رد گا
در گنجد ساخته در کنار دولت او نهد و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گردانیده پیشوائی صفوف ظاهر و باطن
گردانند و بر خاک پاسی مدبری که گنبهای نکبت و ادبار آتش دولت او را فرو نشاند پرده پندار پیش دیده بصیرت او فرو آید

و در تاریکی افکار ظلمت نفاق در آمده بتکاپوی خود در غلاب هلاکت فرو رود و چنانچه از حال شگرف حضرت
شاهنشاهی خاطرنشان منکران بادیه گمراهی و دلنشین مخالفان تیره رای که باین دولت ابد پیوند انتساب
داشتند گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محل خود گذارش یابد و اندکی از خسران زدگی میرزا سلیمان که اراده
مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیر کابل آمد و منعم خان خانخانان باستمداد همت علیای حضرت شاهنشاهی
با معدودی حراست آنجا نموده رایت اخلاص برافراشت معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که برکات
میامن برکات قدسیه این خدیو صورت و معنی در دوردست آنگونه حال نزدیکان ناخجسته عاقبت که از سیه
بختی با نفس مقدس آن حضرت اندیشه ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خودسران مغرور را
تازیانه آگاهیست سرگذشت هیمو که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان گرانی
عظیم پدید آمد و در اکثر ممالک خصوصا در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر از زر نشانی می یافتند از غله اثری نمی
دیدند آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند جمعی با هم پیوسته آدم تنها را می ربودند و غذای خود می ساختند
اگرچه این بادافراه اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید اما یکسال صعوبت تمام داشت و همانا که در دی ایام گذشته
بود که بعالم ظهور آمد تا بمیامن جلوس مقدس براورنگ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی
دور شود و فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او سبحان الله زهی
شئون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین برنخیزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد و هیچ برگی از
درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود پس وقایع و سوانحی که متضمن بر جنبش عالمی باشد اندازه
مصالح و اسرار آنرا که در طی آن مکنونست که تواند گرفت و از انجمله است این بزم و رزم تا که هم نظام ظاهر را
از اسباب و آلات و هم بهترین وسایل هدایت گمراهان بادیه غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت
کبری آنکه هیموی سیه بخت از فراهم آمدن اسباب بدمستی چنانچه اندکی ازان گذارش یافت پیوسته در
نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیه تردی خان واقع شد لشکر هندوستان را
بشکستگی قوی گشته در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بود و شورش غرور در سر بیفزود و ضیع افتاده خیالات
فاسد بخود راه میداد تا چون خبر نهضت رایات اقبال در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو توپخانه گران خود را که در کیفیت و کمیت

بسیار خوب و بسر کردگی مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان او بود پیشتر از خود بقصبهٔ پانی پت که قریب سی کروهی
دهلی باشد فرستاده خود در استعداد و پیکار شده و بخاطرش راه نیافته بود که عساکر نصرت نژاد باستعجال خواهند آمد
شیردلان بهنگام منقلای آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از تیزدستان نبرد دوست را چون علیقلی خان
بدخشی و میرزا قلی اوزبک و ساجی خان پیشتر فرستادند که دست بردی نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را
نوشته فرستاد علیقلی شیبانی نیز خود را ملحق ساخت غازیان نبرد چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهی که
بپشت گرمی این دولت عظمی که به کار شیران بتقدیم رسانند خیال باید کرد که شیران با عضادی چنین استوار چه کارهای
شگرف که بجای آورند خلاصه توپخانه را بتصرف درآورده و پیش آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور زنی جنگ راه گریز پیش گرفتند
و هیموی خون گرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داده دست راست بخود رشادیخان کاکر شور
افزای گشت و دست چپ را باهتمام خواهرزاده خود رمیه نام که از دلیران بی باک بود سپرده خود بخودی تمام
و استحکامی غریب روان شد و فیلان کوه نمود اژدها دم را که اندوخته چندین فرمان روایان هندوستان بود و برای
جرأت ظاهر چنان کوته اندیشی بسرنوشت آسمانی پیش این بی بهره صورت و معنی گرد آمده همراه گرفت از انجمله پانصد
فیل سره که هر کدام در تیز پائی و چرب دستی علم بود و در مستی و دلیری کارنامه و دیدن این قوی هیکلان سبک
روح را دویدن نتوان گفت که اب عراقی کوه نده هر چند گرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت و لیکن
هر فیلی از این فیلان نامی برای بر هم زدن فوجی گران بسنده بود و تخصیص بر هم زدن هجوم سوارانی که اسپان شان
هرگز چنین صورتی مهیب و پیکری بدین نمدیده باشند وصف این جبال دونده که هر شته باریک عبارت در بند
عمارات عالی را بجنبشی ویران سازند و درختان قوی را ببازی از بیخ بر آرند و در هنگام نبرد و کارزار ابخرطوم
ثعبانی اسپ را با سوار از زمین بردارند و بهوا اندازند و بپای نرم روند و گهی که حمله برند جو سره سود شو و زیر پای فیلان سبک
و شرح ستیای لشکر او را چه رقم نماید خلاصه سخن آنکه تا سی هزار سوار کارطلب از راجپوت و افغان که بارها کار کرده سرمایه
مزید نخوت و استکبار او میشدند بآیینی غریب متوجه شد و فیلان را بکجیم و سلاح آراسته رعد اهنگ از ان و تخش افگنان
بر پشته پشت آن مهیب پیکران بدین منظر جا داده و آماده نبرد شد و همه فیلان از ابر بروخی که در روز نیسی آرا بیند و بخرطومها
و تنها و حربها تعبیه کنند آراسته فیلان تجربه دیده را بر آن نبرد و فیلبانان قوی دل سپرده هر کدام در جای مقرر و مقام

سنماجی خان

گردانید فیل غالب جنگ نام که از فیلان سرآمد نامی بود بجسن خان فوجدار مقرر گردانید و فیل کج بهونر که در نزاریکی
مثل او کم بهم رسد بسواری میکلخان معین ساخت و فیل جوربنیال که از فیلان زبردست بود باختیار خان داد
و فیل فوج بدار را بسنگرام خان نامزد کرده و فیل کلی پیک که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره رای خود بران سواری میکرد
درین روز برای سواری جاین نام فیلبان داده و باین فوجداران که نبرد آزمایان بیشه وغا بودند و از معتمدان شیرخان
و سلیمخان و سایر برکشیدهای خود باستمالت داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب آرای پیکار با سبب پیشهای ظاهر بین
هیچ بکار آید خدا پرست سبب برانداز کار او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رساند
بلکه آن همه اسباب و آلات از ضمایم بیوتات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت گردد و بنقد مصداق این معنی همین
قضیه بدیع است و شرح این اقبال بدیع نما که بتاریخ روز دیبادین پست و سیوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم
محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد را که برسم منقلای پیشتر می آمدند چون بجدو قصبه پانی پت اتفاق
نزول افتاد قراولان دوربین رسیده خبر رسیدن غنیم و شرح کمیت لشکر و استعداد آن تیره کار بعرض پیش
قدمان موکب عالی رسانیدند و بیقین پیوست که آن سیه کار آشفته روزگار خود بسرانجامی کردار دلیرانه قدم
می نهد و پیش از رسیدن بقصبه مذکور خبر اکبر السنه روزگار افتاده بود که هیمو لشکری گران را بسرکردگی شادیخان کاکر
پیشتر فرستاده است امرای نصرت پیوند از وجدان حساب نمیگرفتند و دل بر اقبال روز افزون بسته متوجه
پیش بودند چون آمدن هیمو با آن استعداد بیقین پیوست از آنجا که بر اعتضاد معنوی خود نظر نینداخته بودند
بوسیله حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکرها از آن مردم خالی نباشد بلکه از انها لشکرها شوند بددلی در خواطر
اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت پناه
فرستادند و خودها آماده جان نثاری شدند درین گروه والاشکوه سپاهی ده هزار کس بود اما پنج هزار
مرد نبرد شاید که باشد بهادران فیروزمند و دلاوران اخلاص منش آمدن غنیم نزدیک دانسته از روی خرد
دوربین و حوصله فراخ که در چنین وقت از هزاران لشکر کارکند از ظفر انگیزتر است افزونی ظاهر مخالف و فراوانی
صورت غنیم بنظر در نیاورده چنانچه رسم سعادت کیشان بخت بلند است که کار امروز بفردا نگذارند بی شایبه توقف
و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شایسته داده جویای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوه شهامت سکندرخان

وجمعی دیگر از بزرگ وازمایان نامور آراسته گشت ومیسره بمهابت عبدالله خان وطایفه از فدویان جان بناموس
باز رونق گرفت وغول بشجاعت علیقلیخان شیبانی تایید یافت وحسین قلی خان وشاه قلی محرم وجمعی از جوانان
کاردان بآرایش هنگامه هراولی معین گشتند چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در درازا
کوشش
ورفتنی در پهنا واقع شود تا سخن ثنا داب گرددای جویای اخبار عبرت بخش سررشته سخن را نگاه داشته عنان
بمن دار که ازان زمان که حضرت شاهنشاهی بتقضای رای جهان گشای امرای نامدار را برسم منقلای از پیش روان
فرموده خود بجهانگرفتی وجود اقبال رسوم فرمان روائی ولشکرآرائی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ
متوجه فتح ونصرت بودند ودرین روز بهجت انتما که نوروز فرحی وفیروزی است رایات اقبال از قصبه کرنال تا قصبه
پانی پت ده کروه باشد نهضت فرموده به پنج کروهی پانی پت نزول اجلال فرمودند ونزدیک رسیدن
غنیم بنغلای دراردوی معلی خبری نبود وهنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نفشانده ونفس راست
نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش با سایر اخبار ناخوش باهم رسید وچنان ظاهر شد که جمعی را کمر پای
از جای لغزیده باشد اما هنوز باز ارکشش وکوشش گرم است موکب عالم آرا درهمان زمان آهنگ رزم فرموده
آماده نهضت پیش شد ودر ساعت بهادران عقیدت مند ودلاوران اخلاص گزین را بیرلیغ والاصادر شد که
سلاح در بر وتاییدایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند دراندک فرصتی بسازو پیرایه که
درخور آن زین صاحب اقبالان باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آن حضرت چهره وقار با دنت مانه برافروخته شدی
افروخته مغفر اقبال ایزدی بر سر وجوشن حراست آلهی در بر مسلح ومکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت
نهادند پیرامخان خانخانان در پیش صفها وگرد قشونات وتومنات میگردید ودر حفظ قوانین پند ونگاه
داشت مراتب جنگ ومحافظت جای خود اهتمام میکرد واز جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف وقهر رسانیده
بزم رزم را ترتیب می بخشید وبعد از ترتیب لشکرها واستمالت دلها فرمان فرمای جهان آیین کشور گشائی
وقانون جهان آرائی تخت ورباد بادهای جهان پیما را برانگیخته نهضت فرمود وچون منجه لوای جهانگشای پرتو
وصول نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح وظفر از برابر ظاهر شدن گرفت ویکه جوانان وبهادران پیلهم
رسیده مژده فتح میرسانیدند وشاه قلی محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورد وبنوازشهای خسروانی

سربلندی یافت و شرح دیباچهٔ این نصرت علیا و موهبت عظمی که کارنامهٔ اقبال تواند بود برسم اجمال آنست که چون
هیمو را معلوم شد که رایات اجلال دور است و چندی از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال
خود را بایشان رسانید باین خیال که چون آن مردم که خلاصه و چیده اند بر دارد دیگر کار دشوار بر او آسان گردد
و بر افزونی لشکر کارکرده و بر فراوانی فیلان مست اعتماد نموده بغروری از اندازه پیش قدم در
پیکار نهاد و از نشاهٔ بدمستی غرور نتوانست دریافت آنرا که بفیلبان اعتقاد باشد بر آنکه بر فیل اعتماد دارد
مرآینه غلبه روی دهد بس آنکه با مبدع فیل راز نهانی دارد استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با او
چه سود مند آید بهر حال آن خون گرفتهٔ شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران از جانبین کوششهای
شگرف نموده مانند رعد در بنیان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر می تاختند و داد دلاوری و جان
فشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم میرسانیدند دو لشکر جان برسم آمیختند که از آب آتش بر انگیختند
تو گفتی هوا لاله کار دهمی ز پولاد بیجاده بار دهمی اگرچه بهادران لشکر منصور در ثبات پای و جان
نثاری تقصیر نمیکردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزید چندی از شیران بیشهٔ
پیکار یعنی لشکریان شیر شکار که غبار معرکه نبرد را گلگونهٔ عروس فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال میدانستند و آب زندگی
از چشمه سار تیغ خون آشام جسته تشنه سرابِ مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلیخان
و شاه قلی محرم و لعل خان بدخشی چون دریافتند که اسپان رو بروی فیلان نمی توانند آمد کندلان
شده با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست و جوی شکار بحریف رسانیده دست بردی نمودند و سواران
گران رکاب را از خانهٔ زین انداخته بخجر نعل بادپایان آتش گرد ابر کار تمام میساختند و گروه گروه دلیران
تیرانداز از اطراف و جوانب بر آمده داد کارزار میدادند علیقلیخان شیبانی که لشکر قول بحسن اهتمام
او رونق داشت در جائی واقع شده بود که جوی کلانی در پیش داشت که فیلان در برابر آن عبور نمی توانستند
کرد دلاوران پرخاش جوئی و مردان شیر حملهٔ قول بر جای خود پای ثبات افشرده قابوی تاختن می جستند چندانی
تحمل کردند که فیلان از اطراف و جوانب قول گذشتند و بعد از آن از عقب مخالفان در آمده داد تیراندازی
و تیغ زنی میدادند و هیموی تیره بخت بدروز خود بر فیل هوائی نام که از فیلان سر آمد او بود مغرور نقش هوا

سواره نظر بردهاده بردلان تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن داشت چپقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیده
عبرت دیده جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته سر ترددها که در حوصله طاقت داشت و سر تهوریها که مکنون
باطن فتنه سرشت او بود ظاهر ساخته حملهای قوی و جراتهای عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر
گردون شکوه را از پای درآورد و بهکواندس که از برکشیدهای او بود و در کاربند و از زبردستان امتیاز
داشت پیش او پاره پاره شد و شادیخان جنگ کرده جنگ کرده پایمال بادپایان موکب اقبال گشت ناگاه در
اثنای کبرودار تیری از کمانخانه غضب الهی بچشم هیمو رسید و کاسه چشمش شگافته از پس سر او گذرا شد سماکه باد
پندار و دود غرور آن سیه‌بخت تیره درون همان بود که از آن روزن برآمد جمعی که در حواشی او تک و تاز داشتند
چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت سست کرده دل از دست دادند و بی دست و پا شده دیگر
کمر طاقت نبستند و شکست بر لشکر او افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق ریخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته
رو بگریز نهادند درین هنگام شاه قلیخان محرم با چندی از شیرمردان کارزار بفیلی که هیمو بران سوار بود رسید
و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق الجای از جمله غنایم خود سازد
فیلبان بیچاره که نه مغز حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت از بیم جان صاحب خود را نشان داد و شاه قلیخان از نوید
این عطیه عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام
پادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد و چون از مهب عنایت
ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سیه روز (تیره روز) نگار یکبارگی پشت
داده نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشه شجاعت فیلبانان را از قله آن کوهها بضرب تیر و قوت گرز نگونسار
ساختند و پیلان کوه منش را چون باد صرصر میراندند جایی که سطوت اقبال روزافزون صف آرای نکال
تیر و باشند شیرمردان صفدر را از که را گریز چاره نیست آن چنان حیوانات بیخرد را کجا شکوه همت میتواند
امرای نصرت قرین از چنین فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای شهریاران والاشکوه و دیباچه مفاخر جهانداران
عالیقدر خواهد بود در تقدیم مراسم شکر پرداخته شدند و سایر عساکر فیروزی مآثر در کشتن گریختها و جمع
غنایم اهتمام داشته از کشته پشتها و از غنایم خرمنها آماده و مهیا ساختند تا پنجاه کس در میدان افتاده بودند

گرداب در آمد و اثنا آنها که در گریختن در راهها پایمال شدند که شمار توان کرد و تا سه هزار و پانصد فیل نامی در تصرف
اولیای دولت قاهره در آمد و طایفهٔ از بهادران نصرت قران گریختها را تکامشی کرده بسیاری از مخالفان را بتیغ
انتقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای زمان ازین عطیهٔ کبری آداب
سپاس داری بجای آورده هر کدام از مبارزان عساکر منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشید
و در اثنای آنکه هر یکی از بهادران نیکو خدمت بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگشت شاه قلیخان
محرم هیمو را بسته بدرگاه خلایق پناه آورد و هر چند از وی سخن پرسیدند از جهالت بسخن نیامد یا توانائی سخن سرائی نداشت
یا مغلوب خجالت بوده سخن را بر خود نپسندید پیر محمد خان خانخانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایهٔ
فساد را بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیلهٔ غزا احراز مدارج ثواب و جزا فرمایند آن خدیو خردمندی
و خداوند خردمندان که صغر سن را نقاب دانش خدا داده دانسته در پردهٔ بیگانگی بوده از شورش انکار منکران
و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند برای هدایت ارباب استعداد در زبان حقایق ترجمان گذرانیدند
که بکشتن گرفتاری اسیری همت علیا رخصت نمیدهد و همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز بر چنین کارها
ثوابی مترتب نباشد هر چند دولتخواهان ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد
بنازم این دریافت بلند را که در بطون اوراق و اذهان آفاق ازان اثری نیست اما دانش نژادان باریک [illegible]
گهر نیکو دانند که این جزو زمان را با خاطر مقدس ذات پاکی که بی وسایط بشری و وسایل ملکی از حضرت داور
دانش آفرین دانا نواز نور پذیر معرفت حقیقی شده باشد بدید نیاید چنانچه از صفحهٔ پیشانی این تخت نشین صورت
و معنی روشن است و نیز بر معامله فهمان ظاهر بین پیداست که هر گاه بزرگ نهادی خداشناسی در پایهٔ
مجموعی ایزدی رسیده باشد و داند که خلاف رضای او گزیدن خود را به تیغ زدن است چه بیعی بشری
قهرمان مبدع کل او را بجای که مذلت و مغاک هلاکت می اندازد چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامچه
احوال این پادشاه سعادت اساس ظاهر میشود و او را کجا فرصت آنست که بتوجه معنوی باطنی در خاکساری
و فنای ارباب خلاف پردازد و بر تقدیر فرصت زمان در خدمت خرد همت والای او کجا تجویز آن میکند که
دامان اقدس باطن او بچنین غباری آلوده شود و هر گاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون آن جان خون گرفته

ناپاک کجا و آن شخص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار در چه پایه آخر بیرامخان خانخانان چون دانست که
آن حضرت متوجه این معنی نمیشوند خود را ازان باز داشته بمقتضای عقیده موروثی که از راه تقلید پدران
و استادان در آدمی جای کرده سرزنشی میکند خود و در تحصیل این ثواب موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را
از لوث هستی او پاک ساخت کار شگفتی که آن حضرت از پرده برآمده توجه فرمودی یا حاجب وصله دوربینی درآن
درگاه بودی تا او را در بند خانه داشته مستعد ملازمت عتبه اقبال ساختی الحق بس نوکری شایسته بود و همتی بلند
داشت و هرگاه تربیت این چنین بزرگی یافتی چه کارها که از و بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی او کار
ظاهر چنان سر او را بکابل فرستادند و تنه او را بدار الملک دهلی برده بردار عبرت کردند عالم از شور و شغب آرمید
و جهانیان را آسودگی و خورسندی پدید آمد از بدایع کرامات و غرایب خارق عادات حضرت شاهنشاهی که درین سانحه
از کمین بطون بر منصه ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بعد از فتح اسکندر باینجا تشریف آورده بودند در تصویرخانه بموجب اشارت عالی مشق تصویر میفرمودند نادره کاران
باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم که نازنین بدلان این فن اند در ملازمت بوده راه
و روش این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامعه الهی بجهت تشحید خاطر تصویر
توجه نموده صورت آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساختند بطریقی که عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود یکی از دولت
یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آن حضرت گذشت که این صورت هیمونست
و حال آنکه دران وقت نام و نشانی از هیمو نبود و مستمعان حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن باز ماندند و دران
روز که بیرامخان التماس می نمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر بگذرانند بر زبان مقدس گذشت
که من کار این مغرور را دران روز ساخته ام و بند از بند جدا کرده ام و اشارت بهنگام این تصویر فرمودند سبحان الله
دران سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دولت افزا داده بودند آری امروز و فردا
و دی و حاضر و غایب پیش اخشیجیان ظاهر باشد اما پیش نور پروردگان ایزدی که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان
عقل مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده و در خدمت حال است و غایب چون حاضر در شرف حضور کسی
که خدا را حاضر داند و داشتن غایب چه کار حاشا حاشا آنجا غایب نباشد سالک شاه راه ارادت ابو الفضل که راقم این دیباچه

افضالات روزی این صورت واقعه کرامت پناه را از آن حضرت پرسید فرمودند که ملهم غیب حرفی بر زبان
ما داده بود سر این کار او بهتر داند درخشیدن نیر حقیقت آن جان و برده گزیدن این چنین قوی حوصله عالی
فطرتی که با چندین خمخانهای اقسام باده هوش ربا که پهلوانان راه روانی ازان بد مستی میرسانند یکی می آغاز جوانی
دوم باده دولت صوری سیوم شراب سطوت معنوی چهارم باده حسن ظاهری پنجم مدام لطف باطنی بهوش و الا بوده
خود را دیده دیدبانی آگهی نماید مقصود آنرا عاشق او گردانند و دولت را ملازم آستان امید او سازند مگر که
معتکف شبانه روزی این عتبه اقبالم نیاوندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته باشند یا از روی جنس مخاطب ساخته حرفی
فرموده که بدمست نشود و در زشت و خات و گفت و شنید با برگشیدهای او تغیر روش نماید بالغ نظران خرد پرور نیکو
دانند که اندازه حوصله کسی که چندین باده مرد افگن بکار برد و هوشمندی او روز بروز افزون گردد که تواند شناخت
لیکن سعادت پیوندان آگاه دل این قدر دانند که نگاهبان او تربیت حق باشد و چنین فتوحات عظمی او را باهل وجود دست
دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرف و مهمی بدیع در روزگاران کمتر روی نماید و یکی از غرایب کرامات آنکه درین اثنا
که از قصبه جلندر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد روزی میر آتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت
که بجهت مسرت خاطر و تماشای مردم اقسام آتش بازی سرانجام نماید و در آن میان صورت هیمو ساخته بدارند و پر کرده
در آتش انداز تند کارپردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتی گلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز
آورده سوختند در ظاهر هنگامه بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری کسی که در لباس
نشاط و بازی چنین کارهای والا سرانجام نماید او را از پیدا که با چنین مردم در پرده درآمده جمال معنوی خود را نماید و در
کار خود بصورت بی پروائی باشد ولی خامه بی تکلف درین مراتب که والا نژادان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان
کرده کارزار فرموده اند هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده و فاتحه بر وا نشده و داستانهای باستانی باندک تاملی ظاهر میشود
چه در هیچ مرتبه از این مراتب سالها فرمان روایان دادگر قصد هندوستان کردند هیچ یکی از والیان هند باین فتحها
و داعیه و تدبیر خود بلکه در سرانجام ملک خود در مانده بودند بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دور دست را
اندیشه مند بوده سرانجام یورشهای عظیم کنون خاطر میداشت و الحق آنچه هیمو را بخت مساعدت کرده بود و فرمان
فرمایان هندوستان را در آن اوقات میسر نبود و از هجوم سپاهیان کارطلب و فراوانی مبارزان کارزار افزون و فی

اسباب توپخانه که جز در ممالک روم ازان نشانه نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن
لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت نامه حضرت صاحب قرانی که در هند
بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان میکند و بتفاخر مرقوم میسازد
که صد و بیست فیل جنگی دران جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت درآمد و بر تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آن
زمان روشن است که بنسبت هیمو کدام پایه داشت و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش
یافت هزار و پانصد فیل بدست فرمان پذیران بارگاه والا درآمد سایر معاملات را ازین قیاس می توان کرد و
خزاین و سایر اسباب و آلات فرمانروائی خود کجا بشمار درآید و این میدان فتح و نصرت همانجای میمنت گستر است
که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بسلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان
در جای خود رقم پذیر شد و درهمین روز بهجت افزای که بتایید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک
با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلی از آسیب اوباش تعیین فرمودند و او مسارعت
نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت و ناظم پراکندگیهای ممالک شد
و غنایم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال ازانجا نهضت فرموده بساعتی که اخترشناسان کاردان
گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت قدس مساحت دارالملک دهلی انداخت و بنور معدلت و زیور نصفت آن
دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر اشراف و هنرمندان هر فن و نادره پردازان هر صنف
طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر بسیار گذار کشادند و مجنون خان قاقشال حسن اخلاص
راجه بارهمل را که در محاصره داشت همراه نموده بود بعرض مقدس رسانید و بمقتضای رأفت ذاتی فرمان طلب شرف
صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته از احراز زمین بوس عبودیت منور روزی که راجه و فرزندان و اقربای اورا
خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند آن حضرت بر فیل مست سوار دولت بودند
و فیل از غرور مستی بهر طرف میدوید و مردم یکسو میشدند نوبتی این فیل مست بطرف راجپوتان دوید این طبقه را
چون اعتصام کامل بر اخلاص خود بود و ایستاده ماندند و این ایستادن منظر بلند بین حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد
و استکشاف از احوال راجه نموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید

هزار و پانصد فیل

شکر ایزد و جهان آرای که هندوستان را بلکه جهانبانرا سری پدید آمد که بزرگی او را دفترها بهند نیاید و دانش
او را کتابها کفایت نکند بیامن عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتی خاص یافت و حق پرستان
داد اندیشه را اعتقادی قوی بدست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجهای
انعام در دامن روزگار افشانده شد عاطفت شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جانسپاری جولان همت نموده
بودند باضعاف نوازش سرافراز گردانید شریف و وضیع خورد و بزرگ بجزایل عطایا کامیاب گشتند از انجمله علیقلیخان
شیبانی را بخطاب خان زمانی سرافراز کردند و سرکار سنبل را با سایر پرگنهای میان دو آب بجاگیر او مقرر ساخته
بجهت انتظام مهمات آنجا رخصت فرمودند و عبدالله خان اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار
کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خانرا خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته
در رکاب نصرت اعتصام داشتند و قیا خان بانتظام ممالک دار الخلافه اگره و آن حدود نامزد شد رای ممالک
آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستاده نظام بخش و آرام ده عرصه دلگشای هندوستان
شدند درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجیخان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر سرکردن
امتیاز تمام داشت در الور آمده بود و ادعای خودسری میکند و نیز پدر زن هیمو سیه بخت و سایر اسباب و اموال
او در آن سرکار است ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کارآگاه باین خدمت تعیین فرمودند
حاجی خان از صدمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و تمامی سرکار میوات
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و از انجا بجد و قصبه دیوتی ماچاری که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند
جای مستحکمی بود تردد و کارزار بسیار شد و پدر هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصر الملک آوردند مشار الیه او را
بسوی دین خود راهبری نمود آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال است که درین کیش ایزد خود را پرستیده ام
درین وقت ترک دین خود چگونه گزینم و بمجرد بیم جان نافهمیده چگونه در طریق شما درآیم مولانا پیر محمد سخن او را نشنیده
انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از انجا فتح نموده با غنایم فراوان و پنجاه فیل آمده استلام عتبه اقبال نمود
و مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از قصبه الور برآمده بجانب اجمیر و آنحدود روان شد که مامنی برای
عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذاشته آماده جنگ و ستیزه گردد رانا که زمیندار بزرگ بود و پسران رانا گود

که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور که مذکور شد پیکار نموده شکست یافته بود و از وجه ناطلبید
و تکلیفات مالایطاق نمود تا کار میان او و رانا در نواحی اجمیر بمحاربه عظیم روی داد و از حاجی خان مذکور و مظفر
خان سروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا مغرور کثرت لشکر بود
شکست یافت و حاجی خان آمده اجمیر و ناگور را گرفته در تصرف خود درآورد چون استیلای حاجی خان مسامع
علیه رسید محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمعی
دیگر را بجهت دفع او تعیین فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی و میان دوآب از خس و خاشاک معاندان
و مخالفان رفت و روب یافت رای جهانگشا جنان تقاضا فرمود که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان
انداخته آید تا آن ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار ارباب فتنه و فساد شست و شو یابد
درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان
تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده بود
که چون موکب اجلال از عرصه جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلی رویه نهضت فرمود بدافعه اسکندر خضر خواجه خان مقرر
شده بود و اسمعیل بیک دولدی و علی قلیخان میر لطف و شاه قلی نارنجی و خالق بیردی بیک و جمعی کثیر را همراه ساخته
بوده ندامرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند درچنین وقت که غوغای هیمو سرمایه آشوب روزگار شد
و برامراچنین شکستی در حدود دهلی روی نمود ملا عبدالله سلطان پوری که از کربزت و روباه بازی از افغانان
خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود از فتنه
اندوزی که در سر داشت و آب دوروئی که در نهاد او بود دنبالهٔ مرخودرا از اولیای دولت ابتر ترین وانموده در جهت
بافغانان سری داشت ~~و آب دوروئی که در نهاد او بود~~ بسکندر مقدمات نوشت و اورا اغوای برآمدن از کوه کرد
سکندر جمعی از اوباشان افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود همراه آورده از کوه برآمد
و در پنجاب توجه بال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بجراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد
و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملا عبدالله یقین شد او را بقید و شکنجه یاد داشت نمود و نیم تن او را
در زمین کرده بعضی از زرهای او که گور کرده دست بخل بود از زمین برآورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبهٔ جبیاری رسید

وفاصله قریب ده کروه ماند دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت
از دست نداده بجمعیتی فراوان روبرو شد و جنگ عظیم درگرفت و آن مردم را بر داشت خضر خواجه خان ایستادن
صلاح وقت ندانسته پای عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نموده تحصیل ولایت همت وقت داشت
و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجالة الوقت سکندر خان را که بخانی عالی امتیاز بخشیده بودند سیالکوت
وآنحدود را جایگیر کرده پیشتر باستعجال تمام روانه ساختند که اعتضاد خضر خواجه خان باشد توجه موکب مقدس
شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنه سکندر و تعاقب
او و محاصره قلعه مانکوت چون از صادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر لشکر فراهم آمده
انگه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بآن صوب منعطف نفرماید عقده این کار مشکل بآسانی گشوده
نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شد
و از تفألات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفأل نمودند اتفاقا این بیت برآمد
سکندر را نمی بخشند آبی ❊ بزور و زر میسر نیست این کار ❊ دل معنی دوست مخلصان دوربین را اعتضادی تازه
روی داد و خاطر ظاهرآرایان را ازین بشارت ثبات بائی بهم رسید آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این
دولت ابد قرین است دوربینان انجمن معنی را نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اشکال
رسمی روزگار رفع اختلال میگردانند و گروهی را که دولت بالغ نظری نصیبه نیست در چنین اوقات که خواطر باضطراب
میگراید بامثال این تفألات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان می بخشند لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت
که امرای کبار و نوئینان عظام و سایر بهادران اخلاص گزین و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش
عالی نموده ملازم رکاب آسمان قباب باشند و چون سامان این یورش عالی بر وجه دلخواه سرانجام یافت خاطر مقدس
ازان از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده با آنکه لشکر سرما کمال طغیان داشت بتاریخ بیست و ششم آذر ماه الهی موافق دوشنبه
چهارم شهر صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته برهنمونی طلیعه اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل شکارکنان
آهسته آهسته این یورش انتظام بخش میفرمودند هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی که
ناگزیر نشأه تعلق است سرانجام می یافت و عالمیان از اقطار عالم بصیت آثار مکرمت و انوار معدلت از ترک

وتا جیب فوج فوج آمده خود را پای تبه اقبال می ساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار روزی نبود
که جمعی کثیر از هوا خواهان قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی نمی ساختند
و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانهٔ بیرام خان خانخانان از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانزادهای میوات بود
بتاریخ ششم دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شده نام او عبدالرحیم نهادند و مجملی از
مقدمه احوال آنکه دران ایام که حضرت جهانبانی عرصهٔ دهلی را بقدوم معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند
برای تسلی زمینداران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت می کردند از انجمله جمال خان عمزاده حسن خان
میواتی که از زمینداران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را دو صبیه بود عاطفت خسروانی
دختر کلان او را در حبالهٔ عقد خود درآورده او را بمفاخرت و مباهات عز امتیاز بخشیدند و همشیرهٔ خورد او را
در عقد بیرام خان خانخانان درآوردند و درینولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خانخانان
مردم خود را بلاهور فرستاده بود درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات نا اندازه است این نوید
و شگون گرفته عشرت افزا گشتند بیرام خان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد اختر شناسان
بزرگی و شایستگی او را از دلایل زایچهٔ طالع استنباط نموده ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی
سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی بتقدیم رساند و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا
رسد و سواد خوانان صحایف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیهٔ حال او خوانده بشرفهای گرامی مسرت
پیرای دلهای اخلاص سرشت شدند و الحق بتوجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادتست
همان طور بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشود و حقیقت
آن مجمل در هر جا در محل خود نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندهر خیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان
که دران ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که مفر معهود و مستقر
مقرر او بود کشید که روزی چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و موکب ظفر نشان بداعیهٔ صواب
انتما که یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود و دفع او را پیش نهاد همت جهانگشا ساخت و دشواری راه
و صعوبت جادها در پیشگاه فطرت عالی ننموده بعزمی درست و قصدی جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک

که عالی است دیگر و گریزگاه خودسران و گردنکشان ممالک هندوستان توجه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دیسوهه نزول اجلال فرموده و از انجا فضای دلگشای قصبهٔ دهری بوره موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور اول دران منزل فیض محل سرمایهٔ رونق هستی جهان و جهانیان و پیرایهٔ آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را نفحات ربیعی طراوتی نو و نضارتی تازه رسانید و همانا که حمل رایت الشرف برای آن میکوبید که درین هنگام خاکیان خاکپا را تربیت خاص شرف سعادت داده حیاتی تازه کی می بخشد و الا پایهٔ آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر از انست که مکان را خطاب بیت الشرفی آن روشنائی بخش انجمن هستی داده آید و با جمله این نیر گیتی آرای در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از جرم حوت به نزهتگاه حمل آمده نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد

شکر انصاف بر زبان بهار	گفت بلبل چو مردم هشیار	عنبرین گشته از نسیم صبا
از مسام زمین مشام هوا	دشتها پر لحاف می بالین	باغها پر عروس می کابین
راغ پر تختهای سقلاطون	باغ پر فرشهای بوقلمون	مرغ نالان فراز گلبن و گل

مست می مطربان ساغر و مل

همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصدی عالی دلیلیست واضح بر حصول مقصد و مژده ایست بغایت روشن که کار پیش گرفته سعادة انجام و انجام سعادة یابد چنانچه بتقدیم وقوع این یورش وا و بار سکندر درین معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک فرصتی فرار اختیار نموده بقلعه مانکوت درآمد و حضرت شاهنشاهی با موکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه دران هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک درآمده بود و قصبهٔ دهری مخیم سرادقات اقبال گشته پیوسته خبر می آمد که مطلب آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال شاهنشاهی را کشیده در جاهای تنگ درآورد و دران تنگناهای قلب که اهتمام بستیزه به بندد و حضرت گوش برین سخنان نهاده بآیین شایسته پیشتر توجه فرمودند و ناصرالملک را با جمعی کثیر از بهادران کار

طلب تاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی بنیروی
تایید الهی بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای
وقت شمردند و کوهستانیان بدگوهر که باندیشهای نادرست با سکندر جمع شده بودند جدا شدند و سنگ
تفرقه در جمعیت آن بدنیت افتاد و روی جنگ فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت
که دلاوران جلادت تعاقب این گمگشتگان بادیه ادبار شتابند و بنیروی بازوی اقبال سر این
مدبرانرا بدست آورند و جمعی از دلیران لشکر انتخاب کرده به بعضی از اردوی او رسیدند و اسکندر ازین
تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعه مانکوت که سابقا برای روز بد خود آماده
داشت انداخت پیشدستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نموده از تحصن این مدبر معروض
بارگاه اقبال داشتند و قلعه مانکوت قلعه ایست مشتمل بر چهار قلعه استوار که سلیم خان در هنگامی که
بقصد استیصال گروه گکران رسیده خایب و خاسر برگشته بود این قلعه ها بطرز غریب بر فراز کوهها
که متقارن هم بوده اند بر سر هر کوهچه قلعه بسنگ و صاروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر بیننده یک حصن
زیاده در نمی آید اصل آن جای که اساس این حصون حصینه نهاده اند در حد ذات خود جایی است بغایت
محکم لشکرها را آبان وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن بس دشوار آبهای گوارا فراوان دارد
و آذوقه چندانکه خواهند تکلیف کرد در چنین مکانی که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد قلعه حصینه بر آن اساس
یابد و او را مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب مفری و مامنی باشد و بخراب آباد باطن او میگذشت
که لاهور را ویران ساخته انجا آبادان سازد و لشکری انبوه را انجا گذارد تا در آن مامن بسر برده محافظت این
حدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن شهریست بغایت بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم
باندک توجهی لشکرهای عظیم را از انجا توان سرانجام داد و دیراقی فوجها در ساعتی از آن مهیا توان کرد مبادا
عساکر اقبال این دودمان ابد قرین انجا رسیده استعداد فراوان بهم رسانند و کار از علاج بگذرد پیش از آنکه
این اندیشه بعمل آید بهمان نیت ناپیدا را از تنگنای هستی بر آمد و بالجمله چون فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او

بمسامع اقبال رسید از آنجا که عزیمت سلطانی تو احکام یزدانی است حضرت شاهنشاهی با عزمی درست و رایی روشن
و نیتی حق پسند رنج خویش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجهه همت جهانگشای گردانیده متوجه محاصره آن
قلعه شدند تا شرر آن فتنه انگیز را از سر کافه انام دور ساخته دولت آرای باشند و یرلیغ مطاع از مکمن سطوت نفاذ
یافت که بختیاران لشکرآرای بآیین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره قلعه را از روی
تمکین مرکزوار در میان گرفته دایره محاصره بر دور آن کشیدند و همواره با آداب قلعه گیری و مراسم تردد و خدمت
گستری پرداخته داد جانسپاری میدادند و همگنان که در بساط قرب حضرت شاهنشاهی اختر بخت بلند داشتند روز
اول در پای قلعه رفته دست بردی شگرف بر روی کار آوردند که کارنامه شجاعت توانند شد و تفصیل این اجمال آنکه
وقتی که عساکر نصرت قرین بپای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان که بیرق شجاعت بر کاخ بهرام
می افراختند گام دعوی بر بساط استکبار نهاده از حصار برآمدند و شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت
دروازه جولان غرور نمودند و همگنان یکه تازی نموده شیرمردانه تنها میان آن گروه درآمد و بقوت دست
همت و زور بازوی شجاعت چند مرد نبرد ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانید و همگنان بپادیانی و چالاکی
روی بازگشت و بصدای آفرین و احسنت سربلندی یافت و همچنین هر روز سران جنگ دست و زبردستان
کارطلب از مورچلهای خود پیش دستی کرده دست بردهای نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آیین احتیاط
مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ هیچ متنفس را پیرامون قلعه نمیگذاشتند و در آن تنگنای ادبار آنچه از دست
و بازوی این مشتی تیره روزگار می آمد بجا می آوردند اما بصاحبان اقبال مؤید ستیزه چه حاصل و بوالیان والا طالع
عربده را چه فایده ... تیغ برهنه ایم در دست قضا ... شد کشته کسی که خویش را بر ما زد
و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد آنست که بهادرخان زمان که در زمین داور گردنفرازی و فساد
انگیخته بود و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته شرمنده و سرافکنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت
و بوسیله سفارش پیرامخان خانخانان سزای اعمال ناشایسته او در گذرانیده و تنها دیدن خانخانان اگرچه مهربانی در حق
او اندیشیده اما در معنی برای او اسباب نخوت و بدکاری سرانجام نمود و عطوفت اصلی آنست که آدمی را به بدکرداری

سزا داده نوعی ترتیب نمایند که دیگر پیرامون بدی نگردد و مجملی ازین قضیه آنکه چون رایات نصرت پیرایه حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت فرمود قندهار که بجاگیر بیرامخان مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری
که از عقل و اخلاص مورد اعتماد بود آرایش داشت و زمین داور بداوری بهادرخان تفویض یافته بود چون هندوستان
مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادرخان از بدنهادی ذاتی بجوش آمد و خیال گرفتن قندهار
در سرش افتاد و اول خواست که از راه مکر و فریب کار ضبطی کرده قندهار را بتصرف درآرد و از آنجا که حرام نمکی خسران
دین و دنیا بار می‌آرد ازین اندیشه تباه کاری نگشود و شرح این سرگذشت آنکه بهادرخان این راز با فرخ حسین
پسر خواجه قاسم نواره که مصاحب او بود درمیان نهاد و بتدریج جمعی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانه
او پنهان ساخت و بروز معهود قرار یافت که این کمین کرده‌ها برآمده کار نگاهبانان دروازه بانجام رسانند
و بهادرخان نیز از دروازه ماشوره درآید و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود
و در روز موعد که این پنهان شده‌ها بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب ازین
غدر خبردار شده بحارسان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند پیشتر از آنکه بر سر این
گروه بداندیش رسند خبردار شده سراسیمه بدروازه ماشوره شتافتند دروازه مقفل بود چون دلهای داده
بودند اقتدار برگشتن قلعه نیافتند جمعی حرکت مذبوح کرده بخندق پستی فرو رفتند و برخی خود را از دیوار انداخته
بپای خود بر سر دار آمدند و جمعی گریخته در خانهای شهر به پناه بدذاتان دو روی مختفی شدند و باندک فرصتی شاه
محمد تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید و بهادرخان تیره رای چون درین حیله اندوزی کاری نساخت در نیمروز
زمین داور آمده سرانجام لشکر نمود و اوباش واقعه طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار
کرده آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان را دور خیال میکرد باستحکام قلعه داده ملتجی
بفرمان روای ایران شد و نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان
قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب آنست که جمعی را فرستند که هم تدارک طغیان این کافرنعمت شود
و هم قندهار بایشان سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فراه و گرمسیر بسرداری
علی یار بیک افشار فرستادند بهادرخان ازین لشکر خبری نداشت ناگهانی بر سر او ریختند و جنگ سخت در پیوست

دوباره اسب این بخت برگشته از پا افتاد و آخر کاری نساخته رو بگریز نهاد و نتوانست که بزمینداور رود آمده و بسر برد
و شاه محمد کوکه خود را تواضع نموده عذرها در ناداردن قندهار در میان آورد و خالی بازفرستاده بهادرخان
خایب و خاسر شده ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون آیین درگاه معلی عتبه کبریا اندک پذیر بسیار بخش
و لذت عفو را درین درگاه روز بازار است بس گرم گناه چنین بزرگ بخشیده مولتان بجاگیر او مقرر شد و جاگیر
دار سابق مولتان که محمد قلی خان برلاس بود ناگور را آمده دریافت و بهادرخان را از روی مراحم خسروانی بسردار
یکی از مورچلها فرمودند و کارهای گرامی به پشت گرمی این دودمان عالی ارکان از و بظهور آمد القصه هرچند متحصنان قلعه
در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز مجدتر میشدند
و در برآوردن سرکوبها و ساباطها و سایر اسباب قلعه کشائی اهتمام عظیم می نمودند و درین هنگام نوید قدوم برکات
انتظام حضرات عفایف قدس و شرایف سرادق جلال از خطهٔ دلگشای دار الاقبال کابل بپایه گاه عرض رسید که با قوافل
شوق و رواحل شعف بنواحی لاهور رسیده انتظار اشارت عالی می برند ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی
و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال پیش از آنکه خبر شورش
میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسد بمقتضای فرمان شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی
بران تافته بود که مهد معلی و ستر کبری حضرت مریم مکانی و دیگر پرده نشینان حرم مقدس بوستان سرای هندوستان
ورود سعادت فرمایند چنانچه پیشتر ایمائی بدان رفته بود لیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات
عفایف روی بزیر پرده توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از
تسکین فتنه میرزا سلیمان بیدگیان حریم احترام را محفوف ظلال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت
روان سازد و بعد از آنکه گرد ستیزه و غبار آشوب میرزا سلیمان بسحاب تاییدات ایزدی فرونشست و ضمایر
اولیای دولت ابدپیوند از ین امر مطمئن شد چنانچه سمت گذارش یافت حضرات سرادق عفت بمقتضای
ایمائی مقدر که از حضرت شرف ظهور یافته بود و جه بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان
سفر هندوستان فرمودند و خانه کوچهای اکثر سپاهیان جان سپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایه محفه
محفوف الکرامه آن حضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنه هیموی سیه بخت دران حدود

زبان زد واقعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان
نهاد و سر همو را آورده از دروازه آهنین دار الملک کابل آویختند نقاره شادی بلند آوازه کردند و بعد
از ادای شرایط شکر و لوازم نشاط بساط مسعود متوجه این صوب صواب شدند و منعمخان که ممالک کابل بنصفت او
انتظام داشت نیز افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان در نظر داشته در ملازمت حضرت
قدسی سمات روانه هندوستان شد تا هم در راه بدرقه این قافله معلی شود و هم در هندوستان خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده رونق افزای کار خود گردد و کابل را بکاردانی و سربراهی محمد قلیخان برلاس که بطریق
کومک از درگاه معلی آمده بود سپردند و میرزا محمد حکیم با والده ماجده و همشیره های اعیانی خود بموجب
حکم حضرت شاهنشاهی در دار النشاط کابل ماندند و بخواجه جلال الدین محمود بجوق حکومت غزنین قرار
یافت چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق
افتاد درین اثنا منهیان درگاه قضیه استیلای بیرامخان و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند
بنابران منعمخان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال خود دید و حضرات را بدرقه شده از کوتل سناره
گذرانید و از انجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر
و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند و چون منعم خان بکابل رفت محمد
قلیخان را رخصت هندوستان داد و بعد ازان امرا و سایر جانسپاران درگاه در خدمت هودج اقبال
حضرت مریم مکانی زمام راحله عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی
که دران راه بموجب تقدیر ازلی روی نمود آنست که دو همشیره اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در
حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کتل سناره این جهان گذران را بدرود کردند و حضرت
مریم مکانی و سایر حضرات بیگمان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزی چند بدولت سوگواری پرداخته
رضا بقضای الهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد و بعد از اتمام آداب
این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژده قدوم حضرات سرادقات عصمت در حوالی جهان
ملکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت جانفزا سلسلهٔ جنبان عشرت

و انبساط کشته عصمت قباب ماهم انکه مادر ادهم خان که از فزونی عقل و درستی ... اخلاص نسبتی قوی بحضرت
شاهنشاهی داشت و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بتقدیم منت
می سپرد باستقبال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفایف سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب
در دار الملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت
حضرات عفایف اظهار نمود. در ملازمت حضرات قدسیه متوجه مخیم اقبال شد و چون ساحت نواحی مانکوت مورد
خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خانخانان را بخدمت محاصره
گذاشتند و در یک منزلی حصار سعادت قران سعدین میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان‌آرای
حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی و خوش
دلی از طرفین بوقوع پیوست و صباح آن روز بهزاران کامیابی و کامبخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم
و حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی و متعلقان
عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند و اردوی مقدس شاهنشاهی را که از امتداد محاصره
دلتنگ بود از نور ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان اخلاص منش انبساط عظیم روی داد
و مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح دانسته بتازگی در اهتمام افزودند و از سوانحی که در محاصره از اسباب
افزونی دولت گشت آن بود که خانزمان را که بحدود سنبل رفته بود بوسیله اعتضاد این دولت ابد
قرین و انتساب او باین درگاه سعادت قران فتوحات عظیمه روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص
درنیافته بود حاشا حاشا از و تا اخلاص هزاران فرسخ راه است او مضمون نوکری و آقائی ندانسته بلکه رسوم
و عادات سوداگر منشان کارخانه دنیی که هر نادانی را ازان گزیر نیست ادراک نکرده بود چنانچه مجملی در
شگرفنامه احوال وخیم العاقبه او در جای خود رقم زده قلم وقایع نگار خواهد شد و آنچه درینولا ببرکت
انتساب صوری او را امور خدمات لایقه گردانید یکی جنگ رکن خان نوحانی است که از امرای بزرگ مبارز خان
مذکور است که نبرد آزمائی نموده او را شکست داد و اکثر متمردان حدود سنبل و گردن کشان آن نواحی را
تا لکهنو ایل گردانید و همچنین از کارهای شگرف که در آن ایام ازو بوجود آمد مدافعه حسن خان بچگوتی است و مجملی

ازین سرگذشت بدیع آنکه حسن خان مذکور از زمین داران مشهور هندوستانست هم از دوی خویشان و برادران
و نوکران امتیاز داشت و هم از راه اعتبار فرمان روایان هند در جاهای مستحکم بوده پیوسته اندیشهای
تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعهٔ ماکوت مشغول بود این کوته اندیش
مغرور توقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد جلال
خان سور را که یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود همراه ساخت چون اندیشه تباه او معلوم خان زمان
شد با امرای بادشاهی که دران حدود نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمد و بهادران
این لشکر فیروزی اثر کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر
بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود بتائید دولت خداداد با وجود آن حال که اندکی از اطوار
سردار آنها نوشته آمد بمحض میامن انتساب این دولت ابد قرین ظفر یافته کام روا شدند و غنیمتی از اندازه
بیرون از هر جنس بدست او افتاد و فیل بسیار ضمیمهٔ غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست افتاده بودند
سبدلیا و دلسنگار بود که با صورت و سیرت سر آمد هم در صف شکنی بی عدیل بودند و هم در کرم روی
صفت یکتائی داشتند ~~یکتائی داشتند~~ و منظور نظر مشکل بسند گشته در حلقهٔ فیلان خاصه شاهنشاهی داخل
چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بد ذاتی او بظهور پیوست در زمرهٔ گروهی اخلاص
گشت کارهای او را خاطر اخلاص گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه
منعطف داشتن اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعهٔ ماکوت از اولیای دولت بظهور آمد
فتح قیاخان است و مجملی ازین داستان مسرت انجام آنکه قلعهٔ گوالیار که از قلاع مشهوره هندوستانست
و در استحکام نظیر خود کمتر دارد در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او بهیل خان نام از غلامان
سلیم خان پسر شیر خان بحکومت آن قلعه کلنچ کهنهاد و راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم
این قلعه بودند قیاخان از آگره متوجه گوالیار شد و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد و دلاوریها
بتقدیم رسانید قیاخان داد ثبات پائی داده جنگهای مردانه نمود و بنصرت از همت جهانگشای شاهنشاهی
جمعی غنیم را بر داشت و بسیاری را روانهٔ عدم آباد کرده و بمحاصرهٔ قلعهٔ گوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت

شدند

بار جمعیت بسیار بگیرد و آن قلعه آمده محاصره
بجنگ آورده بود و

اثنا که در اثنای محاصره مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالله مغل که با صالحات موصوف بود
بحباله عقد آن گوهر یکتای خلافت درآمد پیرامحمد خان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در خانه میرزا
کامران بود او را ازکار رانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت
که توقف در امثال این امور بغایت ناخوش است و بفروغ خرد خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید
و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده جشن بادشاهانه ترتیب دادند
این داستان را باینجا گذاشته بر مقصود می شتابد و تتمه سرگذشت محصوران قلعه مانکوت می نویسد فتح قلعه
مانکوت و موکب مراجعت شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال از جلایل تائیدات ازلی و میامن
توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنوی است گشایش کار روی داد و هرگاه ایزد جهان
آرا بمقتضای نیت علیا متکفل مهمات منوبان این خدیو صورت و معنی است در کاری که بنفس مقدس
متوجه باشند چه حال باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این
مقال فتح چنین قلعه ایست که بسد سکندری پهلو میزد و صورت گشایش آن در اندیشه دانایان نمیگذشت
والقصه لوازم محاصره که بخیال کس نمیرسید بروجه احسن سرانجام یافت و مورچلها از هرجا پیش رفته در خندق
سرکوبهای قلعه فرسا برآوردند از آن میان مورچلی که باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر
رفت و راه درآمد و برآمد زندانیان قلعه بسته شد سکندر هرچند بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت
حال پراکنده دل گشت و با وجود پراکنده دلی چون واقعه طلبان فرصت فتنه و شور مبارز خان عدلی که
مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است میطلبید که شاید سر فتنه برداشته از ممالک شرقیه
هندوستان عملی رو به متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت شورش مملکت آسوده پدید آید
دل از قلعه داری بر نمیداشت لیکن چون محال انتاج دولت خداداد او را کاری از پیش نمیرود و مبارز خان
پیمانه زندگانی پر شد و نمونه ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله صدر خان نام لقب جلال الدین
بر خود بسته دعوی بزرگی نمود بقصد انتقام پدر خود که مبارز خان در جنگ او را بر خاک نیستی انداخته بود
متوجه شد و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارز خان عدلی در آن جنگ کشته شد و چهار سال و چیزی ایام

حکومت او بود نازم چه دولتی است عظمی و عنایتی است کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب برهم زدن مخالفان میشوند و مخالفان در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند و معاضدت این دولت جاویدی می‌نمایند چون این خبر بمتحصنان قلعه رسید یکبارگی پریشان خاطر و پراکنده باطن گشتند سکندر را علای اعلام دولت روز افزون و شکست برگشت خود را چون مستبصر آینه‌وار آگاهانه دید نا امیدی بر نا امیدی برو زور آورد عنان اختیار در سلک زنهاریان در آمد و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه قبول بقلعه روانه سازند که خاطر بی‌اعتقاد مرا تسلی پذیر عنایت ساخته ضمیمه شکر فیروزی گردانند و آن حضرت که معدن مروت و مردمی اند از روی مراحم بیدریغ اتکه خان را که بوفور کاردانی و اعتماد از پیش قدمان بود باین کار فرستادند سکندر را از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش نداشته‌ام و طریق کوتاه‌بینی سپرده‌ام دیگر مرا التجا بسبب ملازمت نمانده که بسجده آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه بمیامن الطاف بادشاهی چند گاه از حضور معاف باشم لایق حال منست اکنون پسر خود را به بندگی میفرستم و امیدوارم مرا جایی نامزد شود که روزی چند انجا بوده خود را آماده سعادت آستانبوس گردانم و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت برندارم و طوق این احسان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر فرستاده را بتقریب طایبت و مرسوم خدمت رضامند ساخته بنام الملک نیز که وکالت خانخانان داشت بیک وکیل السلطنه بود از نقد و جنس ارسال داشت و مشارالیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر شده ملاحظه التماس او را بوساطت خانخانان معروض بساط اقدس شاهنشاهی ساخت و آن حضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خانخانان را بعز قبول مقرون داشته بموجب قرارداد خریف و بهار را آنجند و بجاگیر او مقرر ساختند و او پسر خود عبدالرحمن نام را مصحوب غازیخان تورکر از امرای معتمد او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شایسته اینها باعث مزید توجه شاهنشاهی نسبت باو شود بموجب عزایم بادشاهانه قرار داد و از قوت بفعل آمد و پیشکشهای گرامی با چند فیل گزین که شایسته بارگاه عالی توانند بود ارسال داشته بتاریخ پانزدهم اردیبهشت ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را باولیای دولت

قاهره سپرد وحضرت شاهنشاهی رقم عفو بر جراید جرایم او کشیدند واز سواد صحایف اعمال او اغماض عین فرموده
او را راه دادند که از زندان حصار بیرون رفت و بهاریم و ترس خود را لجزید و بهار رساند و بعد از
دو سال بعد مخانه شتافت و چون فتح قلعه مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر از
زنهاریان قهرمان سلطنت شده سری بسلامت برد حراست آن با بوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی
قرار گرفت و باستصواب منیر اقبال موکب عالی بفتح و نصرت بتاریخ شانزدهم امرداد ماه الهی موافق
دویم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک بعرصه دلکشای لاهور نهضت فرمود
تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافه اگره نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از نافهمیدگی
و بقدر رتبت نارسیدگی خاطر بیرامخان برهم خورد و شرح این ماجری آنست که در اواخر ایام محاصره قلعه مانکوت
فی الجمله عارضه در طبیعت خانخانان راه یافته بود و دمّلی چند پیدا شده که سواری اسب نتوانستی کرد و دران
ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی مواطن توجه عالی بجنگ فیل مبذول داشتند
و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شگرف را متضمن است روی التفات می آوردند روزی در میان
دو فیل بادشاهی که فتوحا و لکنه نام داشتند جنگ با متداد کشید اتفاقا آن دو فیل جنگ کنان قریب
بخیمه خانخانان رسیدند و هجوم خلایق و ازدحام تماشاییان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خانخانان
شد و واهمه اش بران داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز ضمیمه پریشانی
خاطرش شد خانخانان یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده پیغام داد که درین آستان بجز عواطف
نمود دکمان تقصیری ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی آید فتنه سازان چگونه گناهی بمن اسناد
کرده باشند که موجب این همه بی عنایتی شده باشد که فیل مست را بجا در من سر دهند ماهم انکه بمقدمات
تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته او نمود در بیولا ازین خدیو جهان که خود را در لباس بیگانگی داشته
در اخفای احوال توجه میفرمود چنانچه سرّ این را در خور دریافت خود پیشتر ازین از دل بکاغد سپرده امری
بدیع بظهور آمد که موجب حق شناسی طایفه از نیک نهادان گشت و تفصیل این سانحه هدایت بخش آنکه
که روزی شاهنشاه جهان آرا از دید کوته بینان تنگ آمده در جوش شد و قوت غضبی از طینت ذاتی با عتدال

آفریده ودیعت نهاده است قدرتت رخصت ختم نمودن یافت و از ملازمان عتبهٔ اقبال که پیوسته در رکاب
سعادت اعتصام می بودند دل گران فرموده جدا شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب
نباشند تا آنکه جلودار و امثال این مردم که وحدت گاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبارآلود نمیگردد پاک
داشته یگانه و تنها باطن با خدای خود به نیاز و بظاهر از مردم ختم آلود از معسکر اقبال بیرون آمدند از اسپان
خاصه حضرت شاهنشاهی طرق اسبی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تندی مثال
نداشت و در بدخوئی نیز نظیرش پدید نبود هرگاه واشدی کس پیرامون او نتوانستی گشت و بدشواری بدست آمدی
آن جهان پهلوان الهی بتقاضای قوت و عظمت فطری پیوسته بر وی سوار گشتی درین تنها روی بران رخش سعادت پیوند
سوار بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند چون پاره راه
طی شد ناگهانی بجال آن رخش اقبال متوجه ناشده بکاری فرود آمدند و بوضعی خاص با خدای خود همراز گشتند
آن تکاور آتش خوی پای پیما برسم عادت خود تندیها کرده گرم دویدن شد تا آنکه از نظرها دور بین آن حضرت
پنهان گشت چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمودند در ملازمت کسی و نه در خدمت اسبی لختی در اندیشه این کار شدند
ناگاه دیدند که همان اسب از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده بآرامی پیچیده در ملازمت آن حضرت
رسیده ایستاد و آن حضرت در شگفت عجیب مانده بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسبی که عادت او باشد
که بآسانی سواری ندهد و در واشدن آن باشد که بدشواری بدست افتد و آنگاه چنین صحرائی شده باشد
و از نظر غائب گردد بمحض توجه شاهنشاهی خود آمده بآرامش تمام سواری دهد که مرکب بآسانی میسر نمی شد
از عجایب تصرفات این سریرآرای دولت تواند بود و آری کسی را که ایزد بیچون در نوازش باشد و محفل
این کارها شود در وسعت آباد خاطر او از تنهائی چه اندیشه باشد و اگر ذات مقدس او چنین نتایج بخشد چه دور اگرچه
بظاهر چنان می نماید که دادار خود آفرین جمال عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را بر خودش روشن میسازد
لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان مختصرین چراغی چند در شاهراه هدایت می نهد تا جهانیان که
او را خداوند صورت و پادشاه ظاهر میدانند بهتر و بیشتر از دانش فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی
او را رضاجوئی حق پنداشته بگلشن سرای سعادت جا وپذیر رسند خوشا بزرگی که حالش چنین باشد زهی دولتمندی

او را
گر چنین آگاه سازند و چه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده در خلاب نادانی فرو رود و چه باطل بیدولتی که با وجود دریافت این پایهٔ ارجمندی راه نفاق و خلاف رفته با خدای جهان آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه کرده گفتار شگرف را نهایتی نیست و گیتی خدیو ظهور این خارق عادت الهام ربانی دانسته فسخ عزیمت تنها روی فرموده باز بدلگرمی و نوازش نوینان اخلاص پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرموده سایهٔ التفات برانجد و انداختند و جهانیان را فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بیست و پنجم امرداد ماه الهی موافق یازدهم شهر شوال پیشتر از رسیدن اردوی ظفر قرین جریده بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنه آرا گشتند و پیوسته بانبساط شکار اشتغال می‌فرمودند و بعد از چند روز اردوی معلی بتمام و کمال رسید خانخانان از فنون فرمان برداری سلطان و اهمه باز بر سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین محمد خان اتکه گله مند شده اظهار نمود که همچنان که چهره اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریو و ریا مصفاست نظر رحمت و التفات آن حضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در آن کار آن نمی‌بردم اما چون گاه گاه حضرت را بی التفات می‌یابم از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما میدانم از من چه واقع شده که بعداوت من بسته اید و تشنه خون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می‌آرید و کار بجایی میرسانید که قصد جان من میکنند شمس الدین محمد خان اتکه ازین صدمات مضطر شده جمعی را گواه و متفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خانخانان رفت و عهود و مواثیق در میان آورده سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغیبت شما نکشاده ام و نخواهم کشود تا آنکه خانخانان را دل بجای آمده شورش او قدری فرو نشست و از سوانح آنکه بهادر خان را بملتان رخصت فرمودند که جاگیر خود را که نو یافته بود و چنانچه سابقاً ایمایی بدان رفته سرانجام دهد و مهم بلوچان انجد و دراکه سر تمرد برداشته بودند تنبیه نماید بهادر خان در آن ولایت دلکشا رسیده لوازم مردانگی بجای آورد جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابر آمده زیاده از اندازه تاب و توان خود کوشش می‌نمودند و تا مدتی گاه گاه آداب پیکار از جانبین تقدیم میرسید و چون سایهٔ اقبال این خدیو جهان بر تو توجه بر حصول امنیت او انداخته بود بیامن توفیقات ایزدی فیروزمند گشت و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب استغنا برآمده خود ناظم

الهی شوند پیرامن ترا که پیوسته لاف عقیدت زدی پرده از روی کار او برداشتن گرفت و او را سالک بی راهه ساخت
و آنکه بی راهه رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافتند آن بود که فیلان بادشاهی را خواهی نخواهی
اعتبار کرده خود تقسیم نمود تا آنکه خیلی از فیلان خاصه بادشاهی را که پرده عظمت و جلال جهان آرای آن حضرت
بودند گرفته بهانه آنکه بردم می سپارد از آن حضرت جدا ساخت آن خدیو جهان نمیخواست که این نمک بحرام را
قبول نماید لیکن چون کارها بوقت خود وابسته است و هنوز آن زمان نرسیده بود اغماض نظر فرموده بقضا
تفضا داد سبحان الله این چه وسعت حوصله است و این چه اندازه مدارات و انگاه در عنفوان شباب
که موسم طغیان طبیعت و مبدای غلیان قوای غضبی است آری بزرگی را که جهان آفرین در کنف حمایت خود
بپروردایتها از وجه بدیع باشد و درین هنگام که عرصه لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی
رونق داشت سلطان آدم گکر بزمین بوس رسیده بنوازش بادشاهی اختصاص یافت و چون در عنفوان در
آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی وفتح هندوستان شرف ملازمت در نیافته بود و تو همی بخاطر داشت
لیکن چون خدمتی شایسته کرده مثل میرزا کامرانی را که سرمایه چندین شورش و آشوب بود گرفته
سپرده جشم مرحمت نوازان داشت و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد درینولا که عالم بفر اورنگ
حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود در آمد که هر جا سری و سرداری باشد موی کشان بسجود
آستان عالی آورده سربلند سعادة جاودانی سازد آن دولتمند را نیز داعیه آستانبوس گریبان گیر شد و از درشتی
طبیعی خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نیز تدو باثر الطاف
خلایق نواز از جا و مقام خود جلاوطن نشوم و یکی از معتمدان پایه سریر والا مرا گرفته بدرگاه معلی برد عواطف
شاهنشاهی پاداش خدمت شایسته او فرموده جمیع ملتمسات او را بدرجه قبول ارتقاع داد و تیمور خان
جلایر باین خدمت اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده بسجده درگاه گیتی پناه سربلند ساخت
و زیاده از آنچه در حوصله خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف عالی در لاهور
عبرت بخش ارباب تدو شد پایسار رسیدن تختمل زمیندار متوست و مجملی ازین قضیه آنکه این زمیندار از
شوربختی که داشت بسلطان سکندر همراه شده موجب ضلالت آو گشت و از آنجا که رسم بیشتری از زمینداران

مینمایند چ

هندوستان آنست که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاه بانی می‌کنند و با هر که غالب و شورافزا باشند باو همراهی
و در هنگام شورش روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زد اقطار و اکناف
هندوستان گشت سکندر سور سر بفساد برداشت و آن گمراه همراه گشته در پی آرایش هنگامه او شد و درین
هنگام که رایات نصرت ظاهره مانکوت نمود و کار او بار بر متحصنان قلعه باضطرار کشید بوسیله حیلهای زمینداران
آمده جمعیت لشکر گشت بیرام خان چون بر حقیقت فساد او آگاهی داشت او را بسیاست رسانده و بجای او برادرش
بختمل را که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود مقرر ساخت از آنجا که آیین همت والای شاهنشاهی آنست
که خود آینده‌ها اگرچه از روی تکرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ می‌باشند و فطرت بلند که بهزاران
مروت و فتوت سرشته است تجویز آزار این طبقه نمی‌فرماید ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد اما چون
نقاب از جمال جهان آرا برنداشته بودند بظاهر چندان توجهی نفرمودند و چون خاطر جهان کشا از مهمات پنجاب
فارغ شد چهار ماه و چهار روز که دار السلطنه لاهور از فر نزول سپاه منصور غیرت افزای سپهر والا بود
شرایف اوقات بفارغبالی و نشاط رانی مصروف بوده بظاهر در لباس بی پروائی بکاری اشتغال داشته
و در معنی در غایت پروا بوده عیار ارباب اخلاص گرفته میشد چون کارپردازان کارگاه خلافت از انتظام
مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت
بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام
بجانب دار الملک دهلی اتفاق افتاد و از جمله سوانحی که در عرصهٔ قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات عالی بود بوقوع
پیوست قضیهٔ انعقاد خانخانان بیرام خان بود بعصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در عهد جهان آرای خود آن عفت نقاب را که خواهرزادهٔ آن حضرت و صبیه میرزا نورالدین
محمد بود نامزد بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن کدخدائی [illegible] نجابت فطرت را که باصالت نسب
و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت ممتاز بود به بیرام خان بسپارند و همچون
وقت مانده بود تا درین هنگام که عرصهٔ جالندر از ورود مواکب عالی مهبط انوار شد خانخانان خاطر بسرانجام
این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس

بی پروایی درآمده راه مدارا می سپردند با مضای آن التماس اشارت فرمودند و بآن خدر معلی ازدواج
روی داد تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصا بیگه ماهم انکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید چنانچه
عقد و زفاف در یکهفته صورت گرفت میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمدست و او پسر خواجه حسن که
بخواجه زاده چغانیان شهرت دارد و خواجه زاده نبیره خواجه حسن عطار اند و ایشان بیواسطه پسر خواجه
علاء الدین اند که خلیفه اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زاده چغانیان به نسبت دامادی
سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشتند و بشه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرام خان
که در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بملاحظه نسبتهای مذکور میرزا نور الدین محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او
دریافته بودند تکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیه قدسیه آن حضرت اند انتساب فرموده اند و سلیمه
سلطان بیگم که به نیک سیرتی و پاک دامنی و فطرت عالی امتیاز دارند از آن قدسیه بظهور آمده و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله چه عالم تقلیدات
اندینکه سلطان محمود را در باب خواجه زاده چغانیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشند برای
حضرت فردوس مکانی پیروی آن نموده نسبت میرزا نور الدین محمد کنند و بچه سبب اکنون به تبعیت گذشتها
این نسبت صورت بندد

آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از دور اول المنة لله که هیکل سال دوم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشدلی
آویزه گوش روز و روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید و کوکبه بهار سال سیوم الهی بسواطع دولت
و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال نهصد
و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای نهفت طارم به برج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون
جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان پیال خورده نظارتی بی اندازه بخشید دل بستگان
عشرت بظهور شعشعه سعادت این سال آیین نشاط از سر گرفتند و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح
تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند دماغ عالم از بوی بهاری هوا را سوخته عود قماری

ز مشک افشانی باد طربناک ، عبیر آمیز گشته نافهٔ خاک ، زمین را مشک پیمودن بجز واز
هوا را غالیه سودن صدف وار ، نیاورده ز نرمی تاب مهتاب ، ز لاله خون چکیده زو ز بس آب
بنفشه بهر چشم بد نجنبل ، کشیده در بناگوش چمن سنبل ، پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط
فتح و فیروزی اشجار سعادت اثمار حدایق الهی یعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه گستری دار
الملک دهلی از قصبه جالندر در جلوهٔ اقبال آمده شکار کنان و نخچیر افکنان نهضت فرمود چون از دریای
ستلج که قصبه لودیانه بر ساحل آن واقع شده عبور موکب عالی اتفاق افتاد مسرعان کارآگاه خبر آوردند که
حاجی خان که اندکی از احوال او سابق گذارش یافت با فواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند دم
مساوات و مسامحت میزند بنابران توجه جهانگشا بران قرار یافت که موکب اقبال تا حصار رفته
نظام کار نبرد رفقهای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را برای استظهار آن جماعه باید فرستاد فرستاده
خاطر عالم آرای را از آن حدود بالکل جمع نمود بنابرین اندیشهٔ صواب انتما جمیع اردوی معلی بسر
کردگی ناصر الملک حصار رویه روانه شد و حضرت شاهنشاهی بجهت احیای آداب پسندیده و تقاضای
مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که زیارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه
بر موکب دولت سایه گستر شوند چه در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو حجر بیک و جمعی از ملازمان
درگاه نعش مقدس آن حضرت را برداشته بسهرند آورده بودند و تا حال آن صندوق قدسی را
محفوف اعتبار ساخته در آنجا بودیعت گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این امنیت
بحصار رفته روتختی آورای اردوی معلی گشتند و بیرام خان خانخانان نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه
بود و در هنگامی که رایات اقبال در حصار بود میان ناصر الملک و شیخ گدائی نزاعی و نقاری بهم رسید
و چون بیرام خان رعایت احوال شیخ بسیار می نمود جانب او گرفت ناصر الملک روزی چند جای بیمار
آلود ساخته در خانه نشست و در اندک زمانی جمعی از نیک ذاتان در میان آمده صلح دادند و چون طنطنهٔ
عساکر نصرت بحاجی خان و آن گروه رسید بی جنگ از هم متفرق گشته هر کدام بجایی بدر رفت
و حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشابوری با جمعی رفته متکفل انتظام آن حدود شد

و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی را بتسخیر چیتاور فرستادند بهادران نصرت قرین بزور
شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردن کش را به تیغ عدم راهبری نموده آن
قلعه را متصرف شدند و عرصهٔ آن حدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد نهضت موکب گیتی
گشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند چون خاطر جهان کشا از
مهمات این حدود فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شد و منزل بمنزل داد دهش
و عشرت کنان راه سپردند و بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الاخری لوای
گیتی آرای سایهٔ وصول و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر بآداب استقبال
مبادرت نموده غبار مواکب جهان نورد را پیرایهٔ آبروی سعادت خود ساختند انوار نصفت و عدالت و لمعات
رافت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت و بدستیاری مدبر اقبال کار سپاهی
و رعیت تازگی انتظام گرفت و دراتولا خانخانان با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته دو روز در
دیوانخانهٔ شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات ملکی و مالی که دران بارگاه دولت
قرار می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و بدانچه فرمان گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست
و از بدایع وقایع که بسحر خیال باز از پرده بوالعجبی برآورد داستان عشق و عاشقی علیقلیخان زمان بهادر با
پسری بود و بوسیلهٔ آن جوهر بد گوهری او روشن گشته نفرین جهانیان را مورد آمد و تفصیلش بطرز
اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیک نام پسر ساربانی که بکمال حسن
صوری و جمال ظاهری انگشت نما بود در سلک قورچیان خاص انتظام داشت و خان زمان با آن بمقتضای
خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی دوخته و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق
نام کرده روزگار بسر می برد بعد از واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیک باتفاق خوشحال بیک که او نیز
داخل قورچیان بود در جالندر بآستانبوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جرگهٔ قورچیان می بود
درین حال خان زمان از بی دولتی و تیره رائی کسان فرستاده باغوای او نمود آن بی جوهر معنی که مغرور
حسن بی مدار صورت بود این را نقش مراد و منصوبهٔ بخت دانسته گریخت چه درین درگاه که بازار حسن

معنوی کرم است و برکت حسن معنوی لطف صورت را جای میدهند امثال این مردم که معنی ظاهر آرا گری
پرسند و کجا بنظر التفات شاهنشاهی میرسند و با جمله آن بیدولت بخیال فاسد از دولتخانهٔ اقبال
گریخته خود را پیش خان زمان رسانید و بازار حسن فروشی گرم ساخت و این کار زشت را که بدمستی
دلاوری و دنیاداری ضمیمهٔ بدنهادی او شده بود از شورش طبیعت کار برسوائی کشید و چنانچه جناب
ماوراءالنهر از تیرگی دل غفلت سلطنت و شکوه دولت را منظور نداشته بر ناپاک زرگان آلوده دامن اسم بزرگی
رانده بادشاه هم بادشاهم میگویند آن بیدولت نیز گفتی و کورنش و تسلیم بجای آوردی و از فزونی بیستیهاء
گوناگون که اندکی گفته آید راه سعادت گذاشته بیراهها دیار رفتی و بلای عظیم تر فراهم آمدن خوشامد
گویان نزد او بود که نظر کج شان جز بر منفعت خودشان نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیه
نیک کرده در افزایش کار خود می بودند و هرگاه بدذاتی در پایهٔ بلند باشد و بدمستی چنین روی دهد و ارباب
صحبت از گروه خوشامدگوی بیخانه برانداز باشند ظاهرست که دین و دنیای آن شخص خراب گردد و حال
و مآل او بخسران انجامد چنانچه مصداق این احوال و خاتمهٔ حال علیقلیخان است و چون بی آزرمی و بیحیائی این بخت
برگشته بمسامع اقبال رسید برلیغ موعظت و منشور حکمت فرستاده بنصایح والا لوازم بزرگی بجای آوردند
و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو و احسانست آدمیزاد از فرمان برداری آز و صحبت بدذاتان خوش
آمدگوی مغلوب سلطان شهوت و غضب بوده بود و انواع ذمایم میشود اکنون از مردمی و حقیقت و نمک شناسی
و عقیدت و اخلاص حرفی گفته نمی شود و سررشتهٔ حساب را که سرمایهٔ نجات عموم مردم است بدست داشته از
کرده پشیمان شده بنیکو خدمتی تدارک کردار ناشایستهٔ خود نمائی و آن ساربان بسر را بدرگاه فرست تا کرده
ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی سربلند گردانیم و اگر از بیخردی و بی شرمی پذیرای احکام بادشاهی
نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آید که باعث عبرت سایر کوته اندیشان زشت کردار گردد و درین اثنا که بدمستی
و بدگوهری علیقلیخان بیشتر از بیشتر بظهور آمدن گرفت رای جهان آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت
قرین را دفع دو یک او جایگیر کرده شود تا اندک نمو او و استقلال بر آمده بود ناموس او دریده گردد و از آنجهت
قصبهٔ سندیله را بسلطان حسین خان جلایر جاگیر فرمودند آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود باسمعیل خان ابراهیم خان

اوزبک که با او قرابت نزدیک داشت داده بود هر گاه سرجاعه بدعملی و حرام نمکی موصوف باشد پی روان او ناگزیر از
سعادت بی بهره میگردند و لهذا اسمعیل خان پرگنه مذکور را نداده بمنازعت برخاست سلطان حسین خان مذکور به
گرمی چنین خدیو اقبال از و بزور گرفت و او پناه بعلیقلیخان برده لشکر بسیار بر سر او آورده سلطان حسین خان همین
مردم خود بمدافعه آنها بر آمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت مخالف فیروز
مندی یافت و جمعی کثیر به بدترین مردنها که در حرام نمکی جان دادنست بخاک نیستی برابر شدند و شاه بداغ بیگ
که از خویشان نزدیک علیقلیخان و از شجاعان نامی زمانه بود بهاویه عدم شتافت علیقلیخان بمقتضای شرارت ذاتی و بد
نهادی خود متوجه گردید که آمده بسلطان حسین خان روبرو شود و یکبارگی از پرده آزرم بر آمده رو سیاه ازل و ابد گردد جمعی
از خیرخواهان دوربین او را از آن اندیشه نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات ناشایسته اهتمام
نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون دولتمندی نداشت آن جانبان
بسر را از خود جدا نمیکرد و ادب با امور بید و ولی دست باز نمیداشت باطن را باندیشه تباه و نفاق شروع
در غوایت نمود و ناصر الملک پیوسته نکوهش احوال خسران مآل او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه
کردن او اهتمام نمودی و بیرام خان خاطر علیقلیخان نگاهداشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را
نا کرده می انگاشت و دوستان درخانه او را نصیحتهای گران مایه کردند و آن نکوهیده اعمال چون از کردار
خود باز نتوانست آمد خود را بحیله و مکر زد و برج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرخانه فرستاد که شاید
کاری تواند ساخت و شورش درخانه را علاجی تواند انگیخت در آن ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود
و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود و او از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجای آورده ملاحظه
خاطر بیرامخان نکردی روزی برج علی که از مدهوشان مجلس علیقلیخان بود پیش ناصر الملک رفته سخنانی که از
اندازه ادب بیرون باشد درمیان آورد و چنانچه دولتحق شناس ناصر الملک بغضب در آمد بفرمود که
برج علی را خوابانده چوب زدند و از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را بزیر انداخته در خندق نیستی فرستادند
میگفت که این مرد که اکنون منظور اسیر خویش گشت و بیرام خان ازین معنی بغایت آزرده شده کینه در دل
داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت اتفاقی که درین دار الملک دهلی درین ایام

روی نمود و بسیار رسیدن مصاحب بیک پسر خواجه کلان بیکست که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع

آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال برسم اجمال آنست که پیوسته دل باطل او آگنده

نفاق بود و سرشت او بخبث و خباثت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع نیر جهان

آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از و بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی او را مصاحب منافق

میفرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته و درین ولا شطری از اوقات پریشان خود را در صحبت شاه ابو المعالی

گذرانده در تبه رائی می بود و لختی از اوقات را بجد و شر قیه بسر برده از مصاحبان مجلس خباثت

علیقلی گشت و بسر خود را مهر دار او ساخت و چون پیمانه عمر او به پر شدن نزدیک رسیده بود

باندیشه تباه از انجا بدهلی آمد و درین اثنا بیرام خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت

از قدمگاه بر آمد متوجه پیش بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و باعث برین امر ناصر

الملک بود و باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که دو قطعه قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات

نوشته انداخته شیوه ها سر نقشی که از پرده غیب بظهور آید و بر روا فتد آنرا فرموده آلهی دانسته کار بندیم و هم

چنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را بجزا رسانیدند و از وقایع

ناشایسته که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق است و مجملی ازین سرگذشت

آنست که او با دشاه قلی بود و تواضع بهمه هیچ تقریب بردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته

همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر برکشیدهای این دولت علیا او را دوست نمیداشتند

و با این حالت عیب هزل و مزاح که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطایبه

میکرد و بخرفهای دور از کار در لباس ظرافت و ظرافت که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند بسر می برد

و هیچکس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت درین هنگام که غزنین باستصواب محمد قلی

خان برلاس با و مفوض شد ارباب غرض فرصت داشته هم خاطر منعم خان را شورانیدند و اندیشه انتقام

دیرینه او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث فرید بر هم زدگی خاطر بیرام خان شده او را در گشتن

او بجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب را منظور داشته بندهای کار آمدنی

۳۶

بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نپازند و سود و زیان خود را ملاحظه انداخته در برآمد کار ارباب
استعداد شوند خواجه چون فیض عزیمت هندوستان نمودن منعم خان و در مقام کینه کشی در آمدن او شنود در
اندیشه دراز فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب بی پروایی و بیرامخان در نهایت
استیلا مرکاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهت حرفی نا ملایم که از و رسانده بودند او را
فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب غضب گشته ملاحظه حضرت
جهانبانی نکرد امروز که حال باینجا رسیده باشد و خدیو زمان در نقاب بی توجهی چگونه پیش آید و ستم
پیشهای تیره درون چه سعایتها که نمایند و تشدد منعم خان که برای العین ملحوظ او میگشت بودن کابل
و دیدن او را بخود قرار نمیداد و بیوفایی نکوهیده ترین عارها پیش او بود بخاطرش راه نیافتی که از این
دولت ابد قرین رو تافته بناحیتی دیگر رود منعم خان جمعی را بتسلی او فرستاد و بعهد و پیمان او را
آورده مقید ساخت و بعد از [مدتی] باشارت او نشتری چند در چشم او زدند چون تقدیر رفته بود
روشنایی چشم اخلاص بین او تباه نشد و پس از چندگاه که او را کور داشته دست از و باز داشته بودند
بخش روی به سرکردگی یکی از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد خود را باستان دولت
رساند و مرام ناگزیر که از دشمنان روی دهد بیاری دریای قدم صاحب باشد منعم خان آگاه شد جمعی از
تیز روان عرصه تفحص را فرستاد و او را بار دیگر در خورد او جلال الدین مسعود را بدست آورده گرفتار بند
و زندان ساخت و در فکر و اندیشه این بود که چگونه آنها را دفع کند آخر شب جمعی را بر سر آنها فرستاد
و خون آن دو دولتخواه را برای غرض شوم خود ریخت و بیرامخان نیز فرمانی در بیت کرده بکشتن او فرستاده
بود حضرت شاهنشاهی که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند
بیتیع این قصه خروش باطنی فرموده مکافات انرا چو سایر امور بایزد مهیمن بخشش جهان ایه انقویض
فرموده بحوصله که داشتند بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر دبدبه کار را برای نظام صورت
و معنی دیر دارا د توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان است خاطر دوربین پرده گزین حضرت
شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده مهمات مالی و ملکی بجا شتغال آن واگذاشته هر روز پرده تازه بر روی

احوال دولت ابد قرین خود انداختی و دنیا دوستان خود آرای را باین طرز بدیع عیار گرفتی در آن

هنگام که در کابل نقاب آرای مینو فرمودند بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودندی که دران حدود

جان داری کلان تر از و نبود و از کاهی تفرج خاطر جهان آرای بسواری اسب و شکار بسگ اشتغال داشتندی

در ین ولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آن حضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در

صورت و سیرت از جانوران بدیع است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه کرده گروهی را که ندیده

باشند شناسای بخشم کاری نساخته باشم آن حسن صورت کوه آیند رفتار کجا و اگر سرعت و تندروی

او را بباد و نسبت و هم آن خشم کینه در وقت و برهم زدن ثابت قدمان عرصه نبرد چون گفته آید

در دوربینی و دریافت و فراست اگر بابت مانند کردانم بیان واقع نشده باشد شرح بدمستی

و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علیحده باید که مردود تمامی تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت

و بلاغت تنها درین کار غریب که از قرار واقع گفته آید کفایت نمیکند با خرد و راست روی

و راز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوار دریای

موج برهم زن داشته پذیرای شناخت بدایع این خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد و با این همه

خود از شنید بدید آمده برای العین لطف و قهر او را به بیند و کارنامهای او را از راه چشم بدل فرستند

شاید که اندکی از بسیار او را تواند نوشت که حسرتی بس بید در دل و از کوتهی بیان نماند مرا که این شرایط بواقعی دست نداده باید

آرایش بخش را چراید از کم و از مقصود که درین شکر فامه دارم چون باز مانم همان بهتر که بهمین قدر از ین عجایب مخلوقات

اکتفا نموده رونق افزای کار خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیب پیکر بدیع هیکل افتاد سزاوار توجه آمد

پرده تازه برای خود سرانجام فرمودند و معنی ایزد و جهان آرا آغاز جمال آرائی این یگانه عتبه کبریای خود فرموده

اسباب ترس و بیم ظاهر بینان خلق پرست گردانید تا باین خداوند صورت و معنی گسسته عنان و پریشان اندیشه

اذا اندازها خود بیرون نهند چنانچه نهاد این فن دانستن این صنعت این چنین زبردستی را رام خود نتوانند ساخت این پهلوان الهی

و دلاوری زبون خود سازد سماکه از و ملاحظ باید کرد و دانهای معنی خدا پرست را بر عنوان دیده وری و دریافت عجایب این برگزیده

ایزدی شد چنین کارها که در کالبد گفت در نیاید و قرار روی قیاس ظاهر نسنجد از ین او رنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سواریهای فیلان مست آدم کش

فیلبانان را بی بدخوی که آیین جگران این فن را از قصور آن زمره میگدازد از ذات مقدس سزاوار دیدن گرفت
دران هنگام که فیل بدمست بدخوی فیلبان خود را کشته باشد این تائید یافته الهی در حمایت ایزدی در آمده
جا بجا در میان جمن و صحن خانه فرامدهای عظمت آرای بر دندان فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را
بجنگ فیلان مست عربده جوی می آرد و در عین جنگ انداختن فیلان مست فیلبان فیل دیگر را طاقت طاق
شده در نظر می در آید آن شیر الهی از ان فیل برجسته بران فیل دیگر سوار میشود این گروه حق پرست را
سرمه روشنی افزای از دید این حالات بدست می افتد چه رسیدن بنزدیک این عفریت پیکر بی حمایت
ایزدی میسر نشود و کیفیت سوار شدن بران و باز آنرا تندخوی داشتن و با فیل دیگری که مثل او باشد بجنگ انداختن
از ظهور این عجایب اصحاب ظاهر جو و اهل معنی در مقام حلقه بگوشی در آمدن گرفتند بخاطر کسی نرسد که فیل را ازین
یکسنند و آلت و اسباب جند تعبیه مینمایند تا سواری میشود و ریسمانی در گردن او حلقه طور که باعث زیب و زینت
او باشد می بندند و نزدیک بگردن نشسته پا را بآن ریسمان اعتماد می بخشند من چه میگویم سخن همان است
که اول گفتم بیان حالات از من نمی آید اگرچه در واقعه نویسی ظاهر بین داند که از درازی شاهراه مقصود بیکسو
شده به پهنا میروم اما کارشناس معنی گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون ننهاده از کم فرصتی تاخته پیشتر نیم
از جمله حمایات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطری را در تعجب و طنی را
در حسرت نایافت ایام گذشته آورده و طبقه را در آفرین گری دانش خود بوده هوش افزای گشت آنست
درین هنگام که در دار الملک دهلی مسرت برای خاطر اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال
داشتند روزی بر فیل لکنه نام که مظهر قهرمان جلالی بود در عین بدمستی و بدخوی و آدم کشی او بدولت و اقبال
سوار شده بفیلی همتای او جنگ انداختند که کارآگاهانرا حیرت افزود و فیل لکنه که آن حضرت بر او سوار بودند
غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او میدوید ناگهان پای او که ستونی عظیم را ماند
در گوی تنگ و مغاکی عمیق فرو رفت و ازین عربده و بدمستی که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حملهای
عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد و درین اثنا پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود چه قاعده است که بر دف این کوه
پیکران یکی از شیر دلان کاردان سوار میشود و او را بزبان هندی بهوی گویند تاب جنبشهای آسمانی پای نیاورده

بر زمین افتاد و درین وقت که غریو از کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص بکمند از معرفت ذات
مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت بریسمان گردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند
محکم شد و آن حضرت بدستی که کمند همت بر فلک می انداخت و پنجه که تایید ید الله در اصابع رحمانی آن بود ریسمان را
مضبوط گرفته و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروهٔ وثقی عنایت ازلی واثق داشته قوی دل و مطمئن خاطر
بودند و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود و فیل از غایت قوت و صلابت
پای خود را از ان مغاک میکشید و کوششهای غریب نموده از هر طرف پهلو بزمین میسائید از یکطرف غریو
عالمیان و از یک جانب کششهای فیل در بر آمدن شخص قدسی نژاد آن حضرت درچنین وقت که خاطر روزگار
آشفته است جمعی از فراخ حوصلهای درست اخلاص تیز هوش برجای آمده آن حضرت را از فیل جدا کردند و دل بهم زده
عالم آسوده و جان از جای رفته دوران قرار گرفت نمیدانم که این جمال آرائی در صورت قهرمانی و اضطرارات
این گزیده خود بظهور می آرد تا دراز اندیشهای تباه کار را بدید چنین نگاهبانی کوتاه دست سازد یا آن خدیو
ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی بتایید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه میکند تا کورنگی ناتوان
بینان خلاف آیین و نور افزای مخلصان ارادت گزین از یک کار شگرف از کمین بطون بانجمن ظهور شتابد
و باندک فرصتی که آن حضرت خود را فراهم آوردند فیل باهتمام خود از مغاک پای خود برآورد و شروع
در بدمستی نمود و آنحضرت بهمان گشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر باز بر همان فیل سوار دولت شده محفوف
حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند پیر محمد خان خانخانان از شنیدن صورت
این حال که جانهای آرمیده عاکفان عالم قدسی را در کشاکش بی آرامی اندازد باستلام پایه سریر والا رسیده
بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشاندند و پیاده
اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا بر داشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیله
تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخش مسئلت نمودند بر مستبصران آگاه پوشیده نماند اول
فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت داده اند دل سنگار
نام داشته که پیر محمد خان خانخانان آنرا با دیگر فیلان از جمله غنایم ماچواره بدرگاه گیتی پناه حضرت جهانبانی

جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادتمند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی
شفقت فرموده بودند و چون فیلسواری آن حضرت بآن سرحد بود که تنها بر فیلان والاشکوه توانند
سوار شد بران فیل که کمال اعتدال داشت سوار میشدند و فیلی که در مرتبهٔ اول بی دستیاری فیلبانان تنها بران
سوار شده اند فوج بندار نام داشت و آن فیلی بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده
بودند روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچیواره بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت شاهنشاهی
بران فیل والاشکوه تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده اند دیودر نام داشت که حضرت
به پیرامحمدخان بخشیده بودند و چون بندگان حضرت شاهنشاهی از ساحت دلگشای دهلی بسیر قلعهٔ سلیم گره که بر کنار دریا
جون واقع شده میرفتند آن فیل را در میانهٔ راه در سایهٔ درختی بسته بودند از بسکه جوهر اصالت داشت در عین مستی
فیلبان دانهٔ پخته او را بدست گرفته بدهن او می نهاد و بندگان حضرت را خوشخوئی آن فیل خوش آمده باو توجه فرمودند
و بر ماده فیلی که پهلوی او بسته بودند سوار شده بر گردن او سوار شده اند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی
برو سوار شده با فیل مست دیگر جنگ انداخته اند چهلیه نام داشته و آن در ایام محاصرهٔ قلعه مانکوت بوده بعد
ازان که جنگ در میان آن دو عفریت پیکر بامتداد کشیده بود بمضمون شطرنج هر دو را قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند
و دران هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آن حضرت بچارده سال رسیده بود و بعد ازین زبردستی آن حضرت
در سواری فیلان مست بجائی رسید که بر فیل بدمست که فیلبانان کارکرده در سواری آن پشت دست بر زمین عجز
می نهادند آن موید مظفر بی تحاشی سوار میشدند و بجنگ فیلان مست میگذاشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده
بر فیلان مست فیلبان کش مردم ربای که بکوب شهری و آشوب لشکری بسند باشد سوار شده جنگ انداخته باشند
ایزد تعالی این تایید یافتهٔ ازلی را در قرون و دهور براورنگ کامرانی کامبخش جهانیان دارد و از سوانح
دولت افزا آنست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و رشاد از ناصیهٔ او
پیدا بود و با سایر خواجهای بزرگ منش که در قصبهٔ تلونه جایگیر داشتند و میرزا حسن ترمذی و قرابهادر کاشغری
بر سر راجه کپورچند که در قلعهٔ جمو متحصن شده بود تعیین شدند و این گروه نیکو خدمت بآیین شایسته رفته از فرط
عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند و با اعدای دولت قاهره جنگ عظیم کردند و بیاوری سعادت سر نوشت

وهمت خدا داد فتح بزرگ روی نمود وغنایم فراوان بدست افتاد وجوهر نیکو خدمتی وحق گذاری را عیار گرفته آمد

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال

چون عرصهٔ دلگشای دار الملک دهلی بیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت شش ماه مامن عدل ورافت بود ومهمات آن حدود بر وجهی که ملهم دولت تلقین فرمود انتظام یافت رای عالم آرا که پرتویست از شعشعهٔ فروغ مهر عالم افروز ونوریست مقتبس از سرچشمهٔ انوار آلهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت دار الخلافه آگره که از رشک آب وهوای آن بغداد از دجله ومصر از نیل در عرق خجلت است نهضت فرماید وخاطر دریا نثار بنشستن کشتی وسیر دریای جون توجه فرمود صاحب اهتمامان مهمات دریا چندین کشتی وزورق را زیب ورونق داده اند ونشیمنهای چوبین را تماشاهای فاخر بیرون ودرون گرفته روز اشتاد بیست وششم مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست وششم ذی حجه آن شاهنشاه دریا دل دریای نیل ساحل بکشتی نشست ومختصر آنی را قدر دریای محیط بخشید ودیگرامرای عالی قدر ومقربان سریر والا وسایر بزرگان دولت که سامان سفر دریا کرده بودند بآیینی که کارنامهٔ دوار اجرام توانند بود بکشتی نشستند گویا دریا را آیین بسته بودند یا لاله ونسرین از آب سر برآورده بود بهزاران عیش وعشرت روی عزیمت بدار الخلافه آگره آوردند کشتیها را دریایی ساختند ودران راه دلگشا روی انبساط بشکار ماهی ومرغابی داشتند ومجلس عالی که جداً دریاییست از جواهر معنی لبالب بجنبش کشتی بادهٔ موج خیز بذل وعطا بود تا آنکه هفدهم آبان ماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد وشصت وشش هجری رایات صبح تاثیر شاهنشاهی از مطالع آفاق شهر آگره طلوع نمود وآن مصر جامع دولت وسعادت را مرکز دایرهٔ تخت ومطلع نیر بخت ساخت وحضرت شاهنشاهی ارک شهر را که با دل کثرت اشتهار داشته بنزول خاص پایهٔ آسمانی بخشیدند وبزرگان دولت وسایر ارکان سعادت را جابجا منازل تقسیم یافت اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت وسعادتمندان کل زمین طرح اقامت انداخت در اندک فرصتی ببرکات توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار هفت اقلیم شد شهری در گرمی وسردی معتدل آب وهوایش با طبیعت سازگار زمینش با تجار وفواکه خراسان وعراق موافق دریای جون که آبش در سبکی وگوارایی کم نظیرست از میانهٔ شهر

۳۶

روان از دو جانب ملازمان عتبهٔ اقبال منازل دلگشا و بساتین دلکش ترتیب دادند که بقالب گفت در نیاید
و از کمال شرافت و جلالت تازگی دار الخلافه و مرکز السلطنه شد و چون کواکب سعد نظرات سعادت بطالع مسعود
حضرت شاهنشاهی ناظر و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم برآینه فتوحات مقدره غیبی و پرده گشای مخدرات
مقصود بتدریج و ترتیب هر کدام از آنها بهر وقتی که تعلق یافته لا محاله بهمان وقت صورت گرفتنی است و لهذا که
بوساطت سعی و کدیابی و واسطه جد و جهد موعد و موکول گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستنی و ازین قبیل است فتح
دولت انتما که بعد از آمدن رایات جلال بدار الخلافه آگره پرتو ظهور یافت و فتح قلعه گوالیار بآسانی روی داد
و شرح آن برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیا خان و فوجی از بهادران نصرت قرین
رفته محاصره کرده بودند لیکن چون آن قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست از فرمان دهان زمان
پیش و اثریست بدیع از کارآگهان قدیم گرفتن آن بنیروی بازوی صورت نه بندد و جز بقوت
اقبال روز افزون چنین خدیو صاحب اقبال کار بستهٔ آن نگشاید بل با وجود سعی مبارزان جهان گشا کاری از پیش
نرفته بود درینولا که دار الخلافه آگره مستقر رایات فتح آیت گشت حبیب علی خان و ~~مقصود علی~~ و مقصود علی سلطان
و جمعی کثیر را بکومک قیا خان تعیین فرمودند بهیل خان در آداب قلعه داری دقیقه نامرعی نمیگذاشت
جمعی از راه نمایان دولتمندی که با او نسبت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند در میان آوردند که هرچند
قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیاست اما با تایید الهی و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصا وقتی که پناهی
نمانده باشد که به پشت گرمی آن کاری توان کرد و دست و پای توان زد چون سخن بغایت درست بود و پایهٔ
راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشته و در بهمن ماه الهی موافق ربیع الآخر حاجی محمد خان سیستانی بموجب التماس
قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را مستمال ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهی آورد و آن سعادتمند منش
کلید قلعه را باولیای دولت سپردن مفتاح ابواب سعادت خود دانست و آن حصن حصین در تصرف
مجاهدان اقبال در آمد آن حضرت او را بتفقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جاگیر سرافراز
گردانیدند و الحق با نیافی وعده الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و براستی و درستی
آن معدن بزرگی عموم خلایق را عقیده محکم پیدا شد و سرگردانان بادیه حیرت را عقدهٔ تازه بهم رسید

و بر همگنان متیقن شد که هر چه درین درگاه عالمپناه قرار یابد بی شایبه فتور و غبار تغیر سمت ظهور خواهد یافت و هیچ تنگ
حوصله کوته اندیشی را راه بدکرداری نخواهد بود و وحشیان بیابان ناجنسیت را پشت قوی شده راهبری بنزهت
سرای موانست کرد که در کارگاه هست جنس و غیر جنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند هر که به پیمان درست
با دلی اخلاص گزین و خاطری نمک شناس و باطنی معامله دان قدر تربیت داند از گدازش قهرمان سیاست
نجات یافته بنوازش خسروانی امتیازی یابد و از آثار اقبال روزافزون که درین حال فرخنده فال سانح شد گذارش
نمودن کمال خان گکر و ظفر یافتن اوست و شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دار الخلافه آگره مخیم سرادقات
سلطنت شد بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که آنرا میانه گویند در حدود سرونج که در صوبه مالوه داخل است
سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند آن حضرت کمال خان گکر را که آثار جرات و شجاعت از پیشانی
احوال او پیدا بود و لیاقت این خدمت داشت باین کار فرستاده عیار سعادت او را که فتنه او جمعیتی لایق رفته
برد و آثار مامول و مظفر و منصور معاودت نموده باستلام عتبه علیه مشرف شد و باصناف عاطفت خسروانی خلعت امتیاز
یافت و قصبه کره و فتحپور هنسوه و بعضی محال دیگر بجاگیر او مرحمت شد و از سوانح آنست که ادهم خان و جمعی را بسر
مسکنات فرستادند و شرح این اجمال آنست که مسکنات که در نزدیکی دار الخلافه آگره از رو مستحکم تر جایی است
و زمینداران آنجا از طایفه بهدوریه و غیر آن به بسیاری و مردانگی امتیاز داشتند و همواره با سلاطین
هند سرکشی کردندی بیرامخان چون همیشه از ادهم خان متوهم بود اندیشید که آن محال بجاگیر او مقرر شود تا باین
وسیله از درخانه دور گردد و هم متمردان آن نواحی سزا یابند و بیک خیال دو کار سترگ بتقدیم آید بنا
برین اندیشه آنرا بجاگیر او مقرر داشته رخصت دادند و بهادر خان و خانجهان و سید محمود بارهه و شاه
قلیخان محرم و صادق خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیر خان و جمعی از بهادران را درین لشکر نوشتند
و بتایید الهی آن ملک بعمل در آمد و ارباب تمرد سزای لایق یافتند و از وقایع آن که شاه محمد قلاتی که حکومت
قندهار از جانب بیرامخان باو مفوض بود آمده بسعادت آستانبوس سربلندی یافت سابقا بقلم وقایع گذار
گذارش یافت که چون بهادر خان برادر خان زمان را شاه محمد قلاتی به پیمان شکستن بوالی ایران و لشکر
آوردن منکوب ساخت بر پیمان خود نه ایستاد بنابران حاکم ایران بداد در نداده خود را سلطان حسین میرزا

بسر بهرام میرزا و حسین بیک ایجکی اغلی استجلو لله میرزا و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد شاه محمد بپشت گرمی
اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه داری اهتمام نمود و محاصره قلعه با متداد کشید تا آنکه شبی از دروازه دو چندی از
مبارزان رستم آیین بر آمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند و او را زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از
درازی محن سلطان حسین میرزا کار تا ساخته از پای قلعه برخاست حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی سلطان
حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد تا مر نوعی که باشد قلعه قندهار را در تصرف در آرند علی سلطان
که لاف این کار زده بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد بزخم تیر بندوق مسافر ملک عدم گشت و تفرقه
در لشکر ایران افتاد هرچند کومک ظاهری از خدیو زمان نرسید اما زمان زمان تایید ایزدی دستگیری میکرد
وچنین لشکرها برسم میزد و سلطان حسین میرزا را که نه روی بازگشتن و نه رای بودن بود بهر حال سراسیمه در گرد قلعه
نشسته روزگار بگذرانید درین میان شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده ایستادگان
پایه سریر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
میفرمودند که چون فتح هندوستان فرماییم قندهار را بشاه میدهیم خوب واقع نشده است که او با این مردم
جنگ کرده و کار تا باین حد رسانیده مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته متوجه ملازمت
گردد بنا بر مروت و مردمی را که سلوک از آن جانب در چه پایه و پاداش حق و نگاه داشت نسبت از چه جانب
درجه مرتبه بنا بر حکم عالی شاه الیه قندهار را بسلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالمپناه شد و درین سال
استسعاد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانح تجدد گزیدن وجوکی شدن شاه قلیخان
محرم است چه قبول خان نام پسری که فنون رقص دانستی با وی می بود و او علاقه خاطری با و داشت حضرت شاهنشاهی
چون این طرز را از امرا و ملازمان خود و از هیچکس نمی پسندند هرچند بامجازی باشد چون متضمن ناخوشی حقانی
که اهل هوش بهتر دانند رای جهان آرای منطلقه تجویز امثال این امور نمی فرماید آن مغلوب طبیعت از جهت
کار باز نماند آن پسر را از و جدا فرموده بپاسبانان سپردند شاه قلیخان از غواشی بشریت تنگی بحوصله خود
راه داده بجان و مان آتش در زد و لباس جوکیان پوشیده گوشه گرفت بیرامخان در دلاسای او عزیمت
دور تدارک و تلافی سعی کرد باز بتوجه شاهنشاهی بحال خود آمده از کرده خجالت مند گشت و ملحوظ الطاف بیکران شد

این سال ۳

و از عجایب میامن ذات قدسی اثر درین زمان عشرت افزا آنست که خدیو مقدس نهاد روزی که در شش
کروهی دار الخلافه آگره است بنشاط شکار مشغول بودند که چیته قصد آهوبره کرد و او را بدهن گرفته ربود مادر
آن آهوبره از مهر و محبت فطری بی تابانه خود را بران دشمن قوی زد و چیته که غرور صید افکنی در سر داشته میخواست
بصدمه آن ماده آهو بجا مرد و توجه عاطفت سرشت شاهنشاهی آن چیته بحال تباه بخاک مذلت افتاد و آن غزاله
از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر صحرا نورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرای میخواست اما حکمت
الهی در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی در دار الخلافه
آگره همواره در لباس بی توجهی بوده عیار اهل روزگار میگرفتند و پیوسته شکار چیته و آهو و جنگ فیل و بازی و
اشغال صوری که مردم ظاهربین آنرا از اسباب بی پروائی دانند و هوشمند دوربین آنرا نقاب جمال جهان آرا
شناسد اشتغال میفرمودند و ایزدی چون روز بروز بتدریجی شایسته نگه ترا اقبال آن برگزیده خود را بر
آسمان ظهور لامع تر میساخت و آنچه آن حضرت آنرا نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال آرائی را
آنرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش داشت و همواره
شکوه و سطوت بادشاهی بی دورباش صوری پرده کشا بود و شرح خصوصیات و جزئیات این امورا
دفاتر و اسفار متکفل شوانند شد و ذره خاک نشین ابو الفضل که براه استعجال افتاده مجملات وقایع این
خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگهان پرسیده فراهم می آرد شطری در تعجب سخن طرازان
کاردان این دولت ابد قرین فرو میرود که اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام
شرح جلایل احوال و غرایب سوانح خود را نمی فرمودند این کاردانان قدرشناس را چه غفلت روی داده
بود که بجواهر تنسیق این دولت خداداد را باهتمامی لایق فراهم نیاورده اند و مع هذا من شوریده
خاطر اگر هنر و برگ نشاء ظاهر ندارم مامور از نوع احکام بادشاهی بوده خدمت گذاری را می و ضع
منشی عبارت نخابسته خود و نشسته در مهمات مختلف الاوضاع بسر می برم کجا فرصت و کو وقت که
بتفصیل آن پردازم آری اگر ایزد و عمری شایسته در ملازمت آن حضرت کرامت فرماید شرح بدایع
احوال گرامی بادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل ادا کرده درین لباس پرستاری ایزد خود باشم

۷۱

بجهت بلند پایه آگاه فرمانروای زمان در نقاب بی توجهی بشکر پرورده روز بروز از انظار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهروران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر صنعت گران هنر آفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هر طایفه پیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمه شکر اقبال میشدند و باغستان دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور اول شکر فیاض بی همال و مفضل بی اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت بآغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دویم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش نیر اکبر و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت را چون ملک معنی نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشوده شد اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه داد و آمد کوکبه سلطان بهار جهانتاب و عالمگیر شد طنطنه موکب خسرو گل گوش زمین و زمان باز کرد فیض نوروزی روح نباتی با جماد و توالب خاکیان در دمید فصل ربیعی رواج و فواید مغز پرور با فلاکیان تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه کبک و خرام تذرو آموخت هوای عالم افروز ارکان خاک را انتهاض آتش و اهتزاز آب بخشید نطع بسیط غبرا بفرش اطلس و اکسون بی تار و پود سبزه و گل بدل شد گلوی مرغان چمن برنی آتش نفس خورده گرفت منقار عنادل گوشمال موسیقار داد لاله منقار طوطی و سبزه پر دم طاوس خنده ریخت بنفشه سرمه بینش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند شکوفه و سنبل پرده کشای اسرار سفیدی و سیاهی شدند شقایق و ریاحین نکته گذار حقایق کمونی و آگاهی گشتند

بلاله ز فردوس جام آمده	ز رضوان بگلشن سلام آمده	شده جلوه گر تازه بستان باغ
رخ آراسته هر یکی چون چراغ	شده مشک و غنچه در زیر پوست	چو تعویذ مشکین ببازوی دوست
برون کرده سوسن زبان خموش	همی کرد هر دم تقاضای نوش	هوا ابر بر سبزه هر جانب نسیم
ز راغ همی گرد بر گل نسیم	بهر چشمه منقار بط آب گیر	چو مقراض زرین بقطع حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته	بهر نغمه گلبن سر انداخته	غزلخوانی بلبل صبح خیز
تمنای میخوارگان کرده تیز	تهنیت در آرایش روزگار	نزدوده بهار دگر بر بهار

درین سال خجسته حال که عنوان صحیفهٔ اقبال است همت جهانگشا اقتضای آن فرمود که لشکری شایسته ببلاد شرقیه
تعین فرموده لکنو و محال متعلقهٔ علیقلیخان را ازو گرفته او را از غفلت آگاه ساخته شود اگر بروش سعادت
منشهای اخلاص منش سلوک پیش گیرد و محمل عقیدت بمقصد روانه سازد و آن ساربان پسر را که سرمایهٔ نخوت و غفلت
اوست بدرگاه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولت
خود گرداند هر آینه مشمول عواطف شاهنشاهی شود و بجنود اقبال این دودمان عالی جونپور و آنحدود رفته تادیب
افغانان که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند نماید و برای خود جا پیدا کند درین صورت هم خدمات
شایسته سابق او منظور شود و هم دیوانه خیزیهای او را درین مرتبه هم گذرانده مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ
یافت که افواج قاهره بر جاگیرهای خود متصرف شده سرانجام و سامان خود نمایند و هم مدد و معاون علیقلیخان باشند
و اگر آن بدمست و شوره بخت قدر این عنایت نداند سزا دادن و دفع او نمودن سرمایهٔ اسباب نظام جهان
و پیرایهٔ عمارت جهان آفرین دانسته شود بنابرین اندیشه قیا خان گنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر و شاهم خان
جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و چلمه خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران اخلاص اندیش را رخصت فرمودند
و فرمان مطاع صادر شد که لکنو و سایر محال را ببلازمان عتبهٔ اقبال سپرده متوجه پیش شود و عبدالله خان اوزبک
که سرکار کالپی باو مقرر بود بمنشور عاطفت سرافراز گشت که در امر مذکور شریک بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم
رساند چون هنوز پردهٔ بی آزرمی علیقلیخان یکبارگی دریده نشده بود و روزی چند دیگر بایستی که پرده از کار او
برداشته شود بمجرد شنیدن لکنو آنحدود را بجلایران و سایر لشکر فیروزی اثر سپرده خود کمر همت بتسخیر جونپور
و ولایت پیش بست و ابراهیم که در پیش پایائی ازو رفته درین هنگام که بهادر خان فرو رفت و بیهوتا بود شد
او حرکة المذبوحی نموده در جونپور بود و مشار الیه بی جنگ از جونپور گرفت و ملک وسیع بیامن اقبال شاهنشاهی بدست
او در آمد و او را در آن حدود مبارزات و محاربات روی داد و کاری که بصورت شایستگی ازو بظهور آمد
آنکه شاهم را از پیش خود راند اگر این کار از صمیم خاطرش می بود بایستی بدرگاه معلی میفرستاد باری بهر نحو
که بود آن سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرایض و پیشکش بدرگاه معلی فرستاد
و از سوانح هدایت انتما که راه نمای سرگردانان بادیهٔ انکار توانند بود درین سال بظهور آمد کشته شدن ساربان

بسر مذکورست چون ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این خدیو آفاق است هرچند که مسند آرای خلافت خود در
پرده می توجهی بسر می برد و کار فرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفان دولت ابد قاین را یکیک بمغاک هلاک برده
هر کسی را برنگی خاص سزا میدهند گاه اولیای دولت را قوت و اقبال می بخشند و این گروه عالی شکوه را
از اسباب آن میکردانند چنانچه از فتح بهمو و تسخیر قلعۀ کموت وغیر آن معلوم میشود و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت
و منازعت می اندازند تا یکدیگر را قصد کرده بفنا خانۀ دبار میرسانند چنانچه قضیۀ این ساربان برست و تفصیل فرو رفتن
او بخاک نیستی که همین منصوبه بساط اقبال توانند بود آنست که چون علیقلیخان صورت اطاعتی نموده بلبیس او را از بیش خود
روزی چند دور داشت آن سفله تهی میان پریشان مغز پیوسته در آن نواحی با بدمستی گذرانیدند تا آنکه روزی بقصبه
سرهرپور رفت که در جاگیر عبدالرحمن بیگ بسر موید بیگ دولدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی جنت
آشیانی انتظام داشت و این ساربان بسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور علاقۀ معشوقی داشت پری وشی که خجالت
ماوراءالنهر نه سوزی و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی را ه نمی یابی و نمی آزرمی سپرده با هر زه دوستی باختی
باین نسبت بخانۀ او آمده یاد آرام جان کرد و خواست که آرام جان را بازگردانیده بگیرد و قصه آرام جان آنست
که او از لولیان بود و علیقلیخان بشوقی تمام که سرچشمۀ اش طغیان شهوت است آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کسان
بود دل هرزه گرد را بدو پیوسته عقد بست و در سلک زنان خود انتظام داد و از بی باکی و می ازرمی
در مجلس خاص خود که با شاهم بیک داشتی در بزم شراب آن زنکه را نیز حاضر ساختی تا گویندگی و نغمه سرائی کردی
و سرمایۀ فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیک را با و تعلق خاطری حاصل شد رابطۀ نفسانی شهوانی بهم رسید
و چون علیقلیخان مغلوب هوا و هوس بود نوکرانه با او سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را به حصه بخش کرده
یک حصه در بابت خود صرف کردی و آن دو حصه با آن روستا بسر واگذاشته خدمت نمودی شبی آن سفله بمدت
خواهش خود را در میان آورد و علیقلیخان بی حمیت آن زن نکاحی خود را باو بخشید و شاهم بیک بمذتی شهوت
رانی نموده دل سرگشته از هوسی از روی مستی و بیخردی این فاحشۀ طیبی آزرم را که ترنی برداشته بود
بر نهجی که خود گرفته بود بعبدالرحمن بیگ بخشید و او آنرا زن خود ساخته در پردۀ ستر و احتجاب میداشت
در بنولا که شاهم بیک مهمان او شد در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار آرامی نمود قیاس حال عبدالرحمن

بر حال علیقلیخان نموده توقع آن داشت که آرام جان از او باز دهد عبدالرحمن بیگ بواسطه حمیتی که داشت از قبول این
معنی سر باز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیگ که باده بدرگی او را آشفته دماغ داشت و بتحکم و سرکشی معتاد بود و غضب
آمده حقوق آشنائی و دوستی یکبارگی فراموش کرد رابطه‌ای که بنای آن بر هوا و هوس باشد همین قدر ثبات دارد
القصه شاهم بیگ در شورش در آمده عبدالرحمن بیگ را بربست و لولی را از خانه او برآورده در باغی که نزدیک بجا او بود
برده مجلس شراب و نغمه گرم کرد و درین اثنا موید بیگ برادر عبدالرحمن بیگ از سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده برآن
باغی که آن سفله بدمست بود رسید مردم او در مقام مدافعه شدند و باهم جنگ در پیوست ناگاه دران زد و گیر
و رد و بدل تیری بآن سفله خون گرفته رسید و مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی خلاص شد عبدالرحمن بیگ از بند نجات
یافته رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و این کار شایسته را که بکیف ما اتفق ازو بظهور آمد
بعنوان خدمتی لایق بفروخت داد و بهمین قدر که او سبب این معنی شده است نوازش یافته میان امثال و اقران ممتاز
گشت و علیقلیخان از شنیدن این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت و بی
اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ نموده تا کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر شد که او تیزتر گذشته است ناامید برگشته
و لاشهٔ آن ساربان بسر را بجونپور برده در کناره کول آب دفن کرد و بر سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد و بی سعی
فرمان پذیران اخلاص مند فتنه چنین فرونشست آری هر که با بزرگ کردهٔ الهی و آنگاه چنین فرمان روائی که عالمیان جهان
صورت و معنی در فرمان پذیری او بی تکاپوی دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند بدست خود دشنه
هلاک بر سینه خود زده باشد و همان کردار ناهنجار او برای دفع او کافیست تا وقوع این سرمایه مزید آگاهی
بخت بیدار ابنای سعادت جوی شود و چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می‌پیوندد و در جای خود
اندکی از بسیار گفته می‌آید و از سوانح بهجت انتما که درین سال سمت ظهور یافت کدخدا ساختن ادهم خان بود
و شرح آن بر سبیل اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عفت قباب ماهم انکه و فرزندان او بود متوجه
کدخدائی ادهم خان که پسر خورد ماهم انکه است شد و بعد تفحص و تامل دختر باقی خان بقلانی که از قدیم پروانچی میرزا هندال
بود نامزد او ساختند و برآنند که فرصتی لوازم این جشن بهادر خور عاطفت خود بظهور آورده آئینی خجسته این
انعقاد دوال دست بهم داد و همت علیا شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابراز مرحمت تقریب طلب است این چنین

جشن و کلکش را واسطه هزاران هنگام کرده‌اند به مقید ساختن پیر احمدخان ناصرالملک پیر محمد خان را، چون سرای دنیا
عبرت‌بخش دیده‌وران دوربین است هرچه بظهور آید هزاران حکمت و مصلحت در آن ودیعت نهاده دست قدرت
دیده باید که بیند و در دار العداله او رحقیقت در چارسوی پرشور و تیره هیچ دولتی سپری نمیشود و هیچکس را از آسمان عزت
بر زمین مذلت نمی‌آرند مادام که او خوی خود را رنگ گذاشته سالک راه انحراف نگردد و لهذا درین هنگام که پیر احمدخان را
پیمانه دولت نزدیک پر شدن رسیده بود فتوری در خوی او رفت تا آنکه بوسیله فتنه‌اندوزان ناتوان بین و حسد
پیشهای نای سعادت که در معنی با قضا دل تنگ و با خدای در جنگ اند و از کوته خردی بشادی دیگران اندوه‌گین میشوند
و بغمگینی و اندوه مردم دیگر شادمانی میکنند خاطر پیر احمدخان از ملا پیر محمد خان متنفر شد او از فرط عقیدت و اخلاص
در مراسم دولتخواهی و کارگشائی بوده سرانجام مهمات مالی و ملکی نوودی و اعتقاد بر درستی و دوستی خود داشته
بی‌چنین پشیمانی دل ولی کره ابروی عنصری خدمت گذاردی و چون ناگزیر این چنین کسی پیوسته مرجع خواص و عوام
و محل ازدحام طوایف عالمیان می‌باشد و از این معنی دل هیچ‌طلبهای حسد خون آلود میگردد و از تیره رای مصدر
افترا و بهتان گشته کارشکنی می‌نمایند خاطر بزرگان بواسطه افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص کیف مکوی
عکس طبیعتان بر سم میجوزد (؟) پیر محمد خان نیز ملاذ و معاذ جهانبان شد و حسدپیشهارا خون در جوش آمده در کجی
سازی و فتنه‌اندوزی کمر اهتمام بستند و پیر احمدخان که روز انحطاط او نزدیک بود سررشته تدبیر که مهر
سامان آدمی همان تواند بود از دست داد و خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی
همتانه او در توهم شد و بی امری که مستوجب عزل باشد باغوای حسدپیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایت ملازمان
عوض گوئی مخالف اعتبار داده خود را از پای انداخت و تقریب اقدام بر این امر مجدد آنکه در آن هنگام ناصرالملک
روزی چند بیمار شد و خانخانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان بود از روی نادانستگی گفت جز کم
خانخانان ازین معنی متغیر شد و ملا پیر محمد از مین (؟) واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و بعذرات تواضع
و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد با وجود آن خانخانان که بدرون خانه درآمد همراهان با وی کم رفتند
رفت خانخانان زمانی بوده چین در ابرو بیرون آمد و در فکر ناصرالملک شد و غرض گویان ناتوان
بین واقعه طلب فرصت یافته بخانان گفتند و عمده آنها شیخ گدائی بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود

و میر عبد الله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کسوت طالب
علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی و چون در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر میساختی و همواره خدمات
پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایه ملائی بمعارج سپه آرائی آوردیم
و چون تنگ حوصله بودی از تنگ شرابی بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که
علاج آن بدشواری توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی و علم و نقاره
و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری و باصلاح مزاج خود که هم صلاح دولتست و هم مصلحت
روزگار بپردازی تا بعد ازین بر هر چه رای مصلحت اقتضای ما درباره تو قرار یابد بران عمل نموده شود پیر محمد خان بمجرد
شنیدن این بشارت چون آزاده مرد بود بگشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و بشگفتگی خاطر از نو اختیار نمود
و بعد از چند روزی بسعی بداندیشان رای بیرمخان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستد درین اندیشه
جمعی را همراه ساخته او را بقلعه بیانه فرستاد و ازانجا بوسیله مردم متوسط باحوال درشرارت و حیرت رخصت سفر
حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد و چون مشار الیه برادهن پور آمد فتحخان بلوچ او را چندگاه نگاه میداشت و در احترام او
میکوشید درین اثنا نوشته میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند و انتظار
سانحه غیبی برند مشار الیه ازانجا معاودت نموده بنواحی رنتهبور رسیده بهانه آمده اقامت گزید و آن تنگی را مضبوط
ساخت چون این معنی معلوم بیرمخان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان و جمعی را فرستاد که او را دستگیر گردانند
چون این فوج نزدیک رسید در میان بهادران طرفین بقدر جنگی در پیوست و چون شب درآمد مولانا پیر محمد خان با
معدودی بدر رفت و اسباب و اشیاء او بدست این فرستادها درآمد القصه بیرمخان بواسطه بی پروائی خود
و اغوای حسد پیشهای کوته اندیش این چنین مخلص کاردانی را از میان برکناره ساخت و بدست خود تیشه بر پای
اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار دولت و کارخانه سلطنت به بیرم خان سپرده در خلوت سرای خاطر
مقدس عیار جهانبانی برگرفتند سعی این قضیه که مبنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده مکافات آنرا بایزد کار
ساز گذاشتند و بافزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی تماشاگاه عالم بودند و بعد از پیر محمد خان
منصب وکالت بیرمخان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت اگرچه این اسم برو اطلاق شد

۴۲

اما شیخ گدائی که بصدارت امتیاز داشت وکیل معنوی بود جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرامخان بی استصواب او نمیکرد
و او هم از بادهٔ مرد افکن دنیا از جای رفته باحوال ضعفا و مساکین نمی پرداخت و بتکبر که بنیاد افکن قدیم دولتهاست
تا بنو دولتان چه رسد پیش گرفته اسباب نکال خود و مزلّی خود سرانجام مینمود و باندک فرصتی آثار آن بظهور رسید
چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علیخانست بتسخیر قلعهٔ مذکور که از قلعهای نامی ممالک
هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیمخان این قلعه را بحکومت جهار خان
نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی جهانگیری بلند آوازه شد این غلام سیه بخت نی دولت نگاه
داشت قلعه را از اندازهٔ قوت خود دور دیده باین اندیشهٔ نادرست که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد
بدست رای سورجن که از ملازمان رانا اودی سنگ بود و دران نواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سورجن
دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرده مواضع و قریات اطراف را بتسلط و تحکم از مردم گرفت
درینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود و حبیب علیخان را با دیگر سرداران کاردان و بهادران جنگجو فرستاده این
لشکر اقبال رفته کمر همت بتسخیر آن بست و بآیین شایسته محاصره کرد همواره آتش پیکار در ارتفاع بود و زهرهٔ
مخالفان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بیامن توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر
بازبسته بود در تقریب این حال تعوقی پیرمحمدخان بظهور آمد و کارآگاهان دولت بمهمات ضروری بهتر از آن دانسته
بآن نپرداختند و از سوانح آنست که شهریار پرده آرا بسیر گوالیار تشریف برد از انجا که همت والای حضرت
شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوبست در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرت پیرا بشکار چیته میل
فرمودی و از نقاب جمال جهان آرای خود کر داتیدی درین ایام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار
منعطف داشته عرصهٔ گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند در اثنای شکار بعضی آهوبانان
و مقربان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور هند بود از گجرات گاوان نیل
بدل که لایق کارگاه شکار بادشاهی باشد آورده اند بنابر آن حکم مقدس نفاذ پیوست که مبلغ گرانتر بهای
دلخواه داده گاوان مذکور را باید گرفت درین اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمد و خویشان او بهتر
ازین گاوان دارند اگر در وقت مراجعت از شکار بمنزل او عبور فرمایند هر آینه شیخ برای فتح روزکار خود

کاو انرا اینجا شکل خواهد کرد بنا بران بنظاره باندیشه این حیوان و بخاطر عیار گرفتن جوهر شناسایی شیخ بصوب
منزل آن شیخ عبور فرمودند شیخ گرد موکب عالی را سرمه دیده افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز افت
بر انجامی دانست و جمیع گاوانرا که بر دم شیخ منسوب بود با سایر تحف و هدایا و نوادر تبرکات پیشکش کرد
و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت
بکسی داده اند یا نه حضرت کردست وثوق بید الله داده گنجور گنجینهٔ اسرار صوری و معنوی بوده و در اختفای
حالات و واردات خود کوشیده دست همت را از تهی دستان باز داشته تماشای رنگ آمیزی عالم بودند
برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی شیخ دست خود را دراز کرده دست مقدس آن حیا پرورد الهی گرفت و گفت
ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مروت و حیا چیزی بجهای آن نداده تبسم کنان برخاستند
بعد گاه حضرت شاهنشاهی مکرر در محافل عالیه میفرمودند که [illegible] شب بخیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب
داده سرگرم نشاه نشاط بوده بطریق گرفتن کاودان و طرز دراز دستی شیخ خنده ها داشتیم

بتیز دلی طمع کمندها دارند • دراز دستی این کوته آستینان بین • سبحان الله این مرد ساده خود آرای
در آن پایه و قدردانی و مروت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه که با وجود آنکه مکرر از عوام الناس
بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه عوام از عمل ناشایسته خود پشیمان نشده باین همی روشی مباهات میکند
کوشش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و این شیخ برادر خورد شیخ پهول است که سابقا مذکور شد که میرزا
هندال او را بقتل رسانید و این دو برادر اگرچه از فضایل و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات را
بجای نشسته بدعوات اسما اشتغال می نمودند و آنرا دستاویز جاه و اعتبار خود میساختند و بصحبت سلاطین
و امرا بوسیله ساده لوحان زود تقرب رسیده متاع ولایت میفروختند و بلطایف الحیل مواضع و قریها
میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت انتساب حضرت جهانبانی جنت آشیانی می بود چون آن حضرت را
توجه خمیر بدعوات بود شیخ را بنابر [illegible] عزت میداشتند و شیخ نیز در خلوات خود با ساده لوحی چند نسبت
بحضرت جهانبانی گاه واسطه عقیدت و گاه روابط ارادت [illegible] تفاخر می نمودی و در هنگام [illegible] خان
چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی [illegible] بود [illegible] روزگار این خانه زاد را

منسوبان دولت قرین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان بگجرات رفته بود و چون سواد اعظم هندوستان
از شعشعهٔ نیر اقبال شاهنشاهی روشنائی گرفته بمثابه دایرهٔ امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد خود
در دار الخلافه آگره بمجلس اقدس مشرف شد و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدائی که با او عداوت قدیمی داشت
بتازگی گرد دشمنی بر بست و رساله اورا که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی نسبت داده بدعویهای
غریب جذب خواطر ساده لوحان طلب را سرانجام میداد بنگاهبانان رسانده خاطر او را برو متغیر گردانید
و او بوسیلهٔ بعضی مردم از آسیب خانخانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد تا آنکه در سیم اردیبهشت ماه الهی
سال هشتم موافق دوشنبه هفدهم رمضان نهصد و هفتاد مسافر ملک نیستی شد و از قضایا که درین سال ظهور
آمد فرستادن بهادر خان است برادر علیقلیخان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتی است
خوش هوا و بسیار چشمه و پر حاصل بحکومت شجاعت خان که بزبان عوام اهل هند سجاول خان مشهورست استحکام
داشت و بعد از و پسر او باز بهادر آن ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیمان توبتی سجاول خان بدرخانهٔ
سلیمان رفت بعد از چند ماه توهمی بخاطر خود راه داد و بی وداع خود را بمالوه کشید و سلیمان با لشکر
گران آنجا رفت که سجاول خان را بدست آورد و او پناه براجه دونگرپور برد و سلیمان از مالوه کسان
باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده
و جاگیر کرده سجاول خان را همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت باو داده بود و بعد از آنکه نوبت حکومت
بمحمد خان عدلی رسید او تازگی حکومت مالوه بسجاول خان داد و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود و بعد از و
پسرش باز بهادر بجای پدر حاکم شد درینولا که خاطر جهانگشا در فراهم آوردن پراگندگیهای رونق کار بود
و بانتظام ممالک مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد احراز
دولت آستانبوس که اکسیر حصول مقاصد است خواهد نمود والا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان
بیدادگر لازم دین پروری است باین اندیشهٔ جهان آرای بهادر خان را با جمعی کثیر از سرداران نامور و دلاوران
ملک‌گشای فرستادند که این امنیت سعادت پیوند از قوت بفعل آید و غمخواری دلگیران زیردستان
ستمدیده که بر ذمت همت سلطنت واجبست تقدیم رسد بهادر خان روی بتسخیر آن ولایت نهاد و چون

قصبهٔ سیپری مورد لشکر فیروزی گشت بوسم خود وکیل کار پیر اغان که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد روی داد
داو بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را باز گردانید و تسخیر این ولایت
نیز بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال خرداد از دور اول باز بهار دلگشا با هزاران جهان آرائی آمد و سال پنجم
الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که امرداد ذات بمجد و جلال آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب
دوشنبه عربی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات برج حمل سال ه
انداخته برای راتبه خواران سماط عنصری صلای روز نو و روزی نو در داد گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت
و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدایق سلطنت در آمد نورسان سرابستان جوانی را بازار از نو روزه
پیدا شد و سودای پیران وادی جنون را چون مرداغ روی بشورش نهاد بساط از گل و سبزه گلشن شده

چراغ گل از باد روشن شده ٭ بنفشه سر زلف را خم زده ٭ گره در دل غنچه محکم زده
گشاده گل لعل جلباب نور ٭ نظاره کنان چشم نرگس ز دور ٭ ز آواز دراج و رقص تذرو
بیک کنجه در خاستن پای سرو ٭ شده فرش گل مفرش بوستان ٭ بصحرا برون آمده دوستان

تهنیت موکب مقدس شاهنشاهی بنگار و پرداز از روی کار پیر امتحان برداشتند درین سال فرخنده که عنوان جمال آرائی
و عنوان پرده بر اندازی آن مجموعه نقشبندان ازل و ابد بود باغ عقل گل کرد و غنچهٔ تدبیر شگفت جهان
منتظر را امسال آغاز برآمد شد و آیمان کردند امروز مژده نتایج تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت کام ه
آسمانیان زاهر او در کنار نهادن شروع شد زمینیان را گل مقصود از جیب امید برآمدن بنیاد کرد
از آنجمله پیر اغان که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یگانه روزگار میدانست
و از هجوم خوش آمدگویان او را با خود این عقیده بود که بی وجود او انتظام مهمات هندوستان صورت
نداشت و از تیره رائی هم صحبتان کوته بین براه رفت و خجلت زده اعمالی که از و بنابیستی سر زد گشت بست
با ستانی که سرگاه داد و از بدایع آرا بحکمتهای که او داند یا بمصلحتهای که اند که بآن دانا نیز پی برده کی را
ورانده و در راه انداز نخستین او را مقصد امری چند کرده اند که فروغ رضامندی الهی نداشته باشد بس

آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد خرد را که مهین ترین عطیهٔ ازلیست بهره نداشته پیروی آموزه سرمایه استرضای الهی دانند و اول چیزی که مردم فراوان مشغله را اهتمام باید نمود آنست که در جهت خود خوش آمد گویان راه کمتر دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار دشوار باشد ناگزیر از روی بصیرت و بصارت یکدوی را از ملازمان و آشنایان برگزینند تا در خلوات کلمهٔ حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه و طبایع اکثری ناگوار آید میرسانده باشند که خوشامدگویان زیاده از حد و افزون مشغله را فرصت تمیز حق از باطل و صواب از خطا گم و بادهٔ کامروائی هوش ربا از صد هزاران کامروائی می باشد که بفراخ حوصلگی پایهٔ هوش برجا دارد چنانچه این عطیهٔ عظمی و مایدهٔ ازلی نصیبهٔ خدیو خداپرور زمان مسعود ما است که هرچند کامروائی بیشتر و جهانگیری افزون تر پایهٔ آگاهی و تحمل و رکاب تمکین گرانتر و خوشامدگویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند اما شهریار دانش پژوه سررشتهٔ تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی میگذرانند تا هم پردهٔ ناموس این گروه دریده نمیشود و هم خوشامدگوئی را اثری پدید نمی آید هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بی توجهی فرمان روایان خوشامدگویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند و خراب نشدند آری بموجب حکمت ازلی در کارخانهٔ انتظام از خوشامد ناگزیر است لیکن همان قدر که پیش خرد مستحسن باشد و آن منحصر در آنست که در اصول معاملات فرو گذاشتی نرود و عقل گره گشا که سلطان ملک ابدان و فرمان روای عالم اشباح است یکبارگی از دست ندهند تا خواهش و غضب را که فرمانبران اویند از بی پروائی فرمانروا نشوند

چاهست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب ٭ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش ٭ چندین چراغ دارد و بیراهه میرود
بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش ٭ دشمن بدشمن آن نپسندد که بی خرد ٭ با نفس خود کند بمراد و هوای خویش

و از امور نالایق که با شرف مصاحبی از بیرامخان بظهور آمد گشتن فیلبان خاصهٔ شاهنشاهی بود و مجملی از قصهٔ عبرت بخش آنکه فیل بادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده بیکی از فیلان بیرامخان متوجه شد و آنچنان زد که رودهای فیل بیرامخان برآمد بیرامخان مغلوب غضب شده آن فیلبان را بیاسا رسانید و درچنین کار که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود خود را مورد نفرین ارباب خبرت ساخت و ازین بدیع تر آنکه روزی یکی از فیلان خاصهٔ شاهنشاهی بدمستی کرده خود را در دریای جون انداخت بیرامخان برکشتی سوار بوده سیر میکرد و آن فیل از اطاعت فیلبان بدر آمده بود روی بجانب کشتی بیرامخان آورده و حالتی غریب بر خانخانان گذشت عاقبت

فیلبان برفیل غالب آمد و پیرامخان از آسیب آن حیوان بی اعتدال مصون ماند چون این معنی بعرض اقدس
حضرت شاهنشاهی رسید با وجود بی گناهی فیلبان برای دلجوئی و دلدهی فیلبانرا بسته پیش بیرامخان
فرستادند خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده بود او را بیاسا رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان
از قبله‌گاه دین و دولت است و باز آن حضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر ازین اندیشه
سعادت افزای نداشت که بر مست چه گرفت خصوصا بر حیوان بدمست و انگاه بر حسن جیودن عظیم که بیشتری
در حالت بدمستی از فرمان سر پیچد حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته
که اندکی از بسیار نوشته آمد بهمان دستور خود در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و همگی
همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانند قدمی نهاده
سالک راه معامله دانی شوند و این گروه مست سرکشی و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز
بدتر میشدند و تا زمانی که بدنیتی این ستم اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت صوری که ملک خدیو
زمانرا ازو باز داشته بجوش آمد گویان خود بخشش کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس نمیرسید و چون
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرامخانرا اسم اتالیقی برده بودند بارها بر زبان مبارک آن حضرت چنانچه
رسم است که کهن سالانرا جوانان دولتمند بابا گویند خان بابا می گذشت آن جهان بزرگی پاس این معنی
داشته امور ناشایست او را میگذرانیدند و بپیره و تکار سرگرم بوده و در تسلیم رضا داشته اند و چون خود را
می پرستیدند تا آنکه کار از اندازه بیرون برده باتفاق شوربختان خوش آمد گوی معامله نافهم مثل ولی بیک
ذوالقدر و شیخ گدائی کنبو اندیشهای تباه بخاطر آورده خیالات خام پختن گرفتند و چون باطن نورانی حضرت
شاهنشاهی بر خدایع این گروه کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آنکه آن گروه گمراه بد کردار خیال فاسد خود
ظاهر سازند راز سربسته خود را در میان اخلاص پیشهای یکجهت مثل ماهم انگه که بعقل و تدبیر و اخلاص آگهی
بود و ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب در میان آورده
بخاطر خورده دان رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرا بر داشته تکرار و زنگ آرائی فرمایم و پیرامخان
وخوش آمد گویان مجلس او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی دراز در حسرت کار خود باشند

سبحان الله با آن استیلای بیرام خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف کی بخاطر بشری امثال این
اندیشها راه می یافت اما چون ایزد جهان آرا میخواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود یک و دوی را
برداشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سریر فرمان دهی و فرمان روائی و اورنگ کشورستانی
و عالم آرائی استقلال بکمال کرامت فرماید ناگزیر در چنین هنگام امثال این خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق
گزین آن حق پرست حقیقت آیین راه یابد دفعه این نگارش دولت افزا در پایانه که برسم شکار تشریف عبور فرموده بودند
اتفاق افتاد ملازمان عتبه اقبال چه از روی ضیق معیشت ظاهر که از ستم شریکی بیرام خان کار این بادشاه قلیان چون
حال بادشاه زمان بعسرت میگذشت و چه بفروغ اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم ل اخلاصی اندک ایشان بسیاری
نمود در اندیشه صواب بودند اهتمام نمودند تا هم آنکه این راز سربسته را بشهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود
و برای تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز در میان آورد تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه
بیستم ماه جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان است
از دار الخلافه اگره نهضت فرمودند و شکار کول و اخذ و اظهار ساخته از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد
و در آن شب چون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبیل مسرت آرای اقدس بودند و چون پیوسته بیرام خان اظهار
تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمود و همواره بد اندیشان آن مجلس او را در پیش نظر
داشتند بموجب استشاره عقل دوربین میرزا را از آن روی آب طلب داشته درین شکار که صید مقصود بدست
آمد همراه گرفتند تا عصای کور باطنان مرحله عدوان و عناد و دست آویز راه گویان بادیه فتنه و فساد نشود و الحق
تدبیری شایسته بود همان طور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بودند بعمل در آمد و صباح آن بمدد اقبال روز
بقصبه جلیسر نزول اجلال فرمودند و از انجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد محمد باقی ترخان خرا دهم خان انجا بود
با هم آنکه او را طلب داشته محرم راز کردانیدند آن فرومایه بی سعادت از دولت اتفاق حرمان جست و باین
هم اکتفا نکرده این خبر را به بیرام خان فرستاد و چون وقت سپری شدن استیلای بیرام خان نزدیک بود و مدبران
کارآگاه اقبال شاهنشاهی سر نقشبند این منصوبه الهی بودند بیرام خان این سخن را شل تخمین دایم بی عمق دانسته التفاتی
بآن راه ننمود و رایات عالی از انجا شکار کنان و نخجیر افکنان بر ساحت کول ظل اقبال انداخت و چون حضرت مریم مکانی در

دار الملک دهلی تشریف داشتند از انجا برسیدن ایشان که بقدر کمتری طاری مزاج اقدس ایشان بود توقف ساخته
متوجه پیش شدند و در میان قصبه خرج شده برای بجمیل ورود سعادة ارزانی داشتند درین منزل شهاب الدین
احمد خان با سایر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت و مورد التفات شاهنشاهی شد و از انجا
بقاید دولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هشتم جمادی
الاخری عرصه دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل
شادی بعالم بالا رسانیدند آن حضرت بفروغ خرد خدا داد ره نمونی مخلصان درگاه نموده بر کارهای سلطنت
داشتند و بخصوصان عتبه اقبال و قدیمیان این دودمان عالی مناشیر مطاع شرف صدور یافت که چون پیرامن
از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف مینمود اورا از نظر انداخته بدهلی نزول اقبال فرمودیم هر که بحضرت
روی اخلاص دارد یا معامله فهم است و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد برسیدن درگاه
گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه گردد که هر کدام را براتب والا و مناصب گرامی سرافراز فرماییم که آغاز
زمان ظهور دولت ابد قرین ماست خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت روزافزون اتصال بخشد
از انجمله شمس الدین محمد خان اتکه که در بهیره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطلاع
یابد بشهر لاهور آمده متصرف شود و شهر را بمیر محمد خان کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه
حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال نصرت قرین بدین منوال است اورا
نمونی اخلاص کامل الجزء حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان
در باب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این
کعبه اقبال بستند چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی بپایه رفعت او
از مدارج امید گذشت و در جوار اخلاص والا بمراتب علیه که در ساحت وهم نگنجد رسید و علم و نقاره
و تمن توغ پیر آمخان را باو عنایت فرمودند و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوض گشت
از نیازمندان درست نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق
جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت میشدند شهاب الدین احمد خان بجهت رعایت حزم

واحتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت
در اندک زمانی آوازه تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرام خان بگوش نزدیک و دور رسید و در هنگامه او
فتور راه یافت و مردم از وجدا شدن گرفتند و اول کسی که از خانخانان جدا شده روی توجه باورنگ
خلافت آورد و از پیش قدمان شاهراه استقامت گردید قیا خان گنک بود که در امرای کاردان و جان
سپاران قدیم انتظام داشت و بعد از و مردم یگیک و دو دو و سرکرده متواتر و متوالی باستان معلی می
رسیدند و ماهم انگه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات را بعرض اقدس رسانده متکفل وکالت
بود و هرکس روی اخلاص بعتبه سعادت اختصاص می آورد باستصواب اینها بمناصب والقاب و جایگیرهای
لایق و رعایتهای مناسب سربلند میشد بیدار شدن بیرام خان از خواب غفلت و چاره کار اندیشیدن
و راه صلاح گم کردن از ان هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از دار الخلافه اگره بشکار اقبال ارتفاع نمود
تا نزول اجلال بدار الملک دهلی بیرام خان با آن همه دانش و فطانت غافل ازین که ترعه اش برعکس مراد گشته
و مضمون روزگار بطور دیگر بر آمده همچنان با دلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کمال نشاه
غرور اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتو می انداخت
چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آنزمان که مناشیر استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن
گرفت و غلغله تغیر مزاج اقدس بکاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی
این بار بطرز دیگر است و دریافت که اورا از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند
سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شد و خبر از میرزا ابو القاسم گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت
بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را
که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبه اقبال فرستاده لوازم
فروتنی و نیازمندی بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد که بافسون چرب زبانی کاری تواند ساخت و نمی
دانست که کارفرمای ابداع در اظهار این خدیو زمان همت تمام نموده پرده بر آمده جمال آرائی خود را در لباس نظام
عالم و عالمیان بظهور آورده و منتظران ملاء اعلی تماشای قدرت بوده بمزید افزایش پرستش اهتمام نمایند و زمینیان

امیدوار کامروائی صورت و معنی کردند و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه نتیجه دهد و جز خسران
دین و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزا
شرمنده و سرافکنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون میدانستند رخصت هم از درگاه
عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته اینها و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شد و سررشته
تدبیر از دست او گسیخته گشت گاه بران میشد که هنوز که هجوم عام نشده بسرعت خود را برسانم و علاج واقعه
نمایم باز چون تامل میکرد و ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود و پیش راه او میگرفت
و نقش رفتن بلباس دولت خواهی نیکوئی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود عاقبت
همین معنی قرار داد که طیلسان هواخواهی بر دوش افگنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را بصف
نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال را مسرعان هوشمند بمسامع اقبال رسانیدند جمعی رای جنان
دادند که پیرامخان بهر وضعی که بیاید خدشه و قریبی دران نیست مطوبیت بیشتر از انکه بیاید بجانب لاهور نهضت
باید فرمود قرار ملاقات نداده چه جنگ ظاهر برپا اسباب فراهم نیامده و بعد ازین ملاقات خود
چه صورت دارد و اگر پیرامخان بلاهور آید بکابل باید رفت و جمعی آماده جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهی را
بجائی صلاح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بسیار آن شیر بیشه دولت و اقبال و آن خدیو عالم صورت
و معنی پای توقف را استحکام داده قرار بر نبرد و کارزار دادند ترسون محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند که
پیرامخان را از آمدن ممانعت نمایند و بگذارند که بلباس دوستی پیش ما آید که درین مرتبه او را نخواهیم دید
پیرامخان چون این راه پیش گرفته بود مسدود یافت در اندیشه دراز فرو رفت که بطرز پیکار رفتن منافی
و مخالف دالگوییه دایی منت اگرچه ولی پیک و شیخ گدائی که سزای دولتان بودند کوشش درین کار تباه
می نمودند و برین میداشتند که زودتر باید رفت و پیش از انکه هجوم عام شود کار را دلخواه خود باید
ساخت لیکن بهمان ملاحظه موجب سعادتی که داشت بجنگ قرار نمیداد و در معنی همه از دور باش
اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی بود و نیز بخاطر مغرور او راه نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان
می او کار از پیش رود و پس همان بهتر که در لباس دوستی کار دشمنی کرده اید تا یکبارگی رقم بدنامی جاودانی

برصحیفهٔ احوال خود نکشد جمال جهان آرای معنوی حضرت را نبیند و حاشیه گردان بساط عزت را رونق افزای
سواد هندوستان نبیند انست بنابران پرده از کار خود بر نمیداشت بلکه از چهرهٔ مردم رفتن دریافته
در مقام رخصت میشد و دامی رنگین خیال کرده بود و گاه بخاطر خود این رساندی که چون بهادرخان را
بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام و هنوز بآن ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود را بهادرخان
رسانیده وآن ولایت فتح کرده و انجا آرام گرفته فرصت کار طلبم و بعضی اوقات اندیشه را جنان جولان میداد
که دار الخلافه آگره را گذاشته از راه سنبل علیقلیخان را بخود متفق سازد و بولایت افغانان در آمده روزی
چند دران حدود اسباب جمعیت سرانجام دهد و گاه اسم تجرد بخود انتساب کرده میگفت که همه وقت داعیهٔ ترک و تجرید
گریبان گیر من بود که بقیهٔ عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم در ینولا که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال
متوجه انتظام ملک شده باشند کدام توفیق ازین بالاتر که نسبت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل
آورده از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم و سمکی مقصود انکه شاید درین صورت برحال من بخشیده
مرا برگردانند آخر مصلحت خود را برهمین عزیمت قرار داده بهادرخان را که متوجه مالوه شده بود بر
گردانیدند و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داده و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد اگر
مخلص و یکجهة من خواهند بود دبس امثال این مردم در لشکر بادشاهی بودن مناسب است و اگر سر بیجا جدا
شدن دارند قطع نظر از انکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری نمی اید در رخصت این قسم مردم نیک
نامی سرانجام کردن و امنگ تجرد خود را خاطرنشان همگنان نموده است باری بعد از درازی سخن و کوتاهی
آن بطالت نیت کج را گفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اول بسر اسکندر افغان را با غازیخان
تنور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بحدود
الور شتافت که از انجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار از تدبیر بگذرد دنبال کز بجهت
ریاست سامانی شایسته وقت منازعت ترتیب نماید چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید
از انجا که شیمهٔ کریمهٔ این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است رسوائی همراهان او نپسندیده فرمان
مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و دران پندنامهٔ هوش افزا که کمتر کسی در نظر آمده از جمله

عبارات این بود شما بجهی که بسبب این رنجش و آزار رشده اند مشورت نموده بمآل حال ملاحظه ناکرده باغوا و اضلال
آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ملا مهمات شده اید و ولد اسکندر را و غازیخان را رخصت کرده اید که رفته
در تاحیتی شورش نمایند و بمهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده اید که متوجه
لاهور میشویم قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر ندهی و بتتار خان پنج بهبه پیغام نموده اید و باطراف و جوانب خبرها
فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازند و خود متوجه الور شده اید که از انجا بلاهور روید اگرچه یقین ماست که از انجا
که کمال اخلاص شماست بخودی خود مطلق هیچ یکی ازین امور راضی نبوده بادی نشده اید وجهی باعث غوایت و ضلالت
شده مهمات را بانجا رسانیده اند اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با آن همه اخلاص
و ارادت و دریافت انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنتهای عزت و دولت نامی را که بواسطه اکرام
احسان این دودمان عالیشان در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته درین
آخر عمر ببغی برآرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود آن رنجش و آزار و امور نا
مناسب ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز میدانیم و خیریت شما را میخواهیم مناسب حال می بینیم که چون حالا ملاقات
ما و شما در عقده تاخیر و توقف است اگر شما درین حدود سرحدی دو لایتی از زانی داریم که انجا رویداد ارباب
اغراض باز بما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت
فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده اید بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید و کسان
فرستید که وجوه نذری که در سهرند و لاهور گذاشته اید بار کرده باقیان رسانند بعد از انکه بهدایت
و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشد و باحرام ملازمت متوجه شوید دران صورت بروجه احسن ملاقات
نموده بدانچه خاطر شما خواهد اراده نمائید مضایقه نخواهیم فرمود و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از
بیشتر بخاطرجوئی خواهیم نمود و چون بشامت آن جماعت مهم بانجا رسید که نام نیک شما در میان خلق به بدی کشید
و ما باین معنی راضی نیستیم که شما بدنام شوید زنهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض
منحرف نشوید و چون بدولت ما نهایت مقاصد دینوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی نیز بهره ور
گردید پیرامخان که با ساده لوحی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت و از باده کامروائی

هوش ربای زیب خورده خوش آمدگویان بود باین منشور بزرگانه که تعویذ بازوی هوشمندان و تمیمه گردن
دولت منشان تواند شد راه نیافت چون گویم در پرایه روی تیز گشت و تا هم آنکه با فزونی اخلاص
و فراوانی عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست افزار خود کرده بیند
در دلاسای اینها دل دهی جمهور خلایق اهتمام می‌نمود و روز بروز اطراف مملکت امرا و دیگر جوانان خمیمه موکب
معلی میشدند و از جمله سوانح آنست که ماهم انگه بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادر خان ازه
برادر علیقلیخان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نمود آن حضرت مقتضای وقت را
پاس داشته این خلعت فاخره که بر هر قدر راست نیاید بعاریتی پوشانیدند اگرچه فهم پیشهای معامله بدان برگنه کار نازک
سخن دراز کردند و نظار حق بجانب اینها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربه تام و دیانت وافر
و حوصله فراخ و کدفزاوان در کارست و با این صفات کمال آزادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی
همت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد و کشنده پدر خود را که بکار ولی نعمت می‌آمده باشد بد
اندیش نبوده در رواج کار او کوشد و با این همه حالت که عطیه‌ایست عظمی با جهانبانان صلح کل داشته باشد
چه پادشاه زمان که ایزد جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را باو می‌سپارد
و ترتیب چندین طوایف متلونه و طبقات ملل و نحل برای رزین او مفوض میگرداند اگر وکیل آن خدیو عالم را چنین نشتن نباشد
نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته کجا
رفاهیت حال دست دهد لیکن در نفس الامر این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار برای مصلحت
ظاهر بینان و قطع نظر از آن دفع شورش مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیا خان گنگ و سلطان حسین
جلایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده
بودند رای جهان آرای برای اطفای نایره آشوب این فتنه اندوزان او را بمنصب وکالت سرافرازی بخشیدند و قیا
خان را بواسطه خدمات مستحسن قدیم او بهرایچ و آن حدود داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی
دیگر را روزی چند مقید ساخته و سزای اعمال شدن داده که اشتند و محمد امین دیوانه فرار نموده بصحرای آوارگی
نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگامه این بداندیشان افتاده بهادر خان را اتاوه جایگیر کرده رخصت فرمودند و در این ایام

هم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود در معنی خدمت وکالت هم آنکه میکرد ای صورت پرست بر ظاهر جلی بینی درین
کار شگرف خرد باید و حوصله هم این دو صفت هم آنکه را بروجه کمال بود [illegible] ای بیا زن که بهند کام خرد مردانه

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنه پیر محمد خان و دیگر سوانح دولت افزا

دادار جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمان را از نقاب اختفا و احتجاب برآورده جمال آرائی فرماید هر آینه عقلای
زمانه را در مخالفت ممالک این چنین والا شکوهی رای تیره بخت خیره گرداند لهذا پیر محمد خان با هجوم خرد پیشها
سرکاری که اندیشید صورت بست بناچار بتاریخ روز انیران سی ام فروردین ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از
دار الخلافه آگره برآمده متوجه الورشد و چون بشهر بیانه منزل کرد شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه که بتهمت دفع
فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند بند از اینها برداشته رهائی داد اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلا بروید اما
مقصود از رهائی دادن امثال این شورانگیزان آزموده جز سر دادن فتنه امری نبود و چون خبر بیرون رفتن
پیر محمد خان از دار الخلافه آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که اراده او آن دار و گر آن راه غلط انداز متوجه
پنجاب شود رای عالم آرا چنان اقتضا فرمود که رایات جهان نورد از دار الملک دهلی نهضت نصرت فرموده
عرصه حدود تهانکور و آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گردانند تا پیر محمد خان پای ثبات در آن حدود نتواند فشرد
و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم
بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهان کشائی از دار الملک دهلی
نهضت اقبال فرمود و از آنجا که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است با چنان نصایح بخت
آور که سابقا ایراد یافت اکتفا نفرموده در منزل اول امیر عبد اللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز
بود فرستادند تا پیر محمد خان را بحقایق مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق عقیدت تو درین
دودمان عالیقدر معلوم عالمیان است چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار بود و بر التفات مهمات
ملکی و مالی نمی انداختیم جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم درینولا که بنفس
اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری متوجه شده ایم لایق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته لاف
عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند وقتی دامن از شغل

مهمات فراهم چیده بسعادت توجه که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود و همواره درخلا و ملا اظهار کمال
شوق احراز این سعادت مینمود متوجه گردد از ولایت هندوستان هرجا و هر قدر که خواهد با و مقرر میفرمایم
که کسان او حاصل آنرا فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردیبهشت ماه الهی سنه دو
موافق سه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهجر نزول اقبال فرمود درین اثنا شاه ابو المعالی که
سرمایه فتنه و فساد بود باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون بیرون کاری نتوانست ساخت
در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که با برگزیدهٔ خدای اندیشه تباه کند خود را بدخواه باشد
و کارش روز بروز در خواب تر شود و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابو المعالی از بند پهلوان
گل گز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال برسم اجمال نوشته میشود که چون شاه ابو المعالی برنگ و ریو
و مکر و تزویر خود و بی پروایی یا بدبینی و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیلهٔ
تدبیر یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت ککران رسانید کمال زمیندار انجا مقید ساخت از حیله
سازی که داشت گریخته بنوشهره که قصبه ایست درمیان بمبر و راجوری رفت و کشمیریان که از غازیخان حاکم کشمیر
توریده بودند انجا امدن گرفتند و بعضی از مغلان او باش پیشه بی حقیقت که دایم کار شان واقعه طلبی
و کافر نعمتی است تا سیصد کس جمع شد و کشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایه نخوت و پندار
او شدند شمس ملک جادوره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت اشیانی نیز بود رسیده
هنگامه این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازیخان مذکور او را کور ساخته بود با جمعی از
سرداران کشمیر مثل فتح چک و هیبت و موسوبت برادرزادهای دولت چک مذکور و لوهر انکر خواهرزاده
دولت چک و یوسف چک که غازیخان مسطور او را نیز کور ساخته بود لیکن به تزویر کشمیریان سلامت مانده
بود و محمد خان ماگری بدر علیشیر که الحال در ملازمت است گرد او مجتمع شدند و از راه پنج به راه کهاوره بدوهای
مخفی که بزبان کشمیری اگو دیو گویند بارهمول رفت و از انجا بسوی بودستانات و از پیش گذشته
در بلندی موضع بتن بغازیخان مذکور جنگ شد و چون از قبلهٔ اقبال پشت داده امده بود ادبار باو
روی آورد و کارنا ساخته بحال تباه ازراهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمد و نزدیک بود که

خان م

آزراه

بدست کشمیریان درآید که یکی از بهادران چغتای که همراه او بود از اسب فرود آمده سرتنگی را گرفت
و به تیراندازی میکرد تا زمانی که تیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده از هم گذرانیدند و ابوالمعالی فرصت
یافته خلاص شد و دامنه کوه گرفته بسیالکوت رسید و آشفته و پریشان تغییر وضع کرده قریه بقریه میگشت
و شورش را طلبکاری بود تا آنکه بدیپالپور که دران وقت بجاگیر بهادرخان برادر علیقلیخان مقرر بود رفت و بتولک
نام از نوکران بهادرخان که سابقه آشنائی با او داشت پناه برد و مدتی بخانه او پنهان بود و اسباب
فتنه گری را سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از دل پری که از شوهر خود داشت پیش بهادرخان رفت و گفت
که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد و داعیه کشتن تو دارند بهادرخان در ساعت سوار شده بمنزل
او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورد و تولک را همانجا بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را
مقید ساخته پیش پیرمحمدخان فرستاد پیرمحمدخان او را بولی بیک سپرد که از راه بگجرات فرستد ولی بیک
او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از نا
همواری که داشت و دیوانگی که در سرشش بود حرکت ناشایسته را مصدر شد و خونی کرد تا آنکه از آنجا
بازگریخته بدیار شرقیه گذار کرد و بعلیقلیخان پیوست که شاید بوسیله آن بد درون فتنه اندوز کاری تواند
ساخت چون آن کافرنعمت در خود دکان سری و سروری می برد شاه ابوالمعالی را جای نداد و او را
پیش پیرمحمدخان فرستاد و در زمان تذبذب حال پیرمحمدخان رسید پیرمحمدخان برای اظهار دولتخواهی
خود او را مقید ساخته بیانه فرستاد که تا آنکه درین ولا که بطالع واژگونه بجانب مالوه میرفت او را از
قلعه بیانه بند گسل کرده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت و رایات فتح آیت شاهنشاهی بجهجر رسیده بود که آن بدبخت
بی ادب از بیدولتی دوباره آمده کورنش کرد آن حضرت آن دیوانه خیز را زنجیر فرموده بشهاب الدین احمدخان
سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازد و آن جان فتنه اندوزی را درین مرتبه نیز آن خدیو صورت و معنی
بکنگاشهای کهنه عمله روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند بایستی که جان معطل او را از زندان عنصری خلاص
میدادند حاشا حاشا آن بدگوهر نکوهیده ذات را از بار کردن نجات بخشیدند برای آنکه هر چند نفس خبیث را علاقه
جسمانی امتداد کشید از اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر ازین گفت و گو باز آمده

بر مقصود میر بود و بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرام خان را روز بد پیش آمده دولت از او رو گردانیده
بود موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما بباطن عمل و اثر گونه نمیزد و درین روز که عرصهٔ جهجر مخیم سرادقات اقبال شد
ناصر الملک پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشار الیه هنوز بگجرات
نرسیده بود که بسرمنزل دولت بیرام خان شتافت و چون هواخواه این درگاه بود بر رسم استعجال روان شده احراز
زمین بوس نمود و آن حضرت بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایهٔ عزت
او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند مراجعت موکب مقدس
شاهنشاهی از قصبهٔ جهجر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام خان چون از ره
گذر بیرام خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بجهت این کار نهضت موکب عالی مناسب علو شاهنشاهی نبود رای
جهان آرا اقتضای آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون خان
و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد آوازهٔ این سفر غفلت
داده خود را به پنجاب که معدن مواد اسباب است رسانده سرمایه شورش گردد هر آینه این مبارزان
اخلاص پیشه نطاق همت بسته سزای او را در کنار او نهند و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند و ناگور
را اخذ و بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام بآیین شایسته متوجه این خدمت سعادت انجام شدند
و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنهٔ بهر سکندر و غازیخان تنور که بیرام خان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود
و این بیدولتان باتفاق متمردین در صوبهٔ سنبل فتنه انگیز شده بودند فرستادند و او بقدم اهتمام شتافته باعث تاد[یب]
این گروه گشت و عساکر فیروزی مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و
اقبال مراجعت فرموده بیست و هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی را بفروغ
بهجت رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت و مکرمت بر روی کار گشاده اورنگ آرای سجادهٔ
اقبال گشتند بیرام خان در سرکار میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت یکبارگی رونق
هنگامه او فرو نشسته مردم از او جدا شدند بغیر از ولی بیک با دو پسر او حسین قلی بیک و اسماعیل قلی بیک که خویشی بیرام
خان داشتند و شاه قلی محرم و حسین خان و چندی دیگر کسی نه ایستاد و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی

پناه آوردند چون لشکر اقبال بپوند کوچ بکوچ متوجه آن صوب شد پیرامخان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد
دل را از ریاست وا پرداخته عرضه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاد و دردمندی و عجز را
ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و چند فیل و تمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را
مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخطاب خانجهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه نیازمندی
کاری تواند ساخت و با امرا که بکارسازی او نامزد شده بودند نوشته فرستاد که برای چه تصدیع خود میدهید
من خود از دنیا و کار و بار آن دل سرد شده ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام امرا فریب خورده
بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و بر جهانیان کمال ظهور یافت که پیرامخان بسفر حجاز
روانه گشت و درهمین زمان شیخ گدائی فتنه انداز خایب و خاسر برگشته بدرگاه عالم‌پناه آمد هرچند مستوجب
سیاست بود بعنایت پیش آمدند و در پیشان بساط عزت گوش بر آواز داشتند که مبادا فریبی باشد و از یک
ناحیتی سر بازکشد که تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آواز انصراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد
و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان بدنیت قدری خوش وقت شدند که یا رب هرگز این گمراهان بمقصد خود نرسند
بغی صریح ورزیدن پیرمخان و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن
خانخانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمده به بیکانیر رفت و رای کلیان مل که کلان تر آن
سرزمین بود و پسر او رای راینسنگ که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد و درجرگه امرای کلان است
آمده پیرامخان را دیدند پیرامخان که جای توقف نداشت مقامی دلپذیر یافته چند روز دران گل زمین گذرانید
و در کمین فرصت بود که شاید از جائی فتنه سر کند و چون باقبال بادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود برخلاف
آن ظاهر شد بایستی که ابله‌پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه و اماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین
عذرخواهی نهادی لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود فریب خورده بعضی بیدولتان شد و مغلوب غم و غصه گشت
باد غرور و پندار در سر افزوده باتفاق شوربختان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد و دست از جمیع تعهدات
کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و بامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز
بودم لیکن چون معلوم شد که در تغییر مزاج اشرف جمعی نحسان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص ماهم انکه که دم

استقلال میسر نه برآوردن مرا بخود منسوب میگردانند اکنون همگی همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده
و بتازگی رخصت گرفته باین سفر حجاز که متوجه شوم امثال این مقدمات و سهی نوشته مردم را طلب داشت خواجه
مظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفر خانی اختصاص یافت پیش درویش بیک اوزبک که
از امرای عظام پنجاب بود ترتیب کرده او فرستاد که او را بامیدواری تمام آورد چون این اخبار بمسامع اجلال اسعد
از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش بیرامخان فرستادند که اگر بخت ور و دولتمند خواهد بود
پذیرای این نصایح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید آگاهی و پند پذیری هوشمندان حال
و آینده نقل آن منشور دولت را بجنس می نویسد فرمان جلال الدین و الدنیا اکبر بادشاه غازی
خانخانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت عاطفت این دودمان عالیشان است
و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت و حضرت بادشاه جنت وسکاه طیب الله ثراه بواسطه
صدق نیت و اخلاصی که ازو مشاهده نموده بودند و او را بنهایت رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر
اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آن حضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی
و رکات
رحلت فرمودند و او از روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری در میان بسته متعهد مهمات شد
ما نیز ملاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشیهای که بظهور میرسانید زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را جهان
بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی بر آن متصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد
بعمل آورد با آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت
شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه زیرکی و دانائی از میان این همه مردم فاضل قابل با حسب و نسب
او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود و در نظر مشاهیر دهر
میگردانید و او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی در محافل جنت مماثل او را بر جمیع سادات صحیح
النسب و علمای جلیل الحسب که بنا بر ملاحظه عظمت شان و جلالت مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردیم
تقدیم میداده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین میزد مذلت و خواری این
فرقه شریفه را عمدا تجویز مینمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و مطرود نظرها است برین طایفه که تربیت

آلی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچ کو نه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده
بود که سواره پیش آمده با مصافحه می‌نمود و نوکران فرده خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی
و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی
اعتباری بنان محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس همه آنها داشت و از ملازمان و خدمتکاران
بابری که سالها با میدواری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه
وجه معیشتی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سواریها در ملازمت میگشتند و خود را بهزار محنت و مشقت
قرار بخدمت داده بودند در هرچند روز سقطها ساخته بخون آنها تشنه بود و انواع بی اعتدالی و بی اندامی
می‌نمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خون و دزدی و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می‌آمد
بواسطه میل و مداهنه همه را در میگذرانیدند و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع میشد یا کسی بهتان
میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر نمی‌نمود و تا خبر شدن انواع جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی از
بکمال دنائت و لیامت خود را بخدمت قرار داده بودند و خوش آمدی میکفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد
طاهر و لنک ساربان و او از ساده لوحی آن طایفه را راست کو دانسته تربیت می‌نمود و تقویت ایشان
میکرد و جابجه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب
زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او شنیده تغافل نمود و لنک ساربان در پیش جمعی بحضور او بانجنان
لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و و لی بیک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار
حالت و اعتبار داشته بی شایبه خدمتی و اصالتی و حالتی بهمین نسبت که داماد اوست آورده و بر جمیع
امرای عظام که در آنید حتی بر سید قلی میرزا که بعلو سیادت و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد
و حسین قلی را که تا غایت هیچ بیجه نشده و برابر با سکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت
نمود و جاگیرهای آبادان داده خوانین عظام را بجاگیرهای خورسند ساخت و درین اوقات در اکثر
مجالس از و چندین امور بهم میرسید که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر میشد چون خاطر اقدس پیش از عزیز بود

۵۴

داور او و تنخواه پنجشش این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار
ناهموار او را این خیر خواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین
اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعه باغیه قصد دارد که معدودی چند که با همراه بودند جدا ساخته
ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این خرارت از دار الخلافه آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و با وجود نوشتیم
که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف قرار نمی یابد کرا او درین اوقات ملازمت
تواند نمود اگر چه از و آزار بسیار یافته ایم ما او را هنوز بهمان دستور خانخانان میدانیم و میگوییم و بجهت
تسلی خاطر او سوگندهای مغلظ یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون تمشیت
مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده مدعیاتی که داشته باشد عرضه داشت
نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرماییم چون در بعضی اوقات عرض میمنون کرده وقت شده است که بدولت
و سعادت بمهمات سلطنت پرداخته تصور چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا
راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بوقوف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد
حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سال است که در ذمه اوست و من المهد الی اللحد پرورش یافته
بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعه مفسد مفتن دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده
اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه
از کمال شیطنت و خباثت و خود بندی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و بولد اسکندر
پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و تتار خان پسر بهیه را نیز کس فرستاده که او نیز دامن کوه آمده
آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از آن حدود در آید و خود خیال لاهور کرده که در آن حدود بنیاد فتنه
و فساد نموده طریق مخالفت سپرد و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را که
برافروخته فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت تسلیم سرمد منطقی سازد نمیداند که بیهوده غرور و پندار دیده اعتبار او را
کور ساخته نمیداند * چراغی را که ایزد برفروزد * هر آنکس پف کند ریشش بسوزد * چون نظر بآن همه
اخلاص و اعتقادی که از چهره احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور مبنی بر شر و رازو دور می نمود

و می‌نماید و با در نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت این دودمان عظیم الشانست طاعت حکم ما بزودی جواب
و لازم بر سبیل حجت فرموده‌ایم که خود را از این انفعال و اعمال قبیحه کذرانیده این جماعه مخذول العاقبه را
که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهة اغراض خود در پی بغی و عدوان او شده مقید ساخته بدرگاه معلی
فرستد و چون ما درین پنجسال ملاحظه خاطر او کرده هیچ چیز مناقشه ننموده‌ایم و بر هر چه عرض کرده خواه معقول
و خواه نامعقول از صواب دید او پذیرفته‌ایم او هم این حکم ما را سمعاً و اطاعةً انقیاد نموده تخلف
نورزد که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف بر وصاف ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرماییم و هر
وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز
خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام کم او سالها باخلاص
و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و عناد و افساد مشهور نشود و در اواخر عمر در زمره
قراجه قرابخت محشور نکرده بنابر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگری نکند و یقین خود
داند که اگر از روی جهل و کوته اندیشی از راه برود و نخوت و پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک
اهل ادبار در آرد بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت رفع و دفع او متوجه شده بعنایت
بعنایت الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است درین حالت که عنوان اقبال خلافت
ما و آغاز ادبار اوست فتح عظمی روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد ولی
دولتی‌ها از این معنی استدلال مینماید که او درین پنج سال مردم خود را چگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار
آیند و اثر کوته اندیشی و نادانی نمیداند است که دولت وابسته بعنایت الهی است هرگاه آن عنایت نباشد
نوکر بیدولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که آنها را که فرزند و برادر میگفت و هرگز با ایشان
گمان جدائی نداشت برهنمونی سعادة الکبری از او جدا شدند و آنان که مانده‌اند یک یک جدا شده
ندارد
بدرگاه معلی می‌آیند و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضاجوئی چیزی فایده
سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع که هرچه حاکم عادل کند همه داد است خانخانان که روز ادبار او نزدیک رسیده
بود که در شب تاریک ادبار رهبری بود او این کلمات موعظت که دستور العمل سعادة تواند بود پند پذیر شد

چون گویم که باعث مزید شورش او گشت لیکن تا نادان تذکر بسی خود در مهلکه بی ناموسی شتافت و با جمله
از پرگنه بیکانیر متوجه پنجاب گردید چون دران حدود قلعه تبرهنده که بجاگیر شیر محمد دیوانه بود و سید عبدالرحیم
پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه نزد شیر محمد که از مخصوصان او بود گذاشته از انجا بمدت شتافت
و شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را بهتر دانسته از وی فرار نمود و تمام اسباب و اشیا را که در تبرهنده گذاشته بود
متصرف شد و اهل و عیال را بملازمت آورد و درویش محمد اوزبک مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید
ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز گریخت بدولت خواهی نفس الامری بست و بیامن توفیق صاحب حقیقی
خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زد و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبدالله مغل تهاره را
مضبوط کرده اماده جنگ شد ولی یک تهاره امده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را هر کس خواهد که فرو
نشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند و چون هنگام ادبار بیرام خان بود در هر چه سود خودی اندیشید
زیان میدید و چون غرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب کاهی را ابواب غفلت
شمرده بجانب پرگنه جالندر روان شد ــ چون غرض آمد هنر پوشیده شد • صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرام خان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
بهمان سمت و اشتعال نایره محاربه میان لشکر اقبال و بیرام خان و فتح
اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود
اقبال بود خبر عزیمت بیرام خان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستادگان بساط جلال گشت عزایم بادشاهی
که توام اثار قضا و احکام قدرت بران قرار گرفت که لشکری شایسته فرستاده سر راه بیرام خان گیرند تا در
نواحی لاهور غبار فتنه نتواند انگیخت جمعی از کوته اندیشها برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه
شده آماده جنگ او شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال تعین باید کرد حضرت شاهنشاهی بتقاضای وقت قبول
هر دو رای فرموده قرار بران دادند که افواج قاهره پیشتر روند و بعد از ان آن حضرت نیز متوجه شوند
بعد از درازی سخن ماهم انگه شفقت نادری منظور داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین محمد خان اتکه و
یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و علیقلی خان و میر لطف و حسن خان خزینچی

شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خانخانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید
و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب
روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت گشای خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان
یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیهٔ یورش نصرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود وجهه
همت علیا شد و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبدالمجید را که بشرف دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایه
اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرافراز ساختند و حکومت دارالملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت
فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح بادشاهانه که مشتمل بر صلاح حال و مصالح ملک تواند بود باز کردند و فرمودند
که مغرور خرد و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی خود مضمر دانی و مزد
خدمت را عنایت و ترتیب ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای
نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را بسجده آستان عالی نورانی ساخت و دل در خدمت بست و بآیین اخلاص
و عقیدت سرگرم کار شد و چون شورش بغی پیرمحمد خان در میان آمد بنابر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن
حسین قلی بیگ صادر شد چند روزی او را با دهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود بادهم خان
فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود و بتاریخ سی و یکم امرداد ماه
الهی موافق سه شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده از دارالملک دهلی متوجه
دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نسبت حق بمجرد توجهی کارهای شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد دست
می یابد هرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق این مقال تباه زدگی آن کم
فرستادهای اخلاص مند که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند هیچ امر دیگر که لوازم واقعه طلبان
کهنه عمله باشد نپرداختند و تا پرگنه دکدار از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت
در رکاب داشته عنان سرعت باز نکشیدند و در ظاهر کوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بر افغانان
بستند در گرفتن جالندر اهتمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت اتکه خان را
در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلی خان محرم

۵۶

وبرادران ولی بیک و اسماعیل قلی خان و حسین خان و یعقوب سلطان و سبز تیغ و گروهی از متهوران را
مقدمه ساخته و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و ازین
جانب شمس الدین محمد خان به پشت گرمی اقبال روز افزون شاهنشاهی صفوف نبرد را بر دوان کار و بهادران
کارزار پیراست و دلاوران جنگجو و یلان پرخاش جو را دلداری داده روان شد قول باخلاص و اهتمام
او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشابوری استحکام گرفت و جوانغار بشهامت مهدی قاسم خان
انتظام پذیرفت و علیقلیخان اندرابی و قیا خان صاحب حسن و بعضی از کارطلبان عقیدت کیش هراول بوده
صف آرای این معرکه شگرف گشتند و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد
خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان غول و التمش ایستاد چون ادهم خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت
سوگند و پیمان درمیان آورده پیشتر از شروع بکارزار خوی دلجمعی بهم رسانده با پیرامخان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما
از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر بادشاهی بود که اکثرها از بدنهادی و بددلی و دوربانی
نوشتها میفرستادند و چون این دو لشکر در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذی حجه بهم
نزدیک رسید کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار فوجی پیش غنیم جای روی
تهور بجنگ آورده که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت ادهم خان با بسیاری از فوج خود و یوسف
محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از نفاق و بیدلی مردم حیرت افزای بوده استمداد همت از
باطن اقدس شاهنشاهی می نمودند درین هنگام که مردم پیرامخان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند
و پیرامخان با فوج خود بخیال نصرت تبختر کنان می آمد فوج ادهم خان که در پناه پشته ایستاده بود پیدا میشود و پیرامخان
بمدافعت پیش می آید اول فیلانرا که سرکرده آن فیل تخت روان بود میراند و خود از عقب آن روان میشود
ناگاه اقبال بادشاهی و تایید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد گشود میان این دو فوج شالی پایه بود و فیلان
مذکور دران حجمه می درآیند و بجود درمی مانند و مبارزان لشکر نصرت قرین به تیر زدن فیلبانان متوجه میشوند
و بمحض امدادات غیبی تیری بر فیلبان آن سرکرده فیلان میرسد و او از گردن فیل آویزان میشود و پیرامخان چون
می بیند که حال فیلان که اعتضاد او بود چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان برآمده شالی پایه را دست راست داده

از جانب خشکی پایده و تبار زد اتکه خان از دوربینی و پردلی داعیه پیر امخان دانسته در مقام آن شد که پیشتر
از ظهور عزیمت او خود تباز د یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم خاک بی ناموسی بر فرق روزکار خود
بیخته رفته اند چه وقت تاختن است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روز افزون شاهنشاهی
بجانب ماست و نیز ما را رای گریز نیست امروز روز جانفشانی است یا جان ستانی و یوسف محمد خان با جمعی از
بهادران یکتا دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران یکجهت آماده نبرد شد در زمانی که پیر امخان منحرف
شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل در آرد و این ناموس طلبان نبرد دوست تیغ انتقام از نیام بهمت آخته بر
فوج پیر امخان تاختند مردمی که همراه پیر امخان بودند لیکن انحراف را قرار اندیشیده برهم خوردند پیر امخان ناچار
برگشت و خجلت زده ادبار شد و بتایید ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل بای دادن
چنان چنین نصرتی که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هرکدام از مخالفان تیره بخت چنانکه بتعاقب
گریختها شتافته بودند و جمعی که همراه پیر امخان دل بر پیکار بسته بجانبی پراکنده شد و عساکر نصرت اعتصام
تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمه تیغ خون آشام ساخت و گروهی از زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان
کرد تا دو گروه مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نمودند اسمعیل قلیخان زنده گرفته آوردند
و مقارن آن خبر رسید که ولی بیک زخمی در نیشکر زاری مختفی است او را نیز تیز دستان هوشمند
گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد و یعقوب همدانی و احمد بیک و بسی از اعیان مخالف گرفتار گشته شدند
و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد و اتکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از بس رفتها بسیار
نشتافت سعادت شاهنشاهی محض تاییدات غیبی این چنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از ممکن اقبال
بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بعزمی درست و رایی راسخ و خاطری خورسند متوسل بدرگاه ایزدی
بوده بباطن با خدا و بظاهر صید کنان و شکار افکنان نهضت میفرمودند در نواحی سهرند مبشران اقبال شاهی
ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیه رسانیدند و جهان برهم خورده تازگی آرام یافت
لوازم شکر و سپاس بوقوع رسید و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت
کوته حوصلها را فراخی مشرب پدید آمد ساده دلان هیچ مدان از سررشته دانش بدست افتاد و دولت از دست

خردمندان از افزایش دریافت یقین گشت
اقبال چهره گشاد عالم طراوت تازه

مغروران خلاص شد بادشاه وقت از ستم شرکی ناحق شناسان نجات یافت زمین و زمان نضارت
نو گرفت کور باطنان حسد پیشه در مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر جوان
شد انصاف بزاد معدلت آشکارا گشت یک پرده که از جمال جهان آرای خدیو زمان دور انداخت
دیدی ای دل که چه سان شد حال بزرگان جهان و پایه بزرگی در چه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که
اگر پرده چند لطیف تر ازین از چهرهٔ مقصود بر دارد و جلوه چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که
بظهور نیاید اما همانا که رخصت اظهار ندارد و یا نظارگی در نظر دوربین او در نمی آید عمرها بدولت و اقبال بماناد
که جهانرا چنین خدیو بس کم بدست افتاده است محرر این دیباچه اقبال ابوالفضل نغمه مصدور بر آورده
معروض میدارد که اگر تعلق نبودی و لباس نوکری نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در
رسمیان مخلوطم ازین که کور باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوش آمد دانند بیشتر ازین حرف سرائی
نمیکنم و این اندیشه در فطرت خانه من نیست چه آنجا رسمیان آلوده راه نمی یابند از طبیعت میگویم اندز
فطرت — کی گذارد آنکه رنگ روشنی است • تا بگویم آنچه فرض گفتنی است • چون عرصهٔ سهرند مخیم سرادقات
اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه آستانبوس بود با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگ
خان و قاسم خان میر بر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه بادشاه مریض و مولانا عبد الباقی
صدر و ملا خورد وزرگر و پاینده محمد شکون و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد منشی بود
با جمعیت فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ذی الحجه بشرف
بساطبوس سرافراز شد و مشمول تربیت شاهنشاهی گردید و بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی
خلعت افتخار در بر کرد و باقی امرا و سرداران هریک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند
گشتند و درهمین منزل دلگشا شمس الدین محمد خان اتکه و سایر مخلصان نیکو خدمت که بفتح و ظفر مراجعت
نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند و جامه اقوجا
فتاحی پیراخانرا به اتکه خان مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بیدولتی چند
که در عرصهٔ نبرد دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلی و حسین خان و احمد بیگ

ترکمان و دیگران را بزنجیر در پای و غل در گردن با غنایم فراوان بنظر اشرف درآورد و علمی که برای روضه رضویه
مشهد مقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق بر فرستادن نیافته بود و ازین جمله بود و درود آن علم سعادت
از فواتح فتوحات شاهنشاهی شمردند و محمد قاسم خان نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر آخوند و جمعی دیگر را
که پیشتر از خیر طلبان بیراهان رخصت ملتان کرده بودند و ملتان از محمد قلی خان برلاس تغیر یافته بجاگیر این مردم
مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبه عالی شد بموجب قرارداد بملتان
روانه ساخت و از گرفتاران روزبهی و ولی بیک که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد و سر او را بجهت
عبرت خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسایل مقربان
بساط عزت نجات یافته دیگر باره بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات
احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله هر که بدخواه تر بود و فتنه انگیزتر همان ذات
قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیک که سرمایه فتنه و فساد بود چنین سزا یافت که باعث
افزونی عقیده راست بینان درست کردار شد بهادر خان از ازنجت برگشتگی آنچه سرمایه هدایت و سعادت
باشد موجب مزید غوایت و گمراهی او شد و چون سزای مغز ولی بیک را تواجی برگنه اتاوه که جاگیر او بود
رسانید فساد درونی و پلیدی باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت رسانید و ازان
بی دولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند سراهان مهرکزین او را بدیوانگی رهنمون شدند حاشا
حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگی بهشیاری آورده چاره
کار او ساختند و اولیای دولت که از شایبه مداهنه و مساهله نبودند این چنین معامله ناحق شناسانه را
بوشانیدند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولتخواهی می اندیشند اما در دید تحقیق
این قسم اعمال از نادولتخواهی عظیم است چنانچه باندک تاملی معامله فهمان مخلصانه سر این کار بظهور می پیوندد
همراه جان
ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور دیگر سوانح اقبال چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال او متیقن شد و اتکه
خان بشرف بساطبوس عزت استسعاد یافت رای جهان آرای اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسم نشاط شکار
متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه صورت می یابد و هم شهر لاهور مجددا بمقدم گرامی آن حضرت رونق و بها

انجا عه راه

می پذیرد

می پذیرد و بنا برین اندیشهٔ صواب انتما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعم خان وران حدود گذاشته نهضت
عالی فرمودند و بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار
الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بشرایف ضیافت و جلایل جشن پرداخته بزم آرای
سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایهٔ قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تفقد
و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصهٔ پنجاب باو و برادران مرحمت شد و درین ایام که عرصهٔ لاهور مخیم
اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بقاید اقبال
متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند شدند نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرامخان
چون بیقین پیوست که بیرامخان پیش راجه گنیس در تلواره که در میان کوه سوالک جای مستحکم است پناه جسته
در ان جبال متحصن است بنا بر ان خدیو صورت و معنی نوزدهم مهر ماه الهی موافق سه شنبه دهم محرم سال نهصد
و شصت و هشت بهلال بقاید توفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند کالی مداخله کرده اند و برار باب غرض
آن مهم بانجام رسد و جهان بیامن دولت ابد پیوند آسودگی پذیرد اردوی معلی در ماچواره انتظار موکب
عالی می برد گیتی خدیو با عزمی حق اساس کوچ بر کوچ سایهٔ عاطفت بران حدود انداخت منعم خان
و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و ازانجا بقاید
توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه بیرم منشی و خواجه سلطان علی که در قضیهٔ تردی
بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف استانبوس استسعاد یافتند و چون حوالی
سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیش دستی نموده
بی تحاشی به تنگنای کوهستان درآمده داد دست برد دادند و بسیاری از جنود هنود و روسای ایشان
از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراختند میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه
نبرد گرم شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور سعادت شهادت
دریافت و بتایید الهی شکست بر راجها افتاده بقدم اوبارزاده غزا پیش گرفتند و بسیاری ازین سیه
بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنهٔ ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان

به پیر محمد خان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت و ندامت برد و جمال خان نام غلام معتمد
خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرایم خود فرستاده بزبان عذر خواهی درآمد که از وقوع بعضی امور که
بطریق اضطرار نه برسبیل اختیار بوقوع آمده عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر زمین دارم اگر بدامان
اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تا درک نیاز من است و خاک آن
آستان جان جهانیان بارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانید و بزبانی نیز خلاصه مقصد را معروض داشت
حضرت شاهنشاهی بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی عظمی عذر نامسموع او را
اصغا فرمودند و از آنجا که فطرت عالی از عفو التذاذ می یابد گشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم او
رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با چندی از مقربان بساط اقبال مصحوب
جمال خان فرستادند که خاطر پیر محمد خان را بنوید عفو و مژده التفات مطمین ساخته بعتبه بوسی آورند و تا ما
شرایط موعظت بجای آورند لیکن تسلی پیر محمد خان نشد و گفت که من از کرده خود خجلت زده و شرمنده ام
و مستوجب هرگونه سیاست گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان
جغتای و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و عهد
موکد در میان آرد بوسیله او می توانم از عصیان بغی برآمده بسجده آستان اقبال نمایم و در خدمت حاصل کرده
بقیه عمر را در آن کنه شریفه گذرانم و بدست آویز تضرع و تخشع در تدارک و تلافی جرایم و آثام خود بکوشم
چون بحر احسان در جوش بود این ملتمس او نیز بقبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور
که نزدیک دامنه کوه مذکور و در میان آب ستلج و بیاه است اجلال نزول داشت که منعم خان و خواجه
جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را فرستادند که خاطر پیر محمد خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات
مطمین ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با چندی در آن تنگنای وحشت که پناه برده بود در رفتند
بهجوم زمینداران شد و بود و خچکیتی که در میان زمینداران ممالک هندوستان مقرر است گشته شدند را
قرار داده ایستاده بودند فرستادها مضایق را طی کرده در قلعه که پیر محمد خان بود در رفتند چون نظر پیر محمد خان بر منعم
افتاد دلش بجا آمد و دانست که آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانیدند بیان واقع بوده است از روی امیدواری

پیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رقت نمود منعمخان بمواثیق و ایمان استمالت نموده پیرامخان را متوجه عتبه عالی
ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن پیرامخان آویخته بنیاد گریه و زاری کردند که غدرت
زنهار نمائید و بمنعمخان و سایر فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد و سماناکه اینها را اندیشه از
خود بود و لهذا چون منعمخان گفت که شما امشب درمین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع گردد
متوجه ملازمت خواهید شد این هراسیدها پیرامخان را گذاشته و از همراهی تخلف نموده ماندند و پیرامخان متوجه
عتبه اقبال شد لشکر بادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار می بردند و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعزه
پیدا شدند و غریو از لشکر بادشاهی برخاست و خوشحالی روی نمود و فتنه اندوزان روز را به بار آمده روی
سیاه گشت و از آنجا روی بدرگاه معلی آوردند و در ایام ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت روی کار
در گردن انداخته سجده ندامت و خجالت بجای آورد و سر خاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی
نهاده چه از سر درد و چه از شرم گنه و چه از شوق عفو بها بهای گریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست
اقدس سر پیرامخان را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفتند و فوطه از گردن او برداشته اشک
ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانونی که در ایام
وکالت جای پیرامخان بر دست راست معین بود و بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند
و منعمخان را در پهلوی پیرامخان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر
و منزلت مقام گرفتند و بزبان رحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت
از صفحه پیشانی او بکلی زایل گشت اما همان سخن است که ع اگر گناه ببخشند شرمساری هست ** آنگاه از
بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخر که در بر کرامت پرور داشتند به پیرامخان التفات فرمودند
و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دور اندیشی
که اساس هر کار خاصه مدار دار الملک سلطنت بر آنست ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه دادند
که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت بگذرانند ترسون محمد خان و حاجی خان سیستانی
از حدود ناگور مراجعت نمودند درینگی از روزها پیرامخان زبان طعن گشوده به حاجی محمد خان سیستانی گفته

که مرا از مخالفت و بیوفایی بیچکس گوفت نکرد که از تو این همه حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد خان در
جواب گفت شما با وجود این همه دعوی اخلاص و فزونی تربیت حضرت جهانبانی جنت آشیانی و آن همه
مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدید و روی داد آنچه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده باشم
چه دور باشد و چه کرده باشم پیر محمد خان شرمنده شده هیچ سخن نگفت و از ثقات شنیدم که پیر محمد خان پیوسته در این
راه از این سخن نفس الامری اظهار دردمندی کردی لله الحمد که جوهر بزرگ نهادی عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی
خاطر نشان جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد معمور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته
از گرداب بغی بر آمد کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفت هم زمانه از رونق
پدید آمد و هم زمانیان از مسرت روی داد و عریضه از خان اعظم اتکه خان بنظر در آمد چون خبر بعضی از سوانح میدان
بجنس اثر ادرین اقبال نامه در آورد تا سرمایهٔ عبرت اهل هوش شود عرضه داشت کمترین بندگان دولتخواه
شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بذروه عرض میرساند که چون این دولتخواه در دهلی بشرف
آستانبوسی رسید و بندگان عنایت و التفات بیدریغ بادشاهی را در بارهٔ این دولتخواه مبذول داشته
بعلم و نقاره و تومان طوغ پیر محمد خان سرافرازی داده حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت فرمودند
واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایت و سرافرازی خدمت بتقدیم رساند که هیچ یک از
دولتخواهان در عنایت بنده سخن نباشد و خبر رسید که حرامخوران و فتنه جویان بخط و خبر پیر محمد خان را در
نواحی فیروزپور آورده اند حکم شد که ارکان دولت جمع شوند در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار
داده بعرض رسانند در آن مجلس کتابت پیر محمد خان که بدرویش محمد خان فرستاده بود رسید در کتابت
مذکور بود که من غلام و بنده آن حضرتم اما میخواهم که انتقام خود را از وکلای آن حضرت بگیرم هر یک از
دولتخواهان در مجلس آنچه بخاطر میرسید جهت دفع پیر محمد خان میگفتند چون در آن دو روز اسباب حشمت
خان مذکور با پیش دولتخواه عنایت شده بود دیگر قرار داد که مصدر خدمتی لایق گردد در مجلس حضور ارکان
دولت که خرد و کلان حاضر بودند در از نفس و فضولی کرده داد طلبید که مهم پیر محمد خان بعون عنایت الهی و توجه
نامتناهی بادشاهی بتقدیر رسید که هر جا در خورد باشد روان شود اگر پای کم آرد از کمتران و فواحش کمتر باشد

ارکان دولت فرمودند که دفع پر افغان مهم کلانیست مادام که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند
صورت گرفتن آن محالات چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بر آن دراز نفسی نکرد و نخواهیم
عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند می توانند
بود که بنده هم در ملازمت نخواهیم بطریق قراولی پیشتر روم و هر چیزی که ظهور یابد روز بروز عرضه داشت
نماید واجب العرض بنده دولتخواه درجه قبول یافت حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه پر افغان شود
و نیز حکم شد که هزار کس کومک نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی سهانک و پرگنه فهم توقف
نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را بخدمت عرضه داشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند
چون اکثری از کهنه سواران در میان بودند از آنجا که خیالات سپاهگریست هر یک را اندیشه نیز بخاطر میرسید چون
آب و لای موسم باران نیز در میان بود چند روز در رفتن توقف شد و مردم والده دادا و واسطه ساخته
صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که اگر هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نیز و دو از دست او
کار نمی آید جاگیر و علوفه او را تغییر باید داد والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظه خاطر و حق خدمت بیست ساله
منظور نداشته هر چه میگفته بعرض رسانیدند چنانچه بحضرت واضح است فرزند عزیز محمد کنایه سخن مردم را
تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت که ای بابا داده سخنان مردم ما را هلاک کرد هر چه نصیب شما بوده باشد
همان خواهد شد بهر حال بتعجیل متوجه مهم دفع پر افغان شوید این دولتخواه دانست که غرض چیست توکل بعون عنایت
الهی و بتکیه دولت بادشاهی کرده متوجه پر افغان شد اکنون که مهم پر افغان بدولت آن حضرت ساخته جمعی
از ملازمان و سلطانان را که همراه او بودند بقتل رسانیده و اقربای او را باهتمام دستگیر کرده به درگاه آورد
عیاذاً بالله اگر مهمات برعکس میشد معلوم بود که کار بکجا می انجامید و حقیقت آن مهم را پر افغانان خود نیز بعرض
رسانیده باشند و بعد از فتح پر افغان هر یک از دولتخواهان که در آن معارک بوده اند و خدمت هر یک معلوم آن
حضرت شده چندان بعنایت و التفات بادشاهی سرافرازی یافتند هنوز دولتخواهان که در جنگ بودند
یک کس را پرسیده نشد که جان محمد سلطان بهسودی را که دو روز در قلعه جلندر بود سفارش نموده خطاب خانی
گرفتند و بغیر او همه ده چند تر از خود سرافرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه نوبت این

دولتخواه و فرزند یوسف محمد که در چنین معرکه کلانی بشمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند آن بود که روز اول جنگ
کرده فدیه نام اتکه را در فرمان بنویسد عالمپناها این دولتخواه از بیگه چشم داشت مادری دارد غیبت نمیکند خدا
روا دارد که این دولتخواه بر دولتخواهی آن حضرت جان برکف دست نهاده فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته
در برابر بیرامخان و ده بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان او در آمده شمشیر زند و هیچ یک از امرای عظام
از پرگنه خود بکومک نیایند و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را پیش بیرامخان عرض کرده باشند
این چنین سلوک با این پیر غلام کنند و جماعه قورچیان بیرام خان که بجاسوسی بملازمت حضرت که داشته بود بدولت اختصاص
خطاب یافته دو کرور روپیه کرور علوفه بیابند و یوسف محمد خان در برابر بیرامخان و هیبت خان و سلطان او در آمده
شمشیر رسانند و آن حضرت خطاب خانی عنایت کردند بخادیم علوفه و را یک کرور پروانه برادر و ندو او را
هم تن نمودند و بنده را که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساختند یک کرور جلدوی عنایت کردند بخادیم ازان
جمله چهل لک فیروزپور دادند عالمپناها همه مردم این دولتخواه عمریست با برادران و فرزندان با امیدواری خدمت
میکنند والحال بدولت آن حضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و طومان
توغ بیرامخان را باین کمینه عنایت فرمودند بعد از فتح بیرامخان جامه واتو و خلعت فتحی و اسباب حشمت را
عنایت کرده مرتبه دادند امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدارالخلافه آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از آنجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن

چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود در داشته
انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر را دکان برهم زده
آمد هر یک شرمنده و سرافگنده بگوشه رفتند بتاییدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال
عنان موکب عالی بدارالخلافه آگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را
طراوتی تازه بخشیده اید و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل ناظمان حال و آینده تواند شد
و چون رایات اقبال بسهرند نزول اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست
بسمت دهلی روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر

رایات فیروزی مآخرگشت جابک روان عرصه شکار بعرض اقدس رسانیدند که درین نواحی چیتهای یوز است که آنرا
بزبان هندی چیته گویند و طریق صیدکردن آن جانور درنده بدیع ترین فنون شکار است بنا بران ضمیر اقدس که
نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه تماشاگری این بساط نشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاط گاه باطن
بترتیب این کار شرف اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات آن سرانجام
داده گوی چند که آنرا بزبان هندی گویند بطرز خاص کندند و چند قلاده چیته انجا شکار کرده موکب
اقبال بجانب دهلی منصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما انکه چیته را بحضور
اقدس صید فرمودند درین مرتبه بود و روز یازدهم آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول نهصد شصت
و هشت هلالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ پیشتر ازان ساحت دلگشای نزول
سعادت فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده بود و از سوانحی که درینولا بظهور پیوست فرستادن جمعی است
بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده منعم خان بصوب کابل و شرح آن برسم اجمال آنست که در ان هنگام که بمقتضای فرمان
شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرد و در تقویت
و تمشیه مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را انجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات آن حدود انتظام دهد و از
کوته حوصلگی طرفین و طفل مزاجی جانبین ناسازگاری پدید آمد درینولا که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرموده عرضه
داشت غنی خان و اعانت او شکون برقاب و درویش محمد خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان
و جمعی کثیر را بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساختند فرستادها رفته روزی چند در معاونت
و موافقت کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطه دلگشای دهلی افاضه عدل
فرموده روز آذر بهمن دی ماه الهی موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی تصمیم عزیمت بدار الخلافه آگره نمودند و از
راه دریای جون بر کشتی سوار دولت شده توجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش کشتیها
و زورقها سامان و آرایش داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ از راه خشکی متوجه آن سمت گشت و روز
فروردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافه آگره مستقر رایات جلال شد
و ریاض آمال ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت پاکشان روزگار را مرهم شایسته پدید آمد و روز بازار عدالت گرم شد

بدرگاه گیتی پناه آمده نارضایی حیدر
بیگی بظهور پیوسته بنا بران
منعم خان حیدر محمد خان را
و بجهت کومک غنی خان

راهستان بخت در کنار گرفت مستعد آن وقت خوش شد نهال دولت در بالیدن آمد غنچهٔ اقبال شگفتن آغاز
کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در تربیت ملک صوری و معنوی در نقاب بی توجهی توجه فرمود و درون قلعه که
بهترین منازل آن شهرستان اقامت واقع شد و بتازگی طرح منازل دلکش صورت بست عمارات عالی اساس
یافت و خانهای امرا بمنعم خان خانخانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران
عتبهٔ خلافت و سایر ملازمان درگاه بر کنار آب جون دو طرف عمارات خاطرکشا اساس نهاده زینت آرای
شهر شدند و در خلال این حال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات
ورود آن حضرت نمود و ملتمس منعم خان درجهٔ قبول یافته وثاق او از پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ
آسمانی یافت خانخانان در مقام خدمت نقد جان برکف ایستاده شرایف و نفایس پیشکش از روی
اخلاص بنظر اقدس درآورده مجلس آرای شد و از سوانح عبرت افزا که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت
منشان بخت اور را سرمهٔ دیده وری کشید کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او
بدرگاه جهان پناه است از آنجا که نیت حق اساس شاهنشاهی پیشطاق فروه اقبال است پیوسته هر که
دم منازعت و مخالفت زند با آنکه آن حضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند کارفرمایان ابداع
سزای او را در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند که تنبیه سر بشورش برداشتن و علم
تکبر افراختن است که او را سزای لایق داده در مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت بیدار
شده بتکاپوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمان است چون در مبادی سلطنت آن
طور حرکتی نا ملایم بظهور آورده که پیشتر گذارش یافت ایزد جهان آرا جزای آن را در کنار نهاده این چنین
شکستی عظیم پیش آورد و آرزومند این درگاه ساخت و عرضداشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که مزید کاردانی
امتیاز داشت فرستاده درین ایام ایلچی مذکور بدار الخلافه آگره رسیده منتظر کورنش بود و بعد از نزول اجلال
در منزل منعم خان بالتماس او رخصت بار یافته بشرف زمین بوس سربلند شد و عرضداشت میرزا
سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر اقدس درآورد و خلاصهٔ مضمون عرضداشت شرح خجالت و ندامت از
تقصیرات سابق و شمهٔ از کشته شدن میرزا ابراهیم و التماس امداد و اعانت در انتقام اعادی بود و کیفیت

۶۲

این ماجری بر سبیل اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان این دولت ابد قرین بی راهه
رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه ایشان را در محاربات اوزبکیه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث مزید
غرور ایشان شد از آنجمله بدست افتادن بیرم عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب ترخان حاکم آنجا
که ابن عم او بود آمده تاخت نمودی تا آنکه پیش ازین سانحه که شرح داده آمد لشکر بر سر حصار برده قلعه
بیرونی را متصرف شدند و ترخان در ارک متحصن شده روزگار را به تعلل میگذرانید تا آنکه از اطراف و جوانب
طلب داشته بود می برد و میرزایان آمدن کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده به بدخشان
آمدند و در سال پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از نوکر و ایماقات فراهم
آورده متوجه بلخ شدند کارآگهان دوربین باین لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرونست
چه لشکر بلخ از بدخشان زیاده و سرداران ایشان بیش از سرداران ما بارزان کارشناس لشکر اندک را با لشکر
بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و سرکرده در بدخشان از دو کس بیش نیست
یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم پیر محمد خان و چندین سلاطین نژادان دیگر مناسب
نیست که یورش این لشکر شود هرچند حساب دانان نکته دان موجه کنند چون مدهوش باده پندار بودند گوش
هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله آنست که کارپردازان
ابداع مبجو استند که سزای اعمال ناشایسته اینها که نسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدهند تا
آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در کوی هلاکت انداختند و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید
در ساعت سه کس بطلب کومک خود روان کرد و سه ایلچی معامله دان پیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد معترف
ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان بمیرزایان گذارد و میرزایان میرزا ایبک برلاس را که از معتبران قدیم بود در باب سلطنت
فرستادند که اگر خلم و ایبک پیر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصل نهد قطع خصومت نموده اید و خود چون
از ولایت بدخشان برآمدند قرار دادند که به سر بلخ رفتن بهمه جهت مناسب نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده ایم
دیگر آنکه ایماق بلخ را اگر بالا رویه او بجانب خراسانست رفته نخود همراه سازیم و بدست خود در آوریم آن زمان
کار بلخ باسانی صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود و پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد

و انتظار کومک اوزبکیه

لشکر

آورد آخر باین نیت دامنهٔ کوه گرفته بلخ را پس گذاشته و سهوی چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته
ایماق صحرانشین آن حدود را بدست آوردند درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد و پیر محمد خان
لشکر فراهم آورده آماده نبرد است و شرح این قضیه آنست که میرزایان خراسان رویه قریب بچول زرد که بستان
چاریک موسوم است از چشمهٔ کازران گذشته پیش رفته بودند و هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا
بیگ از منزل پیر محمد خان بهم سازی گونه کرده برآمده بود که باشارهٔ پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او بزند
که ما چه زبونی داریم که ولایت خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روز گذرانیدن و جمعیت
خود فراهم آوردن بود و اکنون کومک رسید چنین پیرانه رفته سر راه بمیرزایان گرفتند چون میرزایان این خبر
می شنوند کشمکش در میان می آید مردم کاردیده میگویند که مناسب آنست که اردو بنه پیش شده یالغار بر باط میر روزه
دار قرو داییم اوزبک عقب میماند اگر جنگ شود هم خوبست و روبرو رفتن مناسب نمی نماید میرزایان قبول
باین رای نکرده روبرو آمده اند اوزبک با استعداد تمام کنار چشمه کازران که ما پیچ افتاده است فرود
آمده پیش خود را خندقها بریده دیوار کرده به بندوقچی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند میرزایان
بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام میرزا سلیمان از پایان رویه این آب و میرزا ابراهیم
از بالا رویه نزدیک بسر چشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم رسیده کاری نمی سازد و چون جای کار نمیداند
زبیگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان و آن حدود رفتن باین نمط جز گرفتاری چه نتیجه دهد باز برگشته
باهتمام تمام از جر ها پیش برآمده از ارتق غنیم گذشته بجانب دشت چول که بدخشان رویه است روانه میشود
و مردم بسیار ضایع میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده می تازد اما کاری نمی تواند عنان گرفته می ایستد
و به تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادن است پدرت تمام برده
رفت میرزا از مردم خود می پرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از بها دران میگویند که برآمدن بس دشوار است مناسب
آنست که همین جا جنگ بکنیم تا هر چه پیش آید محمد قلی درشتی میکند و میگوید که مقرر سپاهیان است که هر گاه سپاهی از
غنیم یکدیگر جدا می شود دیگر بدست آمدن او دشوار است برای چه نزدیک تقریب میرزا را در هلاکت می اندازید
بعد از گفت و گوی بسیار میرزا از آنجا برآمده مراجعت می نماید و در ولایت غنیم می افتد مردم را از خود جدا میسازد

ساخته

و سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد که شاید باین طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند
اسپان از راه میمانند پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند و بازیابوی بهم رسانده بموضعی میرسند
که فکر خوردنی کنند درین اثنا برادر کل کافر میرزا را می‌شناسد و باتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان
می‌برد و چند روز مقید میدارد و بخن آنکه خلاص میسازم جنایت ماوراالنهر بنابت طبیعت پیش میرزا بباری
آیند پیر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال مینماید تاریخ این قضیه کوراک کشت یافته اند کوراک نام جلادی بود و میرزا
سلیمان کو نخل امید بدر تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش
اینست ‌ رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ۰ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل ۰ و از غرایب آنکه پیش
ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته مترصد گزندی بوده در امید و بیم می‌بود و صورت این
واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت اشیانی رسیدم و آن حسن
منظر را مطالعه کردم در حیرت شده مستغرق آن فر ایزدی شدم گاهی آرزوی آن صورت بخاطر میرسید
شبی در عالم مثال که تابع عالم خیال است دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست بروی
و محاسن خود می‌بردم همه را پوسیده می‌یافتم که از هم میریخت تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه
ریخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود همانا گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون
از آن جرمهای گذرد براه وخش و پابان محمود متوجه بدخشان میشود و بمیانه احشام هزارجات با معدودی
افتاده ترددهای نمایان میکند و داد شجاعت داده کشته می‌تازد چنانکه یک دو مرتبه بر میرزا راه گرفته
اند و خود تاخته نجات خود را جسته است و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنید و ابواب اندوه
بر روی روزگار او گشوده گشت علی الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان ویس قبچاق و مادر میرزا بود در ماتم درا
فتاده جامه‌های کبود پوشید و تا بود بآن لباس گذرانید و یکی از فضلا این رباعی گفته بود

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ۰ از سایهٔ خورشید درخشان رفتی ۰ در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی ۰ آری هر که قدر صاحب زمان نشناسد و از بادهٔ ناگوار دنی چنین بدمست
شود او را چنین روز پیش آید این اولین نزلی است که پیش آورده اند گوش بمن دار که در مواضع وقایع ادبار میرزا

سلیمان را خواهم نگاشت تا سرمایهٔ عبرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه در آن روز که منعم خان خانخانان
بزم نشاط آراسته بود ایلچیان را از نظر گذرانید و چون الحاح وزاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد
خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است معذرت پذیر گشته ایلچیان را بعطوفت پرسیده در برآمد کار میرزا
مرحمتها فرمودند و سخنان بلند بظهور آمد و تمام آن روز بهجت افروز بنشاط صوری و معنوی گذشت و درین
سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی
توجه باستلام عتبهٔ اقبال نهادند و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهی را لبر خواجه عبدالله
حرز دین و دنیای خود ساختند ازانجمله قدوم برکت لزوم معارف ایاب حقایق نصاب خواجه عبد
الشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگا خواجه اشتهار دارد و ایشان پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله اند
که بخواجه احرار مشهورند خواجه عبدالشهید را آراستگی ظاهر آرایش باطن دامن گیر همت حق شناس بود بشرف
وصول مجلس اشرف اعلی که اکسیر سعادت صوری و معنوی است دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس
آن حضرت درس آموز مکتب خانهٔ الهی است باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب
مولانا سعید ترکستانی سردفتر موالی ماوراءالنهر که عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر
علمای آن دیار بود نیز بادراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند
بود اگرچه در دقایق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض ننموده بود اما علومی که در ماوراءالنهر
متعارف است بپایهٔ عالی آن رسیده علم را وسیلهٔ شور و شغب نگردانیده بود و درین ایام خجسته که زمام
حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت به پرتو التفات حضرت شاهنشاهی اضارت یافته در قبضه
اقتدار و شوکت آن حضرت باستقلال درآمده بود اقسام طبقات انام و هنرپیشهای مردبار آمده کام
روایی صورت و معنی گشتند و بیامن توجهات ظل اللهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کارپردازان
بازار رایج گشت دین را اساس بلند نهاده آمد و بهار دنیا آراسته تر شد ارباب ملل را اعتقاد بهم رسید
و اصحاب نحل را کساد برخاست خلق پرستار از چشم بینا بدست افتاد و خدا پرستان از صبح سعادت دمید عالم معنی
ظهور یافت و نمک صورت رونق گرفت و از سوانح تعلقه قصه ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه

۶۴۰

خجسته نیت که از نقوش ظاهر پیرایه باطن می دریابد پیوسته گروهی را که بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر
اقدس می درآیند و بزرگی نسب ظاهری ضمیمه علو جستگی می شود بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده پایه
اعتبار بلندی سازند و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه مستبصرانه احوال میفرمایند چه نیت حق اساس
شاهنشاهی آنست که مبادا مزوری لباس راستان پوشیده در صف خاصان درآید و بتیره رائی او در ارکان
سلطنت قصور و فتور رو دهد ریخته مست گردانند همان طور که رسم کاردانان باستانی است که از هر کس خواهند
انکشاف راز دل کنند باده عقل ربا در کام هوش او ریخته مست گردانند تا آنکه تنگ حوصله از مستی هرچه از مکنونات
خاطر خود دارد بیرون اندازد   مردان باده بتجربه کردند مرد را   و چون اندیشه حقانی باشد چنین باده
دادن بفتوی دانش اندوزان دوربین محض ثواب و چنین عقل مزور را از پای انداخته عیار او گرفتن لازم
دین جهان آرای است همان طور دیدن و آیین این شاهنشاه جهان آرا آنست که چون میخواهند مدارج
احوال و اخلاق یکی پیدا نمایند باده دنیای مردافکن سرشار داده او را دیوانه دنیای مستکاره می سازند
و بدیده بصیرت مطالعه صحایف احوال او می نمایند کوته نظران که نظرشان بر مقصود نیفتاده در گول آباد غفلت
سرگردان شده اند زبان طعن دراز می سازند که پی تجربه چندین اعتبار دادن برای چیست و آنها که
شناسای مراتب تمییز اند این معنی را مرآت احوال دانسته تا گرایش عیار گرفته اند از آنجمله میرزا شرف
الدین حسین را که بحسب صوری از انحراف کیار بود آن حضرت بنظر ترقی بخش دیده بلند مرتبه ساخته بودند
تا اعتضاد سلطنت گردد از آنجا که فرط تقرب و اعتبار میرزا مشاهد عالمیان بود و بعضی از اولیای دولت قاهره
که نظرشان جز بر علو مراتب ظاهر نیفتاده از درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین
عصمت نژاد قدسیه سلطنت بختی بانو بیگم را که همشیره قدسیه حضرت شاهنشاهی بود بآیین تورکان در
حباله ازدواج میرزا درآوردند و باین نسبت علیا پایه اعتبار میرزا زیاده از اندازه افزودند و چون
نزدیکی او را رخصت سرکار ناگور ممکور و آن حدود که جاگیر او نامزد شده بود فرمودند و از وقایعی که
درین سال سمت ظهور یافت میرزا اقرا بهادرخان است که برادر میرزا حیدر کورکان بود به تسخیر کشمیر چون در آیین
معدلت گستری و قانون کشورکشایی امرییست لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت خود

مشغول گردد و بکام روائی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد بر عبث پروری و غمخواری ستم رسیدگان
و برانداختن جور پیشگان پردازد خدیو زمانه که ایزد توانا قدرت تصرف داده کارفرمای جهان و جهانیان
گردانیده است لازم است که بجهت سپاسداری ایزدی در استیصال متسلطان متغلب کوشیده ساکنان آن
مرز و بوم را بداد منشان خردپرور بسپارد و آنرا دیباچه عبادات گزیده تصور نماید بنابرین مقدمهٔ حق
اساس درین سال فرخنده چون شورش و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب پیشه و بیدادی غازیخان حاکم کشمیر
بمسامع اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر که عارف آن
حدود است لشکری آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکومک او نامزد شدند درین ایام غازیخان برگاجی
چک فرمان روای کشمیر بود که بعد از پدر بریاست کشمیر باو رسید و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی
چک است چون پیمانهٔ عمر حسن چک پر شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس پا از جهت انتظام
دنیا زن حامله او را بعقد خود درآورد بعد از دو سه ماه از انعقاد غازیخان متولد شد القصه قرابهادر
چون کاردان و کارطلب نبود بعد از مکث طویل متوجه این خدمت شد و در خدمت کرماراجوری رسید
و نصرت خان و فتح چک برادرزادهٔ دولت چک و لوهر دانگری و نجی رینا برادر عیدی رینا و یوسف
چک پسر ریکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان
و فتح چک و لوهر دانگری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بجهت آمدن کومک در موضع لالی کوکهر نزدیک بنهبر
توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمله بودند دیر تر رسیدند در آمدن بکشمیر ازین قسم نسبت
که باین آهستگی و گرانپایی میسر شود چه مسالک آن ملک از آن قبیل است که اگر چند روز پیشتر از
در آمدن بیگانه والی آنجا واقف شده تنگیهای راه بگیرد و اگر چه لشکری از نبرد آرایان رستم آراسته باشد گذشتن از آن
تنگنای محال خواهد بود غازیخان که آمدن لشکر شنید و چند ماه برین گذشت آن طرق و مضایق را استحکام داد
که مزیدی بر آن متصور نباشد و پیادهای خود را از کریوهای مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرابهادر در نزدیک
راجوری بعد از مقابله و محاربه چند روز شکست یافته برگشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرد
موسم تب لرزه و آغاز باران و نارسیدن کومک عمدهٔ اسباب این شکست شدند و روز شکست جنگ غریب در

پیوست از یک طرف بندوقچیان و از دیگر طرف تیراندازان دست بردی نمودند و مردم بادشاهی اگر چه کم بودند
اما بجنود تایید آسمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند و کوجک بهادر نام رستم دلی از پنجاب ترددهای نمایان که کار
نامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری مقدور نبود و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلکشا
موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال عالم آرای خود برداشته انتظام مهمات را
بی شرکت ارباب نعت و عناد نماید درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد قرا بهادر لوازم اهتمام
بجای آورده از روی اضطرار بقلعه دارزه نزدیک راجوری درآمد و کوجک بهادر را تیری رسید او را زخمی کرده
پیش غازیخان بردند چون رستمی از دست او کشمیریان شده بود غازیخان او را استمالت کرد اینده بارباب
علاج سپرد و علاج سودمند نیامده بعلاج راه نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرا بهادر از انجا برآمده بنوشهر
رسید و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافه آگره در لباس بی
توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلایل نعم الهی بودند که روز بروز آثار اقبال و میامن دولت بظهور می آمد
چه بهر طرف کشایش ملک میشد و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم
می رسیدند دولت در افزایش و بخت در آرایش و عقل در دوربینی و مردم در عقیدت گزینی اجتماع
امثال این امور کر قرا بهادر را چنین روی نماید در آن بزم مقدس چه پایه داشته باشد و در آن حریم معلی
چه غبار گزند انگیزد و از سوانح آنست که خبر درگذشتن بیرامخان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس
منبع فتوت و مردمی است با وجود آن سرگذشتها که اندکی از بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحه
عبرت بخش تأسف فرمودند و اندیشیدند که این واقعه یادداشت اعمال گذشته اوست یا هنوز باطن او غبار آلود
ادم اندیشهای تباه بوده یا دعاء باجابت پیوست یا آنکه آن نیک مرد را عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص
ساخت و الحق بیرامخان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطه بدمصاحبی که بدترین آفت آدمی
زاده است اول حسنات او بنظرش اقدس و از فزونی خوش آمد مستی افزود و چه هر که نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد
در بیشگاه خاطر او بازار خوش آمدگویان گرم گردد و هر خوش آمدی که باو رسد آنرا پایان واقع اندیشیده خود
پرست خودآرای شود و لهذا بیرامخان از چون این روز پیش آمد حسن معنوی خدیو زمان که در پرده صغر سن و عدم اشتغال بمهمات

ملکی بود پوشیده ماند و از جهت جوی عیب دیگران بمطالعهٔ عیوب نفسانی خود نپرداخت و از خویش امدگویان
خانهٔ او آن قدر خراب نشد که از راست کرداران معامله نافهم که دوستان کوته عقل او بودند باری بعد از درازی
سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود بقلاوزی دولتمندی کارش در بغی و طغیان سپری نشد و
همین زندگانی او را پشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و بخشایش استسعاد یافت و بادشاه
جهان از و راضی و خشنود گشت و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد
و چون بشهر پتن که نخستین شهر گجرات است و پیش ازین نهرواله موسوم بود رسید چند روز در ان ساحت دلگشا بجهة
آسایش محمل اقامت کشاد و دران ایام حکومت شهر بموسی خان فولادی بطریق استقلال تعلق داشت از طوایف افغان
بر سر او فراهم آمده شورافزای آن دیار بودند از انجمله مبارک خان نوحانی که پدر او در جنگ ماچواره بسرکردگی پیرمحمد خان
بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان را دران وقت انتقامی بخاطر رسید و قصد پیرمحمد خان کرد و نیز زن کشمیری
سلیمان پسر شیر خان با دختری که از و بود. درین قافله همراه پیرمحمد خان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته
بود که پیرمحمد خان آن دختر را بپسر خود بگیرد و ازین ره گذر نیز افغانان [illegible]رش داشتند پیرمحمد خان درین ایام
که در پتن بار اقامت کشوده بود همواره بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسیل کولابی بزرگ که بیرکاه
دلکش آن شهرت و نشیمنی در میان دارد که بکشتی انجا میروند رفته بود در هنگامی که از کشتی برآمده سوار میشد
آن جاهل ناحق اساس با سی چهل افغان بی دولت بقصد پیرمحمد خان بر کنار کولاب آمد و چنان نمود که بدیدن آمده
پیرمحمد خان آن جماعه را طلبید چون آن بی سعادت پیش رفت بی محابا خنجر از میان برآورده آن چنان بر پشت پیرمحمد خان
زد که از سینه آنش برامد و بی دولتی دیگر شمشیری بر سر انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمهٔ الله اکبر
بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در آرزوی آن می بود و بدعای
سحری میخواست و از اهل الله استدعای نمود فایز شد روزی در عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده لوح در
مجلس او برخاسته گفته بود که بنیت شهادت ثواب فاتحه بخوانیم پیرمحمد خان تبسم کرده گفت میر این چه اضطراب است
وجه غمخوارگی ماست ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه نابسند متحیر و متوحش
شده هر کدام بجانبی شتافت و پیرمحمد خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین

۶۶

اورا برداشته حوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و در بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت

بیرام بطواف کعبه چون بست احرام • در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش • گفتا که شهید شد محمد بیرام •

و بعد از ان نعش حسین قلیخان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و دران حادثه غریب اوباشان پتن و بی اعتدالان فتن دست تاراج بر اردوی بیرامخان دراز کرده در تطاول چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوبی عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد و محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق بیرامخان است و دران هنگام چهارساله بود با والده و بعضی خدمتگاران از ان حادثه گاه برکنار برده باحمداباد روان شدند و جمعی افغانان بی دولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمداباد رسیدند مدت چهار ماه در احمداباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتگاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش از انکه بآستان بوس رسند خبر حادثه بیرام خان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از مکمن اعزاز عز ورود یافته بود و در هنگام بی نوائی و ماتم زدگی و بی کسی در حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امیدانرا آنسه چاره گر آمد و حاصل منشور عاطفت انکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت و چندگاه از حقیقت گیستان چون بابا زنبور و یادگار حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل نهصد و شصت و نه در دار الخلافه اگره بنظر کیمیا اثر آن حضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را که انوار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورده گرفتند و باندک فرصتی بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند و روز بروز اداب ادب ورزی و بزرگ منشی از نشئت وجنات او بظهور آمدن گرفت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسید و بپایه اسنای خان خانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش یابد و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت انجام عصمت قباب ماهم انکه که کمال ارتباط

صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت و درین ایام برکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدانش و بینش
او مفوض بود عزیمت کدخدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی خان بقلانی را با ادهم خان نسبت
کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد
بدین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای پرداخت و چنانچه آیین بزرگ
همتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد و هنرمندان چابک دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب
منازل و تزئین مجالس چابک دستی و هنرنمائی بجای آوردند و بموجب التماس این دولتمند پسندیدهٔ خدمت حضرت
شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا و بها بخشیدند و لوازم و مراسم
این جشن دل افروز هر روز بطرزی خاص مرتب میشد و مواد بهجت و خرمی بخاص و عام مهیا میگشت و از سوانح
غم افزا آنست که درین ایام بثره چند از جدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد و مخلصان حقیقی و معامله دانان
مجازی آبله خاطر گشتند بر باریک نظران دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر که تندرستی و بیماری با تمشیت او
و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویت او بمقتضای مصالح و حکم بنده را که خواهد به پایهٔ والا بزرگی رسانده
بگلشن سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند پیشتر از آن بجهت فزایش آگاهی یا بجهت دفع
چشم بد او را بامور و امری منافی طبیعت سازد تا بپاداش آن تصاعد بر مدارج امال نموده بمسرت ابدی فایز
گردد بنابرین مقدمه خردپسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری گرم شد و مزاج
مقدس از مرکز اعتدال میل نمود و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد و جگرها گداخت سوداگر طبیعتان
معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چند روز آبله چند که سپند گزند را مانند بر سطح جلد برآمد
و ایزد تعالی حرماستان بزرگی ساخته خود چنانچه باید فرمود و در اندک فرصتی آن جوشش فرو نشست و آن نقاط
گزند محو شد و صحت کامل روی داد عالم بیمار تندرستی یافت خواطر افسرده نیک ذاتان جهان طراوت
پدید آمد بجهت سپاس داری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید احتیاج از ملک درویشان برخاست
آرزو اندوزان دلهای نیاز مندان فرو نشست اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش دعا گویان
شدند فتح ولایت نیمروز بشمشیر همت جهانگیر اقبال هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لازم و طاعتی واجب

و عبادتی که بر ذمت گرامی خانوادهٔ سلطنت لازم است و دیگری که فرمان روایان دادگر بآن مأمورند آنست
که پیوسته در اندیشهٔ آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان و شکسته پایان سازند
و بار گران سایهٔ ستمکاران و فتنه سازان از سر این سوختگان بردارند و لا بتدبیرات لایقه تعیین منهیان درست
گفتار نیک اندیش نمودن و اگر چنین گروه دیر بهم رسند افراد مختلف الآرای متعارف یکدیگر به نیروی خرد دوربین
مقرر داشتن و باین طریق انیق احوال خورد و بزرگ جهانیان دانستن و ثانیاً نظر تفرس را که فروغ الهی دارد
بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظ درست فرمودن و ثالثاً بر روشی که خرد والای شان فرماید به نیروی نظر دو
بین و حوصله فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشند قوت و قدرت
دادن و پایهٔ اعتبار شان افزودن و پاسبانی اعتبار خود کردن و در هنگام بزرگی بچشم خوردی ندیدن و با گروه
بی اخلاص درخور حالت هر کدام پیش آمدن و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب برداشته بتقاضای هوا
و هوس خود افساد را اصلاح دانند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت فرمودن و فرمان دهان والاجناب که این
نجیبهٔ عالی اساس در معموری الکای خود مصروف دارند همان طور در ولایات دیگر همت معدلت پژوه گمارند و بنای
تسخیر ملک و جهان گشایی را برین بساط آگاهی اساس نهند تا روز بروز از نتایج این ملکات جهان آرا در عمر ‏سحم والاقدره
و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی پدید آید و چون این صفات جهان آرای در ذات مقدس حضرت
شاهنشاهی فطری است نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی داده و در ابتهاج بر عالمیان گشود
قدسی روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت آوردند و بداد و دید عالم تیره روز روشنی بخشیدن گرفتند و چون حقیقت
ستم رسیدگان ممالک مالوه و بیدادگریهای باز بهادر که حقیقت احوال او مجملی پیشتر گذارش یافت بعرض مقدس رسید
معدلت شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدست حق ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق
آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید مستکفلان اشغال سلطنت
یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری گران از امرای ارادت کیش شجاعت پیوند بدین خدمت علیا کمر همت بربندند
و دیدند که فرصتی بتقاضای اندیشهٔ صواب اساس کارپردازان سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر
سال پنجم الهی مبادی نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان و قیا خان گنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان

بسرش وصادق خان وحبیب علی خان وحیدر قلی خان ومحمد قلی توقبای وقیا خان صاحب حسن وبیرک بهادر وسانجی خان
وباینده محمد خان مغل ومحمد خواجه کف گیر ومهر علی سلدوز ومیرم ارغون وشاه فنائی ودیگر بهادران اخلاص
اندیش وپکهای عقیدت گزین را بسرکردگی ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده اخاصه
درد وداهش نمایند ومرهم جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران بیخبری بیدار شده
در مقام اطاعت وتدارک ایام بیهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته بآستانبوس عالی سربلند سازند
تا بدانچه لایق حال او باشد مخصوص گردد واگر پا لغز باده بیخبری او را نگذارد که بشاهراه اطاعت وخدمت
شتابد سزای او را درکنار او نهاده حال او را سرمایه عبرت سایر گردن کشان خودسر گردانند عساکر منصوره
نطاق همت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح ونصرت شدند وبآیین شایسته قدم درین شاهراه مانند
نهنگان تیز میرفتند که اردو بازاری نتواند رسید وچنان کمش هم نمیگردند که کسی را درحق این طایفه
گمان خویشتن داری بخاطر رسد • ره رو آن نیست که گه تند وگه آهسته رود • رهرو آنست که آهسته وپیوسته رود
آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور [illegible] الهی از دور [illegible] اول درین اقلیم
دولت ابتسام کوکبه موکب نوروزی روشنی افزای صورت ومعنی شد وعلم صبح نوبهاری آیینه نمای چهره
دولت واقبال گشت وبعد از نه ساعت وپنجاه ونه دقیقه از شب سه شنبه عرفی ودوشنبه حقیقی بیست
وچهارم جمادی الآخری سال نهصد وشصت وهشت قمری نیر اعظم ومنور عالم پرتو شرف بدولت سرای
حمل انداخته در مملکت افزای شاهنشاهی درآمد وسال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز
شد عبیر کار ریاحین جلوه انبساط نمود وشمایم بساتین در دماغ عشرت پیچید • باد شبگیر نسیم ورد باز از جویبار
ابر نوروزی علم افراخت باز از کوهسار • این چو پیکان بشارت بر شتابان در هوا • وآن چو پیلان جوامرکش خرامان در قطار
گر چنان بوئی که عطارش نباشد درمیان • چند نقشی که نقاشش نباشد آشکار • اجرام علوی کون ومکان را
بامتداد ظلال سلطنت روزافزون بشارت امن وامان دادند وادوار سماوی زمین وزمان را
بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرای رسانیدند عساکر منصوره که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند
چون نزدیک آن ولایت رسیدند بدهوشی وبدمستی بازبهادر که بتغلب وتسلط هنگامه حکومت گرم کرده

بود بتحقیق پیوست ترتیب صفوف نبرد و تزیین افواج و غایر نظر لایق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه
آرای قول شدند برانغار بر دانگی عبد الله خان و جمعی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیا خان گنگ
و دیگر بهادران کار کرده رونق گرفت هراول بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت
و این باز بهادر از بیخودی ذاتی و بیجوهری فطری بمهمات ملکی و مالی نپرداختی و باده را که حکمت اساس
قدری معین و زمانی مشخص قرار داده بملاحظه تربیت ترکیب عنصری نسبت به بعضی طبایع و امزجه تجویز فرموده اند
آن مستغرق لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز را از شب نشناخته پیوسته بآن اشتغال
نمودی و نغمه و اسباب طرب که دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی
بکار و بار خلایق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده اند این مفسد مدبر آن را از مقاصد
عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی که بدل ندارد بآن گذراندی و بنخوت مستی و تکبر مستانه ابواب بی
سعادتی را سرانجام میدادی غافل از این که گفته اند در این مجلس چنان کن پرده سازی که باید تحفه در شمشیر بازی
و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بد مست بود رسید آن زمان از خواب گران
مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از سارنگپور برآمده بیک گروهی پیشتر منزل کرد و لشکر
فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب را بمس تا سره وجود خود زینت داد و ساخت سلیم خان خاصه خیل که حاکم رای سین
و چندیری بود کار فرمای دست راست را با و مقرر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید و تاج خان خاصه
خیل و صوفی را که دود تهور در دماغ داشتند هراول گردانید و لشکرها از طرفین بمفاصله دو سه گروه آمده برابر
هم نشستند و پیوسته دلاوران دلاور آلای رزم آزموده از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای می آوردند و مراسم
احتیاط بر ذمت خرد کاردان لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقی از بهادران
کارشناس باهتمام یکی از طرز دانان اخلاص مند که بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت بطلایه لشکر
مخالف رفته راه آمد شد مترددان علی الخصوص نقل غله که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند بستی و کار
بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنایی
و مهر علی سلدوز و سمانجی خان و محمد خواجه کف گیر بود دیابی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه را غلط کرده

عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاده بالضروره جنگ درپیوست و جنقلش عظیم دست داد و چون خبر باردوی بزرگ
رسید عبدالله خان و قیا خان ککر و جمعی کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند اگرچه اول بار آدم برآمده جنگ
رستمانه کرده شکر منصور را بر داشت اما صادق خان و جمعی بمقتضای کاردانی و فراخ حوصلگی جری را گرفته پای
ثبات افشردند و افواج نصرت پی هم رسیده هنگامه مخالفان را بر هم زدند و میان قیا خان و سلیمان جنقلش شد
قیا خان مظفر و منصور برگشت و صادق و قیا خان باهم ملحق گشته باز بهادر را که روبروی خود داشته صف آرایی میکرد
برداشتند یکپاس و چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت و غنچه نصرت از گلبن امید
شگفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و حسن نیت خدیو زمان چنین فتح شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد
بظهور آمد و باز بهادر خوار و مذلت روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهانپور شتافت و جمیع اسباب و اموال
و حرمخانه او بالاکثر لولی زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد
آن بیدولت در حین عزم مقابله عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستان است چند کس اعتمادی خود را بر سر زنان
و پاتران داشته بود و قرار داده که اگر خبر شکست من تمام التحقیق شود زنان و پاتران مرا بتیغ بیدریغ بگذرانید
تا بدست بیگانها اسیر نشوند و چون صورت هزیمت باز بهادر در آینه مراد نمود در گذشت آن دیو نژادان
بموجب قرار داد نقش چندی از آن لعبتان پری پیکر بآب تیغ از صفحه هستی پاک شستند و رقم وجود آن
بی گناهان از ورق جهان بگزلک بیداد محو ساختند و چندی زخمی شده رمقی از حیات بردند و جمعی را نوبت
نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره بختان را آنقدر فرصت نشد که بر آن بیگناها
دست توانند یافت و سر دفتر آن زنان روپ متی نام نازنینی بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بود و باز
بهادر با او علاقه غریب داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دلی خالی کردی و بیدادگری که بر روپ متی
گماشته بود تیغ بیداد علم کرده بر سر آن جمیله آمده زخمی چند بر و کاری زده بود در آن وقت عساکر اقبال در آمد
و آن طاوس نیم بسمل نیم جانی بدر برد و بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد دفاین و خزاین و حرمخانه
و پاتران و لولی زنان که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در آفاق انتشار داشت و داستانهای ناز و کرشمه این
دلربایان را در کوچه و بازار بدستان میگفتند خود را سراسیمه و شتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب

باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد و کسان بجست و جوی روپ متی فرستاد چون این نغمه
بگوش او رسید خون وفا بجوش آمد و پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکانی باز بهادر مردانه درکشید و ناموس
سود را بنهانخانهٔ عدم همراه برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاهٔ مستی ذاتی
او افزود و دو از باد غرور که منشا آن نادانی و بیخردی است کلاه نخوت او کج شد و دماغ او روی به پریشانی
آورده پیر محمد خان که واعظ پالنوبلغزاو بود هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود در پاداش این چنین
فتحی بزرگ در مقام سپاس داری در آمد و لوازم شکرگذاری باندازهٔ قدرت بتقدیم آوردن گرفت و بجهت
نشاط خواطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان عتبهٔ اقبال که همراه بودند
بخششها کرد و انگاه جمیع آن ولایات مفتوح شد قسمت یافت سارنگپور با چند پرگنهٔ گزین با دهم خان که سرداری
صوری داشت اختصاص یافت و مندو و اجین به پیر محمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار مندیه
بقیا خان مفوض گشت و مندسور و آن حدود بصادق خان نامزد کردند و عبد الله خان بکالپی که جاگیر او بود
مراجعت نمود ادهم خان جمیع ظرایف و نفایس اشیا و ذخایر و دفاین آن ولایت را که گرد کرده روزگار
ان بود و چندین پاتران و لولیان مشهور که در نه گنبد گردان آوازهٔ خوبی و صیت رقاصی آن لعبتان
پری طلعت پیچیده بود و چندین سازنده و نوازندهٔ نادره کار را پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت
مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرایض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد و از جلایل
فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانان است اگرچه
علی قلیخان زمان از مشرب عذب اخلاص بی نصیب بود بلکه از معامله دانی رسمی و فهمیدن سود و زیان
ظاهرا آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از کم روانی گروه
بی راهی بود و لیکن چون پرده از کار او برنداشته بودند و خود را از منسوبان این دولت ابد قرین ظاهر
میساخت بیامن اقبال روز افزون بهر ناحیتی که عزیمت مصمم میداشت کار روا میشد و درین ولا
که بیرام خان از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان که بعدلی اشتهار
داشت بسری و سروری برداشته شیر خان نام نهادند و با هم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته

او را از میان بردارند خان زمان ارادهٔ مخالفان وخیم العاقبة را دانسته در سرانجام استحکام قلعهٔ جونپور
شد و امرای آن حدود را از حقیقت کار آگاهی بخشیده غیر از سکندر خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیت را
مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان
گکر و دیگر جاگیرداران الحذ و فراهم آورد و چون غنیم بسیار زور بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده
و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره بخت فرصت را
غنیمت دانسته با لشکری گران و استعداد تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع
شده منزل گرفتند و روز سیوم مدهوش بادهٔ غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند
شیر خان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان
و فتو و سید سلیمان و سلیمان کهروار و جوهر خان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب راست خود دروازهٔ
لعل فرستادند و حسن خان بچگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیاده سر بدست چپ جا
بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان زمان بتوزک و یاسامیشی لشکر منصور پرداخته آماده
پیکار شد و بآیینی شایسته هنگامهٔ رزم آراسته گرد جوانان دل برکف جان بناموس داده از هر طرف برآمده
برآمده چپقلشهای مردانه بجا آوردن گرفتند بهادران والاشکوه پیش دستی نموده بر سر حسن خان بچگوتی
رسیدند و او از صدمات تیراندازان موشگاف عار گریختن را بر خود پسندید درین اثنا شیر خان
با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده بردی مردانه نمود و این گروه نصرت یافته را برداشته تا
بکوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای از فتح ثمره روی گردان متوجه طرف دیگر شدند که درین
میان خان زمان جمعی از یکجهتان کارزار را پیش گرفته کار از دست شده را پیش برد و از عقب
غنیم تیر زده تیر زده در آمد و هنگامهٔ بطلان افغانان را پریشان ساخت و بتائید آلهی که موید این دولت
ابد قرینست در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت
در آمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاکی باطنی و درست نیتی مشرف نیستند بمحض انتساب چنین لوای
فیروزی مرتفع گردانند اندازهٔ فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شناسد که تا بچه درجه خواهد بود

الیغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت

نشاط و رجوع بمستقر خلافت ایزد جهان آرا هر گاه قوایم دولتی را بتایید آسمانی استحکام دهد بد اندیشان او را بهر طریقی از پای درآورد نخستین گندم نمایان جو فروش را با اعدای ظاهر و باطن در اندازد تا قاعده الا انهم فالاثم مرعی گردد اول بی سعادتان صورت و معنی را پایمال خاک مذلت ساخته آوارهٔ خراب آباد عدم گردانند و ثانیاً بی دولتان معنوی که از روباه بازی در لباس دولتیان اخلاص مند درآمده کار دشمنی سرانجام دهند در غبارستان مغاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد و علیقلیخان را سرمایه بدمستی افزود غنایم این فتح آسمانی را که مائدهٔ الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد خاطر جهان کشای شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بدیوانگی نکشد لیکن اصلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار که از مواهب جلیله الهیه بود پیش خاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار میداد و نظر دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می اندیشید اقتضای آن فرمود که نخستین بگیران عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کار آن تباه رای از چاره نگذرد و لختی درین اندیشهٔ صواب نمای بودند که صادق خان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانید از حقیقت کار آگاهی بخشید آن عزم مسعود مصمم تر گشت و متکفلان اشغال سلطنت بسرانجام این یورش اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود و تماشای آن ملک دلکشا و انتظام مهمات آن حدود دلنشین آن بخت بلند دوربین گشت منعم خان خانان و خواجه جهان وجمعی را در دار الخلافه آگره گذاشته تا آنکه با مرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش هفدهم اردی بهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند چون نزدیک بقلعهٔ نرنهور که

رای سرجن حاکم آنجا بود عبور مواکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهانگشای بتسخیر آن نینداخته بتیز نهضت
فرمودند رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده
آداب بندگی بجای آورد و چون ساحت حواشی قلعه کاگرون که از قلاع حصینه ملک مالوه است محل ورود
موکب عالی شد بظهور پیوست که بازبهادر آنرا بیکی از معتمدان خود سپرده و عساکر اقبال هنوز دست
بتسخیر آن نکرده اند و خان بعرض مقدس رسید که ادهم خان قصد فتح آن دارد و روزی که موکب سعادت
محیط آن قلعه شد و بهادران ملک کشای فرمان پذیر گشته آن نگین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه
دانست که رایات شاهنشاهی باقبال روزافزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از آنجا که کاردان
و دوربین بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی
سربلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آن حضرت خالدین را بحراست آن حصن
حصین گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند و شب سه شب قطره فرموده صبحگاه که هنگام گشایش
دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه دور و دراز با چندین
نشیب و فراز با لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم خورداد ماه الهی موافق
سه شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از غرائب
آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه کاگرون از سارنگپور برآمده دو سه کروهی راه قطع
کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هرچند ماهم انگه قاصدان تیز رو فرستاده
بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آماده خدمات شایسته گرداند اما انغار
آن حضرت آن چنان نبود که مسرعان خیال هم تک آن توانند گشت تا بقاصدان چابک رفتار چه رسد
ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاگرون رو به می آمد که از دور کوکبه جهان تاب موکب عالی نمایان
شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال آنشب در رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند اما در تمام آن
دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان جمعیت
انبوهی رو داده بود که در نظر همگنان از اندازه و شمار بیرون می نمود و چندی از لشکر همراه ادهم خان که

چنان دست و پا گم کرده دیده که سرا

هیچ هستی از وی امدند ناگاه موکب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار
خود را از اسپ انداخته روی ادب بر زمین خاک بوس نهادند ادهم خان که مردم خود را از آب
دیده خجسته حیران شد که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان او بکیست و درین تعجب اسپ تیز تر
انداخت تا قدری تحریک شد و نظرش در شعشعهٔ جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را در
سوال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب فرود آمد و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده برکاب
اقدس عالی سربلند شد و از انجا که آیین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را بنوازشها
گرامی اختصاص بخشیده ساعتی همان جای بدولت و اقبال فرود آمدند تا هم او و ایشان تمام باید
و هم دیگر هواخواهان بساط اقدس که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از انجا بر
خنگ اقبال سوار دولت شده روی توجه بسارنگپور آوردند و دران مصر سرو منزل ادهم خان را
بسعادت ورود اقدس عزت بنه طاق سپهر ساختند ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف
بنظر اقدس می درآورد و لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازهٔ خیال بیرون نهاده بود
باطن انور که جام حقایق نمای الهی است باو نمی شگفت آیین اخلاص آنست که در زمان غیبت صوری
حاضر معنوی رضا بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را
در رضای ولینعمت محو سازد من چه میگویم اخلاص گوهریست بی بها بهر سر نیاشد و بهر دل نسپارند
حساب دانی که رفت و طرز سوداگری چه شد در برابر چندین تربیت و عاطفت دکانچه تزویر و تلبیس
آراستن آیین کدام معامله گذار است هر که از بتر رائی نرد دغا در بساط پاکبازان باخت مترینه
خاک ادبار در کاسهٔ عرض و ناموس خود کرد و چون ادهم خان تملقات مرائیانه میکرد خاطر نکته دان
اعراض نمیشد و هر کاری که میکرد پسندیدهٔ باطن اقدس نمی امد از انجمله لباسها حاضر
ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری
بر درس جسم مقدس مصفی آنحضرت نشسته بود بر لباس تلبیس او به تو توجه نمی افتاد ادهم خان ازین هم
در دام اضطراب و اضطرار می طپید و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته

تضرع و تبتل مینمود آخر کار آن حضرت که معدن مردمی و آزرم اند بر پریشانی حال او بخشوده و به بزرگی خود کار
فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند
و چون دران روز پردگیان سرادق عفت عقب مانده قرین موکب اقدس نرسیده بودند
آن حضرت دران شب بر پشت بام خانهٔ ادهم خان تکیه فرمودند و آن بی سعادت بد نیت
منتظر فرصت می بود که شاید آن قدسی نظر را نظری بر حرمخانهٔ او افتد و آن مدبر این معنی را
بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است ازین خیال خالی چون راه دیگر
قطع فرموده بودند بر بستر استراحت ممتد فرمودند و آن خود پرور غفلت سرشت را خبری که بخاطر
راه نمی یافت حرم خانهٔ شوم او بود چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبلهٔ
صورت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت و دورباش سلطنت صوری
و معنوی دران تنهایی محافظت فرمود روز دیگر ماهم انکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده
بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد و ادهم خان برهنمونی آن کدبانوی کار
دان از خواب غفلت بیدار شد و قدوم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته در ادای پیشکش و لوازم
ضیافت اهتمام نمود و مجموع الجنه از سرکار باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با تمام حرمها
و باتران و لولیان بنظر اشرف گذرانید و آن حضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را باو
عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد ماه ششم خرداد
ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه براجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافت آگره
برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود به کاهیتا بخور موسوم بود
ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود راه داده خجلت زدهٔ ازل و ابد گشت و چون خاطر ماهم انکه مثل آن
قدردان خدمت و جوهر شناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند
و تفصیل این اجمال آنست که از آنجا که نادانی و کور باطنی ادهم خان مقرر بود با جمعی از خدمتکاران
والدهٔ خود که خدمت حرم سرای پادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ دو جمیلهٔ نادره از حرمهای باز بهادر که

تازه بنظر اقدس گذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی گریزانده چنین نقش بر آب زد که در چنین
وقتی که هر کس برو آورد و کوچ سرگرم است هیچ یکی پا بر رشته این کار نخواهد برد و باین خیال بیخرد اینچنین
خیال خیانتی بر ناصیه دولت خود بسندید و داغ لعنت آن ابدی بوده شرمنده جاودانی گشت چون
این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک روان بجست وجوی
گم شدگان بشتابند طرزدانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیزروان خدمت دست تکاپوی
شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند و ادهم انکه بملاحظه آنکه هر گاه آن دو عورت را بخدمت بندگان
حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهد شد و نفاق بسرش از پرده بیرون خواهد افتاد
بفرمود که آن دو بیچاره را کشتند که سر بریده آواز نکند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز
بر نداشته بود از آن طور جریمه عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت بنازم حوصله دریا آشام را
که بسبب فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و از آن وقت که نوید
... موکب عالی بامرای ممالک مالوه که جابجا متفرق بودند رسیده بود هر یکی از محل خود روی
اخلاص باستان سلاطین مطاف آورده بودند درین روز که عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال
بود پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند
و حضرت شاهنشاهی همه را بتشریف ملاحم و جلایل الطاف اختصاص بخشیده پایه سعادت آنها را بلندی
دادند و ادهم خان و پیر محمد خان با سایر امرای مالوه زمین بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود
توجه شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نموده
... خدیو کوچ بکوچ صید کنان و شکار افگنان برسم یلغار نهضت عالی فرمود. چون ناحیه رایات عالیات
... پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعه نرور انداخت در اثنای راه ببری که پلنگ گردون از مهابت آن
... هراس تواند بود با پنج بچه از بیشه خود برآمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی
... قوت اسد اللهی در بازو و درع حراست ربانی در بر داشتند مگر با تنها پیش شتافته بآن سبع آهنین
موی آتشین خوی مقابل شدند و از مشاهده این حال موی از تن نظارگیان برخاسته بود و عرق از مسام

چپنیده کان روان شد و آن حضرت بجانب پای و دستگیر دستی بر سر او رفته بیک حمله شیر شکار از نشیمن آیه
کار او تمام ساختند ؎ کسی را که ایزد کند یاوری * که یارد که با او کند داوری
اگر حمله بر شیر و دد آورد * بآسایش پوست بر تن درد * و سبعی بآن شدت و صولت و درنده
بآن عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چار طرف برخاست
و آن اول سباع بود که آن حضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچهای آن ببر را جمعی از جوانان
و دلاوران که قرین رکاب عالی بودند بتیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جمله سوانح افضال پادشاهی
که دران راه بظهور رسید آن بود که درین راه محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی پایه قدر
افزودند القصه جهان آرای دادگر بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دیپادین بیست و سیوم خرداد
ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دار
الخلافه آگره را نور بود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار
گشادند و این یورش عالی در یکماه و هفت روز بانجام رسید شانزده روز در رفتن و چهار روز
در سارنگپور توقف فرمودن و هفده روز در بازگشتن تختگاه ایزدی درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت
بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند و هم فراخ حوصلگی و بزرگ
منشی ظاهر ساختند شرح قصه بدیع و سانحه منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود چون خلافت کبری
اقتضای آن میکند که فرمان روایان دادگر هر قدر که قدرت بشری وفا کند بی مداخله ریا و اغراض
نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه جزو خورده بین بتجویز نایب و وکیل در مهمات خلایق جانی
میفرماید که بآن کار خود نتواند رسید و بیشتری از بزرگان معامله نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود
عیش دوست گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از وفور دانائی و عموم
عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصله بشری گنجایش داشته باشد خورسندی خویش را در
آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس میرسند و چون یکی از عمده مهمات سلطنت
خبرداری و آگاهی از احوال خلایق است و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت فساد بیشتر ظهور دارد چه

این شغل کثری بارازل و اسافل و ادانی که بیشتری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته
و راستی و درستی زبی طمعی که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد درین جماعه دون همت
کجا چشم داشته اند آن حضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه میفرمایند و با
وجود آنکه سلطنت حقیقی آنست که ذات اقدس فرمان روایان جهان آرای در هزار حصار
آهنین بوده ناظم معاملات باشند خدیو زمان ما تکیه بر حفظ الهی کرده و همت از تجرد گزینان خدا پرست
خواسته بسا اوقات بطرزی که احدی نشناسد و بلباسی که کس نداند برآمده سیر میفرمایند و بر
خفایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالیان اهتمام دارند و بتوجه خدا اشناسان صحرا
نورد که نشان حمایت الهی است از خطرهای این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون میباشند
حمایت را که هست دامان درویش ز صد سد سکندر قوتش بیش و چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر
غبار آلود اعتراض کوشش همین دارد که در قصبه بهرایج مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه
است واقع شده رسمی است در هندوستان که خلایق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته
باشور فراوان بآن موطن می برند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آگره دران موعد برآمده نزد
آن شهدا جای چند شب میکنند و از دحام عظیم میشود و مردم از صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر
سعادت ابو الفضل روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید که شبی که در نواحی دار الخلافه آگره این
هنگامه گرم بوده بموجب شیمه کریمه بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد و در شیون احوال مردم خاطر
تماشایی بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون من برین معنی مطلع شدم بی تشابه
تمکث و تانی چشم خود را کروانیده کاج نما ساختم و تغییر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها
همه تماشایی بوده نظارگی فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغییر
در انشناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی پادشاه را نیست و من بآهستگی از آن معرکه
برآمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز را در چنین نقل این حکایت غریب نقل بالعمل فرموده تعجب افزای
شدند و الحق چنین کاری شگرف بغایت بدیع بود و از برکات خدیو معلی آنکه درین ایام در نواحی آگره

بکثرت شکار مشغول بودند تا کاه شغالی غزالی را قصد کرد و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند
مادر آهو بره بر حقیقت کار آگاهی یافته در شبکه اضطراب درآمد و همت گماشته بجانب او دوید
و بکرات حملهای شیرانه برو آورد و شغال را روز تیره شد و خود را در کول آبی انداخته آب را نجات
حصار خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بران تافته بود غریو از حاضران بارگاه حضور برآمد درین
ولا که رایات اقبال شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود اگرچه بظاهر باقسام شکار چنانکه گذا
بدایع الهی است میل فرمودی و آنرا پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت
و برآوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار بر گی
گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همت گماشتی و دقیقه از دقایق کلیات معاملات
فرو گذاشت نفرمودی تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بشکار آن دیار
منعطف داشته توجه بآن حدود صلاح دولت نمود و یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه
و زمین بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافه آگره بر دیده وران دوربین که
نبض زمانه دریافته و شناسای مزاج روزگار متلون شده تماشای این بزم دلکش مینمایند پوشیده
نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان کاردان و جمع شدن اسباب
دینی و ذاتی که باصالت معنوی اتصاف دارد و به نیک ذاتی و خیراندیشی موصوف بود و پیوسته
روزنامچه احوال خود مطالعه می نماید باعث افزونی نیازمندی میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در
لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از متممات شکر دانسته در مراسم یکجهتی می افزاید
هم با خالق متضرع تر میگردد و هم با خلق متواضع تر میشود هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید و هم با
نوکر از روی قدردانی حسن سلوک بیشتر مینماید اما شخصی که از آدمیت جز صورت بهره ندارد و از
اصالت جز اسم نصیب او نیست خلاف این همه نتیجه میدهد و باندک اعتباری و برآمد کاری پایه خود را بر
طاق نسیان نهاده اول روش سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش میکند و دوم با ولی نعمت و صاحب
خود که خدای مجازیست طرز تکبر و تبختر پیش گرفته اندیشهای نابجا بخاطر میگذراند و سیوم با همراهان و همنشینان خود

۷۴

را تعظیم پیش گرفته مستانه میخزامد و چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف سلوک میکند آن بی
دولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را ترتیب میدهد و وا نماند که برای ادبار و اهلاک خود معرکه
می آراید و مصداق این معنی مجدداً حال علیقلیخانست که بخطاب خان زمانی اشتهار دارد وجه شجاعت صوری
گرد آورده و چند در آن شریک غالب آمد آنرا سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شد و استیلای
خود را اگر پرتوی از اقبال خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه سابقا
ایمائی از بدمستیهای او رفته است در بیولا که پسر عدلی را که جمعی کثیر از اوباش افغان برو گرد آمده بودند
جنگ کرده شکست داد غرور آن بدگوهر افزود و نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبارگی برداشته آید
عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که برسم شکار بآن حدود توجه فرمایند و بر زبان
اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت در آن بدسرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده زمین
بوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرماییم که نهالی است که ما کاشته ایم
و گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدن است که آدمی زاد مجبول است از پستی
و هشیاری سرشته و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احراز دولت ملازمت ننماید پیش از آنکه مرض مزمن شود
و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم را از دست ستمکاری چند خلاص کرده شود
بنابرین اندیشه انتظام بخش روز شهریور چهارم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده نهصد و شصت
و هشت قمری ببدرقه جنود تایید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافه آگره بمعین الدین
احمد خان فرنخودی قرار یافت و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان عتبه اقبال در
رکاب نصرت قباب نطاق خدمت بر میان همت بسته بودند و آن حضرت بظاهر شکار و بباطن با کردگار
خود بوده و همواره افاضه انوار معدلت فرموده بآیین شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود
کالپی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان بساط اقبال التماس نمود که سرافرازان
ملک صورت و معنی پرتو التفات بحال فرومایگان انداخته کلبه این طایفه را بقدوم معلی عزت
دایم و فخر ابدی کرامت فرموده اند اگر آن حضرت مرا این سرافرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال

چه دور باشد و آن جهان مردمی ملتمس او را بذروه قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنای بهره‌ور
بخشیدند و او آداب عبودیت بتقدیم آورد و تمام روز آن حضرت در منازل او که برکنار دریای جون
واقع شده بود جشن آرای بوده بخورمی و خوش دلی گذرانیدند و از انجا عنان توجه بصوب شهر
کره که برکنار آب گنگ واقع شده است منعطف ساختند و چون ساحت بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت
گشت بشکار آن نواحی توجه فرمودند و روزی چند در آن گل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد و خان زمان
و برادرش بهادر خان چون هنوز زمان پرده دری ایشان نرسیده بود از خواب غفلت بیدار شده متوجه
استلام عتبه عرش ارتفاع شدند و در آن منزل بدولت آستانبوس سربلند گشته نفایس آن حدود را بطریق
پیشکش بنظر اقدس در آوردند و فیلان مست نامور مثل دل سنگار و پلته و دلبل و سبدلیا و جگموهن که هر یک
از انها آسمانی بوده در عالم خود از ضمایم پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجلت زده خاک آستانه اقبال را
توتیای دیده سعادت خود ساختند و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس اعمال ناشایسته گذشته
او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان گذشت که شجره بدنیتی را
نهال برومند ایزدیت در برانداختن انجار بناتی چه ناخوشیها که روی نمیدهد پیداست که از
یا انداختن چنین درختی چه ثمره خواهد داد همان فراعت و خجالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عنان
بخشش را بجوش آوردند و هم در ینولا عبدالمجید آصف خان را با بسیاری از مبارزان بصوب بته بر
راجه رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و غازی خان تنور و جمعی از ادبار یافتها را که با آن
حدود رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستد و خود نطاق اطاعت و نیکو بندگی بندد او را استمال
ساخته معاودت نمایند چون موسم برسات در میان در آمد راجه در مقام نخوت ایستاده و مجاهدان اقبال بر
گشته بجایگیرهای خود آمدند و بعد از انکه بیست روز در کره معدلت آرای بودند و خاطر انتظام بخش
از مهمات آن حدود جمع شد طنطنه رجوع بسریر گاه خلافت بلند ساختند و این دو برادر تا یک منزل
در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده بشمول مراحم بی اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت
و اقبال خود بسرعت ده روزه قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر ستاره دهم شهریور ماه الهی موافق

جمعه هفدهم ذی الحجه نهصد و شصت و هشت قمری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و در یک ماه و چهار ده
روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهار ده روز و بودن بیست روز و آمدن ده روز
و چون سایه چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصه دار الخلافه مبسوط گشت عالی همتان عنایت طلب بعزم
اظهار عقیدت و استفاضه انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هر کدام در خور استعداد
خود کامیاب سعادت گشت عدالت را روز بازاری دیگر پیدا شد جهان را بهاری تازه روی داد
زمان و زمانیان را نشاطی خاص در سر افتاد و اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت سر خدمت
گذاری بدید آمد از هر طرف احرام حریم عزت بسته متوجه استلام آستانه اقبال شدند و در اواخر آبان
ماه الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب
اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و عبادات
تهنیت شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و شرایف پیشکش باندازه اخلاص خود
گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی
و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای عتبه اقبال شد و با هم آنکه بحسن خدمات و فزونی حزم و فراوانی
عقیدت خود را وکیل السلطنه باستقلال می پنداشت ازین معنی آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانخانان که
بظاهر وکیل بود و از ایشان مسند وکالت میمون و نیز برهم زدگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر
ز جهانی مشاغل دنیوی کجاست که وجود این چنین شخصی که بار مشاغل کسی را بر داشته بر سر خود نهد و متکفل اشغال
مهمات گردد از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجا آرد تا درین هنگام که خان اعظم برشد و اخلاص و خدمات
شاهنشاهی از پیش گرفت منعم خان و ماهم انگه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر
بجای می آوردند نه چنین افکار درون و آزرده دل میگشتند چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که
خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشوران حق پرورست که دیگری که ناظم
این کار تواند شد بظهور نیامده باشد و رضای ولی نعمت در سربراهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال مفوض
باو باشد و چون بلسان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت گذاری سرکن کارها بهم رسید

دیگر آزرده بودن پی راهه رفتن و خود را مغلوب خواهش داشتن است بلکه خود را از پای انداختن
و بدست خود خراب ساختن و از سوانح ارتفاع اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سمت درجتم
لوحان مستعد سعادت کشید آنست که چتاوه که حصینست حصین بتصرف اولیای دولت در آمد
والحق فرمان دهان گیتی آرای را بزور لشکر و فزونی تدبیر کمتر بدست افتد چه پیرونیاز را از ارتفاع
و استحکام دست بدان نرسد و درون نیاز را از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج به بیرون نشود و مجملی
ازین سانحه دولت افزا آنست که چون پسر عدلی او را که یاد به ادبار شد قلعه چتاوه که مسکن و ماوای
او بود بدست فتو نامی از خاصه خیلان او در آمد و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن میکوشید
در بینولا که رایات اقبال از قصبه کره مراجعت فرموده بدار الخلافه نزول اجلال نمود خواجه عبد المجید
آصفخان بتسخیر آن نامزد شد فتو چون از سعادت بهره داشت و قدری بحساب و معامله میرسید
دانست که روز ادبار افغانان رسیده است ناگزیر جمعی را فرستاده اظهار عجز و انکسار نموده از
روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین بوس
عتبه اقبال رساند مراتبه بدل جمعی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بسته فتراک قدسی اعتصام آنحضرت
شاهنشاهی میگردانم ملتمس او بموقف قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بدستیاری مراحم خسروانی
بملازمت آورده و پیشانی سعادت او را بسجده درگاه گیتی ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایه او را
بتفقدات گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند و حراست آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر
شد و از سوانح که در بینولا بظهور آمد سواری حضرت شاهنشاهی است بر فیل هوائی و جنگ انداختن آن
دادار جان بخشش جهان آرا روز بروز بروشی نو و طرزی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت
ابد قرین میفرماید و مراتب کمال صوری و معنوی این یگانه بارگاه احدیت را خاطرنشان ظاهر بینان
کوتاه نظر میسازد و خدیو زمان بشکرانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرائی صوری بکار می برد و
بمشیت ایزدی پرده از جمال جهان آرای برداشته میشود و بفروغ تدبیر دوراندیش خود پرده چند
لطیف تر و بدیع تر ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر ایزدی میفرماید و هم انتظام جهانی بهتر

آیینه مید به باطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهانبانان میگیرد و در ظاهر بشکار و جنگ فیل که
نادانان آنرا از قسم بی توجهی بامور سلطنت انگارند و دانا از زبدهٔ حکمت عملی شناسد متوجه میگشت.
در همین هنگامه غلط انداز ظاهر بینان معتقد امری چند میشوند که عادتیان صورت پرست را بی اختیار بشاهراه
عقیدت آورده بمسالک دریافت حقایق معنوی میگردانند از انجمله قضیهٔ بدیعه مذکور است و شرح این
واقعهٔ عبرت بخش گوش هوش کشا آنست که هوائی نام فیلی والا شکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت در تیز
گروی و تندروی و بدمستی و بدخوئی بروزگار یگانه بود و فیلبانان نوبر دست تجربه کار که در سواری امثال
این فیلان عمرها گذرانیده اند بدشواری سوار شدندی تا بجنگ انداختن چه رسد آن
شهسوار عرصهٔ دلیری و شیر شکار بیشهٔ دلاوری روزی در میدان چوگان که بیرون قلعهٔ دار الخلافه
اگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بر آن فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غلیان
آشوب بی محابا به نیروی قدرت معنوی سوار شده کارپردازیهای حیرت بخش بظهور آوردند و بعد
از آن بفیل رن باگ که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله
دانان حاضر حالتی گذشت که بر هیچکس مگذرد چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانکاه
مضطرب شده مجال عرض نداشتندی ناباید از روی حیرت زدگی خاطر چاره این کار در آن دانستند
که تکه خان را که صدرنشین بارگاه اقبال است آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغل
هولناک که از تصور آن زهرهٔ شیردلان آب میشد بگذرانند اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت
حال را مشاهده کرد سررشتهٔ صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون دادخواهان ستم رسیده
زاری و الحاح میکرد و خورد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس را
که مایهٔ امن و امان عالمیان است از جهان آفرین میخواستند و چون نظر شاهنشاهی بر اضطراب
اتکه خان افتاد فرمودند که این همه تنگدلی نباید کرد اگر ازین طرز باز نمی آئی همین زمان خود را از بالای
فیل می اندازیم اتکه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی
خاطر باطن شورش زده را بنظاره آرامیده فراهم آورد و شاهنشاه شیر دل بتمکین دولت با آن کار

جسارت افزای اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب آمد
و رن باگ حبل المتین تمالک را از دست داده روی بگریز نهاد و هوائی پس و پیش را از نظر باز داده
و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته باد آسا میرفت و آن کوه وقار بر همان ثبات نشسته
تماشاگر فنون مشیت ایزدی بود آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای جون افتاد
و بر سر آن دریای عظیم جسری بکشتی سرانجام یافته بود رن باگ از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت
و فیل هوائی که آن شیر بیشه اقبال برو سوار بود از پی او بر آن جسر بر آمده دوید و کشتیهای جسر از
گرانسنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا میشد و از دو جانب جسر ملازمان عتبه اقبال
خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذشته آن روی آب رسیدند
درین زمان که امر غریب را ناظر بینان تماشا کردند در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را که با آتش هم
خوی و باد هم تک بود نگاه داشتند و فیل رن باگ جان خود را بتک و دو بدر برده عالمیرا باز
نو تن در آمده و خاطرهای پریشان بتازگی جمع شده دلهای برهم زده اطمینان یافت بعضی کوتاه اندیشان
کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان و زمین را سکر نشاه در سر است و این کار
نتیجه آن تواند بود در ساعت ازین خیال دور از کار باز آمده دریافتند که از فنون عقل [illegible]
نگار آن حضرت است که نمونه از آنچه بر نقابهای نگارخانه باطن بظهور آورده‌اند و همه روان تیره نادانی
بشاهراه دانائی میخوانند نابینایانرا چشم می‌بخشند و دیده وران را سرمه جواهر در چشم میکشند
در خلوات انس که این داعی سعادت بار یافته بدولت خطاب استسعاد داشت از زبان مقدس
شاهنشاهی شنیده است که این که دیده و دانسته بر فیلان مست خونخوار سوار میشویم با آنکه پیش از آن بسیاری
فیلبانان خود را بپایان آورده و باعث خرابی بسیاری انسانی شده اند وجه [illegible]
آنست که اگر در نار رضامندی ایزدی داشته قدمی نهاده باشیم یا بدانستگی نفسی در راهی مرضی او نباشد
بر آورده آن فیل کار ما تمام سازد که در ظل رضائی الهی بار هستی نمی توانیم برداشت سبحان الله این
چه دیدست و چه محاسبه با خود میرود و بار دیگر در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان تماشا گرفتن

چه در وقت رزم و چه در هنگام بزم پیوسته نگاهبان سررشته معنوی بوده بظاهر با خلق و بباطن با خالق
در یکجا ناظر اشتات صورت و معنی گشته پیشوای این دو گروه والا میفرمایند و عشرت گزین این
دولت گوارا شده اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میگردند و از سوانح رسیدن ادهم خان
بزمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که دار الخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته
در آیینه رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد خان شروانی باستقلال
باشد و ادهم خان بخدمت حضور استسعاد یابد منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت ادهم خان
امتثال فرمان بادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده و ممالک مالوه را به پیر محمد خان سپرده روی
عزیمت بآستان بوس آورد و در اندک زمانی برسم استعجال رسیده استلام عتبه علیه نمود و محفوف
بعواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انکه که از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه مند بود فراهم آمده انبساط
… و هم پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه
… بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشتند و هم ادهم خان را از اسباب بی خردی باز داشته
… از چندین وبال نگاهبانی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت و درینولا
… بو عالم بمقتضای شیمه کریمه خود پیوسته بظاهر بکار پرداختی و بباطن با خدا بوده صید قلوب فرمودی
… اساسهای عالی در هر کار نهادی و آیینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب دادی و با وجود عنفوان
شباب که پیشتری از بزرگان سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبه احوال نفس
نیافته اند آن حضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خدا شناسی گردانیده و لحظه از آن ذاهل
… دوی و کامروائی و سرآرائی و دوست نوازی و دشمن گدازی که هریکی در بزرگان گذشته ساغر هوش ربایی
… بدمستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی
… زونی و هوشیاری و فراوانی حاجز دل میشود و بجهت مصالح الهی و حکم نامتناهی ایزدی چون بنا
رفتن جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین خودش پوشیده میداشت چنانکه
… معنی در زمان خردی که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده

زاویه انزوا اختیار فرموده بسر بردی شنیده‌ام و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت و
کواکب اهلیت ارباب فطرتست خود نیز دریافتم و بجهت این معنی که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان
بر دو پوشیده بود و آنچه از خودش بایستی جست و بکار اهل عالم برده بهدایت سراسیمه گردان بادیه ضلالت
نمود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته در طلب آلهی که صحبت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر
مقدس گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد نشاط است از اسباب در طلب
ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گرد آلودگان صحرای تیزی که بیشتری
ازین بزرگان معنوی درین لباس تماشای اند جستی و با سرژنده پوشی از جوگی و سناسی و قلندر و سایر
مفردان خاک‌نشین موحد گزینان بی‌تعین صحبت داشتی و از پیشانی اطوار و ناصیه کلمات او مغز معامله
حال او دریافتی همان طراز اصحاب عمایم و ارباب تقدم که پای بندان سلسله علم و جاه و دوکانچه آرایان
مدرسه و خانقاه اند طلبکار حق بودی و با آنکه ناسرکی و قلبی مزوران این طبقات دانستی از
خود سپردی و تلبیس این ابلیسان را خاک پوش کرده آبروی این منتسبان حق را نبردی و با وجود
این امور هرگز دهمتی و فتوری در طلب آن شهریار جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جست و جوی
طبیبان نفوس که راه نمایان طریق یافت مقصد اند بیقرار تر شدی ٥ سالها دل طلب جام جم از ما میکرد و
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ٥ اگر شرح همین باب کرده آید کتابی علاحده باید نوشت تا آنچه مرا از
ملازمت دریافته ام نگارش یابد بس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ و تمیز
نیتی موکب مقدس بقصد شکار از دار الخلافه آگره عزیمت فتحپور رویه داشت نزدیک منداکر که دیهی است
میان راه آگره و فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب در
مفاخر و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس الله سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند به
ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود و خواندن گرفتند آن حضرت
که جویای حق و حقیقت اند و از فرط طلب بمسافران ملک تقدس نیز توسل جستی و استمداد همت نمای
شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه گریبان گیر شد خواجه از [illegible]

نویسند که منسوب سنجری است در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت
مشغول بود درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر افتاد و از میامن نظر او درد طلب
دامن گیر همت خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال
فرمود و از انجا بخراسان رفت و نشو و نما در انجا یافت و در هارون که از توابع نیشابور است ادراک
صحبت شیخ عثمان هرونی نموده دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه
کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت
و بالجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیه است بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه با براهیم
ادهم می پیوندد و پیشتر از امدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان برخصت پیر خود بهند
آمده در اجمیر که رای پتهورا فرمان روای هندوستان انجا اقامت داشت منزل گرفت الحق
خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده اند و با نفس ایشانرا مجاهدات عظیم روی داده بود
اگرچه خوارق عادت از ایشان بسیار منقول است اما کدام خارق عادت روشن تر از مخالفت خواهش
این نفس بو الفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه رجب سال پانصد
و بیست و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد
کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید شکر گنج که در پتن بوده اند
مرید خواجه قطب الدین مذکور اند و شیخ نظام اولیا که پیر میر خسرو اند دست ارادت بشیخ فرید داده اند
سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله اسرارهم
و بالجمله چون باطن قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلب کار مدارج حقیقت
شناسانست در عین شکارگاه عزیمت صید معنوی مصمم شد و هرچند معتمدان رکاب اقبال در نارفتن
بعد راه و ناایمنی آن حدود و بعید و فراوانی ارباب تمرد مذکور ساختند چون شوق قاید راه بود و گوش
قبول براق نینداخته بیشتر توجه عالی مرعی داشتند روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق
چهارشنبه هشتم جمادی الاولی با معدودی از مقربان بساط حضور که در شکار همعنان بودند متوجه اجمیر

شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سرا وقات عفت را از راه میوات ماهم انگه سرکرده باجمیر آورد
بموجب فرمان معلی ماهم انگه بطرز ناموزی جانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد بختی خان
که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل که در الوس کچهواهه که گروهی عظیم از راجپوتان اند
ریاست داشت بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و پیوسته در اداب دولت
خواهی این دودمان عالی بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و در دهلی اوراکه استان بوس نموده
خود را از پابستگان فتراک علوی اعتصام میداند و مدتی است که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا
متوهم شده بشعاب جبال متحصن است اگر پرتو نیز التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد و او را از
خاک بر داشته از شداید روزکار نجات بخشند شاید خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادة است
پسندیده اید و مجملی از قصه ستم زدکی او انکه چون میوات واخذ و در جایگیر میرزا شرف الدین
حسین مقرر شد میرزا قصبه انبیر را که در ولایت ماروار که جای بودن بزرکان راجه بارهمل
خواست که بتصرف خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه بهارمل از شرارت
ذاتی وطلب ریاست خود میرزا را دیده مقدمات شورانگیز درمیان آورد میرزا بر سر ایشان
لشکر کشید و چون وقت مقتضی بود و جمعیت چندانی نداشت صلح کونه کرده مبلغی بر سر ایشان مقرر
ساخت پسر راجه بارهمل جکنات و راجه سنک پسر آسکرن و کنکار پسر جکمال برادرزادهای راجه را
گروگرفته که بزبان هند اول کویند از انجا متوجه اجمیر و ناکور شده است و درین سال عزم مصمم داشت
که لشکرها فراهم آورده استیصال این جماعه نماید چون حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الاخلاص
بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت آوردن راجه داد و چون موکب
اقبال به بوپه نزول اجلال فرمود از هیبت موکب جهان کشای شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه
فرار اختیار نموده بودند آن حضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهور عالمیان
امری دیگر متصور نیست باعث ویرانی این گروه چه تواند بود و همانا که این صحرانشینان وادی
توحش کهاز آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند بران قیاس نموده هراسان شده اند

آخرهای روز جمیل بسر روبسی برادر راجه بهارمل که کلان ترین سرزمین است آمده بوسیلهٔ مقربان
بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید که پسر کلان ترین قصبه سعادت ملازمت
در نیافته حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست باید که روبسی مقدم گرامی ما را عطیهٔ عظمی الهی دانسته
خود او را از استلام عتبهٔ عالیه نماید ناچار روبسی خود آمده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای چشم سعادت
خود گردانید و بنوازش بادشاهی سربلندی یافت و روز دیگر چون قصبهٔ سانگانیر مضرب خیام اجلال
شد چغتی خان راجه بهارمل را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بهگونت داس پسر بزرگ راجه
که بر سر عیال گذاشته بود آورده به بساط بوس عالی سرافراز گردانید و آن حضرت مراتب جوهر
عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهرسنج مشاهده فرموده بلطائف
الطاف صید خاطر او کرده پایه قدرش افزودند و راجه از درست اندیشی خرد و سربلندی بخت جوان
اندیشید که خود را از زمرهٔ زمینداران برآورده از مخصوصان این درگاه سازد برای تمهید
این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیهٔ بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیهٔ او می درخشید
بوسیلهٔ محرمان عتبهٔ خلافت داخل پرستاران سرادق اجلال سازد و ازانجا که غریب نوازی شیمهٔ
کریمهٔ حضرت شاهنشاهی است ملتمس او بموقف قبول رسید و آن حضرت او را از همان منزل
با چغتی خان رخصت فرمودند که رفته سرانجام این نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان
اوست نموده زود بملازمت آورد و یکی از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روزافزون شاهنشاهی
که باعث آسودگی و آرامیدگی جمهور متوطنان آن دیار شد سزا دادن چیته بان است و شرح آن
برسم اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکی از نقابهای جمال جهان آرای خود ساخته وقت
میل ظاهر ساختی اکثر نشاط شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور شده پای [illegible] را
بزور کشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقاً آواز او بگوش بندگان حضرت رسید
و حقیقت حال ظهور یافت آن دادگر بیدار دل گاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته
آوردند و حکم بریدن پای او نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت را

سرمایهٔ هوش بدست افتاد و این معنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن
بخاطر نرسید و آسایش و آرامش دران مملکت پدید آمد و چون قصبهٔ سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین
حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی جگنات و راجه سنگ
و کنگار که میرزا بگرو نگاه داشته بود طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بارهمل از دغدغه برآید میرزا قبول این
معنی ننمود تا وقت را بهانه میگذرانید و حضرت آن زمان ازین جا پند داشته مترصد آمدن آنها بودند و هم دران
منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و ازانجا موکب عالی بسرعت هر چه تمامتر متوجه اجمیر
گشت و بساعت مسعود دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه
بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت گشتند و مراسم آنکه محل اقدس را بآیین لایق از راه
میوات و اجمیر آورده بجشن خدمت کرامت توفیق یافت و رای جهان آرای تقاضای آن فرمود که باستعجال
معاودت واقع شود شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته باو مفوض شده بود برای انفرام مهم آن
نامزد تا دانا دانسته های آن شود که حضرت بنگار آن حدود نهضت فرمایند و چون ناسرکای این اندیشه خاطر نشان
او شد درین خیال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر
خلافت داشت جمعی از امرا که دران حدود جاگیر داشته اند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد
المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الملک آگره شدند
و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گروگانهای مذکور را حاضر سازد و چون رایات
اقبال بقصبهٔ سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا جگنات و راج سنگ و کنگار را بملازمت اقدس آورد و راجه
بهارمل بصدق نیتی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجهی سامان نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را
که محفوفهٔ سرادقات محفهٔ عفاف درین منزل گرامی بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآیین بزرگان
رسانید و بجهة اتمام مراسم این جشن دلکش یکروز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد و سمای میرزا
شرف الدین حسین را شرف رخصت ارزانی داشته خود با اقبال و دولت بر بادپای سبک خرام گرانقدر سوار شده
ایلغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد دیوسه افتاد راجه بهارمل با جمیع فرزندان و خویشان

۸۰

بسعادت زمین بوس سربلند شد و مانسنگ پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بهارمل که روی آن داشت
که حضرت شاهنشاهی منزل او را بقدم اقدس سربلندی بخشند تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام
یابد چون آن حضرت عزیمت وصول بدار الخلافه مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود افاضهٔ
این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت
داس و مانسنگ و جمعی کثیر از اعزه و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر
خلافت آوردند و بقا ید اقبال آن راه دور و دراز در کمتر از پنج روز قطع فرموده منفرد در روز
اسفندارمذ پنجم اسفندارمذ ماه الهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخری بدار الخلافه اگره نزول اجلال
فرمودند ساحت شهر بفر مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال
فروغ انجم یافت و اردوی معلی بآیین شایسته منزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عوام
تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گذاری الهی بجای آوردند و خدیو زمان بر مسند
فرمان روای نشسته دقایق ملک آرائی بظهور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد از نتایج
اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز که نو میشود دولتی خاص روی میدهد و نظامی
بدیع پدید می آید چون نیت فرمان فرمای زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار سعادت
پذیرش میشود و هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب استعداد میگردند
آغاز سال هفتم الهی از مبداء جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول درین اثنا که آغاز
بهار ملک معنی است ابتدای ربیع شد و صورت چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و منور
عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز
چهارشنبه پنجم رجب اتفاق افتاد قوت نامیه در اهتزاز آمد فیض بر عالم تازگی باز شد موکب خسرو گل
از گرد راه رسیده بر تخت گاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و راغ نوای باربدی و سرود نکیسائی بلند ساختند
ابر بهاری نو رسیدگان عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد و شکر عدل بهار پیش آمد
دل گل داد بر زبان گیاه دریا نقشهای جان آویزه اختران نقشبند و رنگ آمیز

درین مرتبه بیشتر تو نظر سعادت اثر ا
یافته بشرف خدمت دایمی ممتاز شد راجه ب

سال نهصد

شاخ مانند عقد پر لؤلؤ غنچه مانند نافهٔ آهو ۔ و ازین تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم
عنصر را چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر همرنگ باطن گشت عنفوان دانش و آگاهی انتظام
یافت و سال مهر که سال هفتم الهی است آغاز شد و وقت قدرت از چهرهٔ اقبال پرده برانداز گشت
امید راست پیمان گرداد کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را درست و
زمان دراز کامروای صورت و معنی گرداناده سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام دهاد
تا عالم از تخالف و تنازع ربستان متفرقهٔ روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانهٔ آفاق و شایستهٔ
خلافت کل آبادت و اضاءت یابد و حقیقت اسباب انتظام سلسلهٔ کونی و الهی بظهور آید و عبادت
کبری که کثرات ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است بتقدیم رسد هم ملک بالد و هم معرفت
افزاید یکجهتی روی دهد اخلاص رواج یابد گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که در اکناف عالم در نقاب
اختفا اند بظهور عرصهٔ تمیز بیرون خرامند استعداد در و دیوار گرم شود مستعدان بمتاع بینش نقد معرفت
بدست آرند و از جلایل عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داد منع بندهٔ
عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان در آمده بودند از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان
و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند و بفروخت و تصرف آن اشتغال می نمودند حضرت
شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در
تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد و هرچند جمعی از وحشی
مزاجان معامله نافهم ملکی جای خویش را خیمهٔ نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند و بمقتضای اقبال روز افزون
شکست یابند اهل و عیال آن گروه از صدمات افواج گیتی کشا محفوظ باشند و هیچ کدام از سپاهی
از خورد و بزرگ بند نکنند و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانهٔ خویشان و اقربای خود روند و از
اجله بواعث برین معدلت اگرچه خود پژوهی سریر آرای فرمان دهی درین معامله امعان نظر
فرموده نگاه ژرف انداخت که هرچند کشتن و بستن و زدن مستکبران نخوت مند و تادیب و تنبیه
گردن کشان نافرمان شنوا از لوازم دادگری است و حکمای انصاف گزین و صاحبان کیاس

دران اتفاق دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب آن پیشگیران اندیشیدن بیرون شدن
از قانون معدلت اگر شوهران راه تفاوت گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق مخالفت
گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب بیکاری این گروه
جوان اقالیم دیگر نیستند و ضمیمه این اندیشه حق نهاد حقیقت اساس آنکه بسا حرص مندان کوردل
بمحض تخیلی واهی یا بمجرد افترای بداندیشی یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم اهل نموده دست
تاراج میکشایند و در هنگام بازپرس تزویر سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکم علی
الاطلاق بر ترک این عمل نفاذ یابد دیگر اهلی بگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نمیشود چون نیت
والای شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود بیامن و برکات آن جمیع وحشیان و متمردان
اقصای هندوستان حلقهٔ ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشتند هم
کار دین منتظم شد که خلاصه آن معدلت آرائی است و هم مهم دنیا نظام یافت که عمده آن منقاد
شدن جهانیانست و از شرایف سوانح فتح قلعه میرته است بنیروی عیار اقبال لله الحمد که اورنگ
نشین خلافت را ایزد جهان آرا نیتی کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد و در مقیاس
قیاس نیاید دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درستست تقویت بخشند هر کاری که پیش نهاد
همت عقیدت گزین خود سازد بخوبترین وجهی انجام یابد و کاری که فرمان دهان روزگار را
بدشواری دست دهد این طایفه را بآسانی میسر گردد نمی بینی که منسوبان ظاهری که از دولت سرای
اخلاص بهره ندارند چون بکاری قدم بر میدارند ایزد توانا محافظت نسبت صوری این برگزیده
خود فرموده ایشان را کامروا میگرداند و مصداق این حال قصهٔ فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست
قلعه میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت بست و صورت این واقعهٔ دلکشا آنکه سابقا رقم
زدهٔ خامهٔ وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیه
اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته و تسخیر آن ولایات فرستادند و جمعی از امرای
عظام را بکومک او همراه ساختند و دران هنگام قلعه میرته در تصرف رای مالدیو بود که از راجها

ودرایان با حشم و حشم هندوستان بمزیت اعتبار و اقتدار و وفور حمیت امتیاز داشت و او این قلعه را بجگمال نامی که
از سرداران بزرگ او بود سپرده و بود و اسن نام راجپوتی را که در جرأت و همت پیش دست
این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده بکومک جگمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت چون
رایات عالی از دار البرکه اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دار الخلافه آگره سایه نزول اجلال انداخت
میرزا شرف الدین حسین که مجدداً دران حدود بشرف رکاب بوس سعادت پذیرگشته بود و دیده همت
او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر کشید و تسخیر آن ولایت
پیش نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بآن قصبه رسیده همچنان گرد راه بوجین و بادپایان
در آب و آتش غرق سلاح ترددپوشیده و علم تهور برافراخته بی محابا بپای قلعه رسیدند اهل
قلعه در حصار بیم خزیده مجال سر برآوردن نداشتند درین میان از دلیران کارطلب چهار سوار یکه تاز
بجنبش همت پای جرأت پیش نهاده تبری چند بر دروازه قلعه زدند ناگاه راجپوتان از صدمه تبر
بیدار شده بر دیوار حصار برآمدند و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند
و روغن جوشان از بالا ریختند از آن میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند و دو سوار دیگر
زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده بشهر میرته مقام کردند جا
بجا منازل گرفتند و بتدبیر و تأمل در مقام استعداد مواد قلعه گیری شدند و از روی حزم و احتیاط
حصار را محاصره کردند و مورچلها را بآیین شایسته تقسیم نمودند و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان
در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامه پیکار را گرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت نشسته پای ثبات
از دروازه بیرون می‌نهادند و بقدر همت دست برد نموده باز خود را بدرون می‌انداختند تا آنکه
نقبی که تا ته برج رفته بود از داروی تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شد و رخنه
عظیم در حصار افتاده بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش دویدند راجپوتان ستیزه
جوی دست از جان شسته گرم قتال گشتند مصادمه عظیم و مقاتله قوی اتفاق افتاد و تمام آن روز
بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان غازی جرعه شهادت چشیده

حیات ابد یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابهٔ ممات چشیده مست جام فنا گشتند و چون پردهٔ شب در میان
آمد هر کس بمورچل خود بازگشت و مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که به نیروی دولت
گشاده باشند بحیلهٔ مدبران نتوان بست در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و قلعه بر ایشان زندان
گشت هرچند جمعی بپایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند و راه بیرون شدن می جستند میرزا
شرف الدین حسین راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار صلاح دید ما را قرار دادند که اسباب
و اشیاء خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز زنهاریان از آداب ملک گیریست بموجب قرار
داد دهها دران افواج قاهره از پیش راه برخاستند روز دیگر جکمال نیم جانی گرفته بدر رفت
دیوداس از سیه بختی و تیره رائی دل بر دن خود نهاده از روی عناد جمیع اسباب خود را سوخت
و چون مار در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهارصد پانصد سوار از پیش
عساکر قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مثل جیمل و لونکرن در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند
میرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند قرار داد آن بود
که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان امان ثابت نمانده این بد درونان تیره جان را ابتلا
نداشتن در چنین وقتی که مغلوب شده باشند از دوراندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را
این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته گرد در قول خود ایستاد و جوانغار بشاه بداغ خان
و عبدالمطلب برتش و محمد حسین شیخ مقرر شد و برانغار بجیمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخت
از عقب دیوداس درآمدند دیوداس چون بر نهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده
خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوست که از داستان رستم نشانی بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را
درهم پیچیده بر طاق نسیان نهاد و پایان کار از اسب خطا شده بر زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او ریخته
او را پاره پاره ساختند و عساکر منصوره بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیوداس ازین
جنگ گاه زخمی بدر رفت و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه بتخفی بلباس جوگیان ظاهر شد و این نام
برخود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث

و قلایچ کشته شد. القصه باقی راجپوتان نیم جانی از آن معرکه بیرون برده خود را بجالدیو رسانیدند قلعه
میرته با تمامی آن ولایت بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شد
چشم فلک ندیده و نه بیند بخواب خویش * این فتحها که شاه جهان را میسرست * هر فتح کآسمان نهادش منتهای کار
چون بنگری مقدمه فتح دیگرست * جک برونکه که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرموده اند دار و ادکر
سرای گهر دا ابد باقتضای حکمت بالغه خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته جهان آراست و آنها دل
دور بین بسر این معنی قدری وا رسیده در افزایش دانائی می باشند و نادان تیره خاطر در شورستان
صحرای ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد چنانچه حال روز جهان
افروزست که چشم صحیح المزاج را مورث مزید بینائی گشته اولا بانواع نعم ایزدی شناسائی می بخشد
و ثانیا براسم شکرگذاری شیفته گردانیده پوینده تر و جوینده تر میگرداند و بوم نهاد آن شوم را که بیمار
دیده باعث مزید نابینائی گشته که تمام حصول نادانی و نابینائی می سازد و شب که نقیض روزست معین
دیده وری بپست فطرتان کوتاه همت بوم صفت در پرده کم بینی میکند و کوتهی سخن سکنه قریات قصبه
تکیت که از دار الخلافه آگره قریب سی کروه باشند در تردد و ناسپاسی عدیل ندارند علی الخصوص هشت
موضع آن پرگنه که مشهور با تهکینه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بی باکی و بی اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان
ندیده که سم خود قلبند و سم محال و مساکن قلب دارند و مشهور گویند که نادان آنرا مرد امکن تیمار و دست
بیکنند همواره حکام و عمال الکه و دراز بیداوی در فریاد و داشتند تا آنکه در بیولا رایات جهان کشای
شاهنشاهی برسم شکار متوجه سمت این قصبه شد و در آن هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی
مقرر بود ما به نام برهمنی بوسیله قراولان باریافته شرح بیدادی این متمردان بعرض مقدس رسانید
که بیگناه بسر فراکشته و اسباب و اموال تجارت برده اند بادشاه صورت و معنی که شکار را برای دریافت
امثال این امور لازم وقت گردانیده با استماع ناله مظلوم بقهرمان جلال در جوش آمده از فرط عدالت
فرمودند که جهت تادیب آن فرقه متمرده متوجه شویم سحرگاه بهمین مردم معدود شکار توجه فرمودند
و جمعی را بیشتر روانه ساختند وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید جمعی که بیشتر متوجه

شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده‌اند
آتش سطوت معدلت برافروخته‌تر شد و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جانسپاران تعاقب نموده بهر تنگنائی
که متمردان پناه برند دست باز نداشته از پی شتابان باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم و آن
حضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجه بجولان درآوردند در اثنای راه قراتاق میرشکار رسید که من
از پی ایشان رسیدم یکی که به پیکار من ایستاد تیغ آبدار بر خاک فنا نشست و دیگر را بفتراک
دولت بادشاهی مقید ساخته آورده‌ام چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم حضرت
از انجا گرم‌تر رخش سعادت راندند یک و نیم پاس روز گذشته بحوالی موضعی دیگر که پرونکه نام داشت
رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده‌اند آن حضرت
چون بآن موضع نزدیک رسیدند یکی از آن مردم آمده ملازمت نمود و آمدن آن متمردان انکار کرد
حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تیره رای را براه رهنمونی
نماید چون پیمانه عمر این بدمستان جام خودسری پر شده بود و دور مکافات اعمال چندین ساله در رسیده
موضع نود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند مقررست که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در شکارها
هزار از هزار کس کمی باشد و امشب که حکم بر تعاقب گریختها شرف صدور یافته بود بهادران جانسپار بهر طرفی
رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب
رسیده‌اند و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت
داد جانستانی و جانفشانی داده کامیاب صورت و معنی گردند که معرکه زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان
بسیار بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر
اقدس درآمد که از شدت هوا و آتشی که در اطراف موضع افتاده بود جمعی از سپاهیان رکاب اقبال
پناه بدرختان برده طلبکار گوشه عافیت اند قهر بادشاهی بجوش آمد جائی که آن گروه را شدت بایستی نمود
بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود دران وقت که بدولت و اقبال بر فیل دلپسکار نام سوار دولت
بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار بود و درآمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند

از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه افروز گشتم که نقل آن سرگذشت میفرمودند که چون فیل در تنگنای دروازه
شد بنظر در آمد که جیبه زرهی بالای بام برآمده چون رستم خان بهادر جیبه داشت بخاطر اقدس چنان گذشت
که مگر او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ
می بارید و حمایت ایزدی که جوشن مبارک شاهنشاهی است و همواره نگاهبانی میفرماید پیشتر از همه محافظت میفرمود
چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که این جیبه پوش مقبلخان بود که بالا رفته یکی از گردنکشان کشتی میگرفت و میخواست
که او را از بام بر زمین اندازد و جمعی از بی اعتدالان بد دواو دویده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند
درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید بنده
علی قورچیکی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد و آن بی دولتان فرار نمودند
و بیچکی کار غنیم را تمام کرد و درین وقت دست فیل پادشاهی در چاه غله فرو رفت چنانچه جهار خان فوجدار
که عقب حضرت بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت افتاد و آن حضرت بزور بازوی یدالهی فیل را از آن
مغاک برآورده سعی داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند درین زمان
هیچکس از ملازمان در رکاب نصرت نبود غیر از راجه بهگونت داس و راجه بدیچند درهنگام
تشنگی راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح
بودند هندوی شمشیر کشیده دوید و شمشیر انداخت شمشیر بر حلقه آهن که دندان فیل را بجهه
و استحکام می پوشانند رسید و از اصطکاک شمشیر بر آهن شراره جست و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز
را در هم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بام پسر پانزده ساله از اضطراب خود را بر فیل
پادشاهی انداخت جهار خان مذکور میخواست که او را هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند
و چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند که فوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار متحیر ایستاده اند
آنجا نهضت فرموده بقصد دیواری فیل راندند راجپوتی تیراندازی میکرد هفت تیر بر سپر خاصه شاهنشاهی
رسید میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و دو تیر در سپر بند شد و نگذشت
حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و علاول خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان

۸۴

رویِ م

فریاد میزد که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم حضرت خود را از نقاب برآورده نمودند و آن سعادتمند را
شکر گذار آداب بندگی ساختند و مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که بادشاه هم درین تیرباران
بجا رسیده جهار خان باو اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است آخر حضرت شاهنشاهی بجان
فیل سوار دیوار را انداخته درون حویلی درآمدند و پنج چار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند و جمعی
کثیر ازان سرکشان بی باک بقتل رسیدند و بسیاری در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ سقف خانه را
شکافته آتش درزدند و دود از دمار آن تیره بختان برآوردند و نزدیک هزار کس بفروغ شعشعه آتش قهر الهی
بعدم خانه شتافت و یکپاس روز نمانده بود که ازین عبادت کبری فراغ دست داد و جمعی کثیر از ارباب
بغی و فساد را دیده عبرت بازگشت تعین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام و الکای مالوه
داور جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیدهای خود را خاطرنشان جمهور عالمیان سازد هم
اسباب دولت روزافزون او را ترتیب دهد و هم مفیض رحمت عامه شده کافه خلایق را که نه عقل دوراندیش
دارند و نه دیده دوربین براه بداهت آورد و در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه پدید
آرد بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد لاجرم جهانیان از راه رسم و عادت و اتفاق محمول ناساخته
بر بدایع عقل دوراندیش اعتراف نمایند و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیر محمد خان و استیلا
یافتن بازبهادر و انتظام ساختن صوبه مالوه است بار دیگر و شرح این سانحه اقبال آنست که چون ادهم خان
باشارت شاهنشاهی روی توجه بدارالخلافه آگره آورد و مسرعان اقبال خبر آوردند که بازبهادر در
حدود او آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که نشاه تهور داشت و شجاعت بر عقل و تدبیر او
غالب بود فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد و بازبهادر پیر محمد خانرا کم خیال کرده در برابر آمد
بکار ور گرفت باندک زد و گیر شکست یافت و غنایم فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از آنجا
بوجه تسخیر قلعه بیجاگده شد درانجا اعتماد خان نامی از ملازمان بازبهادر بود و همت در استحکام قلعه گماشته
چون آن قلعه در حد ذات خود برفعت و متانت علم است محاصره آن بامتداد کشید جوانان کارطلب
مثل جیجی دیوانه و یار علی بلوچ والم کلتاش و مولانا محتشم و ملک محمد میرزا اتفاق تهور نامیورزیدند و خود را درون

رسانیده بود و جلادت میدادند روزی محمد کاتب نام جست و چابک تاخت و موجب تحسین همگنان گشت تا آنکه
بحری خسروشاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه فراز شد و دویست جوان
دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق برآمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند
آغاز دمیدن صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده روی بجنگ آوردند و صحبت بزد و در میان آمده امرای
کارطلب کارهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق
شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند تیری
باو رسید و بعدم شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان
بازی کرد و مردانه فرو رفت و جمعی کثیر علف تیغ شدند و بقیة السیف امان یافته از آن ورطه جانکند از
برآمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت درآمد و پیر محمد خان روزی چند بجهت سرانجام قلعه اقامت
نموده بجانب سلطان پور ندربار بعزیمت آورد و باندک جنگی آن هر دو داخل ممالک محروسه ساخت و از آنجا
معاودت نموده باز بقلعه بیجاگده آمد و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بنواحی خاندیس بمیران مبارک
پناه برده است و میران لشکر خود را باو همراه میسازد پیر محمد خان زوائد اسباب لشکر را دفع
کرده تا هزار جوان کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهانی باسیر و برهانپور رفته کار انجماعه باتمام رسد
از آب نربده گذشته چهل کروه یکشب راند در دو کروهی اسیر قلعچه بود و در انجا فیل مستی بسته بود و آن
قلعچه را در ساعت بدست آورد و فیل را از ضمایم غنایم کرد آنید میران از قلعه اسیر جمعی را بجهت محافظت
قلعچه فرستاده بود در وقتی که پیر محمد خان قلعچه را فتح کرده متوجه برهانپور بود و در خاندیس که جانشین حاکم
ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد پیر محمد خان خسروشاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم
فرستاد و نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته بسیاری را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند
صبح آنروز ببرهانپور درآمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست
هرکس افتاد میران در قلعه اسیر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد درین هنگام
خبر رسید که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسیده او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار بیجاگده

نبرد آزمایی آدیر شبها یص

رفته بود چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی تیز دستی نموده تسخیر اسیر و برهانپور
رفته است در اندیشه دراز مانده متوجه آن صوب شد و در چنین وقتی که مردم غنایم موفور بدست آورده
معاودت نموده بودند و جمعی متفرق شده و خبر قرب باز بهادر شایع گشت پیر محمد خان ارباب خبرت را
طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درین وقت جنگ صلاح نیست چه [illegible]
عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و همه کس را بنا بر غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را
طرح داده از آب نربده بگذریم و به مندو رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار
شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان سخنان صدق آیین ارباب خبرت را گوش نکرده دل از جنگ
بست همراهان لوازم همراهی بجای نیاوردند و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یاد علی بلوچ
جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگ گاه بعنف برآورد که دیگر چه جای توقف چون بکنار نربده رسید نزدیک
شام شده بود هر چند همراهان گفتند که غنیم دور است امشب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود
[illegible]ن اجل بیقرار ساخته او را بران داشت که از آب نربده پایاب شناکرده بگذرد هم او را عنان تم[illegible]
[illegible]ت رفت و هم سخن حساب خیراندیشان بگوش هوش او جایگیر نشد همچنان سواره بسر اسپیکی خود را
جا[illegible] در آب نربده انداخت اتفاقا در میان آب قطار اشتری تیز میگذشت نزدیک رسیده بار
او پهلو زد اسپ نیز چون عقل او از جای رفت پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که با او نزدیک
رسیده بودند از بد درونی در بر آوردن او از آن ورطه هلاک دست و پای نزدند مجازات ستمهائی
که درین یورش کرده بود یا بمکافات اعمالی که در محاربه تردی بیک خان بظهور آورده بود یا بواسطه امری
دیگر که هم غیب دان داند غریق بحر فنا شد و سرنوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوان مردی عالی همتی را
این واقعه پیش آمد   بجای که تقدیر زور آورست   توانا تری ناتوانا ترست   چو روآورد دور تیرگی
دو چشم جهان بین کند خیرگی   و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت بی راهه تدبیر رفته بپای خویش در گرداب
هلاکت افتاد و قیا خان گنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمعی از امرا که دران صوبه جاگیر داشتند دل از
دست داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت و باز بهادر بر مالوه

دست تصرف یافت اقبال جهان کشای شاهنشاهی جهان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی قدر که باوفور
شجاعت و حسن تدبیر با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت مأمور گرداند بنا
بر آن عبدالله خان اوزبک که در سلک جانسپاران بزرگ منش انسلاک داشت و پیشتر هم بکار رفته بود
و بطرز آنجا آشنا شده بتسخیر مالوه مأمور شد و بحکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست و داروگیر
برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که برشد و کاردانی از وزرای دیوان
بیوتات ممتاز بود بخطاب خانی سرافراز نموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص
جاگیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت نمودند
و حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند
عبدالله خان همانجا بوده در ملک گشائی کوشد و معین خان رعایا و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را
از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و تلافی تفرقه که از مرور مواکب جهان
نورد راه یافته باشد پرداخته با امرا و سایر ملازمان پادشاهی که باین خدمت تعین یافته اند
دولت ابدقرین باشد تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیه متوجه شود بموجب
عبدالله خان با امرای عظام بسامان شایسته در اوایل این سال روی عزیمت بتسخیر ما
بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داده و تاب مقاومت از حوصله همت [illegible]
یافت پیش از آنکه لوای جنود دولت سایه امن و امان بر آن بلاد اندازد ولایت مالوه را بجد [illegible]
گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت رعب صولت دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب
نه جهان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آیین در هراس آمده بیقرار گردیدند از بی تابی امثال
حکام چه عجب ای آنکه تیغ صاعقه ریز بلا کرد و دو تیر باران فتنه بیارد لشکر ظفر قرین بولایت مالوه در آمد جمعی
جوانان کارطلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و باز
بهادر خود را در پناه تنگناهای پر درخت انداخته عمری بآوارگی بسر برد چند گاه التجا برانا برده
برده روزگاری میگذرانید چون ظطنه غریب پروری و صیت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت

شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادة از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد استان
معلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت چنانچه در محل خود معروض مستمعان این روزنامچه
اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه تازگی در قبضه تصرف و حیطه اقتدار اولیای دولت ابدپیوند
قرار گرفت و عبد الله خان بموجب حکم اقدس شهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود بروسادهٔ حکومت
بر طریق استقلال متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت با مرا تقسیم یافت
و او بیجاپور جین و سارنگپور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند و معین خان بعد از سرانجام ولایت و اتقاع جاگیر
روی توجه باستان بوس عالی آورد و شاهراه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادة شد و مورد مزیت
قدر و علو حال گشت و از سوانح آنکه راجه گنیس زمین دار ننددون که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای
بیاه و ستلج است بر سر جان محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه پیرکه در آن نواحی بود از تیره رائی آمد و او چون در اصل
نهاد و توفیق نیکو کرداری نیافت بلکه مال و ناموس خود درین کار بر باد داد و اسباب و اشیای
بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت اثری ازو پدید نیامد غالبا تنگ چشمان بی سعادة بطمع مال او را
بعدم فرستاده باشند و همانا که همچون ترانی بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است چون بامرای
... خبر رسید نعمان کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر برسر او رفته تنبیه لایق نمودند و آواره شده
... راجه تودرمل بدارالخلافه شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکوخدمتی کارش بسر شد و از سوانح آمدن ایلچی
... ایران شاه طهماسب صفویت چون رسمی است قدیم که بزرگان دولت منش از برای تحصیل منافع
دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال مند بخت آور انتساب جسته مبانی یکدلی
و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع خداداد انتسابی متحقق است در تشیید قواعد آن انتساب میکوشند
و سرمایهٔ نظام دولت خود را باین طرز بدیع سرانجام میدهند و لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب که ایران ...
... او دل افروز است بموجب ارتباط حمیمی که از زمان سابق در میان این دودمان علوی ارکان
و آن ... قدسی نژاد سعادة وثوق داشت پسر عم خود سید بیک ابن معصوم بیک را که در بساط عزت او
بمنصب وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف

اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا از آتش نهادان عربی و بادپایان عراقی
و رومی و نفایس اقمشه و بدایع اشیا مصحوب او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس
چندی از امرای عالیشان باستقبال رفته و او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهارده
لک دام نقد که موازی هفصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند بعد از چند
روز که از ماندگی راه برآسود و رخصت بار و کورنش یافته بعز بساطبوس معزز و محترم شد آنگاه دعای شاه
رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود و بدو دست ادب پیش آورده
برگوشهٔ تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط
بزبان تلطف و توجه احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازشهای بی اندازه مخصوص ساختند سیادت
ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از یگانهای بساط عزت را بمراتب
ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا میفرماید
تا همواره ناصح بی غرض او باشد آنگاه حوصلهٔ فراخ که تاب برداشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد
کرامت میکند تا بمعاونت فراخ حوصلگی از دیدن ناملایم سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهر
معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بی گرانباری اغراض نفسانی معاملات گوناگون
ایجاد دریافته باطن مقدس را دار العلم سازد بسا دانایان که در عیار دانش قصوری نداشته اند
و در هنگام حوادث از کوته حوصلگی تنگدل شده عنان فکر از دست داده اند و در جولانگاه تیز از
پای افتاده و چون شناخت و برداشت بر وجه لایق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت
نهاده دست قدرتست بی تفکر و تأمل بظهور آمدن میگیرد و لله الحمد که این جلایل نعوت و شرایف صفات
فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفادهٔ بشری از دانش خانهٔ
افاضهٔ الهی فایض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته بلباس
بی تعینی زیست می نماید و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجام پردهٔ چند دیگر است که دیده
وران دوربین بآن نتوانند برد اما مشیت الهی غالبست چون خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی

اکاهی بخشد نقاب آرائی جسو اکند مرآینه او را چهره کشای اعمال عالم آرا اکرداند تا دور ماند کان قرب کاه
سعادت بدولت سرای ارادت رسیده صدرنشین بارکاه قبول کردند و تمثال این معنی اظهار رجالت و افاضه
عرا . حضرت شاهنشاهی است که بآیین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دارالخلافه اکره بوقوع پیوست
و شرح این واقعه انکه ادهم خان پسر خورد عفت قباب ماهم انکه که نه عقل درست داشت و نه بخت سعادتمند
مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که
بر ازین بیماری دردمندی عظیم داشت پیوسته مقدمات دور بطوری که کس کمتر پی برد در میان آوردی و ادهم خان را
بسته و غدر تحریک نمودی تا انکه روز اسفندارمذ پنجم خرداد ماه آلهی موافق سه شنبه دوازدهم رمضان که هنوز
اعتدال اردی بهشت در بسیط زمین سریان داشت غریب امری از اعتدال دور سر زد روز دیوان دولتخانه
پادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات کارکاه سلطنت
بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از بی اعتدال تر از خود ناکهان دران بارکاه دولت در رسید و حاضران
مجلس بتعظیم او برخاستند و اتکه خان نیز قیامی نمود بجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد
و ... ازبک که از ملازمان او بود و دیگری با کمان که باین خیال کمر فتنه چست بسته بودند خشم آلود اشاره
کرد که ...ید خوشم بید ولت خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن صدرنشین وساده سعادت رسانید
اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازهٔ دولت سرای بادشاهی شتافت و متصل آن خدابردی
رسیده دو زخم شمشیر انداخت و آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجه شهادت رسید ازین غایله
هایله غوغای عظیم در بارکاه والا برخاست و وحشتی غریب درین فضای آسمانی شکوه ظاهر کشت و آن مدبر
خون کرفته با وجود چنین بی باکی کستاخانه باندیشه تباه که بدستاویز آن راه کذر نباشد متوجه حرم سرای
مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بدولت بیدار خواب کرده بودند آن سیه بخت
تیره رای از دولتخانه ببالای صفه که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمی اساس یافته
شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود نعمت خواجه سرا که نزدیک در بار ایستاده بود در ساعت در را
بسته مقفل ساخت و آن مغرور مردانکی و مستعجل مردکی هر چند بآن خواجه سرای درشتی نمود که در بکشاید

صورت نبست وایستادگان حواشی عتبهٔ سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدمست را در مرتبهٔ
اولی که با کمه خان آن معامله کرد سزای کار در کنار نهند و باز از بیهوشی و بددلی حاضران آن بساط کم
درین هنگام چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد و چرا خونش بر
ندلت برابر نمی سازند و اگر آن همت در نهاد ایشان نیست چرا هجوم عام نموده نمیگیرند این خود چون گمان
در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت در نی توفیقی این گروه
کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خورد و بزرگ دانا و نادان شود و بالجمله آن ج
ازین غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی از پردگیان سراپردهٔ دولت اطلاع ک
آن حضرت از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند رفیق [illegible] چهار منصب که از قدیمان در
والا بود حقیقت ماجری معروض داشت حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده ا
رفیق اشارت بقالب خون آلود آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخته است حضرت شاهنشاهی صورت ح
مشاهده نموده بقهرمان جلال برافروخته اند و از الهامات ربانی آنکه از جانب دروازه که آن بخت
برگشته ایستاده خیالات فاسد بخود راه میداد برنیامده اند از دیگر برآمده اند و درین هنگام بی
بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتکاران سراپردهٔ عزت شمشیر خاصه را بدست اقدس داده
شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن صفه سیر فرموده رو بطرفی دیگر آوردند آن حق ناشنا
بنظر اقدس در آمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه لاده انگه مارا چرا اکشتی آن گستاخ بیدولت
استعجال نموده همراه دست اشرف آن حضرت را گرفت و گفت که تفحص کنید و غوررسی فرمایید و اند
تلاش شد ناظران حرافت دریافته راجه نکوهش کنم که هیچ نکوهش در خور شان نیست آخر حضرت شاهنشاه
دست از شمشیر خود باز داشته و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند
درین اثنا آن مرد و از ل وا بدوست ازان حضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شدند حضرت
از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عفریت پیکر معلق زنان افتاد و از هوش رفت
در بنولا فرحت خان و سنگرام هوسناک در اینجا سعادت حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه

تماشا میکنید این دیوانه سر را به بندید آن دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت آیین شرف
اجرا یافت که آن پا از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته باندازند این مردم از
بی اندیشی و ملاحظه کمی بملاحظگی آن نیز آنرا بار بهتر چنانچه لایق باشد نه انداختند نیم جانی باقی بود باز حکم
عالی شد که آن سرگشته بخت برگشته را باز بالا آوردند درین مرتبه چون موی کشان آوردند بموجب ارشاد باهتمام
...ون انداختند چنانچه گردن آن خودسر شکست و مغز ... آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز آن
سفاکی هتاکی از روی عدالت بقصاص مکافات یافت مخت آن جهان پهلوان آلهی جان رسیده بود که
جمعی که از آن آگاه نبودند بزخم گرز اشتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که
درانجا بودند از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان برادر کلان
اتکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته و با اتکه خیل مسلح ... سر راه ادهم خان و یا هم اتکه گرفت این
نافل که خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انکه را منظور نداشته آن خون کننده را
سیاستگاه قهرمان سلطنت بجزا رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر
عالمیان
نماء بشری بود خاطرنشان شد جهانیان را اعتضادی عظیم بهم رسید ستم پیشها در شبستان خمول پنهان
... ستم رسیدها را روز بازار خوش پدید آمد و نادانان بادیه ضلالت را چراغ دانائی پیش راه
نهادند تا به بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده بشاهراه اخلاص مهتدی شدند
... اتکه خیل هنوز نسبت ادهم خان قرب و قرابت ماهم انکه در برابر داشته و این سخن از اراجیف پنداشته
در کمین انتقام بودند اما چون برز بانها افتاده بود بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این
عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیا را همچنان زرده بانماینده تا خاطر بشری از وغدغه برآمده مرهم
پذیر جراحت گردد آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشانرا بی توقف قبول داشته شد و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان
بچشم عبرت بین دید و شورش خواطر این طبقه دولتخواه و سلسله سعادتمنش فرو نشست و نزاران سپاس
داری و شکر گذاری بجای آوردند و عالمیان یکبارگی از شور شرارت انگیزان کور باطن نجات یافته در مامن و دیگ
و راحت رحل بیغمی کشادند الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان تحسین زمینیان پیوند و واجد کاء

حقوق آن ادا باید و الا ذرات خانواده انسانی را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی توانند کرد که هم
سیاست کبری است که بوسیلهٔ آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت
آباد دلها بنور ارادت و شعشعهٔ اخلاص نورانی میگردد و هم کوهر باطنان سبیل رسیده را داروی بینش است و هم تیره
بینشان رشد پذیرفته را سرمهٔ نور و هم لنگان عرصهٔ عقیدت را پای طلب است و هم سست قدمان راه ارادت را
عصای همت و هم لشکر شکسته دلان را حصار آهنین است و هم خاندان ناشکیبائی را پاسبان بیدار و [illegible] حضرت
شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انگه که در منزل خود
بر بستر بیماری افتاده بود می شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید فرموده اند
مهر مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورد که شاید بسر خود در اخلاص سازد آن حضرت ماهم انگه را
که دیدند فرمودند که ادهم [illegible] انگه ما را کشت ما هم او را قصاص فرمودیم آن عاقلهٔ روزگار معروض داشت
که خوب کردید لیکن ماهم انگه را یقین نبود که بپرسش سیاست رسیده باشد دران حال [illegible] یکی از دست
از خانه ادهم خان آمده صورت واقعه را با ماهم انگه گفت ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشته شد گفت نشان زخم
بر روی او پیدا است دیگر نمیدانم و آن اثر مشت حضرت شاهنشاهی بوده که بقوت تایید غیبی در مرتبه اول بر روی
رسیده بود ماهم انگه را چون بتحقیق پیوست که بپرسش سیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب
حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون او بهزاران زخم جانستان مجروح شد و رنگ از رویش رفت
و خواهش که بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده بسخنان دل آویز تسلی و
قدری تسکین نموده اجازهٔ دفن نفرمودند تا فرزند بی اعتدال خود را با آن منظر نه بیند و بموجب حکم عالی
همان روز آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در گرد آوری خاطر آن عجوز دانش سرشت
نصایح بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند آن عاقلهٔ ماتم رسیده تسلیم رضا
کو نظام حافظه تن بقضای ایزدی درداد و بجای خود آمده بسوگواری نشست و ناله و شیون آغاز نهاد و خود
کرد اشت روی در تزاید آورد و ارکان عافیت در تزلزل آمد و بعد ازین واقعه بچهل روز در بیستم ماه الهی
موافق [illegible] شهر شوال بمقعد سرای نیستی شتافت و خاطر مهرپرور مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی از قضیهٔ آن

عفت قباب بغایت اندوه‌گین شد و عظیم رقت فرمودند و با این اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند
و بسعادت خود هم قدمی چند برفت تمام متابعه این نعش فرمودند و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان این دودمان
عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند و بموجب اشارهٔ اقدس عمارت عالی ساسن بر سر مزار ماهم انکه
و ادهم خان بنا کردند و همچنین در ماتم داری خان اعظم اتکه خان و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او
و برادران گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و تربیت این طبقهٔ عقیدت طراز و ارتقای
مدارج این سلسلهٔ اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند ~ اگر ز بنیان عزا داری کسی را
بدان میل خواهد شد بسی رسانا و روز دیگر از سنوح واقعه خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان
و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر سبک رائی و کوتاه اندیشی
آنها فرموده اشرف خان را با مثال عاطفت و منشور استمالت فرستادند تا این مغلوبان سلطان
واهمه را مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر عالی سربلند ساخت و افاضه عنایت شاهنشاهی عزت
آنها با بروی کونین بدل شد تربیت فرمودن اعتماد خان خواجه سرا و انتظام ممالک
و مهمات باو تفویض فرمودن حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که سنوح این سانحه ناگوار را بحسب اقتضای
حکمت ایزدی روی نمود بموجب شناخت طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان بانتظام مهمات
ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیدند اگرچه پیش‌آمدهای نحو و معذور را روز بازار کساد
پیدا شد اما مستعدان اخلاص مند که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بود تدبیر فروغ دریافت
شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از آنجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سرا است و شرح این عاطفت
عظمی آنکه متصدیان اشتغال سلطنت از بی وقوفی یا پستی یا بدنیتی در معموری خانه خود کوشش نموده کهنا
برای خود سامان می نمودند و در تحصیل خزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهی تا بتغییر و تکثیر آن چه رسد اهمال
میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده بودنشی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بدت
می افتادند این مقوله حرفی نمی فرمودند و در این باب قانونی انتظام نمی یافت باوجود آنکه منسوبان
بیوتات عالی را منقصها و شدتها میرسید که گشایش این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده

وخاطر شگفته تماشای فنون نقادبری نمودند در بنولا که سنگی بر شیشه اعتبار بزرگان آمد و بعضی از ارباب
درایت و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان
پسر شیر خان افغان بجوهر رشدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین و اهمه در سلک
ملازمان عتبه اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم میرسانید بمقتضای کار
دانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاده و او مزاج اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات ضمیر انتظام
بخش را درباب تحصیل خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معروض داشت و آن حضرت پایه شناخت
او دریافته کلمات هوش افزای فرمودند و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده جمیع
خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بوده روی مسلم داشتند و چنانکه رای جهان
آرای شاهنشاهی در بهم رسانیدن خزانه معموره اندیشیده بود اعتماد خان بحسن تردد و لطف کفایت
بجا آورد و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور آمد نقد ربایان نادرست دست کوتاه کرده
و تیره رایان خودخواه کناره گرفته پای در دامن عزلت کشیدند و حامی ضمیر آن کفایت ا
در میان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازوی سپاه است بروجهی که لایق
ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدایع قوانین و غرایب احکام که هرکدام دستور العمل رفاهیت عا
باشد روز بروز از خدیو زمان بظهور می آمد اندکی از بسیار که در رواج و رونق خزینه عالیه بحا
اقدس گذشته بود اعتماد خان بعمل آورده چه کارهای شگرف که بظهور نیامد و چگونه این مهم اتمام
رفت اگر همچنین فرمان پذیران عتبه خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند در اندک
فرصتی ساحت این ربع مکشوف که عبارة از معموره عالم است بتصرف اولیای دولت می درآید لیکن عالم
در پیش همت علیای شاهنشاهی جائیست بس محقر شایسته کمال توجه ندانسته همواره دل در مرضیات
الهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصه دریافت شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر
که در پیش ظاهربینان از اعاظم امور است باندک توجه صورت دلخواه بستی و همانا حکمت الهی را درین کار
نظرهاست و از سوانح گریختن منعم خان و دستگیر کرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی است آدمی زاد را دوام

غریب در نهاد است اول طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم دوم عقل دوربین کارشناس و بیشتر آدمی از بی پروائی
گرفتار اندیشه تباه شده خود را که کارفرمای صلاح اندیش است معزول ساخته فرمان برداری طبیعت میکند و کار
گردشمن بعد تکاپوی تزویر شوانده سامان داده او دیگ تکبری برای خود بهم میرساند و تمثال این حال تباه رای
خانخانان منعم خانست که با وجود جلایل عنایات بادشاهی که پایه افزای منزلت او بود و از آنجمله طلب او از کابل
بعنوان چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر القاب عالی و منصب وکالت و حکومت
کل قدر این همه نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بجا رخار این بیم که در واقعه خان اعظم او هم خان
او را بشعله افروزی این آتش متهم میداشتند با خود قرار بودن نمی توانست داد چنانچه دران روز هم فرار
نموده بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله نافهمی بر خود این معنی را بسته بود که حل و عقد
کارگاه این دودمان عالی در رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی بی شرکت احدی بحیطه اختیار و اقتدار او باشد و این
معنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای خام می پخت و عزیمت ناصواب منعم میباخت که از درگاه گیتی پناه
که سجده گاه نیازمندان هفت اقلیم است گریخته خود را بحضرت آباد کابل که پسرش غنی خان در آنجا حاکم بود
رسانده و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه در امرداد ماه الهی باین نیت
بدرست از دار الخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم خان میر بر همراه او بود چون این
قضیه بمسامع علیه رسید آنحضرت توقفی نداده فرمودند که منعم خان جائی نمیرود زود خواهد آمد و هرچند ساعیان
فرصت جوی وقت یافته در ضبط اسباب و اموال او بایما و تصریح عرضه داشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی
و قدردانی خدیو جهان خواهش ارباب سعایت صورت نبست و بدولت فرمودند که اگر بغرض منعم خان بکابل
رود آن هم ملک ماست و او ملازم این درگاه تنگ دلی او را برین داشته تا دولت
خواهی اگر نیاید اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یکی پیرامون
خانه او نگردد و قضا را بعد از تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه
سروت که جایگیر میر محمود منشی بود و اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود که شقدار
آن پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای بادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیه حال ایشان پیداست

باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته اینها را خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که
از میامن خدمات پسندیده در جرگهٔ امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود
و در آن نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاهی یافته آمد و منعم خان را بخانهٔ خود برد و وقت را
غنیمت دانسته در آداب مردمی و خیراندیشی کوشید و با عزاز و احترام همراه خود بشرف
ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد آن حضرت برخلاف اندیشهٔ مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش
بداندیشان زمانه که هرگز زمانه از آن تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند
و بهمان نمط منصب والای وکالت و خطاب خانخانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه
فرمودند دل برهم خوردهٔ او را اطمینان حاصل شد فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفتند و عالمیان را
آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود برتارک کسی که تیغ سیاست متوقع جهانیان بود تاج عنایت نهادند
و از سوانح آمدن تانسین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی و تفصیل این اجمال آنکه چون ذات مقدس
حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و آلهیست چنانچه در هنگامهٔ
و ظهور معاملهٔ صاحبان هر فن را گمان آن میشود که ذات مقدس غیر این فن بامری دیگر
و همگی فطرت عالی صرف این کار سترگ شده آن حضرت در دقایق موسیقی چون سایر فنون دانش
چه از اقسام نغمات و شعب فارس و چه از اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل بکمال
ادوارند چون صیت نغمه پردازی تانسین که از کلاونتان گوالیار در صوت و عمل منفرد زمانه
بمسامع علیه میرسید و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویهٔ آسایش خیال کرده در پیش
رامچند راجه بهته بسر می برد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال
جلال خان قورچی را که از معتمدان بساط قرب بود بجهت آوردن تانسین با منشور التفات
پیش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت رسانید و همدم
فرستاده را پیرایهٔ سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و دیگر
گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و آیین پسندیده تانسین را سامان لایق نموده حال رخصه

پیشکش خود خیال کرده بود درین سال بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی
خویش وقت شده نقود انعام در دامن امید او ریختند و کلاه عزت او از همگنان برافراختند
چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافته
در نغمه سرائی و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد آغاز سال هشتم الهی از جلوس
مقدس شهنشاهی یعنی سال آبان از دور اول در نیولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه
پرداخته و دوستداران این مشرب را انبساط بخش بود نغمه مقدم نوروزی بدلگشائی و جان
افزوری بلند آوازه شد و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت که

وقتست که بوستان دم از نوش زند • صد نغمه تر بهار بر گوش زند • از آتش گل که باد صبح افروزد
خون در رگ مرغان چمن جوش زند • طبایع مرکبات بفیض جان پرور بسابط در اهتزاز نشو و نما آمد
سرود مرغان چمن در گوش گلهای بهار پیچید ساقیان وقت جرعه شوق تازگی در کام روزگار ریختند
عندلیبان نسیم مست بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند • بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته
بهر نخله بلبل سرافراخته • از آن نغمه کو غارت هوش کرد • مغنی ترنم فراموش کرد
نیر اعظم بهزاران فیض و اقبال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه
پانزدهم رجب نهصد و هفتاد به برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان الهی که سال هشتم از مبدا
تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان طراوتی تازه و نضارتی
تازه پدید آمد و در مفتتح این سال فرخنده بتایید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت
ابد قرین است خواجه عبدالمجید آصف خانرا در جنگ راجه رامچند و غازی خان تنور نصرت
روی داد و ملک پته بدست تایید یافته او مفتوح گشت و شرح این قضیه دلگشا آنست که خواجه
عبدالمجید دیوان را که از وفور کاردانی بخطاب آصف خانی خلعت امتیاز یافته بود و از قلم بسیف
تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره که
ولایتی است وسیع جاگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک

بیشه را که ملکی است بسر خود بتصرف در آرد و نخستین برامچند که از راجهای نامور ممالک هندوستان
است پدر بر پدر فرمان روائی آن ملک کرده اند نصایح ارجمند پیغام داد که کلاه خودسری
از تارک نخوت نهاده حلقهٔ عبودیت در گوش اطاعت افکند و در سلک خراج گذاران ممالک محروسه
در آمده کامیاب امن و امان گردد و غازی خان تنور را که برهنمونی ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو
برده است بدرگاه گیتی پناه که مامن عالمیانست فرستد رامچند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیه
بخت او نتافته بود نصایح آصفخان را که گوشوارهٔ گوش دولت او را شایستگی داشت پنبهٔ غفلت
ساخت و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آمادهٔ جنگ شد
آصفخان که تایید یافتهٔ سطوت دودمان این دولت بود با سامان شایسته بر سر او رفت و او باتفاق
غازیخان تنور و لشکری انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران و بهادران جانبین دست از
جان شسته دل در ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند ۔ دلیران به تیر و کمان تاختند
همه نیزه و تیغ انداختند ۔ جهان گشت پر ز الماس ریز ۔ شد از خاک خون باد شنگرف بیز
و بعد از زد و گیری اندازه آصفخان غالب آمد و غازی خان تنور را با بسیاری از سرداران نامبرده
طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و راجه رامچند شکست یافته بقلعه باندهو که مستحکم ترین قلاع آن
ولایت بود متحصن گشت و غنایم بی پایان بدست اولیای دولت قاهره در آمد درین اثنا
بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند
فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که راجه رامچند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار بدریافت
دولت زمین بوس داده است او را از زمرهٔ بندگان عتبهٔ مقدسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند
بموجب منشور اقبال آصفخان از انجا مراجعت نموده بجاگیر خود آمد اگر تعیین نمودن [illegible]
خانخانان بکابل و سوانح گزارش نمود چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام
و آن حدود و استخبار سوانح آن داشت درین ولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان
باتفاق امیر ابو[ا]لفتح و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و سیونج سیدی ماهی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر رفت

۹۲

تا به ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در برآوردن او از
عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت
فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در گربزی و شرارت
همه تن چشم بود و از حکومت برادرزاده خود پیوسته پیچ و تاب داشت و غنی خان ولد منعم خان در
اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود و با این همه سرمستی ریاست او را از پای اعتدال انداخته
بود و بدمصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است بهمه حال ادبار او را از فراز سعادت او بودند تا آنکه
بنشیب شقاوت میکشید از آنجمله میر امانی و کل بابا بهرزه گوئی و ژاژخائی سنگ راه سعادت او بودند
تا آنکه آن جماعه مهد علیا بیگم را با خود متفق ساختند و در اوایل شهریور ماه الهی سال هفتم غنی خان بسیر
فالیز بجانب زمه رفته بود و شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی او بستند و او سبیل آراسته برابر در
دروازه دهلی آمده بر پشته سیاه سنگ ایستاد و کاری نتوانست کرد پهلوان عبدی کوتوال را
برسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر کاری بسازد نام بردها جواب دادند که تو از جانب حضرت
شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین نبودی مردم از ستمکاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند اکنون مناسب
آنست که بسلامت بدر روی و اگر میخواهی که باز بریاست این ولایت برسی بدرگاه جهان پناه رفته غبار
خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا بموجب آن عمل نموده آید درین گفتگوی
بود که مردم از و جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او بامتداد کشید و دانست که رفتن درون شهر
صورت نمی بندد و نزدیکست که گرفتار شود آخرهای روز برهنمونی حمزه عرب و میر غیاث الدین نشاپوری
بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین امر
سرگذشت تولک خان قوچین است و شرح آن قضیه برسم اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و اعتبار او را ضمیمه شقاوت
ذاتی شده بود سود خود را در زیان دیگران دانستی و بستیزه کاری و هرزه درائی بسر بردی و پایه قدر مردم
ندانستی و بدمستانه سلوک کردی از آنجمله تولک خان قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط
اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودی بی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد

بد با تو نکرد هر که بد کرد * آن بد بیقین بجای خود کرد * تا آنکه بعضی ارباب صلاح در میان آمده خلاص
کردند و تولک خان ازین بی آبروئی که روی داده بموضع ماماخاتون که بجاگیر او مقرر بود رفت
و پای جرأت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام میجست درخلال این حال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان
خبر قافله بخار زنگاران شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب پیر خواجه سیاران را
که سر منزلیست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و آنجا بزم بدمستی ترتیب داده و ترانه
خودپرستی ساز کرد چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او آگاه شد فرصت را
غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت غنی بر سر غنی خان که خود بشراب و تن
بخواب داده بود رسیده بخت بکام و صید بدام یافت او را و شکون بسر قراچه خانزاد دستگیر کرده در بند
کشید و بسرزنش زبانی دل شوریده خود را که از آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بگمان آنکه چون حاکم را
بقید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت از آنجا عنان تاب شده و احشام کابل را با خود متفق ساخته در موضع
خواجه رواش که در دو کروهی کابل است فرود آمد فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان
در استعداد جنگ شدند تولک خان دریافت که قصد او بجای نمی کشد و دست او بشهر نمیرسد ناچار
شده حرف صلح و تقسیم ولایت آورد فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادرزاده خود این معنی را غنیمت شمرده
اکابر شهر را فرستاده از تموری بای غار تا حد ضحاک و بامیان که قریب بخمس کابل است با و مسلم داشت
و اطفای نایره آشوب کرده غنی خان را از جنگ او خلاص کرد * در اندیش ای حکیم از کار ایام
که پاداش عمل یابی سرانجام * سلامت بایدت کس را میازار * ادب را در عوض تربیت بار
غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت و بجمعیت تمام بقصد
انتقام بر سر او روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو
بدرگاه جهان پناه نهاد شاه راه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نمود چون
تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب بموضع تراله که از گذرهای آب غوربند است لشکر کابل
بدو رسیده و جنگ در پیوست آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از خویشان

و نوکران مردانه از میان چندین لشکر بر آمده و بابای قوچین و مسکین قوچین و چندین دیگر از ملازمان او
بقتل رسیدند و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست
تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد و بجودرائی و خودآرائی پرداخت با آنکه حقیقت بی سامانی
سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای آن نکرد مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین ممر تنگدل شده
باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح کمر همت بدفع او بستند اتفاقا در همان ایام در قریه معموره خالیزها
بکمال رسیده بود و هوای سیر فالیز از خاطر او سر برزد غافل ازین که گفته اند مصراع
توخربزه خور ترا بفالیز چکار چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد و شب در انجا
توقف کرد ابوالفتح بیگ و دیگر ناموران شهر فرصت یافته میرزا حکیم را بالای دروازه آهنین آورده
نقاره و نفیر بلند آوازه کردند و غلغله عظیم از وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه
با معدودی که همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید منصوبه طوری دیگر
نشسته ابواب موافقت مسدود و راه مداخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد و اگر
نزدیک تر آید بحتمل که همراهان او که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته بروند یک دستگیر کرده
بزنجیر آن و مضطرب بر پشته سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد و اهل قلعه توپی بجانب او انداختند
حسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از مشاهده آن هراسان شده بصد داغ حسرت و حرمان
و هزاران درد و آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل بر کنده روی بجانب هندوستان آورد
و بعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا ماه چوچک بیگم مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا
حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند و چون نظرش از سرمه بینائی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش بنیابت پدر
مهمات و معاملات فیصل میداد و او را چون شایستگی نبود و عقل دوراندیش معامله دانی نداشت
در تقسیم جاگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بنجر دهات بسر می برد و از همه بدتر آنکه جاگیرهای
چیده را برای خود و موافقان خود مقرر ساخته و جاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده
نظام غریب برای خود سامان نمود از آنجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد

و بابوس را مقید ساخته باو سپرد و او تمام اسباب و اموال باقی مانده او را گرفته بنا کامی گذشت و هرکه
نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رود و نه دیدهٔ بینا که از دید احوال دیگران
عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیراندیش دوربین که بسخن او اقتدا نماید هر آینه درین سرای مکافات سزای
لایق در کنار او نهاده آید و لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والدهٔ ماجدهٔ میرزا و ملازمان
قدیمی تاب این ستم شریکی و ستیزه کاری نیاورده کمر عربده بستند و جماعه از آن مردم مثل شاه ولی
اتکه و علی محمد اسپ و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و پیوندوک و عیدی سرمست و جمعی دیگر
در قصد بر فضیل بیک هم داستان شده مترصد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه او را بدرخانه طلبیده در خرگاهی
که در صحن دیوان خانه چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش در آوردند از شام تا نیم شب
با همه نوشانوش بود درین اثنا چند نوبت ابو الفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس بتملق مستانه او را از
مجلس بر آمدن نگذاشتند و این بدست خون گرفته بیخبر از سحر اندازی دوران چون وقت بدیرگاه
شب کشید و کیفیت شراب زور آورد و فرو رفتگی خواب با وهم آغوش شد جمعی که خونریزی او بخود مقرر ساخته
بودند شمشیرها کشیده بخرگاه در آمدند و بضرب تیغ جانستان کار او را تمام ساختند و میرم بهادر
خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغلهٔ عظیم
در کابل افتاد و چون سرگذشت ابو الفتح بفضیل بیک رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود بدو
میرزا ایسنجر بن خضر خان هزاره که پسران ایسنجر سکندر نام با و نسبت دامادی داشت بار کرده خود
که خود را بالوس هزاره رساند و باین اندیشه بر آمد بعضی از ملازمان خبر فرار او شنیده از دنبال او شتافته
و دستگیر کرده بقلعه آورده آوارهٔ صحرای عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد
مهمات کابل گشت و خود را از بیخردی عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوهبر را منصب خانی
داد و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد و از خودسری و بیخردی لقبهای که پادشاهان
به بندهای خود مکرمت فرمایند داد و زن گرفت و سعی خویش در فنای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی حکیم
قصد غدری از و فهمیده بعدم آباد فرستادند برای رزین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت

حیدر قاسم کوه بر را که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی انتظام داشت شد وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات معتبر ساخت بجهت بی سرانجامی سخن
بدرازی کشید و بالجمله چون شرح برآوردن غنی خان و کیفیت بی سر و سامانی مهمات کابل معروض بارگاه
معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست
که او را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان
نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنابرین اندیشه صواب انتما منعم خان را
که بر سر راجه مذکور تعین فرموده بودند از تاوه بازگردانیده بآیین خدمت عالی رخصت فرمودند
و چندی از امرا مثل محمد قلیخان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان تکدری و حسن خان
برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان نیز تعین شدند منعم خان چون از تیره
رائی قدر دولت حضور نمی شناخت و پایه عنایات شاهنشاهی نیک در نمی یافت و از کابلیان اعتبار
میگرفت این نقش را فوزی عظیم دانست و بمجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی
منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمام با او
ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی از و پیدا نبود و بیگم باستماع
آمدن منعم خان با اعیان کابل کنگاش کرده قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده
و میرزا را همراه گرفته متوجه پیش شویم که در لمغانات جنگ صورت بندد و اگر در مصاف غالب شدیم ازان
چه بهتر و اگر نه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی
می آوریم و خود را بحمایت درگاه والا می سپاریم و اگر نه خانخانان بسیاستهای گوناگون انتقام برادر و پسر
و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان خانخانان بده غلامان رسید خبر آمد که عبدی سرمست بجلال
آباد آمده در استحکام آنجاست تربیک و خواجه کلان و جمعی را بر سر عبدی فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ
پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصره جلال آباد شدند درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد حکیم و لشکر کابل رسید
جبار بردی بیک را که در زمره نامداران حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده

عمری بیگ را اند و درین سفر همراه شده بود پیش میرزا فرستاد که تا باید مای جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار داد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره رو بروت تیمور بیگ که از فوج هراول جدا شده اکثر غنیم اندک است بغروا نیمیشد از ته که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود و کار دراز شود خانخانان بگوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان که هردو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشالان وجمعی که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابو المعالی توپچی که کابلیان با و خطاب رومیخان داده بودند درگرداب خود تعبیه اتش بازی کرده بود تیری ازان بچله حصاری رسید و از هم گذشت چون از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماندند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجازات و مکافات نادانستن قدر جان نعمتی باد افراه غرور که نکوهیده ترین خصلت انسانی است شکست بر منعم خان افتاد و جمعی لی حقیقتی نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت بایزید بیگ که یکی از معتمدان منعم خان است تقریر میکرد که مقدار سی لک تنکه از جنس و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول نمیشدند منعم خان هم گرفتار میشد منعم خان بال و پر ریخته به بکرام آمده و چند روز در انجا بوده صلاح کار خود میجست آخر یاری تواجی باشی را با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت که معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را دران ارض مقدس پاک ساخته شایسته آستان بوس کردم و چون از سیطالی قدر عتاب بادشاهی ندانستم دیدم الجه دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون در من بی ساماتی راه یافته چند گاه در پنجاب قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس دریافت و چون عرضه داشت را روانه درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود و از انجا بکنار سند رسید و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت گگران آمده نفس راست کرد و روزی چند دران حدود توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمی گری بجا آورد خانخانان در مقام حیرت آمده ته روی

رفتن و نه رای بودن داشت سراسیمه روزگاری میگذرانید حضرت شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال
او تافت و برخلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی و مراحم گرانمایه
او را از کلفت برآوردند و در جواب عرضه داشت او در باب جاگیر پنجاب حکم مقدس بنفاذ پیوست
که از روی عواطف بادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از جاگیر پنجاب نیست از سرکار حصار فیروزه و سرکار
اتاوه و غیرآباد و شاه پور و کلانور و جلندر و اندری و غیر از تغییر نداده ایم و اگر معامله یورش گران
در میان نمی بود در لاهور هم هیچ مضایقه نیرفت اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان
بعنایات بادشاهی مستظهر شده متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی و اواخر نهصد
و هفتاد و قمری بشرف بساطبوس استسعاد دریافت و عاطفت شاهنشاهی او را مغمور بحر رحمت و مغمور بر و امتنان
ساخت و از چهرهٔ حالت گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای بادشاهانه اختصاص
بخشید منعم خان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه فرداته رفتن کابل از سویدای دل
برآورد و یکدل و یکروی گشته کمر همت بخدمت والای شاهنشاهی بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن
منعم خان را میخواست و او از ناشناسی و ناسپاسی دل نهاد اینجا نبشد آخر پیرایه صلاح خود
دریافته بصد نیازمندی معتکف عتبهٔ اقبال شد و سعادت کوکب بخشش روزافزون گشت و بدرجات
دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح آنست که خاطر عشرت پیرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب
متهره شد با جمعی از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از آنجمله روزی هفت
شیر شکار آن بیشه شکار شدند پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند و یکی را آن سرمایهٔ افتخار
دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت و دیگری را جمعی از
بهادران پردل اتفاق نموده بدست آوردند در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت
آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیرباز است که در هندوستان رسم شده که از زین
طبقات که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقربات می آیند حکام آن سرزمین باندازهٔ حالت و ثروت
مبلغی مخصوص میگیرند و کرمی نامند بفتح کاف و سکون را شاهنشاهی خود پژوه از فراخ حوصلگی و دور

مبنی و حق اندیشی تمامی آن نقود را اگر کرورها میشود بخشیدند چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته
منع آن برلیغ مقدس بممالک محروسه اصدار فرمودند در زمان باستانی از نارسای بعضی و حرص اندوزی
طایفه بمحض تقلید از دیوار پرستان چنین خواهش می‌جا نمودند و بارها بر زبان اقدس گذشت که هر چند
بطلان گروهی مشخص گردد و جوی را ه رفتن بر آن جماعه متحقق نیست در هر جا انرا وجه توجه بعتبه کبریای
احدیت ساخته پرستش ایزد جان آفرین می‌نمایند چه خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناپسندیده
خرد خرده‌دانست که هر آینه آن نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از شکار پرداخت
عزیمت آن شد که این هژده کروه مسافت پیاده شتافته دیگر روز خود را بدار الخلافه آگره رسانند
این عشرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاد یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان
و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقه دیگر از
ارباب اختصاص همراه گرفتند ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک
و شمال خان کسی دیگر همپایی نتوانست کرد فتح ولایت گگران بنیروی همت عساکر اقبال چون عالم
عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بو العجب کارانست که انتظام مهمات ملکی و ملی
بادشاهان والاشکوه به نیت درست و اندیشه راست که نمو عالم علویست منوط و مربوط می‌باشد
سر اقبال بیای که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جای نرفته در رابادانی دلها اهتمام نماید و همت را
بر رفاهیت خرد و بزرگ گمارد و همواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت بعمل آورده خود را
پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را بر آورده چهره گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت
و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و باقسام نکبت
و انواع بلیت گرفتار گشته سر در گم عدم فرو برند و هر گاه شهرستان باطن که نمونه ملک سماویست
باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد هر آینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت او چون شعله خس کم
بقا و نهال اقبال او چون سایه درخت زود زوال باشد اگر چه هوشمند دانا دل را در امثال این
مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین محمدت نامه آگهی رهنمونی

عالم است بحجت تربیت سرمهٔ بینائی غبار آلوده چشمان کوتاه بین که همیشه بحجت مصالح گوناگون عالم از ایشان
پر باشد بجای دور و زمان گذشته نیز و واقعات قدسیه خدیو زمان خود را رقم زدهٔ کلک
تمثیل میکرده اند و مجدداً آنچه درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده
وری کوته نظران گشت تسخیر ملک گکران است که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و طلال
و اغوار واقعست چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکرها و استعداد فراوان زمانهای دراز
صرف حصول این امنیت نموده اند چون جز ظاهر آرائی پیشه نداشته اند و نیات ایشان بصحت
نه پیوسته بود مراد ایشان برنیامد و این عقده باهتمام ایشان کشوده نشد چنانچه ایمای بدین در پیش
رفته است و اکنون که عالم بحسن نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است و از
وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان نیاز مند کامروای صورت و معنی آمده این کار بزرگ
که از فرمان فرمایان هند پیش نرفته بود بوسیلهٔ اهتمام اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت
و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و شرح این عطیهٔ کبری آنست که چون الوس گکر پیوسته
لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن مروت و فتوت جز چشم التفات بر آن ملک نمی انداخت
هرچند در آداب خدمت آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند که سعادت
زمین بوس استسعاد یابند سلطان آدم و کلانتران آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند
اصلا لوازم خدمت بجا نمی آوردند لیکن آن حضرت پاس اندک خدمتی که در وقتی از سلطان آدم بظهور
آمده بود داشته چندین تقصیرات ازین طوایف میگذرانیدند و ازان باز که اورنگ جهانبانی بفر ذات
اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمال خان بتقاضای سبق خدمت و سابقهٔ عبودیت این
دودمان عالی که نقش ضمیر این مردم بوده روی ضراعت بدرگاه معلی آورده ارکان عبودیت
موروثی را بوسیلهٔ زمین بوس والا مجدداً تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود
و پرتو عنایت برو تافته جاگیرهای لایق یافت هنگام محاربهٔ خان زمان که با امر عدلی روی داده
در سرکار لکنو پرگنهٔ هنسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود و نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته

همراه برده شریک خدمت شد و دران جنگ مردانها از و کارنامها بظهور آمد و چون حقیقت حال از
راست گفتار این درست کرد او بعرض اقدس رسید موجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار
او گشت چنانچه از غرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد واکنون وقت
عاطفت عامت بهر مقصدی که داشته باشد کامیاب خواهد شد درینوقت سعادة پرتوئی بوسایل
واقفان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی درباره من زیادت از
حال من بظهور آمده است اکنون از عوارف بادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم
که تا قضیهٔ ناکامی مرا در پیش آمد و در بند سلیمان افتادم ملک موروثی مرا عم من آدم
متصرف است وازین غم هزاران عقدهٔ غم در دل دارم و شرح این قضیهٔ مجملی آنست که
سلطان سارنگ با کبیر خان جنگهای مردانه کرد و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال
بدست افتادند سارنگ را بقتل رسانید و کمال خانرا در قلعه گوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین
فطرت ملک اینها بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گکران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ
داشت و چون کار شیر خان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک
نمود و سود مند نیامد واز غرایب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد
که تا زندان خانه را از جای کنده و باز ندانیان بهوا برده کاواک کرده پر دارو ی تفنگ ساخته آتش
دادند قوت آتش باروط زور آورده خانه را از جای کنده و باز ندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراکنده
ساخت کمال خان دران میان بود قادر بر کمال او را ازین آسیب محفوظ داشت و در گوشهٔ خانه که او بود دودی
از آن آتش نرسید و چون سلیمان برین حراست ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت واز آن
وقت سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت و او روزگار بناکامی میگذرانید تا در
اوایل اورنگ آرایی حضرت شاهنشاهی خود را بستهٔ فتراک دولت ابد پیوند ساخت و عمری که از اخلاص
بسته عرضهٔ جانسپاری پیمود و چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن قدیم نمود حکم
کیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت گکران آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود

داشته و اکنون سلطان آدم وارد و دو بخش ساخته یک بخش باو مسلم دارند و بر دیگری کمال خان متصرف
گردد باین مضمون منشور سعادت بخان کلان میر محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان
و شریف خان و جان محمد خان بهسودی و راجه گوبردیو و راجه رامچند که جاگیر در پنجاب داشتند
شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم درین حکم پا بستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولا
رفته باداش نافرمانی در کنار آن پند دولت نهند تا عبرت جمیع صحرا پروردان وحشی سرشت گردد و کمال خان
بنیل منتهای امال از عتبه علیا به پنجاب آمد امرای عظام برطبق فرمان اقدس بسلطان آدم گذارش حکم
عالی نمودند آدم و برادرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار پدر باو بود سر از اطاعت حکم جهان
آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و راضی نشدند که ازین تسلط مستعار اندکی فرود آیند
و کمال خان نیز بملک موروثی خود کامیاب گردد امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه
معروض داشتند مجددا منشور عدالت معنونی بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبه اول
رابطه عبودیت گسسته انقیاد ننموده بود با وجود آن ازانجا که شمول عنایت پادشاهی است اگر نیمی از
ولایت را به برادرزاده خود گذارد و نیمه دیگر را باو گذارند و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد
تادیب او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره
نهضت نموده بولایت گکران در آمد آدم همچنان برسر جهل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شد و در حوالی قصبه
هیلان جنگ عظیم در پیوست و هر چند که جرات و جلادت در سرشت طبقه گکران مرکوز است قتال و جدال د
داد اما ازانجا که همواره تاییدات ازلی قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است شعشعه تیغ نصرت
نیام زنگ زدای معرکه ظلام گشت و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و باقبال
شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات عظیمه تواند بود روداد سلطان آدم بدست بهادران عساکر والا دستگیر
شد و لشکری بسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چند گاه از خیل گمگشتگان بوده اندک فرصتی او را نیز
اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمان روایان هندوستان تسخیر ننموده بود
بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بتازگی رسیده بود امرای

عظام تمامی ولایت گگران را بکمال خان داده و او را در تمامی آن ولایت باستقلال متمکن ساختند و سلطان
آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند کمال خان از آنجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا
ثابت ارکان بود بدولتی که در خیال او نمیگذشت کامیاب شد شکر این بجای که قدم باز پس آمدن نبود و سلطان
و سلطان آدم را مقید نگاه میداشت تا حیات طبیعی سپری کرد اگر حکم بادشاهی را که مرآت آیینه از وارادات سماوی
گردن می نهادند باین روز بد گرفتار نمیگشتند و اگر ببعضی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمی شدند
از شامت این نافرمانی و عدم انقیاد حکم بادشاهی که مرآت حکم آلهی است اساس زندگانی خود و خان و مان برباد
داوند از سوانح انکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت
الحمد لله که بیامن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز جهانی را تا
افزونی دولت وگشادن ملکها و معموری ولایتها وایمنی راهها وارزانی نرخها بظهور می آید طبقات طوایف
از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم
پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند از انجمله درینولا از خدود کاشغر سلالهٔ اصفیا خواجه معین آمده
بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبد الله که
خواجگان خواجه اشتهار دارند و پسر بواسطه هدایت مآب ناصر الدین خواجه عبید الله اند و خواجه خاوند محمود از
برادران و سایر اقوام بزینت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب بعد از اقتنای
علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و بپای همت بعزم سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد
از استفادهٔ علوم حکمیه در حوزهٔ درس علامة الزمانی مولانا جلال محمد دوانی بسمرقند معاودت نموده در
قرات ماوراء النهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی از طرفان بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست آن حضرت بدار الخلافه آگره
رسیده و بتوقیر و تعظیم بادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت و در ایام تفرقه هندوستان بکابل آمده
اقامت فرمود خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه معین در ایام حیات
پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و موقر بود نزد عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان رود خانه تنگ شب که

بسبب شیم مشهورست بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار بسزا خود در امیرزا شرف الدین حسین از اندازه
بیرون شنید درین سال عزیمت حج را وسیله زیارت کعبهٔ آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان
شد و میرزا شرف الدین حسین از ناگور که از جمله جاگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه
معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافه آگره رسید بموجب اشارت والا اکثر امرا باستقبال خواجه
رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس بقصد پیشواز برآمدند و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب
سرور ابدی ساختند و بعزت تمام بدار الخلافه آورده بورود منازل احترام فرمودند و بمکارم شاهنشاهی
مراسم درویش نوازی بتقدیم رسید و خواجه نفایس امتعه خطا و کاشغر بنظر اقدس درآورد و مدتی پدر
و پسر بشمول عواطف قرب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف الدین حسین است
از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان آلهی و فرمان فرمایان دیده ور دل درویشان و درویش
نژادان را بانواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که هم بهوش دوربینی مرواکلست
و هم نوش داروی اهلیت گاه بملاحظه انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت
خود و ایشان نسبت باین طایفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیدهٔ انصاف نظاره کرده شود بر هوشمندان آگاه دل
هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که بنسبت این پدر و پسر بظهور آمده مردو امر مذکور منظور نظر
دوربین بوده است و لهذا اورا اندک فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین
حسین برداشتند و حقیقت ناحقیقتی و بی جوهری او بر عالمیان بظهور پیوست و چون ایزد جهان بین میخواهد
که ساحت این دولت ابد قرین را از تیره درونان بدنیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت
آرایش دهد نقشی که بهزار تدبیر نگاشته لوح وجود نشود خود بآسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بنتیجهٔ
کوشش خود از عتبهٔ اقبال رفته در ادبار می نشینند از انجمله حال خسران مآل میرزا شرف الدین حسین است که از
باده مرد افکن دنیا ثبات پای نورزیده از جای رفت و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد
و بتاریخ بیست و سیوم مهر ماه الهی موافق سه شنبه ششم ماه صفر نهصد و هفتاد و یک هلالی بتوهم محض و اقتضای خبث
باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبهٔ قدسیه که ملاذ بزرگان هفت اقلیم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجاگیر

او مقرر بود شتافت بعضی تاریخ این سانحه را شش صفر یافته بودند و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه
معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند و هرچند منشاء این توحش و رعب از همدمان و همنشینان او استکشاف
فرمودند و غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد مکرر بر زبان حقیقت گذار گذشت
که ما او را از ده تربیت او پیش از این داشتیم اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت
و عیار جوهر حقیقت او گرفته آمد آنگاه صلاح دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی جهان قرار یافت که یکی از
خاصان بساط اعتماد را به سرکار ناگور تعیین فرمایند که مبادا خواجه‌زاده بدمستی جوهر بهجوم خوش آمد
گویان خانه برانداز فتنه وران ملک برباکند و غبار انگیز تفرقه خواطر سکنه آن ولایت گردد و چون پایه
قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است و برانداختن سلسله کافرنعمتان فتنه اندوز
بانهض جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن بلکه آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت
در شاهراه که داشتن بود حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیک برادر ولی بیک ذوالقدر را که در پیشگاه بساط قرب
معزز بود و بدقایق مزاج دانی و آداب خدمتگاری امتیاز داشت پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر
ساختند و جاگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مکرمت فرموده گوش نصیحت نیوش او را بنصایح دولت
آور خودافزا پر ساخته بجانب ناگور که مقر و معقل میرزا بود وداع فرمودند و جمعی از مخلصان صفا
کیش مثل اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقبای و میرک بهادر و چندی دیگر از بهادران
جان سپار را کومک او نامزد ساختند و حکم معلی نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشاه بشریت اگر میرزا از
خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلت زده باشد او را مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته
بدرگاه مقدس آورند و اگر داعیهای مدبرانه کافرنعمتانه داشته در خیال افساد باشد سزای او را در کنار
او نهند تا این معنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد و حسین قلی خان اهل و عیال خود را بقلعه چاجی
بور فرستاده آماده این خدمت عالی شد و بآیینی شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکری مؤید باقبال رسیده
آمد میرزای ادبار یافته را فرصت سرانجام فتنه که اندیشیده بود و بدست نیفتاد ناگزیر قلعه اجمیر را بترخان
دیوانه که از معتمدان او بود سپرده خود بجانب جالور که در تصرف خود آورده بود در رفته انتهاز فرصت می جست

بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد
بعهد و قول داخل عساکر منصوره شد و حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شد شرف
الدین حسین میرزا که دین و دنیا را پشت داده بود روبروی ایستادن را نخوت قرار نداده از ممالک
محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد و قلعه میرته که از محکم ترین قلاع آنجاست
و تجمل باستصواب میرزا انجامی بود نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه بجگمال
سپرد و چون خاطر اولیای دولت ابدپیوند نحوی از کار میرزا شرف الدین حسین جمع شد همت در تسخیر قلعه
جوده پور که مستحکم ترین قلاع آن مملکت است بستند پوشیده نماند که رای مالدیو از اعاظم راجهای هند بترجیح
جاه و افزونی نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بود و جای نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از حضیض
هستی چندرسین پسر خورد جانشین او شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند و رام رای
پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و از آنجا باستیلام عتبه عالیه که بوسه گاه سرافرازان
آفاقست سربلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکومک
حسین قلیخان فرستادند تا بتایید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و از سوانح آنست که پایه قدر
خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه چون
بیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و رزانت رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی
سلسله ابدپیوند سلطنت انتظام تازه گرفت و خلاصه امور جهانبانی و نقاوه مهام جهان کشائی سامان و انجام
یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار جامعیت مراتب کونی و الهی و عدم مجالی در اشتغال بمهمات
صوری و معنوی و نا احتیاج مندی بوزیر و وکیل بجهت پرده گزینی و اختیار رسم پیشینیان که سرمه چشم عوامست
و بجهت دوربینی و مزید احتیاط رای جهان کشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان
بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس همچنان در نقاب
بی توجهی که بهمین طرز عیار گرفتن جهانبانست بوده مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی بر سباق
حق و سیاق صواب فیصل یابد و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقمش طراوت

پذیرد و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را
برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد او شد خواجه برجوع این خدمت سربلندی یافت و مهمات دیوان
بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز پیرایه این منصب والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را
درخور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کارپردازیهای نمایان بظهور آورد و در ترویج
معمورآباد خزانه که راس المال سلطنت است و ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی چنانچه کمون ضمیر قدسی بود
اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت او برتبه امارت کشید و بنور درایت و شجاعت
صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرام خان بود در هنگام تفرقه او درویش اوزبک خواجه را مقید ساخته بپایه
سریر اعلی فرستاد هرچند کوته بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل و براهین اهتمام داشتند
اما آن حضرت که جوهرشناس نقود انسانی اند در خواجه استعداد کار دریافته جانبخشی فرمودند و چندگاه
عملداری پرگنه پرسرور بار او مفوض شد و از حسن کفایت برتبه دیوان بیوتات رسید و از آنجا باین
مرتبه عالی استعداد یافت بنازم جوهرشناسی ناقد دوربین را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می‌آرد
و آن زیب پیرایه تخت و دولت میسازد **آمدن شاه ابو المعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آواره صحرای ادبار شدن** چون ایزد جهان
آرای میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطرنشان خورد و بزرگ گرداند و پایه اعلای
اعلام دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم تشاهظاهر سرانجام دلپذیر یابد و هم گمراهان بادیه
ضلالت اهتدا بشاهراه سعادت یابند لاجرم پیشتر از آن بدخواهان این دولت را بگوی تیغ و تشتت
زبونی روی آورد و چون افسرآرای سلطنت را معدن مروت و مردمی گردانیده از استلذاذ عفو جرایم
خوش وقت دارد ناگزیر بتقاضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام خودشان در گرداب
هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این حرف بدیع که جز دانا بآن پی نبرد حال خسران مآل شاه
ابوالمعالی است که نه حد مرتبه خود می‌شناخت و نه قدر عفو پادشاهی میدانست نه دل اخلاص گزین داشت
و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش یافت که این بدمست تیره رای مکرر مصدر اعمال ناشایسته
شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او و اداهمش

خلایق او را بمکه معظمه فرستادند دریغ که از اماکن شریفه که بایستی حسنات تحصیل کردی شراره شرارت را در
خرمن اعمال اندوخته و مورد سیئات گشته باز باندیشهای نادرست بممالک محروسه که بانوار عدالت
حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی و فسادطرازی در گجرات توقف ناکرده بسمت
اگره و دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین را که او با ریافته این دولت
بود دوریافته در قفای خود تیزتر شد و در تخیل باطل سری و سرکشی بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا
با او هم عهد و پیمان گشته تا بسبب کمک خوب خود را همراه او ساخت مثل یار علی بلوچ و جمیر علی کولابی که رفته در میان
ولایت شوری و آشوبی انداخته فتنه برپا کنند و قرار داد که اگر درهمین جا مهم پیش رفت من هم خود را میرسانم
و اگر اینجا کاری از پیش نرود خود را بکابل رساند و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت جوی شود
شاه ابوالمعالی ببطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین قلیخان و سایر
امرا آنجا بود و چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دست بردن نیافت چه احمد بیک و اسکندر بیک خویشان حسین
قلیخان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب آنجا رسیده بودند و این جوان پریشان دماغ بخت برگشته چون از
حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نارنول تافت و دران هنگام نارنول از تغییر خالصه شریفه بشجاعت خان مقرر
شده بود و قویم خان برادر حکومت آنجا داشت و میرکیو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه پادشاهی را
که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطه اختلاف گماشتگان معمول و معزول لوازم احتیاط از دست
داده بغفلت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که ناظمان مهمات آنجا درخواب غفلت بودند آن کافرنعمت با چندی از
اوباش رسیده آمد قویم را همت یاوری نکرد و عار گریختن بر خود پسندید و میرکیو توفیق جان نثاری نیافته گرفتار شد
جزوی از نقود بدست آن مدبران قلاب افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این
بدسگال آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا آسیبی باغروق او که در حاجی
پور است رسد فرستادها باهتمام خود را چون بجد و حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته بجانب نارنول
شتافته است بآن صوب متوجه شدند احمد بیک و اسکندر بیک خبر فوج منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند
و چون بده دوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی که او را بزبان عامه شاه لوندان میگفتند

واز جاگیر خود برآمده بدیدن برادر میرفت او جار شد و این طور صیدی در قید اولیای دولت در آمد شاه ابوالمعالی
رسیدن بهادران نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نمود دلاوران با وجود صولت کوه صلابت تیز تر راندند
چون بمقام دهر سور رسیدند دو شتر بار زر رسیدند که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست مردم اسمعیل قلی خان و احمد بیگ
افتاد و میان قلیچیان در زر دوست بر سر آن نزاع شد و بان کشید که میان صاحبان ایشان گفت و گو پدید آمد چون
درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبه دهرسو فرود آمدند و احمد بیک و سکندر بیک بواسطه غبار خاطری
که طاری شده بود بیشتر رفته منزل گرفتند وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن حاجی قلی خان و اسمعیل قلی خان بهمراهی
ایشان معتقد نشده الغار کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراء النهریان عار تحقیقی و ننگ بیوفایی را از رتبه
رای گزیده اندیشه غدر بیجو راه دادند و ازین فکر نام حرام نمکی جدا شده بتعجیل پیش رفت و خود را با بوالمعالی
رسانیده کیفیت حال را خاطرنشان کرد ابوالمعالی در میان درخت زاری توقف نموده انتهاض فرصت می جست
بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت گزین از کمینگاه برآمده تاخت و آن نفاق پیشهای بیوفا بموجب قرار
داد خود بهم متفق شده بروی صاحبان خود شمشیر کشیدند و احمد بیک و اسکندر بیک داد مردانگی داده جمعی کثیر را
از مخالفان بد اندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت واپسین شهادت کشیده نیکنام ازل و ابد گشتند
شاه ابوالمعالی از آمد آمد عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در پرگنه جهجهر رسید قصد آنجا در دروازه قلعه را
بسته بمحاربه پیش آمد و فدای راه ننگ نشناسی شد ابوالمعالی از آنجا بحصار فیروزه آمد بایزید بیک ملازم
منعم خان در حراست آن قلعه اهتمام مستحسن بجا آورد و آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده براه
کابل رو به روان شد درین اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای متهره که در پانزده شانزده
کروهی دار الخلافه آگره است نشاط آرا بود حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کج روی بدکرداری او بعرض مقدس رسید
در ساعت جمعی از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان و تاتار خان و [illegible] را حکم فرمودند که سر در دنبال این بد دولت نهاده
تا او را بدست نیاورند پای از تکاپوی باز ندارند تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان بآسایش گرایند هفت کوکب اقبال
شاهنشاهی بصوب دهلی و کجر سعادت سایه انداخت چون در جمیع اطوار آرایش عالم و آسایش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پیوند حضرت
شاهنشاهی است و خلاصه نیت در معاملات عرفیه مثل شکار و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق ملی مداخل اصحاب غرض شود.

ارباب کذب وریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بروجه اولی صورت بندد و دیگر اولا
که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بیست و هفتم دی ماه الهی موافق شنبه بیست و سوم
جمادی الاولی موکب گیتی کشای بجانب دار الملک دهلی نهضت فرمود روز اسفندارمذ بیست و نهم دی ماه مذبور موافق
بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی از فر سطوت شاهنشاهی علو
اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار فتنه انگیزی نتوانست داد بادبار
بکابل کشید و فتنه که بر هم چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت روز افزون
دست بدامان فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسان کمین جوی
و فرصت طلبست پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خداشناس را ازان بد اندیش چشم زخمی رسد و بحفظ
الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق برغم بد اندیشان اهتمام فرماید و سنت الهی بر آن رفته
که هرگاه خواهند یکی را بشادیهای بی منتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند
نخستین او را مورد اندوهی و مظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید و آن غم سپند جمال جهان
آرای او باشد و از ظلال این معانی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده
مسرت برای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی
بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند از انجا مراجعت نموده بدولتخیم اقبال
داشتند چون بچهار سوی تهران شهسوار دولت رسید یکی از خون گرفتهای کافر نعمت نزدیک مدرسه ماهم انگه استاده
بود چون ازان بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرمودند تیر غدر از کمان فتنه برکشیده بجانب آن قبله عالم
پشت و پناه دولت و اقبال است انداخت چنانچه بر کتف راست آن حضرت رسید و قریب یک وجب نشست
و غریو از نهاد زمین و آسمان برخاست جانسپاران بر سر آن خطا بین کج نظر ریختند و میخواستند که تحقیق
حال او نموده آن بید دولت را بجای که فتنه ها نشانند اشارت عالی بنفاذ پیوست که او را زود از هم گذرانند که مبادا
جمعی از خانوادهٔ اخلاص را درین امر متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند هر چند
خاطر اصحاب اخلاص پاک دلهای معامله دانان ظاهر بین شرح شرح شده در چاره سازی اضطراب داشتند

اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده تسلی بواطن اخلاص نهادان میفرمودند و متوجها
رکاب جاه و جلال باشارهٔ معلی تیر را برآوردند و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند نخست چنان متخیل
شد که کمر از بامی ناوانسته شخصی ریزهٔ سنگی انداخته باشد و با وجود چنین زخم کمال ثبات ورزیده بدستور سابق
بر سمند گران رکاب سوار و بدولتخانه توجه فرمودند و چون حراست ایزدی و دعای مقبولان آلهی حافظ وجان
بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد و حاذقان عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی
الخصوص خضر خواجه خان و حکیم عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخنک بند قرار دادند
هر روز فتیله تازه می نهادند تا آنکه در یکهفته روی باندمال والتیام نهاد و صحت کامل بپیکر قدسی راه
نمود و از غرایب امور قصه سگ پادشاهی است و آن ماده سگی بود مهوه نام درین برآمدن از دار الخلافه
اکره در محل مقدس می بود و از تاریخ سنوح این قضیه تا بظهور آثار ملال و وحشت از و بظهور می آمد و هنوز از این
قضیه خبر نرسیده بود که آگاهی یافته خور را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن بازداشته بود و از منظر
چنین حقیقت و وفاکشته آدمی هرگاه نظر بر جمال جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور
از و بدیع نیست علی الخصوص از سگ که بحقیقت وفا مشهور آفاقست چه دور باشد اگرچه حضرت شهنشاهی
بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت آن ندادند که تخفیص حال این تبه کار نموده ابدا ما این قدر مشخص شد
که این بی باک آهنی دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بود و قتلق فولاد نام داشت و آن نمک
بحرام او را از جالور باندیشه تباه همراه شاه ابو المعالی ساخته بود و چون او از هندوستان فرار نموده روانه
کابل رویه میشد این بی سعادت را باین کار گماشته و برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده
اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد و غافل ازین معنی که هرکرا ایزد بنده نواز تو از د و اندیشه تباهی دولت او را
در سرادق حیات او چه مجال گذار باشد بلکه هرچه از بد اندیشی بخاطرشان راه یابد وبال و نکال آن هم درین
نشاه بایشان رسد و چگونه رسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال و خان و مان را
فرصت دهد چنانچه دیده وران انصاف منند که روزنامچه سلطنت می کنند این خدیو مقدس ستیوان
مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خدا داده را نیکو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته میگی

هنگامی فتنه رفته الله اگر یکیک بشمارم و در آن باب کتابی علیحده باید پرداخت اگرچه درین مشکل فتنها مدو هرجا
ایلهای بجال این کور باطنان و مکافات اعمال شان رفته چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد
یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الاخری موکب عالی بدار الخلافه اکره نهضت فرمود و باهستگی
منازل قطع میشد با آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظه آنکه هنوز قدری روی
زخم تازه بود و تاب حرکت سواری اسب نداشت بیشتری در سکاسن که کشتی تراست آرام گرفته طی
مراحل میفرمودند و چون ظل چتر نورپرور در ساحت حدود دار الخلافه اکره شعشعه افزای شد عالیان
بفر قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی تازگی جان تازه یافته بذوق اخلاص شتافته و بدولت
استقبال فایز شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات معدلت سمات شکر مواهب
الهی بتقدیم رسانیدند و آن حضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری بدولت
خانه مقدس نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده در مبانی سلطنت و رعیت پروری
قوانین منتظمه نهاده جهان آرای بودند و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از مکمن
قوت بفعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای بیکشتند و سیه روزگاران مدبر سزای خود یافته
بکتم فنا شتافتند و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالان پاک شد اعتدال طبیعت بهار یافته بود و آغاز
سال نهم الهی از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال آذر [illegible] در اول
در قرب این هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی مستقر خلافت گلستان روزگار رتبه تازگی برگ
و نوا یافته بود و مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت
بهار نشاط افزای در آمده تهنیت صحت عنصر مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت و بیست
و هفت دقیقه از شب شنبه بیست و هفتم رجب هفتصد و هفتاد و یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف
حمل با هزاران سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم طراوت تازه گرائید

دوران به بهار رنگ و بو داده • گلدسته بدست آرزو داده • گل کرد بهار عشق و هم سازان
جوشیده دماغ عشق بازان • سیراب هوا چو مغز دانا • دوران چو مزاج دل توانا

زان گونه در ابر در چکانی ۰ کز مغز خرد چکد معانی ۰ و از جلایل بخششهای والای حضرت که در عنوان
این سال دولت افزا بظهور آمد بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار آن
مبلغ را کر توان گرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی منتظم عالم بود در امضای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان
تواند بود توجه موفور فرمودند با عدم خواهش اعیان روزکار و ظهور چندین منافع گفت و گوی بسیاری از
نامعامله فهمان این فرمان معلی تمشیت یافت و ازین عطیه کبری هزاران مهار و کمند بر گردن کشان روزکار
سرانجام پذیرفت در زمان پیش که متغلبان سلسله صورت تجویز این نمودند بواسطه آن بود که از معاندات
جمیعی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند و برای انتظام ظاهری و برآمد حاجات خویش معاوضه آن
مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا بر کامروای مقصود خویش کردند و هم منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن
فرط خیراندیشی خاص و عام و فور عاطفت والای فرمان روای زمان آنانکه در کیش دیگر اند چون یکجهتان هم کیش
از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این
اصحاب تباین را که اساس آن بمحض تقلید است و ارادت و عقیدت در انها بنقد آن گروه سابق که عداوت
جانی در میان بود قیاس نموده در قتل و اهانت این گروه کوشیده آید و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه
در زمان پیش فرط احتیاج متغلبان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین رونق وسعتی
در معاش پدید آید امروز که هزاران گنج در خزینه انتظام بخش جهان پدید است و هر یک از ملازمان
عتبه اقبال را غنای و یسری عظیم حاصل چگونه منصف دانای ممیز دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح
موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید و از جلایل وقایع سرا یافتن ابوالمعالی است و شرح این واقعه عبرت بخش
دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی بنیت تباه کابل رویه رفت و عسکر منصور که بتعاقب و اخراج او
از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود ابن بی سعادة از حوالی سند
عرضه داشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوجک بیگم والده میرزا محمد
حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران احوال خود را ضمیمه آن
ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید که بیت ما برین در نه پی عزت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

یکی دین اسم

جا بیفه

و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنکاش نمود جمعی کوته
اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بی دولت خیانت در مشورت نموده خاطرنشان بیگم کردند که شاه
ابو المعالی از سادات کرام ترمذست و فرمان روایان مغولستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند
کرده اند لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام
تمام بخشند و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند بحدی که در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیه شریفه خود را
که همشیره میرزا حکیم است با او نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را بتروّی
خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد و دل ساده بیگم از
سخنان فریبنده این مردم بدین اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملایمت ترجمان در جواب عریضهٔ شاه
ابو المعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی عرضه داشت
نمایند از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلالهٔ دودمان دین و دولت را با آن نادرست
خوی بداندیش پیوند کردند و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت
آن وصلت ناعاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابو المعالی که همواره
آثار کوته خردی و تنگ حوصلگی و سایر خصایل ناستوده از قبح شمایل او ظاهر بود چون درین خانه صاحب
اختیار و قدرت گردید این همه در حوصله خود نگنجید و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود
خبث بر خبث افزود و از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلا حسابی نمیگرفت و از نصایح گرامایهٔ بیگم پند پذیر نمیشد
و راه حق شناسی و حقیقت ورزی از و بظهور نمی آمد و بعضی مفتنان تیره رای مثل شوکون پسر قراچه خان
و شادمان که سابقا از بیگم رنجشی داشتند در نهان با ابو المعالی پیوستند و چنان وا نمودند که تا بیگم
در قید حیات باشند ترا در امور ملک و تمشیت کارها استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ
و پسرش ابو الفتح و شاه ولی اتکه ترا ضایع خواهند کرد صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میدان نهاده
پیش دستی کنی و میرزا حکیم را که هنوز خورد سال است موافق ارادهٔ خود نشو و نمای دهی تا همه کابلیان سر اطاعت
بر خط متابعت تو نهند آن نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باین چنین کاری

نابسندیده اقدام نمود و کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوق داد و جانها
تازه بیگم را پشت بازده بقصد خون که بدترین انواع عقوقست در کمین نشست الی حاصل آن بیدولت شوم کون
و قاضی زاده لقب خبیثه ماوراء النهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد و ابو المعالی از راهی و آن
دو ولی سعادت از راهی دیگر بدرون خانه در آمدند جماعه از عورات در آن خانه بودند تغلطی بانوی را خون
ناحق بریختند و چون ظاهر شده که خطا کرده اند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابو المعالی
کشیدند و بقصد اتمام مقصود ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بر روی ظالمان بربست ابو المعالی
باتفاق این دو ولی سعادت در را شکست و باندرون در آمده بیگم را بشهادت رسانید و باین تیره رای
رایت ظلمت ظلم برافراشت و این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه آلهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور
آمد و بعد از خون ریز بیگم بتعجیل میرزا محمد حکیم شتافت و اورا از میان خورد سالان آورده در دیوان خانه پهلوی خود
جا داد و مردم درخانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر درین
دودمان عالی از امرای بزرگ بود و او در نیول برادر خانه میرزا محمد منصب وکالت یافته کارگذار مهمات
ملکی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید کرد تردی محمد میدانی
و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن
ابو المعالی کردند عبدی سرمست از میان این جماعه خبر با بو المعالی رسانید او با موافقان و ملازمان
خود سلاح پوشیده اماده قتال شد و آن غیرت مندان از روی قدرت و استیلا از راه رباط بقلعه در
آمدند و ازین جانب ابو المعالی پیش رفت و در میان نقش جنگ نشست کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین
خلقی بقتل رسیدند و جماعه ابو المعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت را
بین الفریقین فرو هشته هرکدام را بجانبی متفرق ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند و میدانیان
طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که
در بند بود نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن بیدولت بمیرزا سلیمان
رسانیده اورا بآمدن کابل برانگیخت و میرزا محمد حکیم با وجود خورد سالی از واقعه والده خود سراسیمه و غمناک گشته

بتعلیم دولتخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد و استدعای آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره کره طمع آن برباد میزد و آرزوی حکومت آنجا که بپر اوهام و خیالات او بود پیش دید همت خود ساخت و لشکر و حشر بدخشان جمع کرده باتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد و ابو المعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر و احشام کابل جمع ساخت میرزا محمد حکیم را از بیخردی بخود متفق انگاشته و دست آویز خود دانسته تهیه پیش رفتن نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفته و سرپل را گرفته بر ساحت انتظار نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بسرپل رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراسته شدند درخلال این حال فوجی از جماعه کولابیان از جانب میمنه سپاهی کرد ابو المعالی از سپاه کابل جمعی را بدفع آن فوج روان ساخت و بعد از درآمیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان با بو المعالی رسید او میرزا محمد حکیم را در غول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک هزیمتیان رفت درچنین قابو مردم میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت دانسته جلو اسب میرزا را گرفته تاب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل از وقوع این حال پراکنده شده هرکدام روبجانبی نهاد ابو المعالی چون بازآمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطرار دل از معامله جنگ برکنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشیان بپایمردی همت تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران بآن مدبر ناپاک پیوستند و اورا دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان با ستبشار تمام با محمد حکیم میرزا بکابل درآمد و بعد از دو روز آن نااعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد میرزا فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز آدینه غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق برکشیده قصاص نمودند

بچشم خویش دیدم در گذرگاه   که زد مرغی بجان موری راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت   که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات   که واجب شد طبیعت را مکافات

در هنگام حلق کشیدن چو هر دو دست ناپاک او بظهور آمد عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگونساری چند روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بغیر از ظهور جوهر بی‌جوهری امری دیگر بر آن مرتب نگشت و قالب ناپاک

او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران مآب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند لله
الحمد که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود بمغاک هلاکت شتافت هر که قدر نعمت نداند
و کفران نعمت کند او را باین مذلت و هوان نسبت و نابود کرد، نبیند اگر از چنگال او بپای دولت بدر
رود متصدیان اقبال مخالفان را برو گمارند تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او بر آرند بعد از آن
میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا محمد حکیم شده کسان به بدخشان فرستاده و حبیبه
خود را بکابل طلبیده بعد از ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جایگیر کرد و امید علی را
که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود به بدخشان مراجعت نمود
حرم بیگم بجد بود که میرزا حکیم را همراه به بدخشان برد و کابل را به بدخشیان سپارد میرزا سلیمان این معنی را
قبول نکرد و گر عجالة الوقت صورت نیکنامی مدار و بمرور ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را
بمردم خود جایگیر کرد و جاهای چیده را بانها داد و دیگر حصه زبون میرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این
معنی را توطیه گرفتن کابل دانست فتح ولایت گدهه کتنکه بتیغ همت خواجه عبد المجید آصف خان
خواجه عبد المجید اصفهان اگرچه تاجک بود و از طبقه اهل قلم اما باعتضاد این دولت ابد قرین کارها
ازو بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند ای هوشمند آنها که تصحیح ذات بسلسله نمایند بکار
عامه آیند خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات میگویند
و بالجمله آصف خان از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابد قرین توفیقات آلهی مساعد روزگار
دولت گشته فتح ولایت گدهه باندک جولان اهتمام او میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان
ملکیست که آنرا گوندوانه گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گوند و آن گروهی بیشمار اند بیشتری در صحرا
بسر برند و همانجا توطن گزیده و در مآکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند و آن قومیست فروتر و اهل
هند آن جماعه را زبون شمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت
متصل است برتن پور که داخل ولایت جهارکند است و مغرب آن اتصال دارد برایسین که از مضافات صوبه
مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک پته است و جنوب آن دیار دکن است و عرض آن

مشتاد کروه باشد و این ملک را ولایت گده کتنگه گویند که ملکی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منیع محتوی
بر بلاد و قصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گده آبادان
بوده و از انجمله گده همه شهر کلان است و کتنگه نام موضعی بوده است و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته است
و دار الحکومت آن بلاد قلعه چوراگده است و والی آن ولایت در زمان باستانی یکی نمی بود بلکه چندین راجها
و رایان انجا بسر می بردند و امروز که آن ملک بواسطه حوادث روزگار بآن نظام و نسق نمانده چندین راجه
مثل راجه گده و راجه گردلا و راجه هریا و راجه سلوانی و راجه دانگی و راجه کهتولا و راجه مکده و راجه [illegible]ندلا
و راجه دیو[illegible] و راجه لانجی و بیشتر ازین در ان ملک پیاده جنگی باشد سوار کمتر از اول ظهور اسلام که فرمانروایان
والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یکی ازین تخت نشینان
گرد شرفات آن قلاع متین و حصون رزین نتوانست پرید و نعال سمند خیال این جهان کشایان در فضای تسخیر
آن ممالک نتوانست زمین سای شد درینولا که آصف خان جاگیردار سرکار کره بهه گشت و فتح ولایت پته نمود
ایالت آن ملک بدرگاوتی نام زنی که مشهور برانی بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایه بلند داشت
بوسیله این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلم ساخته بود و از مردم با وثوق که انجا بوده اند شنیده ام که
بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بود و از انجمله شهدار نشین او دوازده هزار موضع بود و بقیه ایل و مطیع
بودند کلان تران الوس غاشیه داری او میکردند و دختر راجه سالباهن راجه راته و مهوبه از قوم چندیل است
و راجه مذکور آنرا به پسر امن داس دلپت نام نسبت کرده هرچند او از قوم اصیل نبود ولیکن چون دولت صوری
داشت و راجه سالباهن را روز بد پیش آمده بود ناگزیر این نسبت تحقق گرفت این امن داس را سلطان بهادر
گجراتی چون در فتح رایسین معاونت شایسته بجای آورده بود مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشیده
بود و او پسر ارجن داس و او پسر سکهین داس و او پسر گورکداس و او پسر کهرجی است اگرچه از قدیم بزرگی در
خانه حاکم گده بود ولیکن چز اعتباری نبود این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان چیزی
میگرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمد و پسر او سکهن داس تدبیرات پدر را بکار برده رتبه
خود افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شد و از قوم راجپوت بسیاری از سوار و پیاده نگاه داشت

واورا دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید یکی از ذات کهرجلی از سکان بهیرپور دوم از ذات پرمار بوفور
عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت وبعد از و حکومت انجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید وبعد
از و بامن داس مذکور کلانی انجا قرار گرفت این امن داس بدذات بدکردار حیله اندوز بود وهموارهٔ خلاف
رضای پدر رفتی وبرای خود خسران ابدی سرانجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت اورا چندگاه محبوس داشت
وباز بعهد وپیمان برآورد وآن نی سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت وگریخته پیش
بر سنگدیو جد راجه رامچند راجه پته رفت وراجه او را پسر خواند وبر سنگدیو بملازمت سلطان سکندر لودی
می آمد او را پیش بر بهان پدر راجه رامچند که خورد سال بود گذاشته متوجه شد او در انجا رشد ظاهری بهم
رسانید پدر او ارجن داس چون ازین بیدولت ناخشنود بود ولی عهدی خود را به پسر میانی خود جوکی داس
مقرر ساخت واو نسبت برادر کلان را منظور داشته قبول این معنی نکرد که با وجود برادر کلان این مهم بنام من
نشایسته سعادت نیست امن داس بیدولت تیره رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی را اختیار میدهد بالفعل کرده
بدزدی در خانه مادر خود آمده پنهان شد و باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با و نسبت داشت شبی از وقت
جسته قصد او کرد و مردم هجوم کرده او را مقید ساختند وکس پیش آن پسر میانی فرستادند او قبول این معنی
نکرد قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من نمی آید و چون او خسران ابدی برای خود سرانجام داده روی
او راجه پیشم هر چند مبالغه کردند سودمند نیامد و بجد گزیده راه صحرا گرفت وآن دو مصاحب حقیقت اندیش
بر جادهٔ وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند بلکه حقیقت حال را براجه بر سنگدیو نوشته تحریض گرفتن
این ملک کردند وراجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بآن ملک رفت و امن داس در شعاب جبال
متحصن شد اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از نادانستگی وخبط دماغ قصد یک
پدر کردند اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم چون راجه آن ملک را تسخیر نموده وکسان خود گذاشته مراجعت
نمود امن داس مذکور در اثنای راه بامعدودی آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او را بخشش
نموده همان ملک را باو سپرد واو همیشه گریستی واز کار بد خود بر خود نفرین کردی ومعلوم نیست که این معنی
از ابله طراری او بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود وخلق شرمندگی ظاهر می ساخت چون به

نیستی خاندشت تا نوبت حکومت بدلبت پسر او رسید او هفت سال سری کرده جهانرا بدرود کرد و چنان مسموع شد
که سنگرام را پسر نبود از کوبنداس که برهمنی از ملازمان او بود خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل
درون من بکند اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود آنرا بنام خود منسوب گردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد کوبنداس
مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسری خود برداشت نام او را دلبت نهاد
و رانی درگاوتی را باین دلپت نسبت کردند و چون دلپت را عمر سپری شد پسر او بیرنارا این پنج ساله بود
رانی درگاوتی باتفاق ادهار کایت دیوان برهمن اسم راجگی بر وبسته معنی بزرگی را خود متکفل شد و در لوازم
شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نگذاشت و بعقل دور اندیش خود کارهای غریب کرد با بازبهادر و میانها اورا
محاربات عظیم دست داد و در همه جا غالب آمد تا بیست هزار سوار خوب در جنگها همراه داشتی و تا هزار فیل نامی
پیش او جمع بود و خزاین راجهای آن ملک بدست او افتاد تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی
و جانوران شکاری را به بندوق زدی و عادت او بود که هر گاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی
تا او را به بندوق نزدی و در بزم و رزم ازو در هندوستان داستانها و داستانهاست لیکن عیبی بزرگ داشت
که از هجوم خوش آمدگویان بکار فرمای صوری مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبه شاهنشاهی بجا نیاوردی چون آصفخان
ملک پته را فتح کرد درگاوتی مذکور بر لشکر و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشمند نبودی
آصفخان در قرب ایام جوار ابواب ملایمت و موانست مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند
بولایت او میفرستاد و استکشاف مداخل و مخارج آنرا بواقعی می نمود و چون برحقیقت و فور جمعیت از خزاین و دفاین
آن عورت اطلاع یافت هوای کدخدائی آن مملکت در خیالش افتاد و میل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبید بمبادی
حال بلهو و لعب پیش آمده دست بخط و خال شاهملک دراز میکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات
سرحدی نمود تا درین سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده فراوان بعزم تسخیر گده هه کمر عزیمت چست کرد
و مجنون علیخان و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و اق محمد جمعی کثیر از جاگیرداران آنحدود
با مرعالی همراه او شدند و رانی مست باده غفلت بوده بکامرانی بسر می برد ناگهان خبر رسید که عساکر
قاهره بادشاهی بدموه رسید و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست سنگ تفرقه در هنگامه غرور او افتاد و شکم

او بجهت گردآوری و بهم رسانیدن عیال خود متفرق شده و زیاده از پانصد کس پیش او نماند بمجرد استماع این
واقعه رانی از جراتی که داشت متوجه عساکر منصوره شد و از راه تهور که پیشتر از غرور خیزد کارزار را
استقبال کرده آدهار که متکفل اشتغال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی چنانچه خیراندیشان
دولت گو بدیده از چهره سخن برداشته گفت رانی جواب داد که این بر سمزدگی لشکر از بی وقوفی ست
و من که سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من گریختن کی گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن
بعارت پادشاه داد که اگر خود می بود دیدن من صورتی داشت اکنون آن مردم قدر مرا چه دانند همان
بهتر که بر دانگی فرو شوم تا چهار منزل رو برو لشکر منصور آمد اصفخان که بآن تندی و تیزی میرسید
چون در دموه توقف کرد با رانی بهم تا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متفق شده گفتند که
ترا در واد جنگ مستحسن است اما سررشته تدبیر از دست دادن نه از آیین شجاعت و فرزانگی است روزی
چند در جای محکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر بجمعیت گراید رانی این سخن را استماع
نموده متوجه درخت زار شد مغرب رویه کده برآمد و بجنس تدبیر شمال رویه کده بدرخت زار دیگر در
آمد آهسته آهسته دران مغاوز میرفت تا آنکه بموضع نری که مشرق رویه کده است رسید و آن جاییست راه
برآمد و درآمد او بس دشوار از چهار طرف او کوهها سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد گور نام و بیکجانب
او دریای خونخوار نربده میرود و گریوه که از گذشت آن آب واقعست که بعد از عبور آن از آن گریوه بآن
موضع رسیده میشود بس تنگ و هولناکست اصفخان که خبر آمدن رانی شنیده در دموه توقف کرده بود
یکبارگی از رانی بیخبر شد و هر چند بجست و جو کسان فرستاد چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال
او نیافت آخر خود را بگدهه رسانیده مواضع و قریات را بعمل در آوردن گرفت و چون از رانی
اطلاع یافت جمعی را در گدهه گذاشته خود بدنبال او شتافت چون خبر برانی رسید که لشکر آمد ارکان
لشکر خود را طلب داشته مشورت نمود که اگر جای دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده
شود و خاطر من خود خواهان جنگست تا چند پناه بدرخت خواهم برد هر که میخواسته باشد برود درخت آ
که جنگ من تنها ثالث ندارد و یا بعدم فرو رفتن است یا نصرت مند شدن آخر همه مردم او که تا پنجهزار کس

جمع شده بودند دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سرگیوه را که محل در آمده است نظر محمد و اق محمد
وجمعی کثیر از بهادران بزور گرفتند و ارجن داس پیش که فوجدار فیلان بود در آنجا بمردانگی سفر عدم
پیش گرفت رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ با این لایق
آهسته آهسته می آمد و بدلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیز جلوی مکنید و نگذارید که حریف در میان
آید تا از هر طرف آماده جنگ او شده لشکر را برداریم همچنان که اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست
و از طرفین بسیاری بخاک افتادند تا سیصد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه در کشیدند و رانی غلبه کرده
تعاقب گریختها نمود و از گریوه بر آمد روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود که صلاح
چیست هر کس در خور دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب آنست که امشب
بر آن لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم و اگر این را قبول نکنید همین جا که آمده ایم شب بروز آورده آماده
جنگ باشیم و اگر نه صباح الملک سرگیوه را اصفخان خود آمده خواهد گرفت و بتوپخانه استحکام خواهد داد و کار
آسان شده مشکل خواهد شد رای هیچکس بر آن قرار نگرفت آخر موافقت جمهور کرده از همان منزل که آمده
بود برگشته رفت و بپرسش ماتم رسیدهای خود پرداخت و چون بخانه آمد ببعضی از نگهبانان خود اندیشه شبخون
درمیان نهاد هیچکس را همت خود نیافت چون صبح شد همان طور که رانی برای صایب خود دریافته بود بظهور آمد
و اصفخان با توپخانه خود آمده سرگیوه را محکم کرد و عساکر منصوره در کوه در آمد رانی باستعداد جنگ بر
فیل گران سر سبکپای سار بان نام که سر آمد فیلان او بود سوار شده بر آمد و بآرایش صفوف پرداخت و فیلان
مست را بهر جا در مقام خود باز داشته آماده پیکار گشت و بعد از التقای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته
بخنجر و شمشیر کشید راجه بیرساه پسر رانی که اسم راجگی برو بود حملهای مردانه نمود و کارنامهای غریب بجای
آورد و شمس خان میانه و مبارک خان توغ دست بردهای دلیرانه کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد و نبرد
گرم بود که اگر بشرح و تنوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود سه بار راجه بیرساه فوج فیروزی مآثر را برداشته
در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون بر حال پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود فرمود که او را از رزمگاه برآورده
بجای امنی رسانند فرمان پذیران او امتثال امر نموده او را بگوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه بر آمدند و فتوری

عظیم بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سیصد کس پیش او نماند اما در عزیمت رانی وهنی راه یافت و زیاده
پدید نیامد و همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمان خانه قضا بر شقیقه راست
او آمد و بازوی جرات آنرا برو کشیده بیرون انداخت و پیکان آن در درون ماند و بر نیامد
و مقارن آن تیری دیگر بر گردن او رسید و آنرا نیز بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی برو
استیلا یافت چون ز خود رفته رفته بهوش آمد ادهار که از قوم بگهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او
سوار بود او را مخاطب ساخته گفت همگی نیت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که یکروز بکاری
امروز آن روزست که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننگ گردم و بدست مخالف درآیم
حق نمک بجای آر و باین خنجر آبدار کار من بساز دل یکجهت او برین سنگدلی قرار نداد و گفت دست
مرا کجا توانایی آنست که باین کار پردازد دستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از کار چون
تواند کرد از من این قدر میشود که ترا از معرکه جان کاه بیرون برم چه برین فیل بادرفتار اعتماد فراوان
دارم رانی از استماع این که از زمدلی خیزد برهم شده دشنام داد که برمن چنین عاری می بندی
و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از یکجهتان او درین وفاداری
فروشدند خصوصا کنور کلیان بگهیلا و چکرمان کهرجلی و خانجهان ذکهت و مبارک برهمن بوفاداری نقد
حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتحی بزرگ که طراز فتحهای شگرف تواند
بظهور پیوست و تا هزار فیل با غنایم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل
ممالک محروسه شد مدت حکومت رانی مذکوره شانزده سال بود و چون برق حکومت رانی فرو نشست و در
عین حکومت رانی دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت والانژاد ریخت آصف خان بعد از دو ماه که خاطر
از میانه ولایت جمع نمود روی بتسخیر قلعه چوراگده آورد و آن حصار مملو بظرایف دفاین و نفایس
جواهر بود که عمرها پدران راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند و آنرا سرمایه استدامت خیال کرده
و عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد سپاه نصرت رایات بعزم تسخیر آن حصار رزین کمر همت
بست و در هوای آن خزاین دست از جان شسته در خدمت آصف خان شتافت پسر رانی که از جنگ گاه برآمده بود

دهان قلعه تمکین داشت بآمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد و باندک جنگی قلعه مفتوح گشت و راجه رودا از فرورفت
و بجهت انتظام مهم جوهر بهوج کایت و میان بهکاری رومی را مقرر ساخته بود و جوهر رسم راجهای هندوستان است
که در چنین وقایع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آنها یک جای تعبیه میکنند و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند
و آنرا جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس بودند این خدمت بتقدیم رسانیدند و هر که از کوته عقلی تقاعد می نمود
بموجب رسم ایشان بهوج مذکور از هم میگذرانید و از عجایب قدرت آنکه بعد از چهار روز که در آن محوطه آتش زده
بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون در آنرا گشادند دو کس زنده برآمد که چوبی بزرگ حایل آنها گشته
از آتش وقایت کرده بود کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه پرا که دو که برای راجه آورده بودند و هنوز بالغ
نرسیده بود و این دو زن که از آن طوفان آتش زنده برآمده بودند بزمین بوس عتبه شاهنشاهی بروی دولت
یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی و هیاکل
و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه
حساب و قیاس بدست آصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جمله اموال و خزاین
چوراگده که آصفخان تنها بران دست تصرف یافته بود صد و یک دیگ پر اشرفی علائی بود و چندین اسباب و کالاهای
دیگر که از حیطه احصا و احصار بیرون بود و چون آصفخان بمساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت
شاهنشاهی بود چنین دولتی روی نمود و آن چنان گنجی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر بیقیاس شد رتبه
اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست نداشت این باده هوش ربا حوصله او را ظاهر
ساخت که یکبارگی کوته حوصله راه صواب گذاشته که این جواهر و لآلی را اقبال نثار تارک دولت و افسر سعادت
که ساخته خود را در میان دیده غبار او بار برفرق عزت خود بیخت و آن تیره بخت ندانست که لوح خاطرش از نقوش
اخلاص ساده بود و یکبار از رقوم انصاف حرفی بلکه نقطه بران ننهاده از جمله یکهزار زنجیر فیل که بدستش افتاده بود
همین دو بیست فیل برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد دیگر همه نفایس و لطایف را خاک پوش کرد و بر و باد حکومت
گره و کده تکیه زده عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهانبخش نظر بر آن اسباب نموده از
خیانت او اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات جلایل مرتبه سیوم بقصد تادیب علیقلی خان زمان بصوب جونپور اتفاق

اقتدا و اصفهانی نیز ا بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال نموده متوجه آستانبوس شد و در حینی که
عرصهٔ جونپور مخیم موکب منصور بود بسعادت استلام عتبهٔ قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه بجای خود در رقم پذیر خواهد
شد اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی بخواجه معظم اتفاقی منقبت والای سلطنت در بازپرس معاملات است که
دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند و پاداش ظالم در کنار ظالم بنهند تا مخصوصان
دولت علیا و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند و اگر عیاذا بالله
از بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض احوال
ستم رسیدها دلیری نمایند الحمد لله که این سجیهٔ علیه در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که قوت
بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پروری شایبهٔ تکلف و ودیعت نهاده دست قدرت
ایزدی اقدس طبقات عالم به برکت این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت آباد مسرت بوده در عادات
و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند در اوایل این سال الهی در اواسط نهصد و هفتاد
و یکم که عنفوان زمان عدالت روائی و عنوان دیباجهٔ دادرسی بود خواجه معظم که برادر اخیافی مهد مقدس حضرت
مریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت صوری را از روی بیهوشی آن بدمست بی اعتدال شده
بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته می ساخت در زمان سعادت آیین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون قوت و
متعلقی مدارا بود آن حضرت مراعات مهد مقدس فرموده از و میگذرانیدند چنانچه در سال یورش بدخشان
قصد خواجه رشیدی دیوان آن حضرت کرد و به تیغ بی اعتدالی خون آن طور عزیزی ریخت و بعد از ارتکاب
این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد و باز بشفاعت مقربان بساط قدس بار یافت و مجدداً مصدر اعمال ناشایسته
شد تا آنکه او را اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد
و همان ذمایم اخلاق بروی کار آورد روزی در دولت سرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت
جمع بودند با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود بی جهتی جنگ کرد و بتقریب حکایتی بر سر او
دویده او را درشت و لکد گرفت و مرتبهٔ دیگر به پیرامون بدرشتی پیش آمده دست بکار در برد و باز او را اخراج
کردند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود روز بروز کار دیگر میگذرانید و از بدخوئی و پریشان حالی آنجا

نتوانست روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورد و در اول مرتبه که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت شد
بدولت ملازمت سربلندی یافت و بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شد و از آنجا که نهاد او بر بی اعتدالی
سرشته بود بعد از بی باکی و بی ملاحظگی سابق پرده کشای جوهر فطرت خود گشت پیرامخان درین مقام بود که
اورا بولی بیگ بسپارد که از راه بکر بحجاز روانه سازد درین اثنا تفرقه اوردوی نمود و خواجه بوسیله
انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدست خوی خود گرفتار بود و بی اعتدالی پیش [illegible]
میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که اردو بیگی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرادق آسمان مکان حضرت
شاهنشاهی نیز پایهٔ اعتبار داشت و زهره آغا دختر او در خانهٔ خواجه بود و پیوسته از ناجنسی و بدخویی او
در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد به پرگنه رود و دختر
مرا همراه برد و از بدخویی و بدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند و مکرر این حرف بر زبان
آورده و در دار الخلافه از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بوده مرتکب این امر نمیشد اکنون که او را که بجاگیر برد
حال چه خواهد بود آن حضرت بر زاری آن عورت قدیم الخدمه ترحم فرموده تسلی بخش خاطر بیقرار او شدند
و بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت و چون
او بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت او کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آن حضرت از ارک
شهر بنهضت اجلال بر کشتی سوار شده از آب جون عبور فرمودند و بجانب خانهٔ خواجه معظم با مخصوصی چند که از
بیست کس زیاده نبود روان شدند از آنجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان و مقبلخان
و شمالخان و پیشروخان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری خواجه معلوم بود
میر فراغت و پیشروخان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بشاهراه استقامت آورند
و رستم خان و مقبلخان نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر محمد
خان شوند آن دیوانهٔ بی اعتدال از طاهر محمد خان و پیشروخان شنوده که حضرت باین روی آب گذشته اینها را فرستاده
اند بشورش درآمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود و زهره آغا از حمام برآمده
در جامه خانه لباس تازه می پوشید که خنجر کشیده کار آن عاجزهٔ بیچاره را تمام میکند و سرمایهٔ خسران ابدی خود سرانجام

بیدند و سر از روزنهٔ خانه برآورده جای که رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلودی انداز دو بآواز بلند میگوید که
من خون او ریختم رفته بگو رستم خان خنجر خونین را برداشته بحضور اشرف آورد و حضرت شاهنشاهی چون برین ستیزه
آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانهٔ آن بی اعتدال درآمدند و آن دیوانه شمشیر
حمایل کرده دست در قبضهٔ شمشیر زده روبرو پیدا شد بندگان حضرت از قهر عتاب فرمودند که این چه روش است
دستی بر قبضهٔ شمشیر داری اگر حرکت دهی دانسته باش که جان بر سر تو خواهم زد که بی پروا ازاید آن دیوانه صولت
و عظمت شاهنشاهی را دیده دست و پا گم کرد و در سطوت پادشاهی فرو رفت حاضران بساط معلی آن دیوانه را
مقید ساختند و یکی از گجراتیان شمشیری در کمر عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود و آن حضرت از چشم و روی
او دریافته تحقیق قدغان فرمودند که بزن آن دقیقه شناس یک حرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته تیغی
بسبک دستی زد که سرش از تن جدا شد. بپای دهم آغوش شد و آن قامت بی سر زمانی بر سر پا ایستاده بود و خون
سیاه از عروق گردنش تیز کمیز و آنگاه آن خواجهٔ بی اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه را بچه گناه ریختی آن
سفاک بی باک زبان بسفاهت و هرزه زبان برکشود تا آنکه بلکد و مشت او را خاموش گردانیدند و موی کشان
و لگدزنان دریارویه روان کردند و دریای غضب آن محیط عدالت در جوشش آمد و بموجب حکم معلی ملازمان
او را که همواره بدمستی و آشفته دماغی هم کاسه بوده اند دست و گردن بسته غرق گرداب مجازات
ساختند و آن بدکردار بیدولت را هرچند در آب غوطه داده می آمدند سخت جانی نموده از سرزه کوی باز
نمی آمد و تب بزرگان دین را سرمایهٔ آزار خاطر پادشاهی دانسته دران اهتمام مینمودند هرچند یقین بود که در آن
ورطات قهر بلطمهٔ موج فنا هلاک خواهد شد اما او از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند بقلیخان بیساول سپردند
و او آن آشفته مغز را بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت و دران محبس مالیخولیا روز و روز آورده بفساد دماغ
از عالم رفت و در ظاهر قلعه شبه ایست آنجا مدفون شد و از آنجا بدهلی آوردند سبحان الله زهی اقبال فتنه سوز و عدالت
آشوب گداز از انجا که منتهای نیت حق اساس جز ظهور انوار عدل و نصفت و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست
بیامن این معنی همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزائیست و از سوانح دولت افزای این
سال مسعود ظفر یافتن علیقلی خان زمانست بر فتح خان تبتی و شرح این داستان آنست که فتح خان برادر او

دلتو خان و جمعی کثیر با لشکری آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را
در تصرف درآورده‌اند و پسر سلیمان کرانی که او را خان نام داشت بسروری برگزیده سر شورش برداشتند خان زمان و دیگر
امرای آن حدود مثل بهادرخان و مجنون خان و ابراهیم خان متوجه تأدیه اطفای فتنه شدند چون افغانان پرزور بودند خان
زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محل اندیشی باری قلعه اساس نهاده استحکام داده بود درین حال مولانا علاء الدین
لاری و ملا عبدالله سلطانپوری و شهاب الدین خان و وزیرخان از درگاه معلی آمدند چه رای جهان آرای
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که نصایح ارجمند رهنمونی خان زمان شده راه سعادت نموده و بعواطف خسروانی
اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت راسخ گردانند و سلیمان کرانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه
ساخته با خان زمان پیوسته بود خطبه شاهنشاهی خوانده او را نیز باستمالت الطاف بیدریغ گردانند و اگر
مصلحت وقت باشد باستانبوس این درگاه که اکسیر اهلیت صوری و معنویست رسانند این فرستادها در
قلعه بخان زمان رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنی تقویت او فرموده او را در چنین اضطرار
بفتح و نصرت مقرون گردانیدند روزی این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند افغانان
تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست معرکه برهم زن را اعتضاد خود ساخته متوجه قلعه خان زمان
شدند و او نیز فوجها آراسته معرکه آرائی میکرد که تهور نهادان بدسرشت مذکور در رسیدند و بمجرد
آمدن افواج خان زمان را بر داشته درهم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل
و محال ایشان مشغول شدند درین هنگام که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود اقبال روز
افزون شاهنشاهی حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده از بدایع نگاری دارد
و مجملی ازین نادره نگاریها آنست که خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت بود
که کاری بسازد و باکوشه گیرد که حسن تبتی بر فیل بخت بلند نام سوار شده با جمعی روبروی شد مردم فرار نمودند
او با چندی که مانده بودند قرار مردن بخود داده یکی از بروج آن قلعه رفت و دیگی که در آن تعبیه کرده بود
چاق کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان می آمد توپ را سر داد و سر دادن توپ همان بود و رسیدن
گولی بر سر فیل همان فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت و این فوج رو بگریز نهاد و از تأییدات ایزدی چنان

این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی که پرانخان در حینی که بهادرخان را بمالوه تعین میکرد داده بود و دران حدود
مست طافح مقید بسلاسل عربده جوی بود در اثنای انهزام فوج خانزمان فیلبانان افغان از کشاده سوار
میشدند که او در مقام بدمستی در آمد و یکی از فیلان افغان را که در آن نزدیکی بود بر خاک هلاک انداخت
و شورشی غریب پدید آمد افواج افغانان این را شور عساکر اقبال دانسته فرار نمودند و افغانان که دست تاراج برداشته
بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند و باستماع این تائید غیبی فرار نمودها از پی هم رسیده
تعاقب افغانان تیره بخت نمودند و غنایم وافر و فیلان نامی بدست افتاد و بمحض اقبال شاهنشاهی این چنین فتحی عظیم روی داد و بعد
از ظهور چنین نصرتی خانزمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از زمانیه فرستادهای شاهنشاهی را باحترام تمام
روانه عازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران
روی زمین است چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون فضایل و حاوی اقسام فواضل
ساخته است متعودان هفت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی توجه باین درگاه مقدس آورده کامیاب میگردند
و از عجایب آنکه دانش اساس هر کسی و صنعتی از حکمت الهی تا درودگری که در کار خود یگانه عصر باشد چون بصحبت
فیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن دقیق دران هنر و پیشه می شنود که از استادان این
فن بگوش او نرسیده باشد و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی معروف همین است و بس فراخی حوصله
و بزرگی حال در آن پایه که از مرتبه اعلی تا بدرجه اسفل در خور مخاطب نی کلفتی صعود و نزول فرموده
مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند از آنجمله سید اجل امیر مرتضی که از اسباط علامه جرجانی بود
و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت بعتبه علیه که کعبه وفود برکات و مشرع
قوافل سعادت است گشوده و بآیین لایق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان که قدرشناس
جوهر انسانی اند آمدن میرزا مغتنم دانسته بجلایل مراحم و جزایل عطایا اختصاص بخشیدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان الغار فرمودن و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن و بطل مراجعت بمستقر خلافت انداختن

چون بر ذمت والای سلطنت فرض وقتست که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند

بتخصیص خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از حواشی سریر دور رفته باشند تا بیشتر از آنکه کارشان
و حال آن ملک بفساد انجامد بنوعی تدبیر ملعان رای چاره آن نموده اید و المنة لله که این شیمه عظیمه ذات
مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه دائما در جنابت آن عاجز اید پیوسته استطلاع خفایای
ملک میفرمایند و هر چند بشکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما از پرده احوال خود ساخته لحظه وقت
گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمی گذارند و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند و لهذا
چون درینولا بسامع اقبال رسید که عبدالله خان اوزبک که تربیت پرورد این پایه اقبال است در مالوه
سر شورش دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را نمیتواند بر انداخته کفران نعمت ورزد و بنابران [illegible]
پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و بتائید الهی موافق روز شنبه بیست و یکم ذی
قعده در موسمی که فیلان کوه خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند و زمان
زمان از مستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند و از سرکشی و گردن فرازی فرمان
پذیر چنگک برق نمیشدند رایات عالی بجانب نرور و سیری که بیشهای فیل دارد نهضت فرمود و چون ساحل
دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود بجهت عبور اردوی
معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق بکشتی گذشت و دران هنگام که
حلقهای فیلان خاصه از آن دریای طوفان خیز مستانه میگذشتند فیلی لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی
آب فرو رفت و از انجا عرصه گوالیار مخیم موکب اقبال شد و از انجا فضای جان پرور حوالی قلعه نرور مضرب خیام
فلک ارتسام گشت و چون بیشه فیل از آن مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال را چند فوج
اعتبار فرمودند و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد را همراه کردند و طنابهای سطبر
استوار که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم قدر این
نفاذ پیوست که هر جا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرائی
از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یکسر طناب در گردن فیل وحشی
اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند

و آن فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لایق بفیل صحرایی از راه ملایمت قریب تر شوند و علف پیش او اندازند
تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و مقتضای اصلی رام شدن هر وحشی ملایمت و احضار
الخ ملایم طبع اوست از کاه و دانه و آب تواند بود و از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است که
فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر ازو یا مثل او مامور و منقاد خود سازند و شتر آورا از خود دور دارند
و باین تدبیر بر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و بالجمله آن حضرت بتوجه فیلبند شیر شکار در پیشه نرور ترتیب آیین شکار
فرموده مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس النفس با خاصان بساط قرب شیرانه دران پیشه نشاط
افزای درآمدند آن روز بعد از تکاپوی عظیم و جست و جوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و تمام
ساخته بفیل دیگر بسته شد و هنگام بستن او هم بسر ملای کتابدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر ماشی یافت اما اتفاق
و خبران بسلامت برآمد فردای آن روز عید قربان بود و منعم خان خانخانان که درین شکار دلکشا فتراک وار قرین رکاب
سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند روی بآن کعبه اقبال
آورده زمین بوس مبارکباد بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی جهانرا بسعادت التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار
پای توجه در رکاب شوق آوردند و هر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان شد آن روز بعد از سعی تمام گله فیل ماده که دو
فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه کرده باین مجموع آنرا که نه فیل بود صید اقبال فرمودند
و روز دیگر در سرادق اجلال بوده باستظام بخشی ملک که جهد معنویت پرداختند صبح سیوم باشراق صبح دویم سوار
دولت شده دران پیشه که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود تا آخر روز سیر فرموده
ناگهان بگله فیل که از هفتاد زنجیر زیاده بود عبور اقدس افتاد و انبساط عظیم فرموده تفاول بر حصول مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف
مجموع فیلانرا به پیشه بر درخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند و بر هر فیلی چند کس دیده بان نگاه داشتند و طنابها از
اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه که مرکز پی سیر آدمی نشده بود و جابک روان وهم و خیال ازان عبور ننموده بودند دران شب
بورود موکب عالی غیرت فزای مصر جامع و بغداد خلافت شده بود فراشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت
بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ در گرفتند و آن حضرت بدولت
و اقبال بران مسند نشاط و سریر عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش و

معز الملک و میر علی اکبر و جمله خان که بخان عالم مخاطب شد و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف امتیاز دارد
و دیگر مقربان و مخصوصان در حواشی آن نشیمن قدس دوره زده اند روز دیگر که خورشید جهان تاب بطلعت عالم افروز
بر سریر افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام بر ان تخت سعادت بدولت نشسته
و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط خیر و تفریح باطن ساعتی چند قصه امیر حمزه از دریا خان
استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقه فیل با طناب بسیار از اردوی معلی رسید
اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو که شدت سرکشی و صولت زورآوری داشتند
هر فیل را درمیان دو فیل بادشاهی بطنابهای محکم بربستند و باین شایسته رانده تماشا کنان بحوالی اردوی معلی آوردند
و طنابهای چون کمند عیاری بران کوه پیکران انداخته باین شایسته مقید ساختند و بجهت سامان این کار
دو روز دیگر آن سرمنزل مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود
عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل و لای
لجن و کثرت کوه و مغاک که در زمین مالوه می باشد کار بر گرم روان شاهراه اقبال دشوار شده بود اسپان
چون اسپان آبی شناکرده می آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری
ساحت ظاهر قصبه رنود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت بارندگی دو روز متوالی در ان سرزمین که مهبط فیوض
آسمانی بود مقام شد و از ان منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وحل
و خلاب بادپایان آتش خوی را پای تا سینه در وحل فرو میشد و شتران بیک پای راهم موتیان گرانی میکرد
و بهزار جر ثقیل جنبش میکردند درین روز خیام موکب منصوره که بپایان نهاد از ازدحام تنگ داشت در عقب ماند
بغیر از خیمه و سراپرده بادشاهی و یک خیمه خانخانان و خیمه میرزا عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا
خیمه هیچ یکی از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم یکروز در انجا نیز مقام فرمودند و روز دیگر علم
عزیمت بجانب مندو افراختند و فضای ظاهر قصبه کیهار به پنج منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین
مراحل جاروا دانه نیافته بود اما سبزهای تازه و ترکه در ان مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما
داشت از فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات برده بود همه سر در سبزه زار فرو برده

از آن علفهای خوش گوار سیر میشدند و دران سبزه زار شوق گستر مستانه کام میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس
از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل نشاط آرای گذاشتند و چندی دیگر از امرا را بران گماشته
خود همعنان دولت و هم رکاب اقبال بر توسن سبک خرام بصوب مندو که مقر آن خود سر بود ایلغار فرمودند و در
اثنای راه اشرفخان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبد الله خان را که از اعمال ناشایسته خود متوهم و خایف
نوید عنایات بادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آواره صحرای بیدولتی شود و بجناح تعجیل
از قصبه کبهراره بلده سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و بیست و پنج کروه مالوه که از چهل کروه معمول دهلی
زیاده مسافت دارد و در چنین آب و گل یک منزل نهضت والا فرمودند و بجود سارنگپور محمد قاسم خان نیشابوری
که حکومت آن نواحی باو تعلق داشت تبارک اب شتافته دولت استقبال دریافت و از آن حضرت التماس سعادت
نزول در منزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بهفصد اسب و اشتر از خود و ملازمان خود از
نظر اشرف گذرانید و آنرا بر امرا و ملازمان موکب والا که درین یورش نصرت فرجام بتدریج میرسیدند قسمت
نموده سعادت پذیر شد و هنگام ظهور سفیده صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت بدولت سوار شده متوجه
اجین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصه آن شهر بیامن قدوم موکب عالی غیرت فزای آسمان
شد و چون هوای دهار برو موکب والا عطر بیز گردید اشرفخان و اعتماد خان از نزد عبد الله خان آمده ماجرای
او معروض داشتند و بظهور پیوست که هر چند این مخلصان دانشور گرم نفسی کردند باطن نفاق گرای او در نگرفت
و هیچ گونه تسلی نیافت و بنه و بار خود از قلعه بیرون فرستاد و تا شام توقف نموده از دنبال مردم خود رفت
و از روی ظاهر بعضی ملتمسات واهی بایشان گفته ایشانرا از سر خود وا کرده مثل آنکه حرز مالی و جانی باو رسد
و ولایت مندو بدستور سابق باو مفوض باشد و تنکری بیردی و خان قلی و ایسان بخشی را باو همراه گذارند
منعم خان خانخانان وثوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از فرط
عاطفت رقم عفو بر جرایم او کشیده ملتمسات او را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق و عهد
و انجاح مقاصد و مطالب باز مصحوب اعتماد خان و دربار خان مقرر ساختند و درین هنگام که ظلال جلال بر
متوطنان قصبه دهار گستردند ظاهر این قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین قوربیگی

عبد الله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانه ما بتاراج برده است حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر
جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که عنقریب اورا بسیاست عظیم خواهیم رسانید از غرایب دوربینی حضرت شاهنشاهی
آنکه اول کسی که گرفتار شد و بسیاستگاه عدالت سزای خود یافت او بود و درین شهر بوتوقف عرض معلی رسید که چون
خبر ایلغار موکب عالی بعبد الله خان رسید از آنجا که خاین خایف است بمعتقد هلاک خود را یقین پنداشته و خود را معلول و
تخته قهرمان غضب شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورده و از مندو بجانب لوای شتافت حضرت خدایگانی بدولت
و اقبال توجه اقدس را زصوب مندو معروف فرموده همت بر تعاقب آن مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل
میر معز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و شاه فخر الدین و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی
و قتلق قدم خان و خرم خان و قلیجخان و اعتماد خان و جغتی خان و جندی دیگر را برسم هراول پیشتر روان
فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با جندی از مقربان سریر اعلی در
ایلغار شتابنده تر گشتند و آخر روز درین بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم
ذی حجه وقت شام بموضع لوای نزول اجلال فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دریار خان که برای ره
نمونی آن گمراه نامزد شده بودند رخصت یافتند که آن گم شده بیابان نادانی را نصایح هوش افزا سالک
مسلک شاه راه سعادت گردانند و صبح آن از لوای نهضت پیشتر واقع شد در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند
از آنجا که روز ادبار او رسیده حرف موعظت را بر خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا فاید
فتح و نصرت تام بره نما را که برسم منقلای نامزد شده بودند بموضع باغ هدایت نمود و از آنجا معلوم شد که آن
شوریده بخت بنه و بار خود را پیشتر فرستاده خود توقف نموده است قضارا مردم هراول بواسطه نشیب
و فراز زمین از پیش یکسو افتاده اند و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشابوری و خان عالم و شاه قلیخان محرم
و سبحانی خان و خواجه عبد الله و میرزاده علیخان و سید عبد الله پیش رفته کار طلب تر شدند و غنیم را بتنبیه تیر
گرفتند و عبد الله خان تیره رای غافل از جنود غیبی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ آمد و با همراهان خود گفت که
موکب عالی درچنین وقتی از راه دور ایلغار کرده و بکس کم رسیده است و ما مردم بسیاریم و پر زور همت
بسته متوجه پیکار شوید و باین اندیشه ناصواب روی بجنگ آورد و باین جماعه راه ستیزه و کارزار پیش گرفت

واین مردان اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد آراسته بودند که منهیان چابک دست حقیقت
حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود درین روز خاکسار سلطان از نامعامله فهمی
و غرور دانش ناقص خود حرف بازاب یتاون انداینغار بموقف عرض رسانید قهر بادشاهی در جوش آمده دست
بشمشیر کردند و از کمال غضب بجانب او متوجه شدند و آن بی عقل از اسب پیاده شده در دست و پای سپاهان لشکر اقبال
پنهان شد و حضرت نیز بدولت از اسب فرود آمده باو رسیدند و شمشیر بر وانداختند چون آن تیغ کم مانده هندوی بود تا بدم
نرسید و مهر بادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت فرمود و دست ازو باز داشت و الحق این عقب
لطف سرشت بادشاهی بر جای خود بود و تا هرکس رتبه خود دانسته درخور آن عرض نماید چه مقرر خرد دوراندیش است
که هرکه نوکری را شایسته باشد خدمت حضور را نسزد و هرکه ملازمت حضور را درخور بود و لایق بساط عزت نباشد
و هرکه سزاوار بساط اقبال شود درخور نشست نتواند بود و هرکه بدولت مجالست امتیاز یابد درخصت سخن ندارد
و اگر گاه بجد بود عالم و هرکه رخصت حرف سرائی یافته باشد شایسته نیست که در مطالب بادشاهی مخالفت نماید مجملا جرأت بر
نقیض مقاصد ارجمند بادشاهان و خلاف رای این بزرگان رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده خردمندان
مگر وقتی که این بزرگان عالی نهاد یکی از دور نشینان بساط عزت را بدریافت خویش این پایه عالی داده او را
در ملازمان خویش ممتاز نموده باشند ازین زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند
هر آینه حق خدمت بجای آورده باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت بر آن
معقود و مربوط بود حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گسترده و خود بدولت و سعادت بجولانگاه
نصرت در آمده بجایی رسیدند که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت و محافظت ایزدی از سهام حوادث
سپری میکرد و بدست راست حضرت خانخانان منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند و درین هنگام
که نایره پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی شد که نقاره فتح بلندآوازه سازند و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته
فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذارند خانخانان بزبان
عجز عرضه داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است اما جای یکه تازی نیست اینک با مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم
درین اثنا حضرت ختم آلود در مقام تاختن شدند اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت بر و اعراض

شده پیشتر توجه فرمودند درین وقت غنیم شکوه بادشاهی و حمله موکب ربای شاهنشاهی که کوه تاب پایداری برای العین
دیده بپای آن جای و دل از دست داد فر آلهی و شکوه ایزدی که همعنان این شهسواران میدان همت بود آن
بی دولتان سیه گلیم را برداشته زیر و زبر کرد و چندی از مردم معتبر عبد الله خان بقتل رسیدند و بسیاری
از آن تیره بختان بهزاران خواری و نگونساری دستگیر قوی دستان موکب اقبال شدند و فتحی که کارنامهٔ نازمان
داوری است بمحض جنبش اقبال بظهور پیوست. درین روز فتح معلی الجبه از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقیدت گزین
سم باهی گروه همراه موکب منصور رسیده بودند از سیصد کس زیاده نبود مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز کوکلتاش
و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخر الدین و اشرف خان
و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیج خان
و رحمان قلیخان قوش بیگی و خرم خان و قتلق قدم خان و خواجه عبد الله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر شاه
محمد قندهاری و مطلب خان و جنید خان و راجه تودرمل و رای تر داس و خاکپار و زیر جمیل و مراد بیگ با وجود
آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه درچنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمد و لشکر غنیم الجبه رو برو با تعداد
تمام آمده بود از هزار سوار زیاده بود و به نیروی تأیید ایزدی فیروزمندی روی داد و جایی که اقبال بکار خود در
آید کثرت عدد را درجهٔ اعتبار نماند و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه
یارا که در برابر توانند ورا مدالقصه بعد از انهزام آن منکوب آلهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود
بدولت شب در آن منزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جانسپار را بسرکردگی قاسم خان نیشابوری
بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند چون در آن شب باران عظیم بارید جمعی که نامزد این خدمت شده بودند
نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده کسان گرم دم
پیش فرستادند که هر نوع که باشد دست جلادت از آستین جرات کشیده بمجادله پیش آیند جانسپاران گام سرعت زده
روی همت بشاهراه اطاعت آوردند و صباح روز اشتاد بیست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه بیست و سوم
ذی حجه رایات همایون در مبادی شهر سوم پاتن رسید ند حکیم عین الملک که براجه آی موفقی داشت رفته او را از شرف
ملازمت آورد و او استمالت شده بمبارزان حقیقت مند پیش ملحق شدند و درین روز که گلگونه ظهور عیار کاردانی و مردانگی

وحقیقت مندی مردم بود و تیمور که پیشتر والی تو و خدیو جهان او را آب خامه مرحمت فرموده بجز آوردن پیش تعیین کرده‌اند
آن والی جوهر را همت یاوری نکرد و بیماری دروغ را عذر نامسموع خویش گردانید پاسی از شب مانده خدیو جهان
سوار دولت شد و چون هوا گرم بی‌سوز مانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند خوش‌خبر خان را تعیین نمودند که پذیرفته
بزودی رفته از مردم پیش خبر آورد و همانجا بدولت تشریف داشتند که خوش‌خبر خان مژده نصرت مندی
اولیای دولت رسانید و خلاصه سخن آنکه زمین‌داران آن ناحیت از روی دولتخواهی ضمیمه لشکر فیروزمندی شده
دل در خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره سورن می‌انداختند و نزدیک گریوه که جای پناه نیز از آن می‌تواند بر آورد وی
عبدالله خان بیرون زدند و آن سیه روی بی‌حمیت سراسیمه شده زنان خود را در صحرا پرتافت و بسر خود راه گرفته
از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصا صاحبها و فیلان او را گرد آورده در آن منزل توقف نمودند و میر معزالملک
باتفاق جمعی از امرا از این فوج جدا شده تا به گروه دیگر این بی‌دولتان را تعاقب نمود و این مویدان اقبال بجهت
وجایک شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او را جدا ساختند میر معزالملک و چندی زخمی شده سرخروئی گشتند
و آن بی‌سعادت خایب و خاسر نیم جانی از آن مهلکه مردآزمای بیرون برد و چون هنوز نفسی چند از آن تیره بخت باقی بود
بروز سیاه و روزگار تباه خود را بسرحد گجرات انداخت و چون حکم گیتی مطاع بود که عرصه جولانگاه جنود اقبال الهی
گردد لاجرم عساکر منصور بفتح و اقبال در آن نصرت گاه توقف نمود چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهمعنانی اقبال
و هم رکابی نصرت متوجه پیش شده بآن سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکر الهی بجای آوردند و امرای دولت
اخلاص اندیش بپای بوس حضور سربلندی یافتند و غنایم فراوان از وجوه و فیل و اسب و دیگر نقود و اجناس نفایس و اسباب
و اشیا که بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت از آنجمله فیل آب روپ فتح گجمن
و ممن بود که هر کدام منشاء کمال توجه عالی شد و الحق هر یکی کارنامه آفرینش بود و حضرت شاهنشاهی شکر موهبت
ایزدی نموده از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کردند و آن مسافت را
سه منزل کرده بتاریخ روز مار اسفندارمذ بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هفتاد
و دو قمری منازل دلکشای قلعه مندو را بیامن نزول عالی مورد فوز و سعادت ساختند و از آنجا فتح نامها بممالک
محروسه خصوصا بدارالخلافه آگره که خواجه جهان و مظفر خان آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قرب

یکماه در آن مقر سعادت و استحکام بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرموده و ملازمان درگاه معلی را بقدر
تردد و خدمت پایه قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از آنجمله مقیم خان که درین یورش اقبال ترددهای پسندیده
کرده بود بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید و چون طنطنهٔ انقلاب رایات نصرت آیات در ولایت
مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را باز کرد تمامی سران و سروران آنجا و جبین ضراعت بسجده گاه
اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران بزمین بوس والا تارک سعادت خود را افسر دولت دادند دران
مقر جلال معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان منهزم شده پیش چنگیز خان که در آن ولا در گجرات سر بزرگی
برداشته بود رفته است رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانان بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان
فرستاده شود تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستد یا از آن ملک نیز آواره سازد لاجرم حکیم
عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند چنگیز خان منشور عالی را تا قرب چانپانیر استقبال نمود و اقسام
چاپلوسی بجا آورده پیشکش لایق با عرض داشت تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت
مضمون آنکه من بنده با دستاهم و از فرمان پذیری گزیر ندارم از آنجا که حضرت خطاپوش عطاپاش اند اگر درین
مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس
پایهٔ قبول نیابد آن زمان ناگزیر آن بی سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از چند روز رایات اقبال از آن
سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک با پیشکش
چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نمود و از جمله سوانح آنکه جان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان که او را
در سرکار مندیه گذاشته بود معروض شد که هنوز همانجا در ورطهٔ بیم امیدوار مانده است اگر نوید جانبخشی سربلندی یافت
در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از محکمهٔ افضال صادر شد و او آن
منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستانبوس شد و سعادت پذیر
بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه مقرب خان که یکی از امرای دکن بود از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان
بسته و بوفاق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار
مندیه بجاگیر او مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران مبارکشاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام بامتداد سنین

و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند از کمال اطاعت و اخلاص عرضه داشتی مصحوب ایلچیان
کاردان فرستاده شرایف پیشکش غایر را نموکب عالی ساخت و بوسیله مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد
که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیه رضیه خود را در سلک پرستاران حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این
نسبت ظل عنایت آن حضرت را مامن حوادث ابدی سازد از انجا که کام بخشی شیوه حضرت شاهنشاهی است
ملتمس میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا را که از معتمدان بارگاه قرب
بود همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده باجلایل تشریف و شرایف انعام روانه آن حدود کردند
اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود امد میران تبارک ادب شتافته بسعادت استقبال
منشور عالی بیرون امد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این عاطفت والا را از سرنوشت
سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را باین کزین و آرایش شایسته روانه سرادق عظمت ساخت
و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرده و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در همکابی
کرموکب والا از سند و نهضت فرموده یک منزلی نزول اقدس نموده بود بزمین بوس عتبه علیه سربلندی یافت
و آن صبیه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت بحسن
نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح انکه از انجا که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی
مفطور بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان خزانچی و پاینده محمد بیگ بهیه و خدایردی یتیم را با منشور عاطفت
بحدود دهنگرپور فرستادند که باز بهادر حاکم مالوه را که دران نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت است مستمال ساخته
بدرگاه معلی آورند چون فرستادها نوید بخش نوازش بادشاهی شدند باز بهادر این معنی را از بیداری بخت
دانسته عزیمت ملازمت نمود که سعادت جبهه سای آستانبوس گردد درین اثنا خواجه سرای کل
عقل او از دارالخلافه اکره امد و بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بی دولت است گفته او را از شاه
راه دولت باز داشت و چون سواد سیه گلیمی هنوز از طالع او بیرون نرفته بود تنزل اختیار شده بعذر چند نا
مسموع از احراز سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر باز بست
و وارون اقبال را با عرضه داشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت و این فرستادها در دار

دار الخلافه اکره بشرف استانبوس استسعاد یافتند القصه قرب یکماه قلعه بند و در ظلال رایات عالی مهبط انوار جاودانی

گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از عمده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شد و میامن اقبال ابد پیوند

مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد اعنی اواسط شهریور

ماه الهی او اخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافه اکره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبه نعلچه مخیم

موکب عالی شد قرا بهادر خان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور در حکومت سند مقرر ساختند و فرمان

اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هرکس درین ایلغار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد

بوده غبار تقصیر بر چهره خدمت بسند بیده است مجازات و مکافات او همانست که در سند و همراه قرا بهادر خان

بوده بخدمت الحدود قیام نماید و چندگاه از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم در آن منزل

توقف اتفاق افتاد و روز سیوم در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دار الخلافه بلند آوازه ساختند

و همان سیلابها ملازم موکب عالی شد و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست سوار

میشدند و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری و معنوی میداشتند روزی بر فیل کهاندی رای که

در بدمستی و زبردستی و خودسری و بدخویی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند آن

فیل آسمان شکوه را اگر فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی او پای ثبات بر جای نمیماند از

روی اختراع عالی بکجاک بر پیرزده نوک آنرا در سر فرو بردند و دسته اش بر شبت فیل استحکام دادند

و بکجاک دیگر بروت تایید یافت خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند و باین دو تعبیه قدرت او را

از حملهای بدمستی باز داشته روی براه می آوردند و باین فر و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال

فرمودند و حاضران صفوف عزت که ناظران بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و این معنی را محض تایید

الهی که آن فیل مامور فرمان پذیر تقدیر او است دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابد قرین گشودند

بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلاب ریز عرصه اجین مخیم عساکر فتح شد و از آنجا چهار منزل کرده بنا بکهور

نزول اجلال فرمودند و یکهفته دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت بوده از آنجا ساحت قصبه گنبرا ارا

مورد موکب گیتی نورد ساختند و در دو منزلی آن کوهستانی غریب و ثنیه انبوه پیش آمده و دو روز آن شهرجهان

شکار را دران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود درآمد و ازانجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبه سپیری نهضت موکب
عالی فرمودند و دران منزل شوق قراولان عرصه شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم و دران
گله فیل میگردد حضرت شاهنشاهی بشوق شکار در هنگامی که خسرو خاوران بخیطا بیض صبح در پیچید متوجه این
صید شدند تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک بآن بیشه رسیدند
ناگاه فیل بنظر اقدس درآمدند ازان جمله یک فیل کلان خوش هیکل بدید آمد شیران عرصه شجاعت تمامی آن
بیشه احاطه کردند و بدستور مقرر و آیین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی رفت
پاره براه رانده آمدند و ماده فیلی ازان میان از گله برآمده روی بسواران کرد و بشاه فخرالدین رسیده
او را از اسب انداخت و متوجه اسب شد و میرزا افتاده گذاشت درین اثنا بهادران تیزدست دررسیدند
میرزا از غایت اضطراب سررشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت بخاموشی نمود و مدتی این
ادای میرزا موجب انبساط طبایع بود آن روز گله فیل از میان بدر رفت و بهمگی توجه مقدس بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را
بکمند درآوردند و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار ننموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند
محرر این کارنامه قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهرنثار آن حضرت شنیده که می فرمودند آن فیل صحرائی نبود از
حکام آن ممالک سرکشیده برآمده بود و حضرت شاهنشاهی نام آن را گهیری سنگ نهادند روز دیگر همانجا اقامت
فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند تا که پنج ماده فیل نودار شد و متوجه صید و قید آن شدند و توجه
عالی به ماده فیل را ازان میان بروش معهود بسته مسرت پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه سپیری
مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپوی و دیده وری بجا
آورده در پیدا کردن آن گله فیل که باین حدود پی آن گرفته اند کمال اهتمام نمایند آخر روز بود که یکی از وحشی
نژادان آن صحرا که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس آمده ازان گله فیل نشان داد و این کس
راجه جگمن راجه دندیره بود و جهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او نیفتد آن گله را ازانجا رانده
بود و نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر کنند که جگمن
از روی دولتخواهی قراولان بتقریب شکار گذاشته است چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی

در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت محدود آورده تا آنکه ان کوه پیکران بنظر اقدس در
آمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بودند دران میان فیل مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان مبرت
بهادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف درآمده راندن گرفتند و آن فیل از غایت مستی و غرور
نگاه نیکرد و دو ماده فیلان از گله جدا جدا شده قصد و الا و ران اقبال مند میکردند درین اثنا ماده فیلی
دویده محمد طالب برادر کلان سعید بخشی را از اسب انداخت و زیر دستانه زیر کرده برو نشسته
مالش داد و نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده اند
آن ماده فیل او را بدهن و خرطوم گرفته دوید چون سواران نزدیکتر شدند او را انداخته تیزتر شد
انداختن همان بود و برخاستن و دویدن او همان این معنی باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بفنون
قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نمی ماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود و حکم مقدس
بنفاذ پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه شریفه آورده بآن جنگ اندازند و او را از سرکشی فرود آورند
بهیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی درمیان آمد چون
بهیرون تردد بسیار کرده بود روی خود گردانید و بعد تدبیر آن فیل صحرائی را از و باز داشتند درین
اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب و طریقی انیق رسید که باسهل وجوه شکار فیل توان کرد و آن چنین بود
که هرگاه گله فیل نمایان شود سواران تیزدست از دور گرد کنند چندان که فیلان بر ان مردم نظر نیفکند
و بآواز طبل می اکالانیده باشند که جمعی در عقب اند و دو فیل انس گرفته را فیل بانان ایشان بطوری
که نمایان نشوند سوار شده بجلگه که میخواسته باشند که بر ده آن فیلان را در قید آورند آهسته آهسته میرانده
باشند تا از تقلیدی که در طبیعت جانداران سرشته اند هر آینه آن گله فیل آن دو فیل را دیده در پی
میشود و بسعی خویش در انجا در آمده پای بند میگردد چون چنین تدبیری شایسته که تا حالا بخاطر هیچ یکی
از بزرگان نگذشته بود مخطور باطن اقدس شد باعث انشراح عظیم گشت و حکم اشرف سعادت
نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف و جوانب در آیند و آن فیل صحرائی را با آن گله
در میان گرفته راه اردوی معلی پیش ندام از فرمان پذیر گشته دامن خدمت برزدند چون بقلعه سپری

رسیدند کله را بدرون قلعه راندند چون تمامی کله بآن پیل بزرگ بقلعه درآمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی
کردن گرفت آن حضرت بجهت تادیب او فیل گهاندی رای را که عدیل او بود آورده بآن بدمست صحرائی
روبرو ساختند این دو کوه متحرک بصدمات جنگ باز داشتند و فیل صحرائی درهم او بخشید و تا یکپاس بعربده
و ستیزه سرگرم بودند و قریب بآن رسید که گهاندی رای عزبور رای که عدیل او بود آورده بآن بدمست
صحرائی روبرو ساختند این دو کوه متحرک فیل وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بمشاعل صواعق کردار
گهاندی رای را از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی بصدمه کوه شکن دیوار سنگین حصار شکسته راه صحرا پیش
گرفت آن حضرت یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند که آن فیل را که مانده
شده است مقید گردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی بر بستن کله فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب
فیل صحرائی درآمدند و اشارت عالی بران تافت که فیل رن بهیرون را که از فیلان مست زبردست بود
و در حلقه فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بران فیل بگیرند باز این دو کوه بیکر بکجا شده درهم آویختند
و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختی
بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته
بستند و بآهستگی رام کردند و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و گج پتی نام او نشد
بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ارتسام مستقر
خلافت کرم تر فرمودند و ممر موکب برحمت نزول کوالیار اتفاق افتاد و تمامی عظما و کبرای دار الخلافه
طنطنه قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابدیت شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال شتافتند
و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند و بانظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی
گشتند روز زمیاد بیست و هشتم مهر ماه الهی موافق سه شنبه سیوم ربیع الاول ورود بدار الخلافه
آگره گستردند و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلایق را بشکر این نعمت
عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت
توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود و آن حضرت بر وساده عیش و متکای حضور

بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی و پایه افزای دین و دولت بوده‌اند از مآثر الطاف داور
جان بخش جهان آفرین دو گوهر نایاب از یک منبع ظهور کرد و دو اختر جهان تاب از یک مطلع طلوع نمود دو چشم
سرور جلا یافت دو گوشواره اقبال اعتلا گرفت و دو عقد ثمین درخشید و دو بازوی قوت پدید گشت
دو پاره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن باشارت درآمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاهزاده
قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شکوفه دولت شگفت
و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را بصدای نشاط خواندند آوازه
کوس شادی به گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت عالم افتاد
جهان گلبانگ نوشانوش برخاست * که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست * و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ
عشرت را تفاؤل بر سعادت دو جهانی گرفته آداب شکرگذاری بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن
دیگری را میرزا حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفته
شد شاه یگانه را دو فرزند خلف * آمد دو گهر ز درج مقصود بکف * دوران پی تاریخ ولادت بنوشت
بنمود دو ماه روی از اوج شرف * و این دو گوهر یکتای دریای قدس بعد از یکماه ولادت باز بصحن سرای
عالم قدس و نزهت آباد مقام غیب خرامیدند و نقد حیات خود را نثار پدر والا قدر کردند و آنحضرت
از رحلت این دو پاکیزه قدسی سرشت قدری قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم
فرمودند چه دوربینان بارگاه کبریا را در قضای مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر
متصور نیست و از سوانح طرح معموره نگرچین انداختن و چوگان نشاط بدست یاری اقبال باختن است معمار کار
خانه بدایع علمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را بمشیت کامل قدرت
جامع جهان خواسته است که در هر آن منظر کمال اسامی گردانند و در هر مکانی خیال جمالی را طرح آرایی و آثار ممالک سازد
بنابرین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای آن حضرت بآراستن و پیراستن موضع عالی کلکرانی توجه فرمود
آن گل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد
و از آن مقام تا دار الخلافه آگره یک فرسنگ راه است و در نزول آنجا بیشتر چنان بود که هرگاه موکب عالی بعزم

سیر و شکار از شهر بصحرا می برآمد و ل اصفاهن منزل آن حضرت اکثری بآن ناحیه دلکشا می کشید و دران سرزمین
پیغمی بساط شکار گسترده میشد و بقید وحش وطیور دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف می پرداخت درین هنگام
که رایات اقبال از سیر ممالک هند و مراجعت فرموده بمستقر خلافت متمکن شد معمار همت عالی اساس اقتضای آن
فرموده که دران فضای دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند بنابران در ساعت مسعود
وطالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را از بید مهندسان سحر پرکار و طراحان جادو خیال طرح منازل دلپسند
و عمارات خاطر نشین که قواب ارواح شوق توان شد طرح انداختند و در اندک فرصتی بنایان چابک دست و معماران
کارگذار بطوری که مرکوز نگارخانه ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر
ملازمان عتبه علیه بمقدار حال و در خور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در ایام
معدوده معموره جلوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی
و بانکوره عیسی را نگرچین نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی و بیشتری دران ایام بچوگان بازی گوی
عشرت از اقبال می ربودند و بسیر و شکار داد خوش دلی و کام ستانی میدادند و درین سال ایلچی فرمان
روای ایران شاه طهماسب بامکتوب تهنیتی در رسید و تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورد و سلطان محمود
بکری که همواره اظهار بندگی کردی و آرزوی آن داشت که منصب خان لار خانی که خان خانانی باشد از درگاه
معلی یابد چون امرای کلان تر از و بودند که از مرتبه شناسی و دید حال پیش قدمان خود ارزوی این پایه را
بجا طرز سانیدندی کامروای این امنیت نگشت مبلغها زر برسم پیشکش شاه غفران پناه فرستاد که
شاید بوسیله سفارش شریف ایشان این دولت روزی گردد شاه ملتمس او را قبول فرموده اشاره گونه بدان
رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت آرای بودند روای
استحقاق بودند رواج سفارش خصوصا که مثل منعم خان باین منصب والا اختصاص داشت بنابران استدعا
شاهی را معذرتی خجسته فرموده آمده را باین بزرگان رخصت فرمودند التجای میرزا حکیم بدرگاه گیتی پناه
شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال در مطاوی احوال فرخنده مال پیشتر
صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیانرا

در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدس ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را
ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود درآورد و میرزا حکیم را در یکی از محال بدخشان
داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدری پی بارادهٔ میرزا سلیمان می بردند اما چون امری دور
از کار بود یقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان بهانه مردم پیش انتقا نکرده بود جمعی دیگر را بتدریج فرستادن
گرفت دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه تنگری بردی قوتش بیگی را با جماعتی روان
ساخت کابلیان گمان خود را یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمدهٔ ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی
و باقی قاقشال و سیوندک و علی محمد اسب و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمد
اخوند و فیروزه و خلیفه عبدالله بودند حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا اگر از
تنگی معاش و بد سلوکی بدخشیان بتنگ بود این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت
غزنین که میرزا سلیمان بقراتیم و ابن حسین کابلی داده بود آنرا تغییر داده بقاسم بیگ پروانچی داد و نیکش آن
حدود را از مراد خواجه کشتیه تنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد و انجه در اتانیلاب که میرزا سلیمان
بقاضیخان و سعید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود گرفته بخالصه خود مقرر ساخت و بتدریج
کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد و اهل بدخشان منکوب
و مخذول رو ساخته بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غازیخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک
کار کابل بود ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد
و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه از مردم کارکرده تجربه
یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال آباد و پشاور روی
عزیمت نهاد و میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز در آن منزل مقام کرد که لشکر از
ترود سفر بر آساید و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته اراده
مشار بتصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم بلاکه رسید خبر غلط شهرت یافت
که میرزا سلیمان از عقب نمی آید میرزا حکیم برگشته بکوه ماران شتافت و دختر میرزا سلیمان که در جلال آباد

بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراهی میرزا حکیم شد و در حدود بساول آمده ملاقات کرد
و عذر تقصیر خواست و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه این حدود نیست و آن خبر غلط
بود میرزا بسرعت تمام بتزیب خانه رسید و از آنجا بعلی مسجد و از آنجا به پشاور نمود میرزا در نواحی قبله جب
جرنو آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که شاید دام فریبی سرانجام تواند نمود
میرزا سرسواری او را دیده وداع کرده خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود
نیلاب شد درین اثنا خاکی کله بان که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود آمد و خبر رسانید که میرزا سلیمان
چون بجلال آباد رسید حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه این حدود است میرزا حکیم باستعجال
از آب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی بدرگاه
گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاده و سرگذشت کابل و مستمندی خود را معروض داشته استمداد و توجه
و هرگونه استمالت نموده خود بر کنار سند ساگر توقف کرد چون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای زرین
و عهده اخلاص میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود و میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود و مقصود
جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود
و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را
از آب سند شنود مایوس گشته از پشاور برگشت و از راه کریه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه
با فغانان شنواری جنگ روی نمود جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب اردو بازاری
بتاراج رفت و مارون شنواری که کلانتر این قوم بود بعدم خانه شتافت و در جلال آباد قنبر و جمعی را گذاشته
متوجه کابل شد و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد متعینان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجای
آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که نکرجین از قور و رو حضرت شاهنشاهی قبله گاه
هفت اقلیم بود ایلچیان میرزا حکیم رسیده بوسیله واقفان پایه سریر سلطنت بسعادت آستانبوس
سربلندی یافتند و عرضه داشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت
خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد و چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نابودن اتالیق خردمنش خیراندیش بود

حضرت شاهنشاهی از فرط دانش انتظام بخش که شهرستان مروت و مردمی است فکر تاریخ فرموده قطب الدین
خان را که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف
نفاذ یافت که خلاصه لشکر پنجاب برکردگی میر محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند
حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل توقف نماید و امرا بجایگاه
خود باز گردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد
خان و مهدی قاسم خان و جن صوفی سلطان و جان محمد بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان
و کلانتران آن دیار اعز اصدار یافت که گرم شتافته برکنار نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی او بر سر میرزا سلیمان
رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانه
عامره با دیگر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت و چون مناشیر
اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند قطب
الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلیخان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوستند بوصول تفقدات شاهی باوی
و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر اتک بنارس گذشته متوجه کابل شدند
و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت آباد پشاور بمیرزا رسیدند و هر یک از
امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انوار تفقدات پادشاهانه که بر وجنات
احوال میرزا تافته بود مهمات میرزائی رونق و طراوت که مرکز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود
پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد عنان
مبادرت باز نکشیدند و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود میر محمد خان
اولاد ساقی ترنابی (?) و عارف بیک را بنصیحت فرستادند او از بیدولتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون آن
خون گرفته جاهل بر جان خود نبخشود بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند یلان قلعه گیر بفتح آن
قلعه کربسته و بقوت سرپنجه مردی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل آسان بکشودند و از هر طرف داد
مردانگی دادند و بقدم همت و علم نهمت بر معارج قلعه کشائی طریقه عروج پیش گرفته نردبانها وسیع رفیع مرتب

ساختند و بر دیوار آن قلعه نقب نموده شروع در بر آمدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر قوت و توانائی در مقام
مدافعه شده دقیقه از دقایق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کربسکان
قلعه کشا حمله می آوردند و خاک خاکستر عناد بر سر صاعدان ذروه فتح می بیختند اما آن پردلان را غباری بر آینه
دل نمی نشست و احیانا اگر عارج این معارج را زخمی ساخته پایان می انداختند آن جان شوق قلعه کشایی بیشتر شدند
که از ملاحظه حال آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه جرات بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده و پای همت او برتر
نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یکساعت نجومی مفتوح شد و قنبر مذکور با سیصد جوان
که همراه او بودند هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از ان اجل رسیده‌ها را بر رهگذر مفر
دادند تا واقعه احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان بی دولت را یک بیک چنانچه دیده اند بمیرزا سلیمان خاطر
نشان کنند و سر قنبر کوتوال را بار مغانی کنگر قلعه کابل فرستادند و باقی قاقشال و مردم کابل استمالت نامها
ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا
و خبر وصول فتح حصار جلال آباد بکابل رسید غلغله شادی بلند آوازه شد و سر قنبر زیب کنگره قلعه کابل ساختند
و آوازه فتح جلال آباد و صیت طنطنه وصول سپاه ظفر آیین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار او از جای رفت اما نکند
این خبر دلهای برمیده مردم خود را تسلی میداد که این حرف و صوت کابلیان است اصلی ندارد تا آنکه دو بدخشی آمده
از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از ان خبر سررشته صبر از
دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب
بدخشان کنکاش نموده بعد از ردّ و بدل قرار بر فرار داده روز دیگر میرزا سلیمان نقاره کوچ زده از گرد
حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد رو نهاده بخواجه ریواج آمد و شهرت داد که بجنگ میرزا میرود
و چون شب درآمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت ببدخشان آورد و در هنگام گذشتن از آب پروان
سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و پرتال بدخشیان را برده و بهزاران محنت بحالی که کس مبیناد خود را به
بدخشان رسانید عساکر نصرت اعتصام بنگرک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا محمد حکیم باتفاق
امرای اقبال قرین بکابل درآمد و اهالی آن خطه سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشتند

غلغلهٔ شادی و طنطنهٔ آزادی بسپهر والا رسانیدند و عموم خلایق و جمهور رعایا آیین نی تغنی تازه کرده بدعای دوام
انتصاب رایات اقبال که ظلال دولتش بر دور و نزدیک سایه عدل گسترانست ترانه سنج عشرت گشتند
و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کام ستان عیش شدند بعد از چند روز قطب الدین محمد خان
بسر غزنین که وطن مانوس او بود رفت و کمال خانرا همراه خود برد و در ان خطه که مولد و منشا او و تمام
قبیله سعادة نژاد او بود بخوشی و خورمی بسر آورده و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقدات کرده
و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که از آثار سعادة و اسباب ذکر جمیل است طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام
مهمات خان کلان از تبه رائی وکالت میرزا را بجوذ صلاح اندیشید و در کابل توقف نمود و باقی امرا
وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و بکینه بانو بیگم همشیره خورد میرزا الحکیم بجهت ادای شکر الطاف
شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان شده و ببدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبهٔ علیه سعادة
پذیرفته و چون سعادة ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بود ندانه او را عقل مصلحت بین می افزود و دولت ملازمان
اخلاص مند سعادة منش بهم میرسیدند در نیولا که بیامن توجهات انتظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام
یافت و خان کلان بسربراهی مهام آنجا اشتغال داشت متفتنان کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی
شدند حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معامله رس بهره وافر نداشت همواره گوش بر سخنان واهی و مکره
و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد
و کار شیخیت ببیرسانید بنابران اوباش میرزا و کابلیان نقش ساز کاری نشست و میرزا حکیم نیز اگرچه اظهار تبعیت
گونه میکرد اما بسیاری از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد و از ین قسم یکی آن بود که خواجه
حسن نقشبندی در کابل بسر می برد و میرزا همشیرهٔ خود را که سابقا والده اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالی
آورده بود بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه
چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت و اموری که با
مناسب نبود می ساخت و اکثر مردم در خانه میرزا سخنانی که ملایم طبع خان کلان نبود میگفتند و میر محمد خان که با وجود
شورش طبع مردی مزاج دان و دقیقه سنج باریک فهم بود و در دفتر یکجا امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد

از نامساعدی بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانست آن چنان روز بد
پیش آمد و چون دانست که عاقبت ناخوشی خواهد کشید نظر پیش بینی انداخته در شبی از شبها بی آنکه کسی وقوف
یابد از کابل کوچ کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت و عرضه داشتی متضمن حالات دار و گیر در خانه
میرزا و وقایع بیست و نیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان
اگر برای آسودگی خویش چنان بیراهه رفت بایستی که از روی مزاج دانی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه
حسن و یار محمد اخوند و فیروزه و چندی دیگر را مصحوب امرا بهندوستان میفرستاد تا هم کار میرزا بقضا
نیز رسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد ولیکن چون مشیت الهی بر امری میرود پیشتر از آن عقلای
دور اندیش را بنادانی منسوب میگردانند و آن مکنون عالم مشیت در جلوه گاه ظهور میشتابد و الحق پیش
بینان ملک دانائی را در امثال این امور جز تماشائی بودن و بر فنون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید
کرد و از سوانح فرستادن قلیج خان است برهتاس باستمالت فتح خان مجملش آنکه در صوبه بهار از قلاع والا
ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدایع صنایع آفریدگار رهتاس نام مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی
بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه
بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب آنکه بالای قلعه با آن بلندی هر جا که دو گز بکاوند آب شیرین می برآید
و از مبادی بنای این قلعه هیچ فردی از فرمانروایان بر آن استیلا نیافته مگر شیر خان که بتدبیر در یک
زمان جمعی را درآورده متصرف شد چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت و از آن باز بدست فتح خان
پتنی که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیمان بود افتاد و بپشت گرمی آنچنان قلعه با سلیمان
که حکومت بنگاله یافته بود دم مساهمت و منازعت میزد و از دوربینی پیوسته بارسال عرایض خود را از
دولتخواهان این دولت میشمرد و درینولا که آثار بی سعادتی از احوال علیقلیخان زمان بدور و نزدیک
معلوم میشد آن حضرت قلیج خان را پیش فتح خان که پیوسته بارسال عرایض نیاز اظهار بندگی میکرد
فرستادند که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را بر جاده اطاعت و خدمت راسخ گردانند و مقرر سازد
که چون رایات اقبال بحدود جونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بعیار حضور

اشرف رسانده سرکشی جوهر خود را خاطرنشان ساخت و در روز دیگر نماید قلعه تمام بسرعت نموده تمام بر التماس رفت
و او را بر جادهٔ مستقیم بندگی راسخ گردانید و چون خان بتهنی برادر خود را بملازمت آورد که برای التمس
جلایل مراحم خسروانی را دریابد دران ایام که موکب مقدس از شکار فیل از گره و برنور که شرح آن
عنقریب گذارش یابد مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بود در زمین بوس معلی سعادت اندوز
چون خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید و در اوایل این سال عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهرهٔ حضرت جهانبانی
جنت آشیانی و دختر طغائی والدهٔ حضرت ایشان بودند و الآن میرزا از بطن مطهر مقدس ایشان برکشف ظهور
آمده بود بموجب رخصت شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آن حضرت بانواع احترام لوازم این
سفر را بروجهی چنین ترتیب داده وداع فرمودند هرچند خاطر اقدس مفارقت اذان قدسی سرشت نمیخواست
اما اراده باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این
امنیت شدند نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل خدیو عالم که همواره
باقسام شکار و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری میپردازند بینندهٔ جهان خیال میکند که بجز این
کار اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و آن حضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم
سلسلهٔ ظاهر و باطن اند همیشه ظاهر را چون ظاهر پرستان صورت بین و باطن را چون خردمندان معنی
قبله آراسته میدارند در نولا نقاب آرای خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی موافق
رجب رایات عالی را بجانب نرور رو گرده نهضت دادند و بجانب سلطان شوق بجانب گوالیور شتافتند
چون در آب و هوا اعتدال بود و فیلسوار از دریای چنبل با مواکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات
منصوره از راه گوالیار گذشت چون عرصهٔ حواشی نرور جولانگاه موکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند
که در بیشهٔ نرور چند گله فیل میگردد و امر عالی صدور یافت که اردوی معلی در همان ساحت دلگشای مقام نماید و حضرت
شاهنشاهی با بعضی از ملتزمان رکاب عزت بآن بیشه در آمده و دو روز دران بیشه ها سر و بن تکاپو نموده
بگلهٔ فیل رسیدند و آنرا بآیین سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشی را در میان گرفته
باردوی عالی همراه آوردند و از مین پیرایهٔ شکار نشاط قرین آنست که روزی در مغاوزه حدود نرور بشکار اشتغال داشتند

که نظر مقدس بر اژدهای که قریب بهفت گز اکبر شاهی بود افتاد که بعضی از چیتل را که نزدیک بماده آهو باشند فرو
برده بود و باقی را در فرو بردن بود و ازین صورت بدیع نظارهٔ کارگاه تقدیر فرموده آن موذی را از هم
گذرانیدند و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را باز یافت و دوازدهم روز در آن عرصهٔ دلکشا منتظم امور
جهانبانی بوده لشکرخان میربخشی را بولایت کوه پیش آصفخان فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر نفایس امتعه که
بنیروی اقبال پادشاهی در جنگ رانی بدست افتاده بود آنچه لایق درگاه معلی باشد بیارد و فرمان عالی شد که خواجه
غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکرخان خدمت او بتقدیم رسانیده و خود بسعادت سرگرم شکار شدند بساط
شکارگاه را بورود نشاط پیرای آیین بستند آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین یعنی سال دی
از دوم اول درین شگفته زمان و خجسته زمین که هوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود و نشاط بهاری در دماغ روزگار
افتاده و مقدم نوروز جهان افروز بخجستگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت جارچمن عالم ببالیدن درآمد و گلهای صد
برگ انبساط شگفتن گرفت ه گلبران شد که پر از برگ برون آرد باز ه تا کند بال فشان سحره بلبل پرواز
غنچهای سحری شگفت از سر شاخ ه بهر دل بردن مرغان چمن چنگل باز ه از تماشاگری سبزه و گل می باید
گره عشق بهر کام نشیب است و فراز ه بندهٔ حوصلهٔ غنچهٔ این باغ شوم ه صد زبان در لب و انگه بخموشی همراز
گویا مقدم شاهست که انداخته اند ه از پر بند گل و بیل پا انداز ه بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه
از شب یکشنبه هشتم شعبان تحویل نیر اعظم منور عالم به بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم از جلوس سعادت
پیوند یعنی سال دی از دوازده اول بجوز می و شگفتگی شد و بر بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود
و آن حضرت در همان مرغزار دلکشا که نقشبندان بدایع نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور و حضور صوری و معنوی
بودند که روز دیگر قراولان بیشه نورد نامور بجای رسیده مژدهٔ عشرت رسانیدند که در فلان جانب چیتا است
آهوی پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوش وقت شده بهمان آیین و دستور شتافته
صید آرزو فرمودند و فیلان را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آن شب در آن بیشه
گلستان شوق بودند و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند
که در دشت گروهی موکب عالی بیشه ایست کز پایده بر و بیست و پنجاه فیل بخودکامی در آن میگردد بندگان حضرت

انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه پیکران رسیده
بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت پایوره راندند و نیمی از شب گذشته
بود که درون حصار رسانیدند و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامهٔ موکب عالی حوضی بزرگ که این
سحاب نهادان را سیراب تواند کرد کنده از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خویان دریا آشام را از چشمه
سار فیض که پیوسته فیل را افاضهٔ او کفیل است شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان را باطناب رفق و کمند
مدارا صید فرموده چندی را بطرف نرور و چندی را بجانب گوالیار و بسیاری را باردوی معلی روان ساختند
و بتقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار پایوره مخیم بارگاه اقبال بود الحق از سنوح این سانحهٔ نشاط افزا
که درین عرصهٔ دلگشای هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهند انواع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این
جشن مقدس روی داد و چه تدبیر والاست و چه رای عالی گره خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را
در قید در آورد و از آنجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی کرهره مقام داشت عنان تاب گشتند و قریب پیت
روز آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام امتزاج فصلین بود و هوا از روی حرارت داشت و بلا
بالخاصیه آب و هوای آن ولایت گرمسیر فیل خیز موافق امزجه و طبایع آدمیان نبود اکثر اهل اردو را قدری
تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آن حضرت نظر مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه
ساختند و بعضی از ملازمان عتبهٔ اقبال را بشکار بقیهٔ فیلان گذاشتند و بدولت و اقبال شکار افکنان
منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند و آنجا بواسطهٔ مخالفت هوا و کثرت قطره بقدر حرارتی
طاری مزاج اقدس شد و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سرشت تافت و اعتلال باعتدال
مبدل شد و نبض اقبال باستقامت گرایید و مزاج نشاط بانتظام پیوست بعد از پنج شش روز از حصول شفا موکب
عالی متوجه دارالخلافه آگره شد و بساعت سعادت پیرا آیینی که گزین انجم و افلاک بود ظل ورود و نور نزول
بران مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای بنای قلعهٔ رفعت اساس دارالخلافه
آگره بتأیید معمار اقبال است بر ضمایر رقم سنجان مهندس پای ادراک و جدول شناسان مقرنس افلاک
مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود مقدس شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده

آرایش زمین و زمان میفرماید پیوسته ضمیر خورشید نظیر در آن اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکمن
قوت بظهور فعل آمده رنگ ایزد دولت گردد ا فعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم
ریزی و آب دهی بکمال آن رساند و اسباب امیری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال و اقوات و حراست
ناموس و نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل
میفرماید بنابر آن درینولا دار الخلافه اکبرآباد را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهة مصالح ملکی و مالی باساس
قلعه عالی که درخور آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع نفاذ پیوست که
قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم
حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بر دارند و در آن محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ
تراشیده اساس نهند که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال مؤید
پایدار باشد بنابرین در ساعتی که ثبات کار و اساس حصار را مختار بود منجمان علوی قیاس و معماران دانش
طرح این بنای اعظم کشیده و کار حفر از هفت طبقه زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز
پادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت
بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس از بنایان چابک دست و مزدوران قوی
بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین
که هر یکی در صفا آیینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موئی را در
درز آن راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرض هشت سال با کنگره و فصیل
و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش
اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش
و بینش و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص راسخ مخصوص باشد نامزد گردد
تا همواره بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام عتبه علیه استسعاد
یافته درخور حالت و استعداد بوظایف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طریق خاطر

این طبقه قناعت گزین که شکر و عاید بجمعیت گراید و بدل جمعی در اطوار عادات و عبادات خود ثبات قدم
بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگر چه این گروه در هر ملکی
باشند و هیچ اقلیمی ازین طایفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشترند هرگز بر کسی که متصدی مهمات
این طبقه باشد اول باید که سیر چشم بود تا این منصب عالی را وسیله اخذ و جر نسازد و در مال فقرا دست طمع
نه بیند و اگر چه بر حق هر کس نظر از داشتن خود را بحزه عام و خاص کرواینده نیست وجه سعادتی از پی اله
معده حرص خود را خواهد که سیر کند دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد
تا بسفارش ستمگران و شاطکی مردم و نافهمید که خود ترجیح مرجوح واقع نشود و هر کدام در خور استعداد اعتبار
یافته در مقام افزایش کار خود کرد و سیوم بیزار طبیعت نباشد تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت گذارند
و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه جدآوری باشد که روز از شب نشناخته انجاح مهم مسکینان و محتاجان را
گزیده ترین عبادت شناسد چون این اندیشه حق اساس پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای این چنین
شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد تا امکن آراستگی داشته در تکاپوی اهلیت بیقرار باشد شهد
مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او میشد از تحسین مداحان نادرست و حرف سرایان
ظاهربین از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانید و آن
خدمت شریف را برای او التماس نمود خدیو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی که در حق مردم بی‌غرض گمان
نیک نیز مینمایند بر و و نش مظفر خان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد کردند و او دکان خود را بتلبیس و تزویر
آراست و خدیو زمان که بدار الامن حسن ظن اقامت داشته نشاط آرایی بودند توجه فرمودند و دانکه
فرصتی بهجوم خویش امد کو یان غرض آلود و استیلای نادانان کوتاه بین طالب علمی او بلای فروخته آمد
و علم ظاهر او بعلم باطن تبدیل یافت او نیک واسطه بر شیخ عبدالقدوس است که اهل هند را گمان ولایت بود بادوم
و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته است عیار این مرد نیز گرفته
آمد و پرده از کارش برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش باید نهضت موکب موید شاهنشاهی بر دفع فتنه
خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال که در آن یورش عالی روی نموده بر دریاکشان خمخانه

هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد و کانجا بزا الحنان تر میکند اگر آدمی سعادتمند فراهم
آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و صورت آرایش ذات او شده همواره اسباب
دنیوی را سرمایه هزار نیکی میسازد و برای زینت حال و ذخیرهٔ سفر آخرین اسباب ترتیب میدهد و اگر پیشانی
بخت یکی سیاه باشد و در فطرت بدگوهر و تیره درون هر آینه دنیا داری او سبب هزار خسران و نکال گردد
و آن بدنهاد مدبر پیوسته ذخایر دنیا را سرمایه هزار وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین آزار جهانیان
سازد و روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و پای ضلالتش افشرده تر گردد و نه قدر نعمت شناسد و نه حق
ولی نعمت داند در خور حالت گاه در مکر و تزویر روزگار بگذراند و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر
و باطن دم بغی و طغیان زند و مصداق این حال احوال خسران مآل علیقلیخان زمانست که از آغاز
در آمد هندوستان و زنگ زدای این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بجد
اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات قبیح گشتی و از تنگ ظرفی آثار بد مستی بظهور آوردی چنانچه
بندی ازان رقمزدهٔ کلک وقایع نگار شد و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانده از صفحهٔ
ذات رقم زلات جهت ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت را
ندانسته اسباب شورش و آشوب سرانجام دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکندرخان اوزبک هزل
مغز بغی و طغیان را میخاراند از آن اغماض فرموده در هنگامی که رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت
نرور نهضت والا میفرمود اشرفخان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندرخان
فرستادند تا او را بنوازش الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته باستانبوس والا سربلند سازد و از
اندیشهٔ تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت گرداند اشرفخان چون بمراسم اکرام دریافت و با داب
تعظیم پیش آمده بمنزل خود برد و چون بر فحوای مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمانبرداری آمده
از روی ظاهر در استعداد دریافت ملازمت شد و مدتی بدین حیله گذرانید و در باطن باتفاق پتهان خیال
دیگر میپخت عاقبت کار با اشرفخان چنان گفت که ابراهیم خان آق سقال یعنی ریش سفید ماست و قرب جوار
دارد رفته او را می بینم و باتفاق او بدرگاه متوجه میشوم و بدین عزیمت از اوده بسرهرپور که جایگیر ابراهیم

خان بود رسیدند و از آنجا پیش علیقلیخان شتافتند و مجموع آن جماعت تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته
و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و با علان عصیان خفی و اظهار طغیان جلی مبادرت نموده از حجاب حیا و پرده
شرم بیرون آمدند و با خود درمیان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه
دارد و ما دو جوق میشویم اسکندرخان و ابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته در آنجا دخل می انگیزند
و علیقلیخان و بهادرخان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنجاست
رفته نایره شراره اشتغال میدهند و باین تدبیر شاید کاری از پیش رود و چون فکر ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان
برین سودای فاسد آورد اشرف خان را درمیان خود باین مجرمان پاس میداشتند و باین راه روش
ابراهیم خان و سکندرخان بسمت لکهنو و علیقلیخان و بهادرخان بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون
صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق این شوربختان با یکدیگر امرای آن سرحد مثل شاهم خان جلایر
و شاه بداغخان و امیرخان و محمدامین دیوانه و سلطان قلی خالدار و چلمه توایچی و شاه طاهر بدخشی
و برادرش شاه خلیل الله و گدا علی توکلچی و خانقلی پیاده بان و یوسف طغائی و دیگران شنیدند
سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و میانه ایشان و سکندرخان و ابراهیم خان در
نواحی قصبه نیمکهار آتش کارزار بالا گرفت و محمدامین دیوانه بر قول سپاه بیراه تاخته چندیرا از میان برا
انداخته خود عین تاخت و باخت اسپش سکندری خورد و او از پشت زین بر روی زمین افتاد و مخذولان
اقدام نموده او را دستگیر ساختند و شاهم خان و شاه بداغخان اگرچه از معاینه حال محمدامین
قدری دل باد داده بودند اما چاره کار آن بود که فدایانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش
درکشش نمایند بی اختیار پیش آمده بمردی مردآزمائی نمودند چنانکه دلاوران کارطلب از جانبین
در جنگگاه افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه
قلعه نیمکهار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجری را معروض عتبه والا داشتند و علیقلیخان
و بهادرخان عنان بصوب مانکپور تافته دست فتنه در آن حدود بنهب و غارت دراز کردند و مجنون خان
قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لایق حال ندیده بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان

نزد اصفهان فرستاده او را طلب داشت آصفخان بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان خود را
بحراست ولایت گذاشته و بسیاری را از مردم کارکرده همراه گرفته در گره رسید و در آنجا از اموال
و اشیایکه در جوالاکره بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخشش کرد و مجنون خان از آنجهت کرامند مساعدت نمود
و چون مجنون خان باعانت آصفخان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد
تا با فواج علیقلیخان نبرد مردانه میکردند و درین اثنا مجنون خان و آصفخان نیز حقیقت احوال بوسیله قاصدان
چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده
در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون دفع فتنه و فساد
شوربختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافه خلایق است هر آینه عزیمت این کار شگرف
و آنرا بعمل مقرون داشتن بر ذمه والای فرمان روایان عالی شکوه بموجب فرموده سلطان خردکه
ایاب دار القدرت الهی است امریست از جمیع فرایض مفروض تر و مثوبات این عبادت کبری از جمیع
ثوابها گزیده تر چون مضمون عرایض امرا متضمن بر طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار
بذروه عرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشایست چنان اقتضا فرمود
که درخت خاردار اهل بغی و عصیان را پیش از انکه سر بهوا کشد و پای استحکام فرو برد و بعد شد باد بطش
و صرصر طیش از بیخ و بن باید بر کند بنا برین حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت
و بمقتضای انکه تاخیر در امثال این امور نگنجد پیش از انکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد منعم خانخانان را
با بسیاری از بهادران برسم منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت و اقبال آن حضرت دران چند روز
از اول صبح تا آخر بنفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تایید داده تهیه حشم نصرت پیوند مینمودند در اندک
فرصت لشکری آراسته شد که شبدیز تیز گام اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتوان کرد و چون
فیل خیل لشکر در سایه سنجق گردون سای فراهم آمد توجه اقدس جهان پرتو انداخت که فیلان مست
جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصه عرض در آمدند و بنظر در بیع از انجمله دو هزار زنجیر فیل بجهت همراهی
موکب عالی گزیده شدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار الخلافه آگره بترسون خان تفویض

فرموده روز پنجشنبه دهم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال پای دولت در رکاب سعادت
آورده از دریای جون عبور فرمودند و چون موسم گرمای مفرط بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکردند تا
آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت درآن
منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیا خان که از طالع ناخجسته در زمرهٔ عاصیان درآمده
بود درین هنگام چون دولت ازان بیدولتان روی گردانید بوسیلهٔ شفاعت خانخانان به بساط بوس پایهٔ
سریر والا استسعاد یافت ازانجاکه شیوهٔ جانبخشی فطری آن حضرت است جراید جرایم او بگرداب عفو انداخته
بپرسشهای تفقدآمیز نوازش فرمودند و از بارگاه تفضل دلداده بپایهٔ اعتبار سابق رسانیدند و ازانجا
بعرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد درین وقت منهیان
دولت خبر آوردند که اسکندر سیه‌بخت با آنکه طنطنهٔ نهضت موکب والا در گوش او پیچیده همچنان قدم
شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است از استماع این جرأت و جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی و سطوع
سطوت ظل الهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را خود بنفس نفیس در کنار او نهند بنابرین
اندیشهٔ صواب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته نیم
شب بجولان اشهب جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند و یک شبانروز بدولت و اقبال در راه نوردی
گذشت و روز آینده که سفیدهٔ صبح از افق شرقی برآمد غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته توتیای دیدهٔ
اقبال شد و حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص
گزین بمنزلهٔ هراول بوده پیشتر میرفته باشند و اسکندر خان که از تهی مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات
افشرده بود از خبر ایلغار بادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار بر فرق سعادت
خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سر بر آسایش گزیدند
و چند سر از بهادران کارطلب را بتکامشی نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته بهر کرا ازان
مدبران برگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسهٔ سر او میکردند سکندر خان نیم جانی بسلامت
برده رانده و مانده خود را بعلی قلیخان و بهادر خان رسانید و بهادر از ماندگی اسپان باعث بر ایستادن

شد علی قلیخان و بهادر خان که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شده پای ثبات
خود را متزلزل یافتند و از محاصره مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند
و بن و بار خود پیش انداخته از گذر نرهن از دریای گنگ عبور کردند و آن روی آب بزمینهای قلب پناه
بردند و موکب مؤید آن قدر بخطه لکهنو قرار گرفت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن آن
اتفاق افتاد و رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طی مراحل می نمود آصف خان و مجنون خان و دیگر
امرا که با علی قلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند چون سنگ راه از میان بر خاست در شاهراه
ارادهٔ تبارک اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور بسجده درگاه سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس
درآوردند و از آنجمله پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفایس آن ولایت بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی
منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعهٔ توجه شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و از آن وقت که آصف خان بنیروی
اقبال شاهنشاهی تسخیر ولایت گره کرده و بر خزاین و دفاین جوراگهر متصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده بود
که توجه اشرف را شاید بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه زرنخواه بنظر اقدس درآورد و از آنجا که اجابت
ملتمسات الارباب ارادهٔ شیوهٔ مرضیه حضرتست استدعای او پایه قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت حال و عرصه آمال او
بخوبترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور بر سریر چهارم نور افزای عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت شب راه گریز
گرفت آصف خان لشکر خود را قریب بپنجهزار سوار در عرصه چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی دولت
ارباب کرم گشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف بی پایان شاهنشاهی شد و فردای آن روز که سی و دوم تیرماه
الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت و منازل رفعت اساس
درون ارک جونپور ورود اقدس دولتخانهای سعادت و اقبال شد توجه عالی باصلاح آن ممالک که از دست برد ظلم آن
مفسدان بی اعتدال خراب آباد افتاده بود دیر توانداخت و چون علیقلیخان و دیگر اهل بغی و عصیان از
صدمات سطوات موکب والا اردوی بقرار آورده از آب گنگ گذشته آصف خان را با بعضی از امرای نامدار و سپاه
کارطلب چون مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ
سطوت سلطنت قورباد شاهی باهتمام وزیر جمیل مقرر گشت که تا بهید بخش عساکر منصوره باشد تا امر الوازم کورنش واجب

تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت باشند علیقلیخان و امرائی او باریافته نزدیک حاجی پور رو بروی آب جای
قلب رفته مستحکم شدند و با فغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله باو رسیده بود و فتح خان
تبنی و جنید خان برادر او که ایالت رهتاس داشته استظهار نموده و این طبقه سیه روزکار در مقام استعداد
شده بر کریوه عناد و طغیان ایستادند رای دولت فزا مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان
کررانی به بنگاله فرستاده او را از معاضدت و مظاهرت علی قلیخان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت
روان کردند که بکاردانی و سخن پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمعی از خودسران افغان
که با این طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علیقلیخان روانه ساختند و چون حاجی محمد خان را با علی
قلیخان سوابق روابط بود بمقتضای رابط قدیم و بطمع آنکه از موافقان باشد با خود بعزت و حرمت پیش آمد چون آثار نو
میدی از نقوش پیشانی او خواند از انجا که ببدولتی دامن گیر او بود او را مقید طور گردانید و حاجی محمد خان سررشته
حقیقت و بندگی از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند گوش هوش او زدی و انصاف آنکه توقف حاجی محمد خان
در میان باغیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظور و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت
چنانچه عاقبت کار او را بو الده خود همراه ساخته بعتبه والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشته خامه
عرض کرده از سوانح فرستادن جینخان خزانچی است بولایت ادیسه که در اقصی سمت شرقی جنوبی سواد اعظم
هندوستان واقع شده از ان هنگام که هندوستان فتح شده پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین بر ان سواد نتافته
و همواره فرمان روایان ولایت ادیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روائی
ادیسه در ربا ضمیمت خودی نشاندند و لیکن درخت امید شان باروز نیکبخت چه درحواشی آن عقبات خوفناک
و کوههای بلند و پست و سنگستهای پیچ در پیچ و مرو بیشههای سخت دشوار چندان است که دست تصرف پادشاهان بآن مملکت
رسیدن متعذر و خاک آن زمین ناسپر عساکر شدن متعسر است بلکه هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه
براجه جگنات می برد والی بنگاله را بر دستی نبوده ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور است براجه جگنات
پناه آورده و ان راجه ناجیتی از ادیسه را بطریق مساعدت داده هر چند سلیمان کررانی باتفاق بان تسلط جهد نموده دفع او نتوانست
بلکه پیوسته از و هراس منادمی بود و درین هنگام که بلده چون نور موردهوکب والا گردید ضمیر صوابنمای حضرت شاهنشاهی

ادیسه بوده از آن مدت که فرقه افغانان دست آسیب
بر بنگاله دراز داشتند پیوسته مخلص تمام
فتح طه

جنانچه

که فهرست حساب نزدا را از روزنامچه امروز استخراج مینماید خان اقتضا فرمود که یکی از نظر دانان پایهٔ قرب را نیز همراه
ادیب فرستاده تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد چیتخان خزانچی که جواهر اخلاص
از ناصیهٔ احوال او پیدا بود باین خدمت اختصاص یافت و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت همراه او
رفیق ساختند و این هردو باتفاق عازم ادیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت
استقبال فرستاده دریافت و مراسم تعظیم و تکریم وا داده آن دولت را بشهر برده بمنازل شایسته فرود آورد
و بخدمات لایق اقدام نمود و کمر بندگی بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقهٔ غلامی آن درگاه
والا در گوش هوش نکشد و پایهٔ آداب عبودیت نگاه ندارد و اساس ارتباط و اسعاد بعلی قتلیخان در میان
نهد من با جمعیت خود ابراهیم را که تخم دعوی دارا و ست پیش کرده روی به بنگاله می آرم و کار پردازی بروزگار
سلیمان میکنم که عبرت جمیع شوربختان فتنه انگیز شود راجه بعد از سه ماه که با چیتخان و مهاپاتر آداب خدمتگاری
و مهمان داری بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانه درگاه معلی ساخت
و دران هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ نگرچین معدلت آرای مجلسها بود چیتخان
و مهاپاتر همراه ایلچی راجه که پرمانند نام داشت بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح
در هنگامی که رایات اقبال در جونپور استقرار داشت گریختن خواجه عبدالمجید آصفخان است سبحان الله
مستان دنیا که خرد و صلاح بین ندارند بسی خود در هلاک خود میکوشند و از اندیشه بری مانند و یکی از اعاظم
بلیات آنست که با وجود مستی و مدهوشی و قدر نعمت ناشناسی بر دولت خود چون بید می لرزند و باندک
توهمی از جای رفته کاری که هزار دشمن برای ایشان نتوانند اندیشید بیک چشم زدن برای خود بهم میرسانند
چنانچه آصفخان را از شتابزدگی و سبکسری واقعه پیش آمد که رفع خجالت آنرا تدبیر مدبران روزگار مفید
نیاید و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن ضلالت رخسار خجالت او را از غبار جرایم پاک سازد نشان
انفعال باقی ماند غرض از تمهید این مقدمه صواب مشحون آنکه آصفخان از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب
ارجمند و پایهٔ عالی اختصاص یافته مجددا بپاشلیغی لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود و ازانجا که خبث
گزینان را خوف دامنگیر می باشد بحرف و حکایت فتنه اندوزان تهی مغز از جای رفته و محافظت رتبهٔ خود

نموده بتوهمی واهی گریخته بجانب گده رفت و مجمل این قضیه آنکه از آن هنگام که آصفخان ولایت گده مسخر ساخت
برغرور این جور اکره متصرف شد و از کوتهی خرد و خست نفس و کفران نعمت از بادشاه و مربی و ولی نعمت که
بدولت او از قلم بعلم رسیده بود پوشیده از ذخیره او بارخود ساخته بود همیشه بخود توهمی راه میداد
و هرچند آن معامله نافهم بمقصد پایان اشتغال سلطنت رتق و فتق نهاد رستا اما از آنجا که معده طمع این حریصان حرص
خاک پر نسازد و سود مند نیاید همواره سخنان تباه معانی برمزدا با میگفتند دریغ لاکه شکر شایسته بنظر اقدس
آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان بیمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات
و تزویرات اهتمام میکردند و دوستان ناقص درک معامله نافهم و فتنه اندوزان سخن ساز دورویه
یکی را هزار ساخته بآصفخان پیدل میرسانیدند تا در شب سیوم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر نهصد
و هفتاد و سه بخیال فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادرش وزیر خان و بعضی از مردم موافق بمقصد ولایت
گده که پناهیست قوی خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود و دیگر تا بمقصد عنان باز تافت صباح دولت
خواهانی که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض درگاه والا ساختند و عرضه داشت
این مردم در صحرای دلکشای جونپور وقتی که حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کامستان بودند بوسیله
ملازمان رکاب دولت بذروه عرض رسید حضرت باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را با
الوس لشکر نامزد ساختند و شجاعت خان را با چندین بهادران کار طلب بتعاقب آصفخان تعیین فرمودند
شجاعت خان بمانکپور رسیده متفحص احوال آصفخان شد آنجا خبر یافت که بقصبه کره رسیده در صدد
آنست که خود را بگده رساند شجاعت خان کشتیها را گرد آورده خواست که از آب بگذرد سپاه منصور بر کشتیها
برآمد و از آنجا آصفخان از آمدن شجاعت خان خبردار شده با لشکری که همراه داشت برگشت که بر لب
آب سر راه بر شجاعت خان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بود که آصفخان راه ممانعت پیش گرفت
در میان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامه نبرد گرم شد و از روز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود و چون حجاب
ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصفخان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده شبا شب راه گریز پیش گرفت
و بامداد دیگاه که شجاعت خان خبر گریختن آصفخان شنید بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلوریز در

پی او تاخت و بگروهی از عقب ماندهای افغانان رسیده دانست که رسیدن با و در کمال تعسر است عنان
مراجعت تافته متوجه زمین بوس والا شد و در جونپور باستلام عتبهٔ قدسیه سربلندی یافت و از
سوانح فرستادن قلیج خان است بار دیگر برهتاس سابقا سمت تحریر یافته بود که بندگان حضرت
شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیج خان را فرستادند که او را بر لوازم بندگی راسخ گردانند و مقرر سازد
که چون رایات عالی بحدود جونپور نزول اقبال فرماید متوجه ملازمت گردد و فیل تخت بلند را همراه آورد
در بیولا که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیج خان را فرستادند که او را بشاه راه
سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه رایات والا از دار الخلافه نهضت در آید سلیمان فوجی بقلعه
رهتاس فرستاده بود تا بمحافظت و مساعدت علیقلیخان تواند بدست آورد و لشکر سلیمان باستظهار علیقلیخان
کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا بلشکر سلیمان که بمحاصره مشغول بود رسید
دست از محاصره باز داشته پا از دایرهٔ قلعه گیری باز کشیدند فتح خان که جز دوروئی و تند و بدکاری نداشت چون
حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرد آوری ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام روا شد و مخفی
کس پیش برادر خود چینخان که همراه قلیج خان بملازمت آمده بود فرستاده پیغام داد که من از امر
آذوق و ذخیره دل بجمع ساخته ام اکنون تو بهر روشی که میسر شود خود را بقلعه برسان که وقت چینخان
چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله اندوزی انداخت بعرض واقفان بساط اقدس رسانید که
یکی از خاصان درگاه معلی بمن همراه سازند که انجا رفته باستمالت بادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه
باستان عالی آورم بنابران قلیج خان را باین خدمت بخشیدند قلیج خان حکم والا را کاربند شده برهتاس
پیوست فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملایمتهای منافقانه بتقدیم آورد اما بمقتضای شقاوتی که در سر داشت
بمواعید کاذبه وقت میگذرانید قلیج خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت نمود
چون فتح آن قلعه و جمیع آن ولایات تعلق بوقت دیگر داشت دران هنگام توجه بر تسخیر آن پرتو نینداخت
و از سوانح این یورش آنکه چون مدت مدید علیقلیخان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر نشست و جز خاک
خذلان بر سر خود نبیخت درینوقت زمان پشیمانی و شرمندگیست آن مدبر مخذول در بغی و عناد که سرمایهٔ

نی دوکتی است پیشتر اهتمام نمود سکندرخان و بهادرخان و جمعی را از خود جدا ساخته بولایت سروار
فرستاد که از ان طرف این شوربختان فتنه اندوز درمیان ولایت در آمده بتاخت و تاراج غبارانگیز
گردند چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغخان و سعیدخان و قیاخان و حسین خان و باقیخان
و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و چلمه خان و محمد امین دیوانه و بیک نورین و سلیم خان و فتوی افغان را
بسرکردگی میر معز الملک تعیین فرمودند پرتو حکم معلی بران تافت که لشکر منصور سرراه بر ارباب عدوان
گرفته نگذارد که گرد این فتنه انگیزان بر دامن آنحدود نشیند افواج قاهره همت بدفع اعادی
گماشته تا برگنه خیرآباد عنان مسارعت باز نکشیدند و حضرت شاهنشاهی سودای فاسد علی قلیخان را چنین
علاج فرموده بخاطر مطمین متوجه الهاباس شدند علی قلیخان که در فرستادن و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده
بود که فتوری در عساکر نصرت مآثر راه خواهد یافت ازان داعیه واهیه ناامید گشت و بخیال ناصواب دست در
مکر و تزویر زده اولا بیبی سروقد نام عورتی را که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت
پیش منعم فرستاده تذکار آشنایی قدیم نمود و بعد از ان دیگر مردم کاردان روان ساخته در مصالحت بر منعم خان
خانخانان از ساده لوحی یکرنگی گفته ملتمس از استیصال معاندان دست کشیده و سخنان مزور او را باور داشته
بدرگاه جهان پناه عرضه داشت فرستاد و بفرط الحاح التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی
بمقتضای کمال مروت و فتوت هرچند بعین الیقین بد درونی و فتنه اندوزی علی قلیخان را میدیدند ملتمس خانخانان
را بوقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که مراحم خسروانی را خاطرنشان
نماید و بر حقیقت اسرار محبت آگاهی یافته دقایق آنرا معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعم خان
باین عاطفت کبری اختصاص یافت بعلی قلیخان نوشت که مناسب آنست که بایکدیگر نیز قاصد و پیغام جهت
داشته در تاسیس مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون دران ایام
شهرت یافته بود که بعضی از بهادران اخلاص مند شاهنشاهی چون عادل و جمال خان بلوچ قرار داده اند
که کمین بوده کار آن مدبر را بانجام رسانند علیقلیخان درآمدن و دیدن منعم خان ملاحظه عظیم داشت
میخواست که معامله مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد منعم خان قبول این معنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد

که در میان دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح نمایند بنابران علی قلیخان این مژده را فوز عظیم دانسته
اهل و عیال خود را در همان محکمه گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر چوسا شد و بمقام بکسر که آن طرف آب
گنگ بود در روبروی اردوی خانخانان خیمه زد و حسن خان تبتی و سلیمان منکلی و کالا پهار از امرای افغانان
همراه او بودند و بارسال رسل و رسایل تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد و بمقتضای قرارداد روز
دیگر از آن طرف علی قلی با سه کس خود یکی شهریار گل که از طبقه کردان بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر
سلطان محمد میرآب و یک قورچی او که آهوی حرم نام کرده بود سوار شد متوجه اردوی خانخانان شد
و ازین طرف خانخانان نیز بر کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بابز بیدبیگ و میرا خان
غلام سلطان محمد قبق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علیقلی خان شد و از دو طرف
دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان جزیرهٔ آب نزدیک
بهم رسید علیقلی خان برخاست و گفت کیفیت لیخ سلام علیکم و جسته تنها خود را بکشتی منعم خان انداخت
و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی صحبت بگریه سالوس گذشت و باره در ذکر خدمت
زعافی
فروتنی گذرانده و لختی در عهود و ایمان صرف شد بعد از آن قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی
بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرض داشت نماید که آن حضرت خواجه جهان را که
مدار مهمات سلطنت برای زرین او بود نیز فرستند تا خاطر علیقلی خان بالکلیه جمع شده هر کدام
بلوسوسی پیمان دولتخواهی را از صمیم جان استحکام دهد و باین قرارداد از یکدیگر جدا شده
هرکدام باردوی خود آمد و این واقعه در اوایل دی ماه الهی بظهور پیوست میرزا غیاث الدین علی
بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید حضرت
شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علی قلیخان روز دیگر منعم
خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانهٔ علی قلیخان رفت شاهم خان جلایر و میر منشی و حیدر محمد خان آخته
بیکی و کوچک علیخان و تیمور بیگ و جمعی همراه بودند علی قلی جشن بزرگانه داشت و مراسم مهمانی
بجا آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمد و بعد از آن خواجه جهان آمد

منعم خان خواست که باتفاق خواجه جهان باز بمنزل علیقلیخان رود خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علی
قلیخان چون اهل اعتدال است و من ناخوش رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار بجدید گروی
برای ما بگیرید تا بهم برویم منعم خان ابراهیم خان ازبک را بگروی از علیقلیخان طلبیده آورد روز دیگر
منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علیقلی صحبت داشتند روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت
داشتند و مجنون خان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا ایک نیز درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان
و علیقلی آشتی دادند هرچند سخن در رفتن علی قلی دراز کشید فایده نکرد و از حیله تلبیس که در سر داشت
بآستانبوسی قرار نتوانست داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی پای دلیری
اقدام نمی توانم کرد درین مرتبه والده خود را و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست میفرستم
و بعد از تقدیم خدمات لایقه باستلام عتبه علیا مشرف خواهم شد بعد از گفت و گوی بسیار همین معنی
قرار یافت روز دیگر علی قلیخان والده خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامی خوش بال سندر
و اپچیله که از فیلان مست زبردست مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میرزا دی و نظام آقا
فرستاد و حاجی خان سیستانی را که مقید طرب بود نیز فرستاد خانخانان و خواجه جهان افواج قاهره را
برکنار آب در مقابله گذاشته والده علیقلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه
معلی نهادند و ببارگاه مقدس رسیده خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته
و سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیله شفاعت او جرایم گوناگون این شوره بختان قلم
عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگرچه ظاهر عیانست که این واژگون طالعان بعهد خود
وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیزست تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جایگیرهای ایشان بدستور
پیش مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی درین حدود دلپذیر و نگار مسرت پیرای
خاطر باشد علی قلی از آب گنگ باین طرف عبور نکند و چون دار الخلافه آگره مستقر رایات اقبال
شود وکلای اینها آمده اسناد جایگیر خود را درست نمایند و بموجب آن مناشیر اقبال محال جایگیر
خود را متصرف شوند خانخانان از ظهور عنایت بادشاهانه تارک مفاخرت باوج عزت رسانید

و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم فرو آورند و مژدهٔ عفو گناهان را بوالده
علیقلیخان که در حریم حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر نوید بخشایش بود رسانند
و چون معامله این نابرخورداران بید ولت بر تلبیس بود چنانچه بر آگاه دلان معامله ریس
پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست که حقیقت بد درونی این طایفهٔ کافر نعمت بر ساده لوحان
زمان خاطرنشان شود بعد از چند روز که اینها بسعادت زمین بوس عز امتیاز یافته بودند خبر
جنگ میر معز الملک و امرای کبار بباز یافتگان درگاه معلی رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون
بهادرخان و سکندرخان باغوا و صلاح دید علیقلیخان گرد خلاف و عناد برکار سر دار انگیخته در
مقام بغی و عصیان ایستاده دست بفتنه و فساد کشادند ناگاه درین اثنا آگاهی شایسته فوجی بزرگ
از مواکب عالی رسید و از استماع شکوه این فوج دست و پا گم کرده خود را مرد این میدان
نیافتند و لی اختیار شده در مکر و تزویر زدند و از روی ظاهر بمیر معز الملک و امرا پیغام دادند که چه
ضرورت دارد که در مقابله عساکر منصوره آمده خیال محال جنگ داشته باشیم استدعا آنست که واسطه
شفاعت زلات و جرایم ما گردید و فیلان نامی که باقبال بادشاهی بدست آمده و طبع اقدس بدان رغبت
دارد روانه درگاه معلی میسازیم و چون بظهور رسد که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک
شده است ما هم بدرگاه جهان پناه رفته سجدات عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک
و سایر امرا چون رنگ آمیزی و تزویر این گروه عاقبت نامحمود دیده انستند داغ رد بر پیشانی خواهش آنها
نهاده جواب نوشتند که رقایم آن تمام و جرایم شما هم از آن قبیل نیست که جز بطوفان خونی شمشیر آبدار از
جریدهٔ روزگار محو توان ساخت بهادرخان باز بمیر معز الملک پیغام داده درخواست کرد که اگر
تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت بتشافه گفته شود میر معز الملک قبول این
اراده نموده با معدودی از اردو برآمده رفت و بهادرخان از آنجانب با چندی پیش آمده
میرزا دریافت و مقدمات از جانبین درمیان آمد چون آثار حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت
صلح قرار نگرفت لیکن بحرف و حکایت روزگار میگذرانید چون سرگذشت حال بمسامع اجلال رسید

حکم والا بشرف نفاذ پیوست که لشکر خان و راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته اگر صلاح حال
در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس آن جماعه باشد از فضل و رحمت پادشاهی
نا امید نسازند و این دو دولتخواه با سپاه نصرت قرین پیوسته بآن بیدولتان پیغام فرستادند که
آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان می‌آرید اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بعزیمت درست و خاطر
مطمئن متوجه آستانبوس گردند و اگر نه وقت گذرانیدن و دست در حیله زدن کار مردان نیست
و چون دل ایشان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمونی ایشان نشد و دولت یاوری نکرد و از مدرکه
خود در نواحی خیرآباد پای ضلالت بجای جرات را در دلیری افشردند و عساکر دولت را چون
حقیقت الحاح علیقلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم بود و لشکر ایشان در مبارزت مماطلت
نموده بود راجه و لشکر خان تکرار جنگ داده ترتیب صفوف و تسویه افواج همت گماشتند
قول بمیرمعز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان و دولت خان
فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیا خان و چینی اخته و شیر سلطان
و راجه مترسین و کرمسی و مهر علی ولد استاد یوسف و جمعی از جانسپاران دیگر ترتیب یافت
و جوانغار بباقی خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و فتو و ناصر قلی اوزبک و چندی از دلیران
نظام پذیرفت و هراول بمحمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قلقدم خان و شاه فنائی و
رحمت اوزبک و قلماق بهادر و طایفه از مردان کار رونق گرفت و التمش بخان عالم و هند و مغل
و رایسال درباری و رای تیز داس و داود خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت
از آنجانب باغیان سه فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان و فوجی
بسرکردگی محمد یار برادرزاده اسکندر در هراول مقرر ساخته آماده جنگ شدند و در میان هر دو
هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کرده جسته بود که مردم التمش داد دلاوری
داده هراول را برداشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق لمعان بر خاک
هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان پایمال فنا شدند و سکندر با فوجی گزیده از دنبال این فوج داد

عربده بود اکر ادبار بروی دولت خود بخته و پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد و افواج قاهره
کامیاب نصرت و اقبال از دنبال منهزمان درآمده هر کس از آن تیره روزکاران بخت برکشته میرسیدند خونش
بخاک میریختند تا بر لب سیه آب رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیه آب زده از خاک سیاه بیرون
کرد و بسیاری از سپاه کار آمدنی او دران ظلمت آباد فرو شدند و افواج قاهره که سکندر را
هزیمت داده بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پراکنده شدند بهادرخان که با جمعی در کمین بود
درین زد و کیر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسید و جنگ در پیوست و شاه بداغ خان از اسپ جدا شد
و بقید مخالف درآمد و عبد المطلب پسرش توفیق نیکوخدمتی نیافت و ناصر قلی و جمعی از کار نمکان تباه
خرد خاک بحقیقتی بر فرق روزکار خود ریخته بغنیم پیوستند بهادر این فوج را برداشته متوجه قول
شد و تولقچی جنگ سر رشته بخود را از دست داده عار فرار اختیار نمود محمد باقی خان بهانه حفظ
اسباب و ابقای اموال خود را بکناره کشید و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ نکرده پشت
بموکب داده و از شومی آنها لشکر فتح کرده را شکست افتاد راجه تودرمل و قیا خان و اعتماد خان
و مردم التمش جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کاری بسرانجام نشد غرور را این
نتیجه است این معامله نافهمان نمی بینند که خدیو زمان با علم یقینی چگونه مدارا میفرمایند هر کرا کردار
چنین باشد آنچه بیند از خود بیند و روز دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شد
و سران لشکر عرض داشتی محتوی بر حقایق سرکذشت باستان معلی روانه ساختند آن حضرت که معدن
مروت و مردمی اند چون بر حقیقت حال مطلع شدند از انجا که مجدداً از جرایم ایشان کذشته بودند
جریمهٔ عظیم چنین را ناشده انکاشته امرا را طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات
ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش محروم کشتند و یکجهتان
اخلاص مند با وجود ظهور چنین حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند و از سوانح آنست که درین هنکام
که رایات جلال در جونپور انتظام بخش جهانیان بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر از مغز خود را
برداشته در مقام تاخت و تاراج شد و زود سزای کردار خود یافت این مدبر از سعادت از خدمتکاران

خواجه معظم بود و بعد ازان به بیرام خان پیوست و بیرام خان بواسطه حسن صورت این بی خرد را که از زمره
ادانی بود بتقرب خود امتیاز داده و در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسلک
بی‌تحقیقی گشت چنانچه مجملی ازان در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر انوار عدالت
هرچند ان بی حقیقتی مرد دولتخواهی آن حضرت بود اما چون این سجیه دیرینه در آدمی نکوهیده ترین صفات
پسند طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در قصبه ساماته بسر می برد درین ایام که علیقلیخان و جمعی
کافرنعمتی نموده بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه اطفای نایره افساد شد این خون گرفته بیدولت جمعی
از اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست فتنه بگشاد ملا نورالدین محمد ترخان که فوجدار آن حدود
بود میر دوست محمد نام شخص را در ساماته گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه می نموده باشد ذری ان
بخت برگشته ناهموار این دوست محمد را برسم مهمانی بخانه خود آورده در اثنای صحبت یکبار از هوس ان
میگرد و مجلس میداشت که ناگهانی تیر را در خانه کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زد و کار او تمام کرد
و اسباب و اموال او و انچه در آن پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنه مالیر شتافت و شقدار
آن پرگنه را که بخالصه شریفه منسوب بود نیز کشته از اموال انچه دران پرگنه بود بدست آورد
و با اوباشان حادثه دوست واقعه طلب گرد او بیشتر شدند و در میان ولایت محروسه تاخت میکرد
تا انکه ملا نورالدین جمعی را با خود متفق ساخته کمر همت بدفع او بست و در موضع ونهوری که در
حدود ساماته است آن دیوانه بی سامان بعشرت مشغول بود رسیدن ملا نورالدین را شنوده
و ازان اعتباری نگرفت با معدودی متوجه او شد و بتوجه ملا تاخت در اثنای تاختن اسبش بتنه
درخت رسید و افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانه بیدولت را بقتل
رسانید و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت او بموقف عرض مقدس
رسید و مورد عنایات خسروانی شد و از سوانح عبرت بخش انکه رایات همیون از جونپور بسیر قلعه
چنار نهضت فرمود و ازانجا که فطرت قدسی آن حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه
بینان مجبول است بوسیله اهل و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم و اثام علی

قلیخان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعه چناره که از قلعهای مشهور هندوستانست
از خاطر جهان گشای سرزد و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دیمهر پانزدهم بهمن ماه الهی موافق
روز جمعه سیوم رجب انتخاب قران را انجراست چو بنور گذاشته موکب والا نهضت فرمودند وچون بمنزل
شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست نزول اجلال فرمودند و افاضه انوار عدالت بر خواص
و عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شد و اردوی مظفر را حکم توقف در انجا فرموده با خاصان
رکاب مقدس تفرج چنار توجه فرمودند و درون و بیرون قلعه را نظر اصلاح انداخته فرموده مسرت بیرای
ظاهر و باطن گشتند درین میان تراولان نشاط پیام نوید عشرت آورده از بیشهای فیل که در نواحی
قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال صید ساخته با بعضی از ملتزمان
رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی دران بیشهای انبوه تکاپو فرمودند و قریب دو گروه جست وجو کرده
بگله فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بران تافت که ملازمان بساط حضور از هر جانب در آمده این کوه پیکران را
گرد گردند بدستور یکه دستور العمل صیدگاه اقبال بوده فیل والا شکوه را در میان گرفته و گردنهای
این وحشی طبیعتان بطناب مدارا بسته و با فیلان اهلی هم تک ساخته بحصار چنار مراجعت نمودند و از ان
جا بجانب بنارس کوکبه عزیمت بلند کرده باردوی معلی که منتخب است از هفت اقلیم ورود سعادت
فرمودند و از سوانح دولت افزا انکار فرمودن حضرت شاهنشاهی است بر سرخان زمان
از انجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که طلسم دوام آگاهی است از مبدا فطرت لسان
تقدیر و بیان مشیت آمده هرچه از حقایق کونی و الهی است پیش از انکه جلوه ظهور یابد انوار
اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می اندازد چنانچه دران وقت که منعم خان زبان تضرع گشوده
شفاعت جرایم علیقلیخان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرماییم اما عجب کراو
بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و بهمین دراندک فرصتی بظهور آمد چه دران هنگام که بموجب
استدعا و التماس خانخانان بعلی قلیخان و بهادرخان جایگیر مکرمت می شد قبول التماس او مشروط
باین بود که تا موکب اقدس درینجا باشد خان زمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بر کز

اورنگ خلافت رسید و کلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفتر عالیه بگذرانند و بر جایگیرهای خود
متفرق کردند و درین وقت که رایات عالی بجانب بنارس و چنار ظلال ارتفاع برسمت معاودت انداخت
علیقلیخان همان روز از آب گذشته بمحمدآباد رسید و کسان را بغازیپور و جونپور روانه کرد که موکب
معلی از شکار مراجعت ننموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود که بعرض مقدس رسید که
آن بی سعادت برخلاف شرط رفته عدول از جاده حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است قهرمان
قهر جهانگیر شاهنشاهی بجوش درآمد و در قهر پیچید ولی این سیه‌بختان که اغماض نظر از آن شده بود بر پیشگاه
باطن اقدس که آینه گیتی نمای دولتست جلوه‌گر شد و در مقام سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای
سیه‌بختی آن تیره‌روز کار را بر زبان اقدس آوردند خانخانان از کمال انفعال سر در پیش نهاده
و زبان گفتار بسته و رشته جواب گسسته یافت و خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونتداس
و جمعی دیگر از امرای حقیقت اساس را بر اردوی نصرت طراز گذاشتند که آهسته آهسته منزل بمنزل
بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علیقلیخان شب دیپادین بیست و سیوم بهمن ماه الهی
موافق شب شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت آورده بطریق ایلغار راه نورد نصرت
شدند و قرب گزینان بساط اقدس و سایر فدائیان موکب معلی که در چتر والا بوده بر یکدیگر مسابقت
نموده گوی سرعت از شمال و صبا ربودند جعفر خان تکلو و قاسم علیخان را بر سر غازیپور تعیین فرمودند این
بهادران چون بدروازه قلعه غازیپور رسیدند بهیدولتان آنجا آگاه گشته از برجی که متصل بدریای
گنگ بود خود را در آب انداختند و بمحمدآباد رسیده علیقلی را از واقعه آگاه ساختند
علیقلیخان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون برلب آب سروار رسید کشتی چند
که برکنار آب برای چنین روز آماده میداشت با جمعی که با او بودند درآمده جان سراسیمه را
بساحل سلامت برد و موکب مقدس آن شب که روان شدند از دریای جونپور بر فیل سواره عبره فرمودند
و آخرهای شب زمانی بر فیل توقف نمودند و بحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که
باردوی او پیوستگان بدنها ذخیره و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا پهر سیوم

راه بیرون رفتند فیل تخت او مست بود بدست در آمد و از آنجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان
و جمعی را پیشتر رخصت فرمودند روز بیگاه شده بود که از پیش فرستادها خبر رسید که علی
قلی خان در مقام گذشتن از آب سروارست چون راه بسیار آمده بودند روز اندک مانده سواری
موقوف شد سحر بدولت شبدیز اقبال را تیز راندند درین روز آوازخان بن اسلام خان و برادر فرخ
حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مدبر بساحل آب رسید
کشتیها پر از اشیا و اموال که علی قلیخان و کسان او روانه ساخته بودند از مغانی فتح دانسته گرفتند
و از اهل کشتی سرگذشت علی قلیخان تحقیق کرده موکب معلی ساحل آب سروار گرفته نهضت فرموده
و عساکر نصرت ممکن بوادی و براری را در نوردیدند و از آن گم گشته صحاری ادبار نشانی پیدا نشد و خان
از ثقات استماع افتاد که علیقلیخان بیخبر در محمد آباد بود اگر همان شب که رایت اقبال بآن حدود رسیده
بود رایات رانده بمحمد آباد میرفت آن مدبر بدست می افتاد و همانا که منعم خان این نرد دغل باخت و برای
رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد او را نگذاشت که همان شب بر سر او بروند تا نیا او را
خبردار ساخته گریزانده و معلوم شد که علیقلیخان از راههای پر درخت تقلعه جلوپاره رفته فرود
آمده است شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بروی نیاوردند و روز دیگر موکب مقدس بواسطه
آنکه کشتی پیدا نشد و رهگذر گاه هم معلوم نشد که آن دریای زخار را عبور توان کرد ازین روی آب
دربرابر جلوپاره نزول اجلال فرموده بند و تهاء از طرفین سرداده بند چون علیقلی دانست که گیتی خدیو
خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند بودن را بخود قرار نداده پیشتر روان شد و روز دیگر
موکب اقبال از ان منزل کوچ فرموده کنار دریا گرفته بقصبه موّ نزول اجلال فرمودند درین
راه غریب درخت زاری بی بیر مواکب جهان نورد شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان
میشدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف پادشاهی آمد خصوص بسیار بیان تخت
آمد از اشارت عالی میشد که نخجیر تفنگ سنندان و دو زیستان شعله کردار از پای انداختند و در وقت
مرور اردوی عالی شکوه جانوران دریایی مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان میشدند

و چون از دور عساکر گردون بر میخانست تاب میخ نیاوردند و بعضی جانوران از آن قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی آمد
بالجمله موکب معلی در حدود آن قصبه بود که خبر آوردند که بهادرخان درین فرصت خود را بجونپور رسانیده
مادر خود را که نظربند بود و اشرفخان را مقید ساخته قصد آن دارد که باردوی معلی رفته دست برد نماید
بنابران موکب مقدس از ساحل آب سروار بجانب معسکر اقبال عطف عنان فرمود و تفصیل این مجمل آنکه
چون طنطنهٔ ایلغار موکب عالی بتعاقب علیقلی خان بسکندرخان و بهادرخان رسید و قضیه گرفتاری
والدهٔ علیقلی در جونپور بدست اشرفخان معلوم کردند و دانستند که اشرفخان لشکری چندان ندارد و گرفتن
قلعه جونپور بغایت آسان است از جای خود گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرفخان در استحکام
مبانی قلعه داری اهتمام ننموده بود دروازه را سوخته درون شد و طلایه زد با نهایت بر دیوار قلعه نهاده
بر آمدند اشرفخان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند بهادرخان اشرفخان را گرفته
مقید ساخت و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد با وجود آنکه جونپور عمری درجاگیر او و برادرش
بود و چندین روابط باهل شهر و حقوق خدمات اخیان همه را پایمال افساد کرده دست انداز غریب
نمود و بسیاری از تاجران تاراج کرده به بنارس شتافت و آنجا هم قدری دست بغارت برد و از آنجا
بقلعهٔ بنارس که بز مانیه مشهور بود رفت و در آن حالت خبر رسید که رایات عالیه که از تعاقب علیقلی معاودت
نمود سکندر و بهادر در راه گذر زمین که مقرر معهود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند
چون علیقلی از صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر او جابجا گذارش یافت
بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سروار عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه
اردوی معلی شد که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیه بساط جمعیت آن رسد و شوربختان
باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید
و از آنجا پرتو توجه بجانب جونپور تافت و روزی که قصبهٔ نظاماباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن
اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و جهانیان
از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان شدند و بعد از

تقدیم مراسم جشن معلی از آن منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور از فر نزول موکب والا پایه
بلند یافت چون این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت و تساهل عظیم از ملازمان
عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب بغی بظهور آمده رای عالم آرای در این شهر طرح اقامت انداخت تا
بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه بر آید و آسودگی در عالمیان شیوع یابد بموجب حکم مقدس اعیان مملکت
و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارات عالی بنیان انداختند و بر زبان اقدس گذشت
که تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن این حدود برنخیزد پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود و جمعی
از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانیده اند چار رسانیدند که بیلغار معهود
داخل موکب معلی گردند و بتازگی افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعیین فرمودند و حکم معلی
شد که تا علیقلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند چون حقیقت احوال بعلیقلی رسید میرزا میرک رضوی را
که از همنشینان خاص او بود بآستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود و برای هر کدام
از تقصیرات خود معذرتی گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم خان خانخانان را بر آن داشت که باز در
مقام استشفاع شد خانخانان که عز احدان بساط اقدس بود جرأت برین امر عظیم نمی توانست کرد
بنا برین جمعی از ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی از وفور خداپرستی احترام آن طبقه میفرمودند
مثل میر مرتضی شریفی و ملا عبد الله سلطانپوری و شیخ عبد النبی صدر بخود متفق ساخته پیش آورد
و این جماعه بنا بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در پایهٔ سریر معلی زبان شفاعت کشاده بعرض
مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند و آن معدن مروت هرچند میدانست
که باطن ایشان صاف نشده است و ازین مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذرانیدنست
خاطر این معامله نماها را رعایت فرموده مجدداً تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطی که از قبایح
اعمال و ذمایم افعال خود توبهٔ نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند همواره
بجادهٔ راه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار آن ظاهر گردد محال جاگیرها
ایشان بدستور سابق بمرحمت شود و خانخانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر

مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علیقلیخان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دهند و نوید
بخشش و بخشایش اطمینان بخشند و خود باعلام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب
دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند و روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق
دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد اردوی معلا
یک هفته از جونپور به بلده مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگذاران
بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز بر آنجا ن دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلا بآیین لایق عبور
فرمود و درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دار الخلافه بود جنید کررانی برادرزاده
سلیمان پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت آغاز سال یازدهم
الهی از مبداء جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول هزار شکر که بهار
دولت تازه شد و کوکبه نوروز بلندآوازه گشت مزاج عالم تازگی روی باعتدال آورد و طبیعت
عنصری قوت نو گرفت ٭ خاک چمن شد ز ابر مشک تتاری ٭ آتش گل تیز کرد باد بهاری
عرضه کافور بست شاخ شکوفه ٭ سنبل مشکین بسوخت عود قماری ٭ از پی دوشیزگان حجله گلشن
آب صفت خاک کرد آینه داری ٭ دور نظر بازیست و حسن پرستی ٭ وقت گل افشانیست باده گساری
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم ٭ گوش که دل را دهد دیده سپاری ٭ نسیم بهار چون سروش غیب نوید
جدید از نصرت و اقبال داد درهای فیض یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد و مژدهای فتح آسمانی
اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از یک ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه هژدهم شعبان
تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبداء
جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو سه روز عرصه شهر کره جولانگاه موکب اقبال
بود و دران فضای جانفزا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبایع شد
آنجا خانخانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهت اتمام مهم خانزمان
و آمدن جمعی که پیش خانزمان رفته بودند گذاشته بکالپی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آنجا

برهنمونی عنایت الهی روی عظمت و اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین
نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا بر دار الخلافه آگره نزول اجلال
گسترده پایه آن زمین سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند و چندگاه دران مرکز عدل کامیاب
عشرت گشته بمعموره نگرچین که دران ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود ره توجه آوردند و آن
منازل عشرت پنهان را پرتو سعادت نظر برای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند و با جمله چون
حضرت شاهنشاهی خاطر برگشیدهای خود منظور داشته بدار الخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان
درگره تا آمدن فرستادها توقف کردند فرستادها چون نزدیک بمحلی قلی رسیدند علیقلی ادای مراسم استقبال
و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تز و بر پیش آمد و روشی که مخلصان درست را سزد پیش گرفته تسلی
اینها نمود و بعهد و قسم که دستاویز ارباب نفاق و نموداری دورویان سیاه درون است بر جاده
دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند و منعم خان و مظفر خان از مهمات آن حدود پرداخته
کوچ بر کوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون بقصبه اتاوه آمدند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان
دروراه یافته بود ایلغار نموده بآستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دوری
این بزرگان زمانه را به پایانی واضح خاطرنشان ساخت بعد ازان منعم خان و سایر امرا
بدرگاه معلی پیوستند لشکر خان را از بخشی گری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاتب
شد و مهر مقدس کلان که حواله او بود ازو گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان که
مکافات اعمال شان بود سرمایه مزید هشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت
بوسیله مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده اند و حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه
انتظام مهمات و انفصال معاملات ملک شدند و بیامن توجه اعلی و افاضت انوار عدالت
عالم طراوتی دیگر پیدا کرد و از وقایع آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا را به نسبت ملازمان
عتبه اقبال ظاهر ساخته توجه در جمع پرگنات انداخت و بحکم والا مظفر خان جمع رقمی قلمی را که در زمان
بیرام خان بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار میدادند آن همه در دفاتر

عیاشیت مانده بود و دست افزار تغلب متغلبان زر بند شده بود برطرف ساخت و قانون گویان
و دیوانیان جمیع ممالک محروسه بزعم خود حال حاصل ولایات را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار داده
اگرچه در نفس الامر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر آنرا حال حاصل نام نهند دور نیست و چون شرح
داغ که در دو فقره سوم این دیباچه اقبال بشرح سمت تحریر یافته بظهور رسیده بود در ینولا بجمیع امرا
و ملازمان عتبه اقبال بتعیین نوکر مقرر گردانیده اند که هرکدام چندکس نوکر را نگاه داشته منتظر
خدمت باشند و عوام سپاهی که بامرا مقرر شده سه قسم بود قسم اول را چهل و هشت هزار دام سالی تعیین شد
و قسم دوم را سی و دو هزار دام قرار یافت و قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت
و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک که او بار یافت بگجرات رفته بود و چنگیزخان بمقتضای
قرارداد که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را از پیش خود راند و او
از بیدولتی متنبه نشده سرگردان بادیه ضلالت شد و باز بحدود مالوه آمده بشورش برداشت
شهاب الدین احمد خان که پیشتر ازین بسرانجام مهام ولایت مالوه نامزد شده بود لشکری شایسته
سرانجام نموده برسر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد بهزار کلفت خود را بعلی
قلیخان و سکندرخان رسانید از آنجا بدستیاری ادبار بکوهستان فرو رفت و از سوانح فرار نمودن
جلال خان قورچیست و شرح این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است
جمیع طوایف عالم خصوصا مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت نصیبی داشته باشند چون بمسامع
اقبال رسید که جلال خان جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام بی اعتدالیست این معنی بر مزاج اقدس
گران آمد او را از وجدا ساختند و آن بیک سر از جاده خرد رفته شبی از شبهای آن جوان را
همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و جمعی کثیر بتعاقب او نامزد شدند و آن گرفتار
هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی آوردند و تادیب لایق بحال او فرمودند مدتی در
جلوخانه افتاده لگدکوب خورد و بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف خسروانی ندیمی او را که در آن
اداوی بی بدل بود دیگرباره بنوازش سرافراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم خانست

بجرات ملک گده پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگام خدمت و وقت
کارگفران نعمت ورزیده سالک مسالک نمک حقیقی شد و درین ایام که موکب عالی از جونپور مراجعت
نموده بسریر گاه خلافت رسید ضمیر ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از کبرای امرا
و قدیمان صاحب اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گده فرستادند که انتظام آن ولایت
نموده آصف خان را که مرتکب چندان قباحتی گشته بود بدست آورد مهدی قاسم خان باین شایسته کر
عزیمت بسته قدم همت را در راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال رسد آصف خان خبردار شده بچندین
تحسر و تأسف دل ازان ولایت برکنده آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه
برد و مهدی قاسم خان بآن ولایت معمور در آمده و باستقلال تصرف نموده بدنبال آصف خان شتافت
و علیقلی خان که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصف خان بخود بود این فرصت را غنیمت دانسته خطوط
نوشت و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده لوح بیخرد از راه رفته و باتفاق برادر خورد وزیر خان
بجونپور شتافته علیقلی خان را دریافت و مهدی قاسم خان ناظم اشتات ولایت گده شد و از
سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی در پردهٔ بی توجهی سیر میفرمایند و مرزبان برای خود پردهٔ
لطیف سرانجام میدهند درینولا که معمورهٔ گیر چین تخت نشین دولت و اقبال شد هم بجهت
مصالح ملکی که دانا دانند و هم برای نشاط صوری که عامه فهم رای جهان آرای بچوگان بازی که
در معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانیست اشتغال فرموده و در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت
از عرصهٔ روزگار می ربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامهٔ بازی آراستن بود و بباطن حق مشغول بودن
و کار جهان ساختن و درین کارگاه نگارین اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند از انجمله گوی آتشین
بود بوسیلهٔ لمعان نور آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست میداد و چوگان
بالای گوی از کواکب می بردند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بعضی اسپان را دست و پا راست
میشد و مردم را توانائی قطره و تردد کم تا گزیر نشاط سپاهی گری بست بهم میرسید و از وقایع درگذشتن
یوسف محمد خان کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط باده پیمائی گذشته روز

فضیحت موافق پنجم ذی قعده پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بخلوتکده فنا شتافت و از عرا
آنکه سروز دیگر نعش او را از تکرچین بدار الخلافه آگره آوروند بدن او گرم بود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای
مزاج ذاتی و موجب مروت و مردمی متاسف شده بفنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر بی شکیبائی
ماتمیان و دلهای داده شدند و لوازم رافت و عاطفت بظهور آوردند و از سوانح رفتن مهدی
قاسم خان بسفر حجاز است و شرح این واقعه آنکه پیشتر ثبت تحریر یافت که او بحراست و حکومت گده
تعیین شده بود که اصفی را از آن حدود برآورده بر آن دیار متصرف شود و چون آن ملک بی
سعی بدست او افتاد و از درازی ملک و خرابی آن نتوانست سامان آن کرد وحشت بر مزاج او غلب
آمد تا آنکه در اواسط این سال بی رضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد مرکوز
بی مناسبت معنوی قرب بزرگان این کرها جان نفوس قدسیه اند سودمند نباشد نزدیکی اماکن شریفه
که بوسیله آن بزرگان چنین معنی صورت عزت و اعتبار یافته اند چه گشاید سیاه گری بی متابعتی
نارضامندی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر
بیخردی او نبخشوده فکر آن ملک فرمودند و شاه قلیخان نارنجی و کاکر علیخان را با جمعی از بهادران
اخلاص گزین بآن حدود تعیین نمودند و فرستادها رفته پراکندگیهای آن ملک را انتظام دادند
و مورد مراحم خسروانی گشتند نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا حکیم و دیگر وقایع اقبال
درینولا که تکرچین نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان
حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نمط است که میرزا سلیمان
از آن بازگشت که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده ببدخشان مراجعت نمود
همیشه اندیشه آمدن کابل داشت درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت شاهنشاهی
هیچکس در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم با چهارم لشکر را فراهم آورده روی امید بجانب
آرزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا
بود و مردانگی و فرزانگی ممتاز بود سپرده خود را باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کل بود ات

کابل بر آمده لشکر در غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چند
روز کمند قدرت خود را از کنگر تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن
نواحی است که بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری [خورت] تواند ساخت باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را
بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا الحکیم برسالت
تعیین کرده پیغام کرد که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر بوده اید خصوصا که نسبت وصلت ضمیمه آن
شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید
پذیرد و درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و پیمان ارتباط استحکام یابد
و عهد و میثاقی که از اختلال و انحلال مصون باشد در میان آید میرزا حکیم از تزویر بیگم فریب خورده
مقرر ساخت که در قریه قراباغ که دوازده کروهی کابل است او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد
و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهدی که شایبه
مکر و فریب در میان آرند چون فرستاده ها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد
یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و عمل بقول موافق گرداند و مردم میرزا که از
بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی مقرر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم
ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال وثوق بر بندند بیگم نجابت خداع را دانسته
قاصدان از پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام
صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه بایلغار
خود را در حوالی قراباغ رسانیده در کمین گاه وقت باشید که چون میرزا برسد شما از کمینگاه بر
آمده دستگیر کنید میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بر
سر اردو بمحاصره کابل گذاشته شباشب خود را رسانید و قریب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و
و فرستادهای میرزا الحکیم که از پیش بیگم سوگندان غلاظ شنیده بازگشتند نظر بر ظاهر انداخته و از غدر
باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بهجت فزای خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا

در رفتن پیش بیگم مجد شدند مگر باقی قاقشال که از رفتن مانع بود و تمام این سو کناره از مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بجنگ میرزا سلیمان در آورد بسو کند این دروغ که دام فریبست در کمند دشمن اندازد و انچه آن عذر اندیش اندیشیده بود باقی قاقشال پوست کنده میگفت و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده بود با جندی از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت منتظر ایستاده است و من امشب همراهی ایشان آمده ام میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا حکیم برین خیال مطلع شده خود را بر کنار کشید تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا رسیده جندی را دستگیر کرده و از انچه در دنبال ایشان بود گرفت باقی قاقشال با برادران عقب میرزا داشته بتعجیل میراند و کار بجای رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست یابند باقی قاقشال و برادران بپای مردی و مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه غدر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سر مجد دره به تعاقب کرد جون دانست که میرزا حکیم بدر رفت ناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم بدست بدخشیان افتاد و میرزا حکیم جون شب در آمد در یکی از دره های غوربند بسر برده کسان بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش او آوردند و از انجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندوکوه قرار گرفت روز دیگر از کتل گذشته بریغ واسرف که بتصرف اوزبکان بود درسید و از انجا یکدو منزل دیگر پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند اراده کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ برند و از او کمک طلبند لیکن باقی قاقشال که اراده اش درست بود راضی نشده گفت من میرزا را بدرگاه معلی می برم خواجه حسن با جماعه ببلخ رفت و باقی محمد قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند از انجا بازگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد و از انجا براه الساو بحراند جلال آباد عبور افتاد و از انجا بکنار آب نیلاب آمده از آب گذشته شد و از انجا عرضداشت تضرع طراز

متضمن شرح تفرقه که روی نموده بود مصحوب معتمدان روانهٔ آستانهٔ اقبال ساخته بود و در معمورهٔ نگرچین که
به نزول اجلال غیرت افزای عالم قدس بود ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس دریافتند و عرضه
داشت میرزا بنظر عرضهٔ قدس رسید و از آنجا که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان والاست
خبر فتور کابل عرضه عرصهٔ اجلال شده بود و دران هنگام فریدون خال میرزا در ملازمت اقدس کامیاب
سعادت بود آن حضرت اورا از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خوردسال
و بی پرواست او رفته منتظم مهمات باشد و میرزا را برشاهراه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و حکایت
نماید که مردم فتنه انداز در مجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول میرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل
اتفاق افتاد و آن وقایع پیش آمد و در بنوقت که ایلچیان میرزا حکیم آمدند آن حضرت بمقتضای عطوفت
فطری و شفقت رحمی خوش خبرخان را که از یساولان بارگاه قرب بود با نقود وافر و اجناس وافی و خلعت
و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش
کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوش خبرخان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا بسعادت
استقبال منشور عالی که دیباچهٔ اقبال جاودانی بود و دولت پذیر شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم
بجا آورد و بعد از چند روز فریدون که پیش از خوش خبرخان بموجب رخصت عالی آمده بود رسید و
آن کوتاه فکر بمقدمات دوراز کار که در وادی هیچ خردمندی راه نیابد میرزا را گردانده و مانده
باینجا آمده بود و ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس نجیر واقع جلوه داده و سبیل گرفتن لاهور بآسانی
خاطرنشان کرده و باین قدر اکتفا نموده میرزای خردسال را بگرفتن خوش خبرخان اغوا نموده و میرزا
اگرچه از فرمان دولت دانش خیال فاسد فریدون را داشته گراهی بجا نمی آورد اما رضا بگرفتن
خوش خبرخان نداد و شبی طلب داشته وداع کرد و دران هنگام یکی از نوبسندهای بیدولت
سلطان علی نام که از مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود و آن نامراد را لشکرخان خطاب
داده بودند و چنخان ازبرادران شهاب الدین احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر میبرد
آن دو بی سعادت سخنان شورافزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد با فریدون شرکت می جستند تا

تا آنکه میرزا حکیم که نه عقل دوربین داشت و نه دل حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان از نیلاب گذشته پای
جرات و روی عصیان بسمت لاهور آورد و مردم میرزا در بهیره و آن نواحی دست انداز کردند و چون
این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین محمد خان و شریفیان در لاهور اتفاق نموده در مرمت
حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بعتبه مقدس عرضه داشتند و نایره غضب
حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه گرفت و باجتماع بعضی از عساکر اقبال پرتو اشارت
یافت و میرزا حکیم باندیشه ناصواب که شاید بتعریب و فسون امرای پنجاب را توانند بجانب خود کشید
از بهیره روی بلاهور آورده بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز دیگر بکنار قلعه رسیده
صفوف ترتیب داد امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد جلادت
و جلادت داده از فرط پردلی بضرب توب و تفنگ هیچ متنفسی را پیرامون قلعه گشتن ندادند و هر
روز بهمین نمط آیین قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی
منعم خان خانخانان را بحکومت دار الخلافه آگره که مرکز دایره سلطنت بود تعیین فرموده مظفرخان را
بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سیوم جمادی الاول
نهصد و هشتاد و چهار پای سعادت در رکاب نصرت اعتصام آورده سمند اقبال را جولان دادند
و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بهار می نمودند بعد از ده روز دار الملک دهلی از ظلال
رایات اقبال نور قبول پذیرفت و بطریق معتاد و آیین معهود زیارت مراقد متبرکه گذشتگان
ملک معنی فرموده مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت
ساخته روی توجه بروضه فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و در این حریم مقدم مراعات آداب
نموده عزیمت پیش وجهه همت علیا ساختند میرزا حکیم که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر بی بخت
و فکر بیهوده داشت بمجرد صیت طنطنه نهضت موکب معلی سراسیمه روی بفرار آورد و تا ساحل نیلاب باز
ندید و آنروز که موکب معلی بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود منهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند
و موکب عالی از آن دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد و امرای پنجاب بتارک ادب شتافته دولت

زمین بوس دریافتند و بساعت سعادت اشاعت منتصف بهمن ماه آلهی موافق منتصف رجب نزول اجلال

دران شهر فیض ورود اتفاق افتاد و منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار

عزت و مطالع کوکب اقبال شد و فروغ امن و امان از کران تا بکران رسید و دولتخواهان که در

ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان آداب جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند به پیشگاه تحسین

در آمده بپایه ترقی تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که تعاقب کابلیان نموده سزای

لایق در کنارشان نهاده آید اما ازانجا که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت بر کوتهی خود

میرزا حکیم بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا را نامزد

فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه پنجاب رفته و آسایش و آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب

یافته بودند بیفزایند که درین صورت اخراج میرزا ابو جا حسن میشود و این دولت اساس حکم

عالی را کاربند شده متوجه خدمت شدند و آن حضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته

نشاط آدامی بودند و عساکر اقبال بکنار سند رسیده مراعات احوال رعیت نمودند و انجا ظاهر شد که میرزا

حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام

که بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد محمد قلی شغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت معصوم خان جندی از کارسازی

مضمار شجاعت از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور بنمایند این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی دست بردی

نمایان نموده او را هزیمت دادند و اشیای بدخشیان بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل محاصره

افتاد و محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که درین یورش همراه بودند بچار دیوار باغی که در نواحی

بود در آورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرد کرده خبر بمعصوم فرستادند که اگر

می شتابید و مدد میرسانید اینها را در شکنجه کرده ایم دستگیر کردن آسان است او در جواب گفت

که چون دختران میرزا سلیمانند این سلوک با ایشان از آیین ادب بعید است و کسان خود را طلب

داشت میرزا سلیمان از سنجد دره از غداری که میرزا حکیم اندیشیده بود محروم و ناکام بازگشت

کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشیان

از روی غلبهٔ جنگ میکرد و در میان نبرد سپاه بروخاست و دو باکونه در مردم و اسب نیز افتاد و ناگزیر میرزا
سلیمان در صلح زده بوسیلهٔ قاضی خان بدخشی محقر چیزی که دست آویز مراجعت و روکش معاودت
باشد گرفته اول حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت و از عقب او خود هم بشتافت و تقارن آن
حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان کابلی سر در گریبان فرو برده
شب بار خیالات فاسده پیشتر شد و موکب معلی کوکبهٔ بهجت و جلال در لاهور برافراشته سایهٔ عدل
و رافت بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد و جشن ولادت
عالی و وزن مقدس نیز درهمان ایام مسعودی ترتیب یافت و بزر و سیم و دیگر نفایس بدستور معهود
وزن عالی شد و خیرات و مبرات بخورد و بزرگ رسید و فرمان روایان اطراف و حکام خصوصا
حکمرانان و زمین داران سمت شمالی فرق ضراعت و جبههٔ اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر
حالت خود نثارهای گرامی می افشاندند و گروهی که دران فرصت سعادت آستانبوس ادراک نتوانستند
کرد فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت می نمودند و درهمین ایام محمد باقی
ولد میرزا عیسی ترخان والی تته عرضه داشتی متضمن بموفور بندگی و فرمان برداری با پیشکش شایسته
مصحوب معتمدان ارسال داشته و خلاصهٔ مضمون آنکه عرض داشت آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه
معلی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده
از نهایت قدمان ذروهٔ انقیادم درینولا سلطان محمود بکری بخلاف توره و حکم معلی با استظهار میرزایان
قندهار سپاه بجانب بنده کشید و بواسطهٔ وثوق اعتصام بفتراک دولت ابد قرین دستی بدین چیره
نتوانست یافت و پراکنده برگردید امیدوارم که بپاس عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هواخواه
ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقهٔ بیگانه بر ساحت جمعیت من ننشیند عرضه داشت او بوساطت مقربان
بساط قدس بمسامع اجلال رسید و موافق اراده و التماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان
از مکمن سطوت و اجلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون ننهند و از حدود متعلقهٔ باقی خان عنان جلادت
کشیده دارد و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند و از سوانح آنست که سمای

چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضه داشت منعم خان خانخانان از دار الخلافه
اگره بدرگاه معلی رسید باین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان
عتبهٔ اقبال ممتاز بوده اند در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات
و حواشی دهلی دراز دستی نموده اند و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی برآمد که آن مدبران را بند
آورد ایمن کوتاه بینان این معنی را شنیده براه مندو فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند
رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور ابن بایقرا ابن عمر شیخ بن حضرت صاحب قرانی
امیر تیمور گورکان است و والده محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزا بود و میرزا در زمان فرمان روائی
خود محمد سلطان میرزا که نبیرهٔ او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین
میرزا چون تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی پیوست و منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سریر آرای بحضرت جهانبانی جنت آشیانی
رسید آن حضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و اورا دو پسر بود یکی الغ میرزا
و دیگری شاه میرزا و هر دو در سلک ملازمان آن حضرت کامیاب دولت بودند با وجود آن چند
دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند و آن حضرت بموجب مکارم ذاتی مکارم رقم اغماض کشیدند تا آنکه
الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از وی دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا الغ
شاه میرزا خطاب عنایت فرموده اند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقا بود حضرت شاهنشاهی
مملکت آرای شد آن حضرت بر سلطان محمد میرزا با تبار و عشایر او نظر عنایت انداخته کامروای فرمودند
چون محمد سلطان میرزا را پیری دریافته بود از سپاهی گری معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکار سنبل
بخرج معیشت او مکرمت فرموده اند که در همانجا آسوده بوده باشتغال دعا مشغول باشد و از وی در کبر سن چند
پسر شد اول ابراهیم میرزا دویم محمد حسین میرزا سیوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا
که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت از دور و نزدیک کافل مهام طبقات عالمیان است
هرکدام ازین میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند و در جمیع یورشهای قرین موکب

معلی کامیاب سعادت نیک شده خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات
عالی از آن یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین
هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایره شورافزای میرزا حکیم از دار الخلافه آگره بممالک پنجاب نهضت
فرمود الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بغی و طغیان افراشتند
و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی دست بتاراج دراز
کردند و جاگیرداران آن حدود جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند چون ایشان را طاقت مقابله نبود
روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت این خودسران که رو بآنفید نهادان
شورش طلب راست نیامد چه از فساد جوهر عقل هر کدام را سری و سروری در سر میدا دا از انجا بازگشته
قصد میان دوآب نمودند گذر شان به پرگنه نیم کار افتاد و بارشاهی خواهرزاده حاجی خان سیستانی
که جاگیردار انجا بود و بمدافعه آن تیره بختان پیش آمد تقضای ایزدی چون در مقام بخت گیری ایشان بود
هلاکت این گروه در گرو وقت دیگر شد و بارشاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب و خزاین
از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این بیدولتان بی زرا بهره وافتاد و همچنان تاراج کنان بحدود دهلی
آمدند تاتارخان دهلی را مضبوط کرد و منعم خان از آگره بمدافعه برآمد آن بخت برگشتگان مالوه را
خالی دانسته بآن صوب شتافتند در حدود قصبه سنپت بمیر معز الملک که به پنجاب احرام ملازمت بسته
میرفت دوچار شدند و اسباب او را غارت نمودند منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندیده برگشته
بدار الخلافه آگره آمد و این جماعه رفته مالوه را متصرف شدند و دران وقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس
مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات در سلک معتصمان رکاب دولت انتظام داشت داماد او خواجه ماکی
که بخواجه کلان اشتهار داشت اجین را استحکام داد اما لی حقیقتی چند که همراه او بودند برآمده بمیرزایان
ملحق شدند و آنچه در بساط خواجه بود بغارت رفت و خواجه بلاحظه بزرگ زادگی بسلامت ماند در هندیه
قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا آنجا رفته محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعه
منتواس بود و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از شایعه مهدی قاسم خان که بسفر حجاز رفت

برگشته می آمد بستنواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز در ستنواس پناه برد ابراهیم حسین
میرزا بمحاصره آن پرداخت درین اثنا محمد حسین میرزا هندیه را متصرف شده قدم جرأت نگذاشت و چون سر
او را کنار قلعه ستنواس آوردند مقرب خان بدست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز بدر آمد ابراهیم
حسین میرزا هرچند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول ننمود و در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال
علیقلی خان بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی
صادر شد که محمد سلطان میرزا را از اعظم پور بقلعه بیانه برده محافظت نمایند آغاز سال دوازدهم از
جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول درین هنگام که عرصه لاهور بورود موکب
معلی گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگرد آوری خواطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند فیوض
بهار احاطه روی زمین کرد و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین جولانگاه
نظارگیان بدایع صنع شد و شقایق و ریاحین بجلوه‌های مستانه کمند بر انظار دیده وران انداختند
برخیز که جلوه کرد طاوس بهار * بر قامت نو طرف باغ گلبانگ هزار * بر سبزه ترنما ده هر سو گل سرخ
یا بر پر خود نهاد طوطی منقار * بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان
نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبداء جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول آغاز شد و رغبت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی بشکار
جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است بظهور آمد و حکم معلی نفاذ یافت که از اطراف لاهور از
موضع سفتا و کوه که از یکطرف متصل بکوه بود و از جانب دیگر کنار دریای بهت اتصال داشته وحوش
و طیور برانند هر جانبی یکی از امرای عظام سپهسالار و بخشیان و تواجیان و سزاولان از اطراف
واقف بوده بهر جانب سزاولی میکرده باشند و چندین هزار پیاده از قصبات و قریات لاهور بجهت
راندن شکاری معین ساختند و در پنج کروهی لاهور صحرای وسیع چون ساحت همت دل شهریاران بجهت
آوردن شکاری انتخاب کردند در مدت یکماه که امرا و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم راندن
شکاری بودند آن حضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بمعموری ظاهر و باطن اشتغال فرمودند در آن

بلند اساس می ساختند تا آنکه بروجه دلخواه شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قرغه بهم رسید و صیدگاه
دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآیین شایسته بشکارگاه رسیده بردور جرگه
گردیدند و بنظر شمول آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند و هرکس از بزرگان دولت
و سایر ملازمان بساط عزت درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام شتافته بود نوازش ازین
یافته کله گوشه مباهات براوج اعزاز رسانیده و آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده بچین
شیر صید آهو خرام را در نخجیرگاه جلوه دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد
شکار کردند در آغاز عزیمت شکار دور جرگه پنج کروه بود روز بروز قرغه پیش می آمد و دایره تنگ
تر میشد درین میان گاه بجولانگاه رخش گرم رو شکار برا از زمین می ربودند و گاه بکمند اندازی
آهوان برق پای را بند میکردند و از انبساط طبیعت نشاط پیرای انواع شکار افکنی بظهور آوردند
از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش درمیان قرغه درآمده در رکاب سعادت بود و امرا در پیش
مرحلهای خود سراپرده ها کشیده روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار رمیده داشتند و از
صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و هنگامه طرب گرم بود بعد از آن که حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی
بدولت و اقبال با تمام شکار کامیاب عشرت گشتند با امرای عظام و مقربان حریم قدس پرتو اشارت
تافت که در صیدگاه درآمده شکار مراد کنند و مرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در
میان آمدند تا آنکه کار بجدی رسید که آحاد و افراد از پیاده و سوار درآمده کام ستان عرصه شکار گشتند
و از سوانح عجایب که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حیدر بگی از یساولان بارگاه مقدس بدچشمی
کرده یکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود و آن کس در کمین فرصت بوده
در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال بادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را
بهر خان دادند که این خودسری اعتدال را از بار کردن نجات ده مشار الیه دو مرتبه آن الماس
پاره را بر و انداخت و سر موی آزرده نشد و بر زبان تقدیر چنان گذشت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای — نبرد رگی تا نخواهد خدای — و ازین معنی سر قضا دریافته جانبخشی

فرمودند با جمعیتی [تنبیه و تربیت] اعتدالان سرش تراشیده خرسوار برگرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام
شکار رسیدن مظفر خان است و آوردن وزیر خان برادر آصف خان را در بساط مقدس درخواست
گناهان او و برادرش نمودن و پذیره قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون آصفخان باقبال بخت
در کمند خدمت و دام محبت علیقلیخان و بهادرخان افتاد آصف خان از صحبت او خوش نیامد و از تکبر
بیجا و ترفع بی‌معنی خاطر او رمیده شد و با این حال علیقلی در اموال او چشم طمع داشت آصف خان منتهز وقت
بوده فرصت می‌جست که از وی جدا شود و درین اثنا علیقلی آصف خان را همراه بهادرخان فرستاد و وزیرخان را
پیش خود نگاه داشت و وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته موعد قرار قرار داد و آصف خان بموجب
قرارداد شبی از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت و وزیرخان نیز از جونپور برآمده
بهمان راه شتافته بود بهادرخان از حال آصفیان آگاه شده تعاقب کرد و نزدیک بقلعه جنار با آصف
خان رسید و میان ایشان جنگ درپیوست آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او را
بر فیل عماری دار انداخته روان شد و مردم بهادرخان از پی الجه و غنیمت متفرق شده بودند که
وزیرخان و بهادرخان پسر او میرسند و بگرفتاری آصف خان شنوده خود را راست کردند و درین
هنگام که مردم بهادرخان پراکنده شده بودند رسیده داد جلادت دادند بهادرخان تاب
مقاومت نیاورده فرار نمود و اشارت کرد که آصفخان را که بر فیل آوردند از هم بگذرانند
نگاهبانان بیکدو شمشیر حواله او کرد و سر انگشت دست او جدا شد و سر و بینی او را زخمی رسید که ناگاه
مردم وزیرخان زور آورده آصفخان را خلاص کردند و بجد و بکره آمده آرام گرفتند و درین
کارزار بهادرخان بر وزیرخان داد مردانگی داد و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت
آصفیان از زمان گذشته ندامت کشیده و این همه حوادث و نکبات را از مآثر حرمان آستان
معلی دانسته با گرد خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا را از صمیم دل اختیار کرد و وزیرخان
برادر خود را پیش مظفرخان وقتی که [بموجب] اشارت عالی از دارالخلافه آگره متوجه پنجاب میشد فرستاد
وزیرخان بدهلی آمد و مظفرخان او را بعواطف خسروانی مستمال گردانیده همراه خود آورد و در محلی که

حضرت شاهنشاهی بصید افکنی منشرح و منبسط بودند مجال عرضه یافته درخواست تقصیرات آصف خان
نمود و آن حضرت ذیل عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان صادر
فرمودند که کمر استظهار بسته در حدود ماکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در اداب دولت خواهی
ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال بمستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرماید دولت زمین بوس دریافته
مغمور عوارف بی منتهای شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب معلی بعد از انصرام مهم عشرت انجام شکار
قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است و بمهابت عمانی میگذرد رسید
حضرت شاهنشاهی رخش هامون گرد و جیحون نورد را عنان توکل بدست داشته بدریا بحر سر دادند و آن
باد پای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت ملازمان موکب والا معلی و ملتزمان رکاب
مقدس که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند اسب سواره خود را باب زدند و همه عبور نموده بساحل
سلامت رسیدند مگر خوش خبر خان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایات
کرامت آیت در عرصه لاهور منتصب شد شرایف اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس
بآن مفطور است مصروف بود و از سوانح گریختن محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه محمد امین دیوانه
از یکه جوانان موکب معلی به بسالت و تهور علم امتیاز می افراخت و پیمانه بدمستی پر داشته بی اعتدالی
معاشرت میکرد و درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال بود در عالم مستی یکی از فوجداران که بر فیل خاصه
سوار بود دو چار شده تیری از کمان خانه بی اعتدالی بر کشش کرده بجانب او انداخته چون این جرات
معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در موقف
شفاعت آمده زبان تضرع برگشودند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص
جان بخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از بازجست خویش پیرایه سعادت بهمان
شب فرار نموده پیش علیقلیخان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنست که جنید
کررانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود از بندون که بجاگیر او مقرر بود بتوهمی باطل
فرار نموده بگجرات رفت تا آنکه در نهاد بنیاد دولت آمده اند هر آینه از بارگاه دولت و اقبال

دوری گزینند بزعم خود در افزایش خویش میکوشند و بمعنی بر کاهش خود افزوده خود را بچاه بیدولتی
می اندازند درین هنگام که همت جهانکشای از تنظیم مهمات پنجاب پرداخته پرتو توجه اقدس براجعت
می تافت عرایض دولتخواهان خصوصا عرضه داشت منعم خان خانان از دار الخلافه آگره بپایه گاه معلی
رسید و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست که علیقلیخان و بهادرخان و اسکندرخان باز سر از خط
بندگی پیچیده باعلاء اعلام بغی و طغیان گردن برافراشته اند و غبار انگیزی میرزا حکیم مادهٔ ازدیاد
مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته از بیخردی و بیدولتی خطبه که نامی طراز آنرا زنند بنام میرزا خوانده اند
این بیخردان بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسده
خود میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند بادشاهی عطیه ایست الهی که چندین هزار
شرط گرامی تا در فردی فراهم نیاید آن عطیهٔ (موهبت) عظمی از درگاه ایزدی عطا نمی شود محض (بسبب) جمع شدن مال
و فراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت نکند و بر هوشمندان هویداست که بلندی از آن صفات
عالیه فطرتی والا و عطوفتی عالی و حوصله فراخ و بردباشتی فراوان و دریافتی بلند و کرمی ذاتی و نجابتی
اصلی و عدلی وافر و نیتی درست و جدی عظیم و عملی شایسته و فکری عمیق و تغافلی مستحسن و عذر پذیری
لایق است و با این صفات جمیله که (از) بسیار اندکی در باستانی نامهای حکمت پروران بالغ نظر بسط مذکور است
مادام که موصوف این نعوت جلال را دانش بر خواهش نابایسته و غضب ناشایسته غالب نباشد که
سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد و بارسیدن این پایهٔ بلند مادام که بصلح کل نگراید و طوایف
انام و طبقات ملل را با مادر و پدر نبوده بیکنظر ترحم و عاطفت نگاه نکند در خور این ریاست
عظمی نگردد و لله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن ملکات قدسیه است
شرح شمایل خدیو عالم را دفترها کفایت نکند ذکر تقریبی چگونه ابنای آن توانند کرد مرحبا داری بدیده
و دیده بگشا و شمایل جهان آرای بادشاه صورت و معنی را نظاره کن تا بدانی که بادشاهی چیست
و سلطنت چه معنی دارد القصه چون این شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعتدال
گرای آمد میرزا امیرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بجهت مهم سازی جاگیرهای علی قلی

و بهادر بدرگاه معلی آمده بود بجان باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر اراده توجه بدار الخلافه
نمود که سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب که در میان بود اهتمام
فرمودند و پرگنهای آن ممالک را بآیین شایسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین
خان و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند و منتسبان آن سلسله حقیقت کیش و سایر سپاهیان جان سپار
تقسیم فرمودند و مهمات کلی و جزوی آن سرحدها برای زرین میر محمد خان مفوض داشته روز تیر سیزدهم
فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافه
ارتفاع فرموده عرصه دای دولت خان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل کنچلکجن و فیل بجایته که فیلان
نامی بودند در یک روز سقط شدند جمعی از خاص پرستاران دل گزیده شد آن حضرت بزبان
مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم که آن دو برادر بخت برگشته درین یورش
بکوی نیستی خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دیدست و چون رایت اقبال
بلده سهرند نزول اجلال فرمود از مظفر خان بی حوصلگی چگویم که بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت
همگنان گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت
آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم برمسند جهان آرای عطوفت پدری و رافت تالیفی
بظهور می آرند و مردم را از امور ناشایسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش
میفرمایند درینولا بمسامع علیه رسید که مظفر خان بباده روی قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده
عنان دانش از دست داده است آن حضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده بنگاهبانان
سپردند که مبادا مظفر خان ازین دام فریب در بلیه عظیم افتد آن ولعنت خرد از کوته حوصلگی و معامله نافهمی
سر نفر پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر رحمت و تربیت بادشاهی ندانست و حضرت شاهنشاهی
بران نیز و قدردانی بدست قدرت کامله خود دارند این همه نادانی و بی تمیزی او را منظور نداشته
تفقدات خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتگار را پیش او فرستادند و نصایح گرامی هدایت
نمودند و تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته مسرت برای عالمیان بودند و چون عرصه قصبه تهانیسر

مخیم موکب اقبال شد دران منزل منازعه و مجادله طایفه سناسیان بخونریزی انجامید و تفصیلش آنکه نزدیک
بان قصبه کولی آبیست که دریاچه توان گفت سابقا آنجا نقابی بوده وسیع کورکهیت نام که در تاریخ هندوان
از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوایف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین بانجا می‌آیند و تصدقات
بظهور می‌آرند و مجمعی عظیم انتظام می‌یابد و درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود
و در میان سناسیان دو طایفه‌اند یکی را کر نامند و دیگری را پوری بر سر جای نشستن در میان این دو طبقه
گفت و گو شده بود چه گزینی اکثر این مردم بواسطه آنست که دنیی از ایشان پشت داده است نه ایشان
از دنی دل سرد گشته‌اند و لهذا پیوسته آزمند بوده مغلوب شهوت و غضب و مقهور حرص و قهر میکرده‌اند و باعث
نزاع آنکه طبقه پوری در کنار آن کول مکان معین داشته‌اند که درین مجمع نشسته دام گدائی می‌گسترده‌اند
و زایران اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل دران کول می‌آمدند بآن گروه تصدق کنان
چیزی میدادند درین روز گروه کر در جای پوریان بتسلط در آمده جای ایشان را گرفته بودند
و جماعه پوریان را تاب مقاومت کران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود سرحلقه ایشان
کیسو پوری نام در قصبه انباله بآستان معلی آمده داد خواهی نمود که طایفه کران بتغلب آمده جای ما را گرفته‌اند
اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می‌بندیم یا خون خود را بر خاک می‌ریزیم
یا این قطعه خاک از ایشان میگیریم و گروه کران بعرض اقدس رسانیدند که اینجا موروثی ایشان نیست
چندگاه ایشان می‌نشستند و دیگر ما می‌نشینیم و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود چون
موکب معلی تهانیسر نزول اجلال فرمود در معرکه آنها رفته هر چند جواهر نصایح و مواعظ برین نفوس معطله
افشاندند بحکم لآلی انداختن بر خاک داشت چون سر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر فلا سر شد و پیشتر در عرصات
و بیباکی خود کوشیدند و بشدت الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پایمال
نفس و هوا بوده سالکان راه شقاوت بودند رخصت مجادله یافتند تا باین روش سزای اعمال
نکوهیده خود دریافته متنبه شوند و اتفاقا دران روز ازان گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آمده بودند و از جانبین
صفها آراسته کرده اول از هر طرف یک مرد لاف زنان پیش آمده دویده و جنگ شمشیر کرده و باز بتیر و کمان دست

برده بر یکدیگر تیرباران کردند بعد ازان گروه پریان برگران بسنگ دوی پیش آمدند چون پریان
لم بودند حضرت چند نفر از مردمی که جنگ سنگ دانند و تیمهای توران و چترهای هندوستان که
همواره ازان طبقه چون عابر طبقات در حواشی موکب معلی می باشند اشارت فرمودند که
کومک پریان باشند در حمله پریان برگران موافقت نموده انجنان زور آوردند که گران تمام
مصادمه تاب نیاورده در روی گردان گشتند و پریان از دنبال درآمده جمعی کثیر ازان خاکستر بنیادرا
برباد عدم دادند و به پرویز سر حلقه ایشان که انند نام داشت رسیده آن سوخته را بخاک تیره
یکسان ساختند و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس را که رنگ آمیز کارگاه تقدیر است از تفرج
آن بسیطی عظیم روی نموده و ... آن روز از عرصه تهانیسر نهضت رایات عالیه اتفاق افتاد و چون
دار الملک دهلی مخیم اقبال شد انجا میرزا میرک رضوی که در لاهور او را بجان بائی خان سپرده بودند
در کمین غفلت و فرصتی ای بود از حبس فرار نموده جان بائی از دنبال او بکام جست و جو شتافت
و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی رو سفید نتوانست شد و حضرت شاهنشاهی بآیین مقرر بزیارت
مراقد اولیای آن مقام فیض انتما توجه فرموده همت خواستند و افاضه خیرات بمنزوبان حواشی
آن بقعه شریفه نمودند و تاتار خان که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس گردانیده که محمد
امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود بقصبه بوچپور رسیده و شهاب الدین خان جاگیردار آن
قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده و بمساعدت کرده اسب و خرج پیش ارباب بغی و عصیان وانم
ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر فرمان جلال شاهنشاهی که نوایر سطوتش خرمن برافق عدالت
شاید بلندی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی باحضار آن بیدولت در بارگاه عدالت معمور امر عالی شد و روز
دیگر از انجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصه پلول مخیم اجلال شد شاه فخر الدین بزمین بوس سربلندی یافت
و آن بیسعادت را بموقف جلال آورده او را بحسن چغتای سپردند و در همان منزل بیاسا رسید
و چون طنطنه نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافه آگره پیچید و شعشعه مهچه رایات
والا بران حدود تافت خانخانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شد

و آداب سکه و خطبه اقدام نموده سوانح احوال و وقایع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت
و ظهور آثار عصیان علی قلیخان و بهادر خان و دیگر مخاذیل که تباه کاری بر برگزیده بودند فرو خواند کسی که در
مبداء فطرت بدنهاد و بدگوهر افتاده او را مرحمت و نصیحت سود ندهد چون گویم که زیان کار آید و مدارا
و موعظت را بر ضعف و وهن فرود آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران
بدگوهر را جز حبس و ضرب چاره ندیده اند و چون علاج همدردان خراب باطنان بیدولت کار نکنند
بخدمت خانه فرستادن و رحم بر حال خلق بلکه مهربانی با حوال آنها میدانند متکفلان اشغال سلطنت و باریافتگان
حریم قرب بسر این معنی نرسیده خدیو زمان را در مرتبه اول نگذاشتند که جاده آن بیدولتان
بظهور رساند و باطن مقدس را بر سر مدارا آورده برداشتن پرده کار را در پرده نقاب توقف ماندند و درین
هنگام که موکب معلی باطفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون این خبر بعلیقلی خان
و دیگران ارباب بغی و طغیان رسید این بیدولتان بتخیل فاسد خود این چنین وقتی را فرصت انگاشته
خیالات فاسده برانگیختند علی قلیخان از جونپور روانه قصبه سرهرپور که جاگیر ابراهیم خان مقرر بود شد
و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده برآمده و جمع فتنه سرشتان در آن
قصبه فراهم آمده قرار دادند که علی قلیخان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را
تصرف نماید و بهادر خان بکره مانکپور در برابر آصفخان و مجنون خان رود و اسکندر خان و ابراهیم
خان سرکار اوده و اطراف آن را متصرف گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علی قلیخان بداعیه شور
افزائی بسرکار قنوج روان شد چون جاگیرداران آن حدود در سرداری که با او توافق
نموده مقاومت بآن فتنه انگیز نتوانسته گریز نموده خود را بقنوج کشیدند و علی قلیخان گرد حوادث
انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگره متحصن شد خلایق غبار
آلوده تفرقه گشتند و عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود در آمد
نهضت موکب اقبال بتنبیه شاهنشاهی [illegible] بجونپور و قتل خان زمان و بهادر
خان و در معرکه فتح چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی است حضرت شاهنشاهی

بمقتضای نیت حق اساس برخلاف اکثری از فرمان روایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود
خیال میفرمایند و دست و پای خویش را از رعایت خلایق میدانند آری گوهر یکتای خلافت سزاوار
افسر دولت چنین تاجداریست که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیابت مسند درگاه صمدیت
داشته در لوازم داد و دهش تکاپو نماید و راحت جهانیان را آسایش خویش داند و هر که از فرمان
برداری این چنین سریر آرای اقبال سر باز کشد هر آینه بدست سعی خود در هلاک خود اهتمام نموده باشد خصوصا
کسی که پرورده نعمت این دودمان والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله این خاندان
فراهم آورده باشد چه نامردمی و نامردانگی و ناملایم فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی
ولی نعمت خود صرف نماید هر گاه فرمان روا چنین باشد و مخالف دولت این طرز لاجرم عنایت
الهی مقارن و معاون گشته در هر نهضتی تفرقه کرامت میفرماید و نمودار این معنی واقعه علیقلیخان
و بهادرخان است و استیصال این هر دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای
اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده به مستقر سلطنت معدلت آرائی شد و شرح بغی و عصیان
علیقلیخان و بهادرخان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقیه و اطفای
نوایر فتن وجهه علیا همت علیا شد و منعم خان خانخانان را بدار الخلافت آگره و حراست آن حدود مقرر فرمودند
و دو هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب فرموده پیشتر از آنکه موکب مقدس نهضت فرمایند قیاخان
و مظفرخان مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را حکم فرمودند که بسرعت تمام در مقام
میرزا یوسف که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز دوشنبه بیست و ششم ماه دی
بهشت ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آورده و دست
اقبال عنان نصرت گرفته سمند همت جهانگشای جولان داده و لشکر عساکر دولا زمین و زمان فرو گرفت و چون
ساحت قصبه سکیت مخیم موکب نصرت شد و علیقلیخان که بر ساحل گنگ جهت قنوج غبار بغی و عصیان
انگیخته و نفاق و عدوان آویخته بود با استماع صیت نهضت اقبال روی گریز بجانب مانکپور که برادر
او بهادرخان در برابر آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز بود آورد و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ

بپیوست و روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمود و چون عرصهٔ قصبهٔ موهان
مضرب خیام ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس را سردار ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان
و پسرش عبد المطلب خان و چنگیزخان و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین
علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کارگذار همراه او کرده روز دوشنبه بیست و سیوم
خرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندرخان که در
اوده دست فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب گره مانکپور
آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصف خان و مجنون خان بعتبهٔ مقدس رسید
باین مضمون که علی قلی و بهادر رشد تربیت حدود کوالیار دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند
بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای بایلغار قرار گرفت و بیشتر از حاضران موکب معلی چه از روی
پست فطرتی و چه از جهت کسالت و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهت آنکه کار آن تیره رایان
بانجام نرسد تا بازار خودفروشی آن بی سعادتان گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه دانا
دل پرده از کار همکس برنداشته عنان توجه بدست توکل سپرده [illegible] بیست و هشتم
خرداد ماه الهی موافق شب یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده از قصبه مذکوره ایلغار فرمودند از
غرایب آنکه از رای بریلی راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته راه میانه که بنسبت آن راه نزدیک
بود و با وجود آنکه بی‌آب نشان میدادند اختیار فرمودند و از جنبش سازتائیدات غیبی که فیض بخش
موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راهها پیش آمد چه پیشتر از آن باران رحمت باریده گولها را پر
ساخته بود و تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزول اقبال فرمودند و محب علیقلیخان جاگیردار
آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروزمند بواسطه آنکه اول شب کوچ کرده شده و کم کسی را ازین
ایلغار آگاهی بود و درخت زار در میان آمد متفرق شده از راه راست برکرانه افتادند و قلیلی در رکاب
نصرت اعتصام توانستند رسید آنکس را که ایزد تعالی تائید بخش باشد او را از کمی ملازم چه اندیشه و در
اثنای راه نزدیکی مانکپور آصف خان بسجدهٔ عبودیت نورانی ناصیه گشت و همان زمان رخصت پیش یافت

مآبارز دوستی خود که در برابر خان زمان نشسته بود و زمانی نگذشته بود که هیتوا میوره که از قاصدان تیزرو
و معتمدان اعتباری بود خبر آورد که علیقلی و بهادر در حدود پرگنه سنگرور دریای گنگ را پل بسته گذشتند
چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده با آنکه معدودی بملازمت رسیده بودند
تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده پیشتر متوجه شدند راجه بهگونتداس و خواجه جهان و جمعی را بر سر
اردوی معلی گذاشتند که بعد ازین قصبه کره برده نگاه دارند و از ده شیخان که از مضافات مانکپور است
آمده آخرهای روز یکشنبه از دریای گنگ فیل سوار گذشتند و چون اوایل موسم باران و فصل
طغیان آب بود دران هنگام که بندگان حضرت فیل در آب راندند جوش و خروش غریب از عالمیان
برخاست چه گذر از چنین آب خونخوار از محالات بود و محض کرامات شاهنشاهی بود که این بحر زخار آن
معدن ولایت را گذر داد و بی دغدغه از پایاب گذشتند و مستبصران این معنی را از دلایل نصرت
و مقدمات اقبال دانستند دران زمان که موکب معلی از دریا عبور فرمود زیاده از یازده کس از
مقربان بساط اقدس در رکاب مقدس نبودند میرزا کوکه سیف خان کوکه رستم خان شجاعت خان
خان عالم خواجه عبدالله دربار خان شهباز خان سید جلال الدین عادل خان دلاور خان و چند حلقه
فیل همراه رسید و دیگر روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود قعر دریا با قدام فیلان پیموده شد
از فیلان نامی خدابخش و بالسندر با طوفان مستی در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند
و این دو فیل در پردلی و تیزروی و جنگ آوری وصف نگین انگشت نمای دیده وران بودند و چون
موکب معلی از آب گذشته بجا اخواران نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی فرود آمده بهشیاری
نهاد فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار
شدن چنین فیل مست مبشر فتح و نصرت است که فتح و نصرت معنی هشیاران و کارآگاهان وقت و دیگر آنکه
از هشیار شدن فیل ما را اعتماد بر فیل و مستی او نماند و منحصر شد توکل ما بر عون الهی و هر گاه توکل بر کرم
والطاف الهی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد الحق مظهر اسرار ازل این کرامات دو نکته بلند بوجود آمد که عنوان نامه
الهام تواند بود و چون شب در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش گرفتند و مخالفان تیره رای بمسافت یک

فتنه گستر بوده‌اند آن حضرت تکیه بر تائیدات ایزدی فرموده در همانجا توقف صلاح دیدند و همان
زمان مجنون خان و آصف خان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان و جمعی برین بودند که
بی توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها باید شتافت آصف خان معروض داشت
که زمین گل گرفته دایره کرده اند درین هنگام رفتن لایق نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و آزرم
روی بیشتر کار میکنند رای او پسندیده خسرو کامیاب شد و نصایح بلند فرموده آنها را رخصت دادند
و حکم شد که در پاسی دو بار زخم بجا برسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند که مبادا مخالفان تیره رای
خبر رایات اقبال شوند و از آنجا بدر روند علیقلی و بهادر که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند
در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آن شب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود بباده پیمائی
و شاهد پرستی و بازی بشکن بشکن سرگرم بودند و باین لفظ صریح برگشت خود فال میزدند و عجب‌تر آنکه
دران شب مردی نزدیک چادرهای این مستان رفته فریاد بر داشت که ای جمع بد سرانجام واقف شوید
که حضرت بادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گذشته با لشکری بی پایان رسید و چون پیمانهٔ هستی
آنها پر شده بود آوازهٔ رایات اقبال را از تدبیرات آصفخان و مجنون خان دانسته در غرور
افزودند و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود و اندیشهٔ آن داشت که چون بندگان حضرت
با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم تا پنجهزار سوار مشخص است باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه اندازد
تا کار به پیکار نکشد و نفهمیده است که جنود غیبی همرکاب گیتی خدیوست و باجمله صبح روز مار اسفند بهمن
و نهم خرداد الهی موافق روز دوشنبه غرهٔ ذی الحجه که در حقیقت غرهٔ نصرت بادشاهی و سلخ عمر سپه مخالفان
بود آن حضرت جیبه طلبیده در درع تائید غیبی در آمدند و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند
و تمامی بهادران رکاب معلی آمادهٔ جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت
و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت و در جوانغار آصفخان قرار گرفت و محب علیخان
و طایفهٔ از بهادران از پیش قدمان هراول شدند آن حضرت بر فیل بالسندر نام سوار شده
نهضت فرمودند و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند

بمبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای
بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند یرلیغ عز نفاذ مطاع یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت
نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج با عقب دو چنین قوی پشت شد طلب کار
نبرد شده و بمردم عقب بقدر جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی آصفخان را نیز حکم شد که با جمعیت خود
بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل
بر باره نصرت سواری فرمودند و آن بید ولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس
دران لشکر ورود اقبال دارند و مقدمات جنگ را بر تهور آصفخان و مجنون خان فرود می آوردند
و چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی
است خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آوردند علیقلی خان و بهادر خان دل بزرگ نهاده
در میدان عصیان ایستادند و مخذولان ابدی قرار جنگ دادند و باین خیال فاسد صفها راست
کرده جمعی از پردلان معرکه را بار دیگر برابر هراول و اوقچی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین
وقت از عساکر اقبال همگی قریب سه هزار پانصد فیل هم رسید و مقابله در میان فوج پیش و موکب مقدس
کمتر ماند بابا خان قاقشال که سردار مردم اوقچی بود با آن جماعه پیوست و معرکه تیزتر گرم شد
و بتاییدات اقبال شاهنشاهی لشکر مخالف را از جا برداشته بر دو افواج قاهره از پی در آمده این
مدبران را تا صف علیقلی خان رسانیدند و اهل ادبار دگر گریختن سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس
نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه در آن گریختن اسب یکی از آن مخذولان جان بر اسب علیقلی خورد
دستار از سرش در ربود و بر زمین افتاد علیقلی حیران کار شد بهادر خان را در برابر بابا خان قاقشال
فرستاد و بهادر خان خود را بپای اوقچی رسانید و سرگرم کارزار شد و زمان علی قلی از بهادر
خبر گرفته تازه بتازه کومک روانه میکرد بابا خان غنیم را پر زور دیده عنان گردانید و بهادر
خان از دنبال شتافته خود را با مجنون خان رسانید و درین میان اسپش تیری خورده چراغ پا
شد و بهادر خان را بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند و زیر جبل او را گرفت

به پانصد کس همراه موکب
شاهنشاهی شدند [illegible] شد

وازبدذاتی وآزمندی چیزی گرفته رها کرد دربن اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان خانجهان [بجنونا]

برسراو انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره مرامان بهادرخانرا درمیان گرفته تیردوزکردند

و دربن زمان ابتهاج که کیتی خدیو بررخش نصرت سوارشده گرم رفتن بود مبارزان دست بکرببان

رسانده جانستانی میکردند و علیقلیخان منوررا دبارخود ایستاده از حال بهادر می پرسید فیل مست

چترانند نام از فیلان بادشاهی برفیل که بهنور از فیلان خاصه که ازمستی فرود آمده بود دوید که بهنور

طاقت صدمه او نیاورد روبگریز نهاد وچترانند از دنبال درآمد فیلبانان که بهنور فیل خود را درمیان

صفوف مخالفان کشید و مخالفان فیلی اودیه نام را برابر چترانند دوانیدند که بهنور را گذاشته

برابر او دوید و بیک صدمه کوه شکن آن را بزخاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بر آن مدبران حرام

نمک روی آورد واکثر اعیان وارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده برزمین ادبار افتادند و خس

و خاشاک هستی ایشان باتش قهرالهی وبرق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروهی

که گریخته ازان نبردگاه اقبال بدر رفتند در راهها بدست رعایا گیر زبون که باتش تعدی این نمک

حرامان جگرکباب بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و ازپرتو

ظفر بر حدیقه دولت بکوهر اقبالی درآمد وعرصه ناورد از غبار فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت

وازتتق عواطف الهی عروس بکر فتح و نصرت بر ساحت اعلی جلوه گرگشت و حضرت شاهنشاهی بدولت

واقبال سواره ازسر گذشت علیقلی وبهادر می پرسیدند دربن هنگام نظربهادر بهادرخانرا دستگیر

کرده ردیف خود سوار کرده [ساخته] ببساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تفقد برگشادند که بهادر

مابشما چه بدکرده [بودیم] بودیم که این همه باعث فتنه و فساد شدید اورا وحشت و خجالت فروگرفته بود و سر

در پیش انداخته زبان عرضه نداشت و بیان عذر نبود بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او

گذشت الحمد لله علی کل حال همانا آن بیدولت را در نفس اخیر حقیقت حرامنمکی و سیه بختی خود معلوم شده بود

والا بایستی حرف ندامت برزبان او گذشتی و هرکه از چنین بزرگ خدای روی گردانده هرآینه دین و دنیا

ازو برگشته و خراب ظاهر و باطن گردد و حضرت شاهنشاهی باوجود چندین فتنه و آشوب او می

وچترانند

خواستند که به نشیب نیستی فرستند بعد از شفاعت التماس و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بینی
داس کنبو مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و مقارن این حال بهادران نصرت قرین
نهر بار کل را که از جمله ان علی قلی بود گرفته آوردند و بعضی ملازمان رکاب معلی سر آشفته او نیز بخاک افتاد
و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علیقلیخان می پرسیدند جمعی میگفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است و طایفه بر آن
بودند که خرمن هستی او سوخته شد درین اثنا باتو فوجدار سیه بخت را آوردند چون کاوش احوال او شد زبان
اند که من دیدم او را فیل یکدندان بادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلبان را بیان کرد بموجب حکم معلی تمامی فیلبانان
فوج هراول حاضر ساختند و آن شخص فیل یکدندان نین سکه نام را دیده گفت این فیل است که علیقلی را کشت
آنگاه حکم مقدس شد که هر کس مغولی از حرام نمکان بیارد یک مهر طلا بیابد و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه
بگیرد عوام از پی زر با سرها دویدند سرها می آوردند و زرها میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند
تا آنکه یکی سر علیقلی را که پای درختی افتاده بود آورد و با این طایفه شبه و شک میکردند درین میان ارزانی نام
هندوی که صاحب اختیار علیقلی بود در خیل اسیران حیل قهرمان اقبال سراسیمگی داشت چشمش که بر سر آن
تیره بخت افتاد آهی بر دل از سر درد بر کشید و پیش آمده آن سر را برگرفت و دست بر سر خود زد و چنان بوضوح
پیوست که آن مدبر بخت برگشته تیری از غیب رسیده و میرزا بیگ قاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلیقلی رسیده
القصه از رسیدن تیر آن مدبر بحال تباه در جان کندن بود که سونهات فیلبان فیل نین سکه را آورانده علیقلی
فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور رسانید که آن حضرت بر کرم رعایت خواهند کرد فیلبان
حرف او را از ترانه خاکی دانسته فیل را بر او براند و او را در زیر دست و پای فیل بلکه در زیر بار عصیان
او و کفران نعمت بادشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده پامال ساخت یکی از پاجیان
بکر نعش اشرفی سر او را جدا کرده می آورد در راه آن پسر را غلام غالب اندوکشیده خود بنظر اقدس آورد و
انعام گرفت آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر
نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که دراین مصاف مردانگیهای جانسپاری و حق گذاری
کرده بودند بانواع نوازش و مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و سر علیقلی و بهادر را مصحوب عبدالله

خواجه
بمیرزا دیک قزوینی که وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دار الخلافه آگره و دهلی
و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتحنامها فرستادند هم سرمایه مزید شکر اولیای دولت قاهره شد و هم پیرایه
عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامه اقبال روزافزون تواند بود
در عرصه قریه منکراول از مضافات الهباس روی داد و آنرا مصر جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت
فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است و از غرایب سوانح آنکه چون رایات اقبال بمنع این
حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خان را بحکومت دار الخلافه آگره گذاشتند بازار هرزه گویان تهی مغز
گرم شد و متمردان و مفسدان از حد و در کشیدند منعم خان که پدر داستان و مرشد راقم این شکرنامه
ابوالفضل عقیدت داشت آمده استمداد همت نمود و آن معدن شهود دستان بلند در بزرگی خدیو زمان
فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعا مقرر
شد که امشب بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و نتیجه نمودار گردد و اشارت بدان کرده اید صبح آن
بشارت غریب در جبهه شریف ایشان ظاهر بود و فرمودند که سر علیقلی و بهادر را بزودی آورده نثار
جان نموده اند منعم خان از استماع این مژده دلگشای خوش وقت شده آداب شکر بجای آورده
بودند که فرصتی نگذشته بود که سر این دو حرام نمک شورانگیز آوردند آدمی از متوجهان درگاه ایزدی
و مرتاضان این راه عجب ظهور این معنی چه دور و چون بپایمردی تاییدات الهی نمود و همان روز موکب
معلی بصوب الهباس که بعضی بیدولتان دران حدود غبار فتنه انگیز بودند نهضت والا فرموده شامگاهان
ساحت آن زمین بورود مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت شب دران عرصه دلگشای منزل فرموده
بعضی مطرودان دولت که گریخته بعلی قلی پیوسته بودند مثل شیخ یوسف جولی دستگیر شدند و دو روز بعضی
مهمات انجا پرداخته روز سیوم روی توجه بجانب بنارس آوردند و انجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر
مثل میر مرتضی قلی زمین بوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم این جماعه طراز عفو یافت و زنان
و پسران بهادر خان بدست اولیای دولت در آمدند و خواجه عالم خواجه سرا آنجا اسیر فتراک سعادت شده
بدرجه قرب ترقی نمود و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه بسته بودند از سطوات قهر و غضب

حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومت جونپور فرستادند
و قلیچ خان و طایفه را بسرتپور تعیین کردند که بزودی بار بعضی از زنگان آنجا بوزند و بعد از یک هفته روز
بنارس مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف دادند روز دویم ساحت آن
شهر معمور موکب معلی شد و مردم علیقلی که در آن بلده فراهم بودند انوار سلامت بر ساحت احوال
آنها تافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی در آمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای
آن حدود که لگدکوب آشوب بودند مستمال عواطف شاهنشاهی شده سر بخار رعنائی برداشتند
و از آنجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار به بلده کره نهضت فرمودند از دوی بزرگ آن
جا بود پیرون این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر کره رسیدند در آن هنگام بیش از چهار
پنج کس در رکاب نصرت اعتصام نرسیده بود بدولت و اقبال بکشتی عبور فرموده درون قلعه کره را
بفر نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند نزدیک مانکپور خواجه عالم گریخت و باز بدست افتاد و در آن
شهر منشور طلب منعم خان خانخانان از پیشگاه عاطفت اصدار یافت و جاگیرداران آن حدود بجاگیرهای
خود رخصت یافتند و رعیت پروری نصفت پذیر گشتند و جنگی از بزرنهاد آن فتنه سرشت که از
آستان مقدس گریخته پیش این مدبران نخوت منش رفته بود آواره در شورش بودند و بکمند اقبال گرفتار
شده بودند مثل جانقلی اوزبک و بابا علی و خوش حال بیگ که یکچند در سلک قورچیان حضرت جهانبانی
جنت آشیانی انتظام داشت و عالمشاه بدخشی و میرشاه بدخشی و بخشی و کلمه خان کوکه میرزا عسکری
این همه فتنه جویان عرصه قهر شده پامال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی را که در مخصوصان
علیقلی انسلاک داشت و از اردوی مقدس گریخته در کره گرفتار شده بود با مجرمان دیگر پا کنده
دو شاخه در میدان سیاست آورده تمامی آن فتنه اندوزان را بحضور سیاست فرمودند
بعد از آن فیلی را باو سر دادند فیل او را بخرطوم پیچیده پا کنده دو شاخه در زیر دست و پامالش
کرده میداد و از این سو بآن سوی انداخت و چون اشارت صریح بسیاست او نرفته بود فیلبانان
ملاعبه میکنانیدند و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تخفیف یافته آخر ...

انتساب سیادت و شفاعت مقربان بساط عزت رقم جانبخشی برحال او کشیدند و در همان ایام بنواحی
نشاه نام خواجه را که سرآمد بد دولتان بود بدرگاه معلی آوردند و بپابوس رسید منعم خان خانخانان
بموجب حکم اقدس از دارالخلافه آگره بمخیم اقبال که در حواشی قصبه کره بود رسیده بزمین بوس سربلند شد
و از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علیقلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب چوسا بالتعویض
یافته او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آن حدود شد و موکب معلی بدولت و اقبال
روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی موافق شنبه بیستم ذی الحجه بمستقر خلافت توجه فرمود کوچ بکوچ
نهضت عالی شده و آن حضرت شکارکنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند و بهر شهر و ولایت که ممر
موکب مقدس میشد بافاضت عدل و احسان مورد سرور میگشت و در قصبه کوره که در جاگیر فرحت خان
بود بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعت خان را باین دولت کامیاب ساختند
و همچنین جابجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتند تا آنکه روز خورداد ششم امرداد ماه
الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و پنج ظلال اقبال بدارالخلافه آگره انداخته کامبخش عالمیان
شدند و جهان طراوت خاص گرفت و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم مورد امن و معدلت
گشت و احوال افواج قاهره که بر سر اسکندر بسرکردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود برین منوال است
که کوچ بکوچ رفته روز اردی بهشت ششم تیر ماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی حجه بساحت شهر اوده
رسیده اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه اوده متحصن شد امرای مراه آن گروه مورچلها تقسیم
نموده بجنگ پیش آمدند در پهلوی شهر تلی بلند که سرک دواری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از
هواخواهان خود را با انبوهی از بندوقچیان بر آن بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون
شهر نگذارند محمد قلیخان برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته جمعی از بهادران را تعین کرد
که بجلهای مردانه بر آن بلندی دست یافتند و بپای مردی جلادت آن گروه خود را پست کردند و
بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه احدی سر از روزن نمی توانست بر آورد و اهل دکان
خون گرفته سراسیمه دست و پایی میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت

این معنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیشتر از آنکه بجد و داد به لشکر فیروزی
اثر رسد نوشته‌های پیرداس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علیقلی و بهادر براجه تودرمل رسیده
بود اما عموم خلق از بس که این بیدولتان را سرخر می‌پنداشتند این خبر را ساختگی میدانستند و چون
درین تاریخ این خبر اشتهار یافت اسکندر هیجان مخفی داشته و از راه مکر و تزویر درآمده رحمان قلی قوش
بیگی را طلب کرده که بعضی سخنان میخواهم بگویم اولیای دولت قبول این معنی نکردند آخر حاجی اوغلان را
که از معتبران او بود پیش امرا فرستاد امرا روی دل نموده دریافتند و قرار یافت که رحمان قلی
همراه حاجی اوغلان رفته و قرار داد او را خاطرنشان کرده بیاید و همان روز مردم باتفاق رفته باز
گشته آمدند و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و مترصد است که بوسیلهٔ اولیای دولت
احراز سعادت آستانبوس نماید و میخواهد که اولا شما در جائی قرار یابید که یکدیگر را دیده سررشتهٔ پیمان را
بسوگند محکم گردانند قرار یافت که صباح روز عید قربان است این امنیت بحصول انجامد و با جمله اسکندر
خان متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از دروازهٔ قلعه که بجانب
دریا بود بدر رفته بکشتی چند که برای روز ادبار خود آماده داشت از دریا عبور کرده و نیم جانی از آن
گرداب خطر بیرون برد و چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور شهرت داده
کوس نصرت بلندآوازه کردند و چون کشتیها را اسکندر این طرف نگذاشته بود بتقریب جمع کردن کشتی از دیگر
گذرها دو سه روز کار بتعاقب و تعویق افتاد و درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام
فرستاد که من بر پیمان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب ترس مردم بود اکنون استدعا آنست که
محمد قلیخان و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته میانهٔ آب آیند و من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه
قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود را مطمین ساخته روی بدرگاه عالم پناه آورم این پیغام بزرگ ملتمس او را
بقبول مقرون ساختند و از آنجا اسکندرخان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی درآمده صورت ملاقات
نقشی بر آب و کرسی بر باد زد اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد بمیان
آوردند اما اسکندر بر قول خود ثابت ایستاد و گفت درینولا چون مصدر تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوس

درگاه معلی نمی‌توانم کرد مناسب آنست که بوسیلهٔ استعفای جرایم جاگیرم را بحال خود گذارند و مرا بخدمتی درین
صوبه نامزد سازند تا بدست‌آویز نیکوخدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل موافقت
نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود بارندگی براه او بیار دو منزل دیگر ترفت و عذر
طغیان آب بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از
جلبه سازی و روباه بازی ازین بید دولت امری دیگر بوقوع نمی‌آید از دریا عبور نموده سر در دنبال
آن بی‌سعادت نهادند و او از خلاها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ کورکهور رسانید و اینجا سلیمان
قلی نامی از اوزبکان که از علیقلیخان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان حکومت آن گذر داشته
کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعت هرچه تمامتر گذرانید و از موج خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی
ابواب نجات فراداد و دراجای غلام بسرحد ولایت افغانان رسید چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه
مقدس اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضه داشتی متضمن ظهور سوانح اقبال و التماس در آمدن بآن ولایت
بدرگاه معلی ارسال نمودند و در روزی که دار الخلافت آگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضداشت
اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیة السیف را
از ممالک محروسه برآورده‌اند درین هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراکندگیهای آن ولایت کوشند و سرکار
اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیگران متوجه آستان بوس گردند چون مثال عالی باولیای
دولت رسید محمد قلی خان را بدار الملک آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار
الخلافه اوبرا زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی
بفتح قلعه چیتور سرکشان گردن فراز را از پای در انداختن و وحدت انتظام ملک را
گزیده‌ترین عبادات پیشگاه کبریای ایزدی رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن دستور خدیو
زمان را توفیق این معنی یافتن پایهٔ خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایهٔ سعادات طبقات انام عطا فرمود که
لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود راحت غیبی خویش در آسایش عالمیان
دلشفقته همواره در محافظه بالیخولیای سروری گردن کشان فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند و باید الی

قرین ذات مقدس بوده باندازه حق پرستی و خدا اندیشی کامیاب صورت و معنی میگردند دریولا
که ساحت دار الخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی همنوز عساکر اقبال ایزدی گرد راه و ترددگاه
دیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسر محمد سلطان میرزا و غبار فساد انگیختن در صوبه مالوه بمسامع جلال رسید
که از آن باز که سر از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آواره ملک ادبار شده‌اند بعد از
درازی سرگردانی و کوتهی بخت مالوه را خالی یافته بآن حدود رفته‌اند و اوباش کوته اندیش را همتا
حال دیده در جمعیت خود و نفوذ در رعیت میکوشند خدیو زمانه اگرچه دانای اسرار نهانی و معدن رأفت
و مهربانیست بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهت ملاحظه حال سپاهی اغماض نظر کرده آید
خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه باطفای این نایره فتنه نموده شود و اگر بذات اقدس عزیمت این یورش
اتفاق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفع ایشان آن حضرت را خود متوجه
باید شد و در آیین سلطنت مبرهن است که هرکاری که بسخن ساخته شود بتیغ نباید پرداخت و هر امری که بدلاوری
امرای اوسط و ادنی کرده آید بنوئینان بزرگ حواله نباید فرمود و همواره در مدارج امور پاس آیین سلطنت
نمودن که عبارت از قدردانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال است و اگر بنابرین قانون خلافت
باین کار از فرمان عتبه اقبال خلافت نامزد میشوند سران و سروران ملک سعادت دوجهانی را در فرمان برداری
پادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردند اما بجهت گرد آمدن زمره سپاهی
که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است دیرتر صورت می بندد و کار اندک بسیار میشود و آیین سلطنت تأخیر
در امثال این امور برنتابد بنابرین شاهنشاه عالم و دانای رموز کار بمقتضای بالغ نظری خود چاره این کار
فرمودند و توجهی در رخصتی بی توجهی در پرده بی پروایی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده باطن
همت در دفع این شورش بستند و در روز فرخ نزدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر بشکار
پرگنه باری که اکثر اوقات بآنجا و نخجیرگاه چیته و آهو نشاط پیرایی میگشتند روی توجه آوردند تا ارباب
اخلاص و خدمت دوستان بیجهت بی غوغا طلب بطور خود حاضر شوند و سایر مردم چه ملازمان پیشها
و چه مردم دیگر بدید ایشان چون منعی نباشد هر آینه باسانی جمع خواهند شد و چون مردم زودی فراهم آیند

جمعی را که زین کرده باین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشه صواب نما از مستقر خلافت برآمده و عرصه
بارهی را مخیم اقبال ساخته بجانب دهولپور و گوالیار که بمالوه برویه است نشکار کنان عنان عظمت معطوف
داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اگر
روی کسی مخلصان درگاه که ملتزمان موکب نشکار اند فراهم آیند بتسخیر عالمی کفایت میکنند و اگر بهادران بادشاه شناس
جمع شوند انچه بای آنرا که تواند کرد و هرگاه نوکر نوکر هم گرد آیند اندازه آنرا که تواند گرفت چون دهولپور
مخیم سرادقات عزت گشت سکت سنگ پسر رانا اودی سنگ در رکاب نصرت قباب ایستاده بود آن حضرت
جا از روی انبساط و جه از راه ره گذر که مغرور آن فتنه اندوز مالوه بخواب غفلت رود خطاب کرده
فرمودند که رانا تا حال که اکثر زمین داران و بزرگان هند بآستانبوس سرافرازی آمده اند ما جرا از این دولت
ننموده است میخواهیم که بر سر او ایلغار فرمائیم و پسرانه او را اولیای در رکاب توجه خدمت خواهی کرد زمانی امثال
این مقدمات از روی شگفتگی بر پسر رانا میفرمودند و او منافقانه تقبلات می نمود و آخر آن کج فهم
بیدولت پسر معامله نرسیده و منزل را بجد فهمیده فرار اختیار نمود و از بیدانشی از بدنامی طلبی
گریخته و در رسوائی حقیقی افتاده چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت در پرده این نشکار سزای ما
خواهند داد و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر خود آورده خواهند و ندانست که خبر صورت
مطابه نیست و این دولتمند خداپرور دگی بدفع امثال این زمین داران بی سعادت خود متوجه شود
و دریافت که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن او از جبین اقبال خود را در پا و بیراه ها را انداختن و از سیه
نامی بهدفات شناختن است و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی بحرکت —
در حرکت آمده و منزل صورت چه گرفت و الحق چنین بایستی که از آغاز جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکثری از سر
فرازان هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت هیچ یکی از سلاطین فرود نیاورده اند تارک
عبودیت بزمین بوس انقیاد آورده اند مگر رانا اودی سنگ که درین ممالک رانائی از و تبه رای
و خود آرائی تر نبود و آن تهور سرشت بی اعتدال که شوریدگی ابای او ضمیمه بدمستی او شده بود بکوهستان
بحکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمان برداری از درگاه معلی تافت بفزونی مال و ملک و بسیاری حیوانات

فلسی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت همت جهان‌کشا تادیب
او مصمم شد و اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و چون بیمن اقبال
روی توجه بتسخیر ولایت هند واره آورده بجولان نصرت بولایت او درآمدند چون عرصه ظاهر قلعه
سوی سوپر که جمعیت شهرت او دران ولایت بلندست مخیم اقبال شد بظهور پیوست که قلعه خالی است
و پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعه رنتهنبور متوحش شده با رعایای خود را برکناره
کشیده اند حضرت شاهنشاهی خلو قلعه را تفال بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز دران ساحت دلکشا نزول
اجلال داشتند و از نواحی و حوالی آذوقه بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست
آن تعیین فرمودند و از انجا بشش منزل قصبه کوته که از مواضع محکم آن حدودست مخیم سرادقات فتح
ساختند و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند
و از انجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه گاگرون نزول فرمودند و از سوانح آنکه نکته طراز حکمت
اندوز سحرپرداز بدایع نگار برادر سترگ عنصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از خلوتکده عزلت ببارگاه
خدمت گیهان خدیو بلندی گرای آمد و بفنون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت آن نوباوهٔ گلستان
دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند نگارستان کثرت و وحدت پدر
بزرگوار بتحصیل مراتب دانایی کردی و در اندک فرصتی در دبستان حقیقت آموزی او که مجمع نظرگزین و اشراق و حجج
حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است بپایهٔ والای آگهی جلوه ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت
زبان او بسحرکاری سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت را چون
عالم معنی فرو گرفت و از انجا که سجیه قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت کشیده دربان
انفاس همت و بحبت پرده نشینی درس علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته داشتی
بمیامن نفس گیرای او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند او خواهش طبیعت و تماشای رنگینی
این عالم دانا بهانه فریب آبروی نداشت و همگی اوقات گرامی بتحصیل پیرایه خود دانش گزینی و آراستگی کردار
گذشتی و آن گنجور نورانی با آنکه بر مکامن مقدس خدیو صورت و معنی پی برده از اعتقاد گزینان اخلاص گرای

بود لهذا گوهر یکتای محبت را بجانب بنا وردی و باکرانبهائی متاع گزین و گرم بازاری فاخر و ممیزی مشتری
بجلوه گاه فروخت نیاوردی و ازانجا که دیدن کثرت از روی وحدت بود از کثرات وحشت
گزیدی منتسبان این یگانه پرستان ایزدی را ازین چشمه سار حقیقت رابته رسیدی و ازین رو مرکز
با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه آمد شد کمتر بود و با آنکه بسیاری از سهم پنهان بوسیله آن گروه
انبوه از ثروت میدان صورت حد برده افزونی کردی و شورشها اندوختی و از فنون دریافت
شهریار حقیقت نگر و در کوی ناکامی فرو شدی اعلا خاطر او باختلاط نیک اندیشان بارگاه متعلق
نشدی و در چاره این کار راه اسباب نرفتی در ینولا که خدیو جهان تسخیر چیتور عزیمت نهضت
ذکر نورافزای چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید اشارت عالی باحضار آن گسسته
هنرمندی شد طبقه از بدنهادان کوته اندیش برحقیقت حال آگهی نیافته این طلب عاطفت را
بعنوان مطالبت عتابی وانموده بر پنج مطاع بحاکم دار الخلافه فرمان ارسال داشتند شب آبان ماه دهم موافق شب چهار
شنبه نوزدهم ربیع الاول ازان نیلی قبا کمرسبری شده بود و آن دیده ور تماشای نوخاستگان
بزم جسن تشریف برده جمعی از ترکان آمده حوالی منزلگاه او را تقبل کردند و همانا طایفه از بدگوهران
فرومایه که تقیده دلان ریگستان هستند ضمیمه خیانت شده آن عنوان ناروا برآن داشته باشند که
شیخ فرزند خود را بهانه خواهد ساخت و در فرستادن معذرت خواهد جست و بمکر اندیشه این فرو
مایه کان الحکمه بزبانی آثار برسد چون معلوم شد و از حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود و از دیر حاضر
آن فیض پذیر پایه تحقیق علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت افزای صورت راستی گیرد و رو
بنمی آزرم آورد و درین اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفت و آن گروه غرق خجالت
شدند چون ابواب مکالمه مسدود بود خبر انجام سفر دشوار شد و بسی تمانده و اهل اراده این دشوار زیرکان
گشت در همان دامن شب سنگ تفرقه افتاده منسوبان این دودمان عموما و خصوصا در گرداب غم فرو شدند
و بعد لمعه ای آن رموزدان آفرینش جاره ناشکیبائی از دست داده فرمودند که نخستین چهره خاطر من
بمقتضای بشریت از تعلق ساده لوحان بدگوهر غبار آلود گشت و اکنون خاطر حقیقت آموز شگفتگی دارد و خبر فرخنده کی

و نشاط
خبری باین سانحه غم نما متفرع و مترتب نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی آید و قفل شاد مانی گشوده گردد نخستین
جرعه دردی که بکام این نادان تحمل درآتش رسید این بود و پس از سپری شدن روزی چند فرخ ده غیب
نوازی خسرو آفاق رسید و سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد و این قصیده را در آن نزدیکی در ستایش

نعمت رسید کی انتظام داده اند
رخی چو خلق عزیز ان نجاطرا فروزی
بیا گزیده چو دولت فراخ میدانی
کمر بحسبتی بجا یک روی و بسته جنان
تدروار اوج عنایت به بال جنبانی
خطی که یافت در بارگاه جاه و جلال
نجات نامه خودای حزین زندانی
دلم ز جنبش دلکش در اهتزاز آمد
که کار کودم دشوار در قدم رانی
ازان زمان چه نویسم که بود جای آرام
شقایق نفسم را صباح ریحانی
چرا بود متخالف رسوم اسلامی
شهود کذب ز دعوی گران ایمانی
کهی چو عقل فرو رفت کز چه در یابم
چه گفته است ز معنی مترجم ثانی
ولی فروغ حقیقت چگونه بر تابد
ز گرم و سرد و تر و خشک دشتی و کانی
کدام رو بر باضی که از ریاضت آن

بحر نوید رسان قاصد سلیمانی
لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی
هجوم کرد بر و آشنا و بیگانه
که دور منقطه گرد سپهر دورانی
بفرق بسته ز دوخجسته فیروزی
ز قهرمان خلافت خطاب زمانی
مرا نظاره آتش ازدو بیقراری داد
چو از تحرک ناقوس روح نصرانی
بذوق من طلب آگهان او نمود
سفینه دلم از موج خیز طوفانی
کهی چو وهم سراسیمه که مکدام دلیل
چرا بود متشابه بحروف فرقانی
اگر حقیقت اسلام در جهان آنیست
رموز حکمت دانا دلان یونانی
چه حکمت آلهی که مرتسم سازم
دلم نشسته بملکوت قدس نورانی
چه سان شناخته دانا بلمس سایه
شوم دقیقه شناس بهر کردانی

رسید همچو سعادت گشاده پیشانی
بسر گرفت چو همت بلند پروازی
چو میزبان تو بنگر بروز مهمانی
نموده شهپر والای او ز طرف کلاه
که همچو عقل تبارک نموده عنوانی
مبشران سعادت نداکنان که بخوان
چه بیقراری با صد قرار ارزانی
ببوسه کردم بالینش فکار غافل ازین
چو بهر سالک توفیق جذبه رحمانی
هدایق نخستم زا بها را فزونی
برم ظنون و شکوک علوم ایقانی
زبان کشیده بذار القضای عجب و ریا
هزار خنده کفرست بر مسلمانی
چه کرده است تخیل معلم اول
ازو بلوح باطن نقوش عرفانی
کدام همت بطبیعی که طبع دریابد
مزاج جوهر دل از عروق شریانی
چه راست گنبد پنجم سپهر بهرامی

چراست منظر همتم رواق کیوانی
دماغ طبع معطر بعطر فردوسی
بمغز جان زده گلدستهٔ گلستانی
زبان پر از سخن معرفت ولی یکدم
نهاده مغز مرا داغ عشق صنعانی
بوادی نظر عشق در ورق سوزی
بدل چو لاله ز یک عشق و صد پریشانی
پدر که دیر بماند ز ظل عاطفتش
چو او نشوم مگر از عالمان ربانی
کن هوای پری پیکران حسن مباد
بنای سینه و آتش کشد بویرانی
ز عشق همنفسان وای دل ترا چه گناه
که بود و دانشم امیخته بنادانی
چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن
ز سنگلاخ غم افکنده در تن آسانی
شدم سوار سبک گام توسنی چالاک
چو خضر بودم تنها رو بیابانی
روان چو شخص همانا بشاه راه ابد
همه تصور و تصدیق من هیولانی
سواد موکبش از دور ناگهان بنمود
رسید بر در فردوس مرغ بستانی

گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم
عیار فهم شرف بیت خاقانی
گهی بفکر معما باین گمان که مگر
سرم تهی شود از ماخولیای نهانی
نظر طلایه فرست جلاجل مجنونی
نسایم گلدانش بصفحه گردانی
خلیده در جگرم همچو موی شیر نهان
نمیگذاشت مرا از سر سبق خوانی
نفحتش همه گاهی ناشتای صبح وجود
ز بازوی تو برآید خلاص شیطانی
چه حالت است دلت از کجا و عشق کجا
کلید کعبه چه جوئی صلیب رهبانی
ز خواب غفلتم آورد رو به بیداری
دلم گریست ز اندیشهای نادانی
بسوخت این همه خار و خس هوا و هوس
که گرم شد ز سر دانش سپهر جولانی
ز فرط شوق خیال می شتافتم که مگر
ز پای دل گسلانیده بند گسلانی
بنوک خامهٔ اندیشه ام دران رو یافت
که گشت دیده من زان سواد نورانی
خطاب شد که تلطف کنان برسانندش

ز لفظ و معنی پر گفتمش میزبانی
گهی تامل انشاء نثر رفته فرو
کند بگوهر فولاد طبع سوهانی
نموده جلد را عقل ز باد طیفوری
خرد معقدم بازی قیاس برهانی
تو جان چه گویم و یک جان چند گردانی
که گرد چشم غزالان کنند فرکانی
دران مقام که از اهتمام ترتیبش
بگیر لقمهٔ حکمت ز خوان لقمانی
خوی از جبین منفشان دمبدم
چنانکه کس که نیابد رشتهٔ سندانی
میان عقل و جنون بود سیرم القصه
سماع صیت قدوم برید سلطانی
تبارک الله از آن جذبه که روح مرا
بزیر لامعه بارقات سبحانی
چو نوح گشتم طوفان نور و دریائی
شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی
درین که تا بچه صورت قرار گیرد کار
بتسبیح مدح شهنشه طراز سبحانی
خبر بیار که شهریار شد کاینک
بآسمان سعادة زینت ظلانی

کشید قاید دولت زمام طالع من
بچشمه سار رساندم تشنه عطشانی
چه گویم از در دولت سرای اقبالش
متاع لطف و عنایت بصد فراوانی
ز اهل دانش و بینش ستاده گرد بگرد
تبارک الله از ان ملک گر لطافت طبع
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس
زبان ناطقه لب ریز از ثناخوانی
یکی ز روی تحیر که کیست این ساحر
پدید شد ز کدامی سحاب نیسانی
زبان پیش خیالان دراز شد بر من
که بود بر لب فیضی زلال فیضانی
زبان پرستش من بر گشود کای طوطی
اساس نظم بلند ترا که شد بانی
امان عهد تو اشتقو تو مهربان منست
چه حق که نیست بمن تران بزرگ جهانی
ز مبتدا مرض جهل با نقاهت طبع
بسلسله که نهاد ند جنبش جهانی
کدام راه نوردست ملک معنی را
حدیث طالبه شعر نیست پایانی
همه حکیم مرا جان پاک دل بودند
بسوی بارگه حضرت جهانبانی
جبین بسجده شکرانه بر زمین بنهم
نوید عجب از بارگاه یزدانی
مجاوران حواشی کان رفیع مقام

فروغ مجلس بستان مستان شاکر نشاط
چراغ بارگه دولت ترخانی

شکفته دل ز تحسین و شوق پیشانی
فشاند گوهر اخلاص بر سر سخنم
که میکند سخنم لولوئی و مرجانی
کدام مرغ نوا کر بناز کی بر شاخ
کرد اشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی
بگو نه گونه تفقد شهنشهم بنواخت
ریاض نطق مرا از که بود رضوانی
بس از ادای زمین بوس بندگی گفتم
که لوح ابجد ادب اوست طالانی
زبان بذوق سخن تا را بجنبید است
بدرد های درونم نمود درمانی
کدام پی بره راست برد است ز نظم
که بینش متحیر به تیه حیرانی
سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند
وجود داد طهارت ز لوث عصیانی

نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی
همین نه باد وضوی تن بغسل روحانی
نه بارگاه جهانی که بود در شهر ش
بحاکفان سماوات کرده حیرانی
نشسته خسروان الا تخت یونانی
درخت و خاک درو کرده عود هندی مانی
بهر پیش پایه او رنگ شاه بنشستم
سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی برای تعجب که این شگرف گهر
که تازه کرد صفیری هزار دستانی
طراوت نفس از کرم جواب گرفت
که پایه پایه فزود آمدم ز حیرانی
سواد شهر خیال ترا که داد ضیا
کرای سپهر مطیعت با مراد عانی
و گر سبب طلبی اوستاد من پدرست
بنعمت پدرم بود هنر و ندانی
دگر بگفت گزین ناظمان معنی سنج
که زینت در قدمش خط نامی حرمانی
بوجه شاه رساندم کرایی بنیاد سخن
که سر زد از لب شان نکتهای معانی
کشیده نقش حقایق برو ز اندیشی

نموده درک دقایق به تیز ادراکی
علی الخصوص سخن آفرین خطهٔ طوس
بزور بازوی ادرستم بجستانی
اگر بدور شهنشاه نکته دان بودی
شراب موقفش نشاهای او مانی
حدیقه ایست ملون گر کر بود امکان
لطیفهای حقایق نگار شروانی
زسحرکاری گنجور گنجه خسرو پرس
مخیل متنبی نبض ترانی
رسانده کرمی معنی حکمت آمیزش
بساط عالم معنی بتازه الوانی
شکرفشانی سعدی ببین که شهپر روح
بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی
نوای درد دل عاشقان ز عطارت
بیوستان و گلستان او خوش الحانی
ستوده صاحب و صاحب قران ملک سخن
لسان غیب ندانند انسی و جانی
برتبه نیست کم از اسفرنگی و طبسی
گذشته اندیسی جون نیخ لبنانی
خوشنوای معارف طراز عارف جام
بود معانی صورت نما برخشانی

همه بشهد جان حاضر و تن غایب
که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی
درو جز این نتوان یافت هیچ نقص که بود
بتیرگی نشدی روز او شبستانی
بر سبیل ازان جمن آرای گلشن معنی
بصد بهار گلی زان حدیقه بستانی
نقاوه بخشش تحفة العراقین است
گر وات گلکش بر گنج غیب تبیانی
ز انوری جه نویسم که تا بچرخ رسید
فراز مدعیان از انجوش بحرانی
گر نبود هویدا دقیقهای کمال
نموده بر شکر طبع او کمس رانی
سخن شناسان خلاق معنیش خوانند
گزوت روح قدس پایگشته دکانی
ز خسروانی معانی جدا است خسرو هند
که ملک گیریش ایرانیست و تورانی
دماغ سوخته را روح تازه می سازد
سخن سرائی اخسیکتی و اوحانی
بسند طبع حریفان حرف سنج سزد
که محو بود بخشش نقودش اکوانی
بجامعیت او بعد از و کسی نگذشت

همه بذات خدا باقی و ز خود فانی
قیاس کار زشته نامه اش بگیر که هست
بروزگار غلامان نوح سامانی
وگر قدح کش غزنی که هست بد جانی
که در حدیقه او نقطه گردد ثانی
سزا بود بسوید ای دل قسم کردن
سزد که دست بدستش جو گل بگردانی
به نظم او برسد نظم غیر اگر برسد
ز برق فطرت او شعلهای نیرانی
ظهیر چرب زبان را اگر که بود از و
که شهره شد بجهان او بسر سپاهانی
بنازکی اعتقاد از ازل رمز دان بکمر در ملکوت
بر آیین که معنی و الا نیست خلقانی
نشاط خیز بود بلبلان معنی را
که برارایک معنی نو و سلطانی
نکات حافظ معجز بیان جه بر گویم
طراوت سخن نخلبند کرمانی
غرض تمام ز اساطین معنیت ار نه
نکو دلی که بود در حدیث سلمانی
ز بس لطافت الفاظ نکته ایمیزش
ز نظم و نثر بر و ختم شد سخندانی

با و حدیث حریفان برابر آوردن
کشیده بر سر خود طیلسان کتانی
کنون که از شعرا بیشماره اند ولی
بخاک ریخته صد آبروی زبانی
بچار سوی ملامت که خاک در سر برو
که لفظ بر تن معنی نبوده خفتانی
تراش کرده حروف ریزهای نخاله برو
حدیث شان بسر تیشه اگر بجنبانی
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر
سیه گلیمی خود سیر تان ملتانی
دلی که از کف حقیقت ز نطقشان جوید
بخاک ریخته گلها ز چاک دامانی
غریب ملک معانی درین رباط منم
رذل کنند پیش و از من کله جنبانی
نگاه داشته صورت نگار لوح و قلم
چو با خدا می کلام کلیم عمرانی
زبان شکفته بحسبان کرد و ربدایع نظم
که رنگ می‌پرد از کارنامه مانی
زبان نوری کرد گر با تو در سخن پیچد
بزور گرفت سراپای من ز عریانی
چگویم اگر که زحیف نهای انعاش

بود حکایت شبدیز و گاو پالانی
دران مقام که این نکتهای ژرف نشست
گزیده بر ملکی کیر و دار سکبانی
بچشم خیره سیه کار نقش مطرودی
اسیر هیچ و شرای متاع خسرانی
گهی خیال خنک برده در عبارت گرم
نهاده قیمت فیروزه بدخشانی
چو ریگ خاک فشان مجنون برآید خشک
گرد در شمار نیاید متاع تالانی
بکلک آهنی نی بجامه الماس
ز خیزران طلبد لالهای نعمانی
چو کس نماند بعالم من انکسم امروز
ز کاروان سخن با تمام سامانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را
زبان کلک مرا از حریر بهتانی
بگفت بیخرد و علم از قلم بکش کامروز
فرزدقی تو ار زبانی است و حسانی
رسید حکم که از نکته سنجی شعرا
سزد بدست ادب کردنش پریشانی
بگویم آنکه چو از خاک بر کشید مرا
سفید و سرخ نه جاندوختم بیمانی

یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند
چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
بجوع کلب فرو مانده در تک و دو حرص
نجس تیره گل اندود جاه خذلانی
گهی درشت ادای زلب برون کرده
جواب سرد بگرمای ماه زمستانی
خان درشت که هرگز بدل نه پیوندد
بهفت دریا گر نظم تبان بجنبانی
سواد نسخه گفتار شان بچشم خیال
کشیده بر ورق حق خطوط بطلانی
بروی شان در کلمه ار بسته بیکس قوم
که تازه کرد سخن را بتازه دیوانی
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن
معانیم همه حوری کنند غلمانی
حدیث من شهنشاه بنده پرور بود
مسلم است ترا کشور سخن دانی
چه جادویست برتیغ زبانت قلمت
بعرض ما برسان آنقدر که بتوانی
بگویم آنکه بزرین لباس دارایی
سرم بلند شد از باد و پای چوگانی
بگویم آنکه ز لطفش چه طرف بربستم

بخشانی

ز هرچه لازمهٔ خانی است ترجمان
یکی معلمی شاهزادهای عظام
که جلوه خردش موج است عمانی
دگر جهان ادب دانیال که شفقت
جو بخشش پر ادب کودک دبستانی
بلوح عقل کسی را که چشم دل باز است
دلی که از لمعات همه است لمعانی
با آسمان کرم هر یکی از آن دو شرف
که جان عالمی امروز و عالم جانی
نو بخت و شکوه نهاد و نعمت قدر
که بختیان فلک را کنند قربانی
زمام من در دست آنکس که بار محمل بست
حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
با آسمان که ز روی ارادت حرکت
همه به بحر فلک قطرهای امکانی
با جتماع موالید که تقلب حال
کز آن حواس و قوی را رسید بیدانی
بخاک ناصیه آرای بجدهای نیاز
مبدر [illegible] سلوک طریق اتقانی
که معتکف نشدم از برای مال و منال
که قبله من درویش از [illegible] آنی

وجود دولت از در اقبال تا من روکرد
که بر نهال ادب میکنند اغصانی
دگر طراز پرند امید شاهزاد
کواکب ثمر فرش میکنند اخوانی
زهی فلک منشان که کمال عقل کنند
خطاب [illegible] حروف بستانی
دویم بجود ارادت که از میان آن
بفرق طالع من منتی است منانی
سخن درست بگویم که هفت قالب را
ز هرچه عقل بسنجد هزار چندانی
در التفات و کرم اختیار خیبت ترا
بفرق منت باز آوردش پشیمانی
بآن خدای که در ذات شاه عجیبه
حکیم تیز نظر گردش بحیوانی
با نتظام عناصر که بر صحیفه کون
همی کنند بهم امتزاع ولدانی
بگرمی نفس هاوکان که ننمودند
گری برند بهمت کشان لبنانی
بنکته سنجی توحید پور اعرابی
بحضرت تو که با بخت و تخت شایانی
عبادتیست بروی تو سجده آوردن

کشید طالع اکسیر بلعیانی
نخست حضرت سلطان سلیم دریا دل
که دامن فلکش میکند گریبانی
ولی ز روی حقیقت بنزد شان بودم
در انتظام جهان بایه قرانی
چرا بجای سویدا نهد سواد مداد
با نحطاط کشیدم قوای حیوانی
جهان پناه شها قدر آفتاب بها
یمین نه جانی و جانی که جان جانانی
بروز عهد ظهور ولایتت زیبد
ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
گران نیاید اگر بر [illegible] جلال
لطافت ملکی با کمال انسانی
بار تمام کواکب ز ثابت و سیار
همی کنند نظم وجود ارکانی
بهیکل تن آدم که عالمی است صغیر
بعهد روز ازل نا درست [illegible]
بکرو راه سلامت [illegible] منزل قدسی
بخرقه پوشی تجرید پیر خرقانی
خدای عز و جل بر رحمت تجلی کرد
که در بجود ادب قبله گاه کیهانی

خداشناس کمال تو می شناسد و بس
درین سخن م بنود اختلاف ادیانی
بشکر نعمت تو مو بموی من گویات
بقید حرف نیاید امور وجدانی
بکعبه که منم احرام طوف آن دارم
عروس حجله خاطر نهارستانی
صفیر قدس براید ز طایران خیال
لوای شاه کجا و عصای چوپانی
تنم رسید ز فیض نوال مجلس شاه
عنایت اکرمت کر کنند اعوانی

گر قبله گاه امید خداشناسانی
چرا نه قبله اقبال من شود حرمت
حدیث کفر مرا به که حرف بگزانی
بدور عدل تو از تار و پود معنی و لفظ
گل بهشت کند در رهش مغیلانی
پی خلیدن دلهای حاسدان دارد
چو نخله قلم شکفد بر جانی
بنکته نکنی کز قلم بروح ریزم
بروح انجه رسد از شراب ریحانی
برار ارزوی انجنان که خود دانی

بجو رهبذیست بر جهانیان ز منت
گر روی دل تو دارند قاصی و دانی
وفاین نعمت نجیج کی توان دادن
بدوش ماه نهادم لباس کتانی
ز شام تا بسحر مخبل بسینه من
خدنگ کلک مرا حرف تیر بیکانی
بجنبش قلم کلک همگنان نرسد
رسد دوات مرا دعوی نمکدانی
زبان خواهش من از ادب نمی جنبد
قبا نهایه بسوی لی علیک تکلانی

کجا بودم شادابی سخن والاشکوه بیرای بکجا آورد القصه چون کیهان خدیو را درین یورش نیت حق اساس مبنی بر عموم عاطفت بود نه انکه اهتمام بجمعیت لشکرها شود امرای والاشکوه که خدمت راواس المال عبادات خود میدانسته اند در ملازمت حق آمدند و اردوی معلی از هجوم عساکر فیروزی مند عالی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی ان شد که آن حضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده متوجه تنبیه و تادیب راناشوند و گروهی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه انرا از غبار بغی و فساد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند قرعه این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان افتاد و شاه بداغ خان و مراد خان حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامانی این کار بر ذمت همت این سعادة احتشامان مرجوع داشتند و این مردم از حوالی قلعه کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همت شتافته تا حوالی اجین عنان کش عزیمت نکشند و میرزایان پیشتر از انکه عساکر فیروزی مند بانجا رسد و آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیل انکه در وقتی که خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید که از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می اید الغ میرزا که برادر مهین بود در تحیر شد می خارید

برخاسته پیش ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که در اجین بودند رفت که بگجرات شده در تدبیر امداد یار خود
کوشش نمایند و چون بآن شورنجتان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه گاکرون رسید از راه سراسیمگی
در آمده روی بهند و آوردند و در اینحال الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر برادران
طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصوره از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند
و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلای بر بعضی از
قلاع گجرات مثل چانپانیر و بروچ و صورت یافته حکومت رانی میکرد متوسل شدند و آنجا هم سلوک ناهنجار
نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود ریختند چنانچه شرح این
کارنامه اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت و با جمله افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار این سیه
روزکاران مصفی یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت طراز متضمن ادبار
اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را

و در این هنگام که موکب مقدس را بترتیب سامان لشکر مالوه در ظاهر گاکرون توقف افتاد آصف خان
و وزیر خان که در این حدود جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندلگر را که از قلاع مستحکم رانا بود و بسعی [illegible]
راوت بلوی سولنکی استحکام داشت بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس شاهنشاهی بعد از
سامان لشکر مالوه با آنکه بحسب ظاهر از عساکر منصوره کمتر همراه بود دست تایید الهی دریافته بجنود معنوی
اکتفا نموده پیشتر نهضت فرمود که شاید رانا کمی عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید و کار
او بآسانی ساخته گردد و آن سیه‌بخت چون دانسته بود که آلات اسباب قلعه گیری همراه موکب معلی کمتر است
بخیال آنکه بتوجه مقدس تسخیر قلاع نخواهد تافت برین خیال فاسد اساس نهاده قلعه چیتور را که بکمال حصانت
پناه گند استیلا بکنگر رفعت او نتواند رسید مضبوط ساخته آذوقه چند ساله ترتیب داده و جهار هزار
شجاعت سرشت را از ناموران ناموس پرست در آن قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه
گیاه در صحرا نماند و خود در پایه تنگنای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعه چیتور نزول اقبال فرمودند

جهانگشای که سر بزنبال آن خون گرفته نهند و بکوهستان تعب در آیند صلاح دولت ندیده بالهام اقبال تسخیر
قلعه چیتور را که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد همت والا ساختند و روز آبان دهم آبان
ماه الهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر بحدود قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند
درین وقت شدة عواصف و ریاح و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو
ابر و رعد و جوش و خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت
و قلعه از دور نمودار گشت   یکی قلعه بر روی آن کوهسار   بر آورده پیکر تا بچرخ چهار
برو مرغ اندیشه را راه نی   کس از کار و کردارش آگاه نی   رای گیتی گشا بر محاصره آن قلعه آسمانی ارتفاع
و حصول مواد تضییق متحصنان قرار گرفت بنابرین اندیشه بلند روز دیگر از آن منزل بدولت و اقبال کوچ
فرموده در فضای دامن کوه که این قلعه والا شکوه بر قله آن اساس یافته نزول اجلال فرمودند و با چندین
از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور کوه را بنظر بلند بین گرداگرد آن را احاطه نموده نظارگی
گشتند و ارباب مساحت که همیشه در رکاب نصرت اعتصام می باشند آنرا زیاده از دو کروه پیمودند
و از ماهین کوه که اندر شد خلایق میشد پنج کروه میکشید توجه بتسخیر آن گماشته بخشیان عظام را حکم بتقسیم
مرچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود آمدند و از عساکر اقبال آنچه از
دنبال میرسید مورچل جداگانه می یافت و بدین اسلوب در مدت یکماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فرو گرفت
و در همین هنگام برخی از امرا را بنهب و غارت ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آن حدود روانه
ساختند آصف خان را با جمعی از امرا بر سر شهر رامپور تعین فرمودند و او رفته آنرا بکلید تیغ بگشود و مورد
آفرین شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب اودیپور و کومبلمیر نشان میدادند حسین قلیخان را با لشکری
براهی و دستگیر کردن او فرستادند حسین قلیخان بشهر اودیپور که دار الایالهٔ رانا بود رسیده
بقتل و نهب دمار از روزگار گردن کشان بر آورد و هر جا گروهی از متمردان در نواحی اودیپور و کوهستان
کومبلمیر شنید بصاعقه شمشیر آتشبار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد و در جست و جوی رانا تکاپوی
عظیم نمود و چون اثر از آن گم گشته تیره ایام و نشان نیافت بموجب حکم معلا مراجعت نموده بدولت

بساط بوس سربلند شد و درینولا که موکب والا بمحاصره قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان
گجراتی از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدونگرپور آمده و مقارن آن حال عرضه داشت اعتماد خان
با پیشکشهای لایق بپایه سریر اعلی رسید از انجمله فیل دریائی بود که گوشها دراز مربوط داشت و حرکت عجیب
ازو سرمیزد حضرت شاهنشاهی آینده او را بنوازش تلقی فرمود و حسن خان خزانچی را با منشور استماله
همراه آن جماعه ساخته رخصت دادند و درینوقت او را سعادت راهبری کرد که بدولت آستان بوس کامیاب
گردد حسن خان در دار الخلافه آگره از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت پذیر شد چون عزیمت خسروانی
در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دور بینان است پیشتر شد بهادران عساکر اقبال پیوسته از
راههای جلو بپای آن قلعه آسمانی شکوه رسیده می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند چون خان عالم
و خان قلیخان لیکن همان طور که زمینیان را دست باسمانیان نمیرسد سودمند نمی آمد و آن حضرت پیوسته بقدغن
تمام بهادران تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند بلکه داخل تهورست که ارباب
دانش آنرا از اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه می شمارند لیکن این مردم که مغلوب تهور بودند
گوش بر نصایح خردافزا نکرده پیوسته بر گرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان نبرد گلوله را بر چشم
بر رخساره شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن مردآزمای جام خوشگوار شهادت میکشیدند چه تیر و تفنگ
که این قصدران می انداختند سطح باره و کنگره خراشیده میگذشت آنچه از ان سیه بختان می آمد به اسب
و مردم میرسید و کاری ساخته نمی شد بنابران حکم معلی شرف نفاذ یافت که جاها مناسب اندیشیده
قلعه را از ته برج و دیوار مجوف سازند و پر داروی تفنگ ساخته آتش درزنند و برج و دیوار را بر باد
هوا دهد مردان کارطلب درآیند و از یکطرف به ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران
بارگاه سلطنت باین دو امر بدیع کمر همت بستند اگرچه مورچل بسیار بود و جابجا و در اکثر اغازیان بقدرت
سنگ جدا جدا پناهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه حضرت
شاهنشاهی که محاذی دروازه لاکهوته بود و صاحب اهتمامان این حسن خان چغته و رای ترداس و قاضی
علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و کبیر خان بودند و نقابان خاراتراش ازین طرف بازوی همت منقب

نقب قوی ساختند و مورچل دیگر با کاردانی شجاعت خان و راجه تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر مقرر بود
و درین مورچل از یک تیر انداز مسافت در عین بارندگی از کمر کوه که قلعه بر قله آن بود اساس ساباط
نهادند و مورچل سیم بعهدهٔ اهتمام خواجه عبدالمجید آصف خان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت
منش بود و چون در آوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول میکشید دیگی بزرگ که نیم من غلوله او بود
بخصوص شرف ریختند چون اهل قلعه بر ان حال که مرکز دره سم و خیال ایشان گذشته بود مطلع شدند دو جهت
در دماغ آشفتهٔ ایشان پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشانست که روز بروز سامان می پذیرد بناچار دست
در حیله و تزویر زدند دفعه نشاندن سلاح دار و مرتبه صاحب خان را فرستاده آیین تضرع و زاری پیش گرفتند
که خود را در سلک فرمان برداران درگاه معلی دانسته پیشکش هر ساله قرار میدهیم بعضی اولیای دولت را
این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیدند و باین قرارداد خان ازین شغل تا فتح صلاح دیدند لکن
غیرت سلطنت قبول این معنی نفرموده خلاصی را منحصر در آمدن رانا ساخت هرچند بزرگان اردوی معلی از
تردد دایمی بتنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند فایده مند نیفتاد و آن مدبر نهادان
قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی ایران بجن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامه نبرد گرم
ساختند و توپچیان چابک دست در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر گلکاران و مزدوران
تیرباران میکردند و کارکنداران سپرها از چرم خام تعبیه پناه کرده در ساختن ساباط تیز دستی
و بخته کاری می نمودند و با این همه احتیاط هر روز قریب دویست نفر بخاک فنا می افتاد و روز بروز
پیش می بردند و نقب سرانجام میدادند و فعله و عمله این اساس نصرت را نقود و انعام در دامن
امید میریختند و زر و سیم خاک بها شده بود و از دو طرف بطوری که توپ کار نکند دیوار گلین عریض
ما بیج برآورده برای اهلاک آن افاعی منشان عقارب سرشت می پوشیدند و از دیگر طرف تفنگچیان
فولاد جنگ کار پیش برده از دو جا نقب را بپای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را متصل باهم
مجوف ساختند در یک مجوفه صد و بیست من داروی تفنگ انداخته بودند و در مجوفه دیگر هشتاد
من و حکم مقدس نفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کار طلب مسلح و مکمل مترصد باشند

ساباط

که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشد تیز دستی نموده قلعه را بتصرف درآرند. روز اسفندارمذ پنجم ماه دی
الهی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الاخری بارودها را آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سپاه
آن سیه بختان که بر سر آن بجنگ سرگرم بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شد و فتیله مجوف دوم آتش نگرفته
بود که اولیای ظفر پناه دیوار قلعه را پراکنده دیدند بی تحاشی و ملاحظه از پیش رو برو گرفته بر منفذان دویدند
که خود را اندرون اندازند یکبار در مجوف دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت پیوند که روی بدر آمدن
قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره رای که آماده مدافعه بودند همه یکبارگی در آن صدمات در آمدند و از
تندباد حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح و ابدان ایشان افتاد و سررشته انتظام اعضای از یکدیگر گسیخته
روی در پراکندگی آورد و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عنیف تا پنجاه کروه بیشتر رسیده موجب تعجب
مستمعان شد و منشاء این خطا آن بود که راه فتیله این دو جای مجوف یکی ساخته از یکجا آتش دادن قرار داده
بودند و همچنان کردند یکی دیرتر آتش خورد و بهادران نیز در سررشته ملاحظه از دست داده تاخته و پیشتر
از آن چون حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشته مناسب
آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا فتیله یکی دیرتر رسد و آسیبی روی نماید و همین قضیه
مستقبله را بچشم دوربین دیده بودند کبیر خان و سایر متصدیان این مهم اندیشیده خود را تصور نمودند
و بسرعت از یکجا بدو محل آتش دویدند لیکن در وقت کار چون تقدیر برین رفته بود سود مند نیامد و روی داد
آنچه روی داد قریب دویست کس از لشکر منصور عروج بفلک تقدس نمودند از آنجمله صد کس نامی بوده باشند
و از این صد کس نزدیک بیست کس بادشاه شناس و از نامداران این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد
از سادات بارهه بود که از منظوران نظر عاطفت اثر آن حضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر محمد صالح
پسر میرک خان کولابی که در عنفوان جوانی در جراحت شعله آتش بود دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا
و یزدان قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی و میرک بهادر و جمعی قریب
چهل کس که در درهای کوه برای خود پناه اندیشیده فرصت جوی بودند خاک و خشت بسیار از قلعه جدا شده
آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران چنین از هم گذشتند از جانب مخالف که با تیغ قهر

ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند و چون بدیگر مبارزان نبرد آرای این سانحه
معلوم شد خود را رسانده در زد و گیر گشادند و مخالفان تیره رای از یکطرف جا خالی سپردند و از راه دیگر
در برآوردن دیوار جهدی نمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیواری عریض بهمان ارتفاع برآوردند و در
همین روز در مورچل آصف خان نقب افروختند آتش خوب درگرفت و از مخالفان تا سی کس بعدم فرو
شدند پهلوانان لشکر اقبال را اگرچه آسیبی نرسید اما کاری هم نتوانستند از پیش برد و هرچند جای آن بود که
قلعه نشینان ادبار چشم عبرت کشوده توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون در لشکر اقبال امری که بظاهر سرمایه شماتت
کوتاه بینان تواند شد بوجود آمده بود این معنی را دستاویز نخوت و استکبار ساختند و همت خسروانی
این را باعث مزید توجه دانسته بیشتر از بیشتر توجه فرمود و این طبقه اگرچه در نفس الامر باجل خود فروشدند
و پیمانه هستی این گروه پر شده بود اما پایه اخلاص و رتبه سعادت ایشان افزود و اگرچه اهل قلعه تماشا
بظهور آورده بودند اما توجه حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه بتدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت
و نیز تیز جلوان معسکر اقبال را هدایتی شد که تیزدستی در امثال این امور بر شتابزدگی و بدصبری و سرانجامی باید چه مفصل
آن کوه وال یکطرف و محکمی قلعه یک جانب و آذوق یکسو و مردان جنگی جدا رای شاهنشاهی بانتظام مهام ساباط که
بهترین روشهای قلعه گیری است قرار گرفت و بیشتر از بیشتر در اتمام آن کار شگرف اهتمام رفت و آن حضرت
بارها بساباط نزدیک بقلعه شتافته بندوق اندازی فرمودی و نمایان نمایان زدی از آنجمله روزی
آن شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت چون نزدیک مورچل لاکوته عبور اقدس افتاد غازیان نصرت اعتصام
بناها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آن حضرت در پناه دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق
اندازی میفرمودند و ملازمان عتبه دولت که خدمت بسته شرف حضور داشتند دیده بودند و اسطه جلالی خان
ایستاده بود و سپر خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه میکرد و فدائیان درگاه
که در آن مورچل اهتمام داشتند از قدر اندازی و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه که در مقابل دلیرانه سرگرم کار
خود بود تنگ میکردند که بسی از غازیان این مورچل را آسیب رسانیده است ناگاه بهمان بندوقچی کم خطا که
جلالی خان را پیش نظر داشته بندوق انداخت و از میان گوشت او گذشته چندان آسیبی نرسید بر زبان

مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان این قدر را نداز خود بنظر در نمی آید اگر خود را نماید اشتعال تر از او
میکشیم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود و از آن روزنه گذشته باور سیدن همان اگر جلال خان
وقت بیقین پیوست که آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو نشستن بندوق او سنجیدن بعضی صاحب
او قیاس میکردند و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق بادشاهی کار آن مدبر را ساخته بود و آن
بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بود و باقبال روزافزون اهل آن مورچل ازین کارنامه بادشاهی
آسوده شدند و همچنین همواره آن حضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداختند بخراب آباد هلاک مستقر بی سعادت
و روزی در مورچل جانب چیتوری که گوبجه ایست نزدیک بقلعه بنفس مقدس آمده اهتمام اتمام کار داشتند و در جایی که بندوق
و توپ کلان می آمد آهسته میگذشتند چون اعتماد بر محافظت و معاونت ایزدی بود و غبار اندیشه بخاطر اقدس راه
نمی یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک آن حضرت افتاد که بآن توپ بیست کس از جی ها ان صفوف اقبال بشهادت
رسیدند روزی بندوقی بجان عالم که نزدیک آن حضرت ایستاده بود رسید و از جیبه جامه او گذشته
چون بجامه پایان رسید بعنایات الهی از رطوبت عرق سرد شد و موجب تقویت بواطن ارباب جهاد گشت
و روزی بندوق بمظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت پیرای بسیاری از امثال این حکایات
در اوراق جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد و سرمایه مزید عقیدت اصحاب اخلاص
گشت چون همت عالی مفتح معاقد مقصود و مصباح مکامن تقدیرست علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال
دل در کاری دشوار بندد هرچند از اندیشه اهل روزگار بیرون باشد بیامن بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی
برآید از انجمله بمقتضای همت والای شاهنشاهی که ترجمان تائیدات الهی است کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم
خان میر بر و بحر بخوبترین وجهی اتمام یافت و بر بالای ساباط منازل و مواقف دلکشا ساخته شد آن حضرت بنشیمن
از اهتمام آن دو شب و یکروز در همانجا بوده بتوجهات عالی اتمام میفرمودند و جمعی از اقبال مندان دل بر
قلعه کشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از آن جانب نیز دلیران دلاوریها می نمودند و آنحضرت
بنفس مقدس دل در پیکار بسته داد بندوق اندازی میدادند و نشیمن سطح ساباط جا کرده تماشای دلیران پردل
و شیران زنجیرگسل میفرمودند و درین دو شب و یکروز این شجاعت منشان بشتابه مشغول پیکار بودند که خواب و خور

بر امواج شان نمیگشت و طاقت مترددان طرفین طاق شده بود تا آنکه سحر دوشنبه یازدهم اسفندارمذ ماه
الهی موافق صبح سه شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد و شرح این سانحه بهجت بخش دولت
افزا آنکه فتحنامه اقبال توانند بود آنست که در شب گذشته که صبح نصرت در پی داشت از اطراف و جوانب
قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامت شکست حصار ظاهر شدن
گرفت و نزدیک ساباط دیران صف شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری از دیوار استوار قلعه را ویران
ساختند و داد جان فشانی و جان ستانی دادند و نصفی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه در شکاف دیوار
هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا میدادند و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پر می ساختند
که در حین رسیدن غازیان تند خوی آتش داده بگذارند که کسی عبور تواند کرد و درین اثنا بنظر اقدس آمد که شخصی
جبه زره پوشی در بر که علامات سرداری با وی بود در آن شکافگاه آمده اهتمام می نماید معلوم نیست که کیست در آن
هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداختند و شجاع
خان و راجه بهگونتداس فرمودند که من از شادی و بیگی دست که در حین زدن بچه ظهوری می یابد در می یابم که غالبا
بندوق من باین مرد رسیده باشد خان جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب اینجا مکرر آمده اهتمام میکند
اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که چار قلی دیوانه خبر آورد که
در آن فرجه از مخالفان کسی نمانده است و مقارن این حال از درون قلعه از چند جا آتش برخاست تا بیننده های
پایه سریر اعلی در آن باب خیالها میکردند راجه بهگونتداس معروض داشت که این آتش جوهرست چه رسمیست
در هندوستان که چون کاری چنین پیش می آید خرمنی از صندل و عود و غیر آن در خور مکنت سرانجام میدهند و اقسام
هیمه خشک و روغن مهیا می سازند و معتمدان بیرحم سنگدلان دل بر جا را بر عورات خود میگذارند
همین که شکست متیقن میشود و مردان کشته میشوند آن سنگین جانان آن بیچارها را در آتش آن آتشکده
خاکستر می سازند و الحق آن صبح که نسیم فتح و دولت وزیدن مشخص شد که بندوق شاهنشاهی بجیمل سردار قلعه رسیده
و کار او و قلعه ساخته بوده و آن آتش جوهر بوده و در خانه پتا از قوم سیسودیه از خواصان رانا و در خانه
راتهوران که سپه دار صاحب خان بوده و در منزل چوهانان بسرکرده گاهی داس جوهر عظیم شد و تا سیصد زن

در آتش ادبار آن سرکشان سوخت و هر چند آن شب در نگاهبانی کسی نماند و از کشته شدن جمیل هر یک دل
از دست داده خود را بکنج ادبار کشید اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران صف شکن و غازیان
جان بناموس داده را از هر طرف آماده ساخته زمود ند که بهنگام ظهور بوارق صبح با عتصاد وجود اقبال
درون قلعه در آنید و چون سفیده سحر دولت دمید از اطراف مرجلهای خود جوانان کار طلب
و دلیران نبرد دوست درون قلعه در آمده در گشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سر رشته
تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته می شدند و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان
جابک دست آزموده را در آورند اول گردبازد هو کرتا سردیوار آمده ایستاد و بعد از ان مدهکر آمد
در آمد و بس از ان فیل جنگیه و سبدلیه و کادره در آمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون باشد
ه دولشکر سنانها برافراختند کمینها گرفتند و صف ساختند همه آهنین چنگ فولاد خای

همه نامداران آهن قبای		یلان از خون لعل تیغ پستیز		یکی جان سپار و یکی در گریز
بباشند خرطوم فیلان به تیغ		تو گفتی همی مار بارد ز میغ		سپهدار برزنده پیل دمان
همی تاختند آور دیر زو کمان		برتیغ و سنانها یکی کینه توخت		کهی دل دریدی و کهی سینه دوخت
ز خنجر ش لاله نگارنده بود		ز ورع یلان حلقه بارنده بود		و بهنگام سفیده سحری که صبح اقبال

اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند
و چندین هزار کس از جان فشانان و لاور در رکاب عزت پیاده بودند و از غرایب انکه ابوالبراک
چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد و چون نامش گفتند در
ساعت متهورانه تیز دستی نموده بیک دست دندان او گرفت و بدست دیگر جمدر زده و گفت مجرای من
پیش آن قدر دان جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیا کارنامها بظهور آمد از انجمله راجپوتی دو دیده
شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرد و او پا و جود خرطوم بریده که ز هرگی دشوار است عربدهای آسمانی برانگیخته
در گذشت تا سی کس مرد انه نامی را پشته از شمشیر رسیدن انداخته بود و پانزده کس را بعد از
زخم رسیدن و از فیل مدهکر نیز کارهای شگرف بدید آمد و مردانگیهای غریب کرد و از غرایب

امور انکه فیل کاذره چون درون قلعه در امد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخت و از آن قات حسینی خود انکه رو
بروی جمعی کثیر از خون گرفتهای که تن به هلاک داده بجانب نگاه گاهی آمدند دوید کوچه تنگ بود
همه را الجمال تباه و پایمال کرده متفرق ساخت و تایید غیبی چنین موهبتی عظیم روی داد و مظفر خان
که بر او سوار بوده زخمی شد بعد از چند روز از آن زخم درگذشت حضرت میفرمودند که درین هنگام
بالای دیوار قلعه ایستاده نظاره گی تائیدات ایزدی بودیم فیل سبد لبیه درون قلعه در آمده در
کشتن و در انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دو بار شمشیر انداخت اندکی بروی
او رسیده او پروا نکرد او را بخرطوم پیچیده انداخت درهمین اثنا دیگری روبروی او شد سبد لبیه
باو روی آورد و شخص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت
والحق بسیار خوب جنبید و آن حضرت میفرمودند که در عین زد و گیر یکی از بهادران که من او را نمی
شناختم بنظر درآمد که راجپوتی از مفاصله دیوار حرف زد و او را بجنگ خود طلبید و او نیز کشاده پیشانی
متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که آنرا هم نمی شناختم بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر
روان شد و او باهتمام منع کرد که رسم دلاوری و آیین مروت نیست که او مرا به پیکار خواسته باشد
و تو بمدد کاری من بیایی بصد اهتمام او را از آمدن باز داشت و خود کارزار نموده کار او را
تمام کرد میفرمودند که هر چند ازین مردانه مروت نشان جستم پدید نیامد همانا که از مردان غیب بود
که بتائید این بزرگ صورت و معنی پیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت او اهل فتح بشجاعت دو
کوپند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیلسوار شخصی را پایمال ساخته و در خرطوم پیچیده بحضور اقدس آورده
و بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم اما از سران این حصار می نماید جمعی کثیر در کرد او جان
فشانیها کردند آخر ظاهر شد که پتا بود که پایمال ذلت و هلاکت گشت درین هنگام که بملازمت
آورده بودند رمقی مانده بود و بعد از زمانی درگذشت راجپوتان جنگجویی که دران قلعه فراهم آمده
بودند قریب هشت هزار کس بود و اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگاه بانی و خدمت گذاری دقیقه
فرو گذاشت نمیکردند از چهل هزار کس زیاده بود و در زمانی که رایات والا بقلعه در آمد اهل قلعه بعضی در

تا بیجا چیل و او لحق با سبد فیل درون
حصار در آمده اعدا را پایمال ساخت
میفرمودند که نزدیک به بیجا نه

بتکدها انجا از شرافت مقام و تایید اصنام قدم افشرده منتظر جانفشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل
خود در سر جهل ایستاده ترصّد هلاک می بردند و جمعی شمشیرها برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته
روی بمبارزان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران غرایشه بناوک دلدوز و تیغ معرکه
سوز و سنان صف شکاف کار آن سیه بختان را تمام می ساختند و جمعی که به بتکدها و خانها قدم جهل را
ثبات داده بودند غازیان اقبال مند را دیدها و پای تهور بیرون میدویدند و بهادران نارسیده
بصدمات قهر نجاک و خون برابر شدند   چنین رزمها در جهان کس ندید   نه از کاردانان گیتی شنید
چگویم ازان جنگ وان کارزار   که یک شمه نتوانم از صد هزار   و از اول صبح تا نصف النهار که وقت
زوال این بداختران بود بسطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مدبران میسوخت و قریب
سی هزار کس بر خاک هلاکت افتادند و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش تاریخ سوم
محرم هفصد و [illegible] که سلطان علاء الدین در شش ماه و هفت روز محاصره گرفته بود و چون رعایا
بجنگ نمی پرداختند از قتل ایمن مانده بودند و درین نوبت نهایت ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند
بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فایده مند نیامد حکم قتل عام شد و جمعی کثیر در
بند هم افتادند و از غرایب آنکه قهر شاهنشاهی به بندوقیان قدر انداز کم خطایی قلعه فراوان بود
هر چند تفحص بسیار شد از انها نشانی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباس مکر و تزویر
از قلعه جان بسلامت بردند و طریق برآمدن چنان بود که عساکر نصرت اعتصام دست غارت کشاده
در بستن و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بندوقیان که تا هزار کس بودند اهل و عیال خود را
چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و بر جویندگان انها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان داشتند
که پیادهای عساکر اقبال بند کرده جمعی را می برند و در چنان هنگام چنین تدبیری شایسته کرده بنجات
یافتند اگر چه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذری نبود که از کشتها پشتها نداشت اما در سه جا
مخالفان بیشتر کشته شدند جمعی کثیر از راجپوتان در خانه رانا که دران قلعه بود گرد آمده فرو نشستند
و این بدنهادان دو دفعه ده ده و بیست کس برآمده جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که

معبد و مقصد بزرگ ایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر دادند و دروازه رامپوره نیز گروهی
انبوه شده کروهیستی خود بر باد دادند فتحی عظیم که طراز فتحهای دولت افزا تواند شد از کمین
اقبال بظهور آمد و گردنکشان هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و بروش خاص
بندگی از سر گرفتند و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی تواچی هیچ یکی جام شهادت نکشید
و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده بمعنای نصرت و سمت رکاب فتح بعد از نیم روز باردوی
مقدس متوجه شدند و تا سه روز دیگر بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید
آصفخان بمکرمت فرمودند و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول
فتح پیاده متوجه روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است توجه فرمایند زمانی
که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند پرتو ضمیر آن شاهسوار دولت بایفای نذری که از صدق عقیدت مرکوز
خاطر اقدس بود تافت و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمدند و روز فروردین نوزدهم اسفندارمذماه
الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلندآوازه ساخته از اردوی معلی همچنان پیاده
قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق
راه قطع می شد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص را از سعادت
موافقت گریز نبود و چندی از خاصان حریم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند چون قصبه ماندل مضرب خیام اقبال
شد شکوه محمد اول که پیشتر باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رسانده بود و بسرعت آمدن و از منزویان تجرد
گزین آن روضه مقدسه عرایض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب در آمده فرموده اند که تباه
صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد و بهر روشی که
دانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند که اگر او قدر بزرگی خود دانستی کجا نظر
بر من خاکنشین کوی طلب انداختی چون این عرایض بمسامع اقبال رسید آن حضرت از آن منزل سوار
دولت شدند در روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود
اقدس مطلع اقبال گشت و از یک منزلی پیاده و بدستور معهود متوجه زیارت شدند و می انکه بدولت

سرای مخیم اقبال نزول فرمایند اگرچه براه بطواف روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم
رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را براسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند
و تا ده روز دران خطه فیض انتما متوجه مبدا فیاض بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی استلذاذ داشتند
و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه چیتور روی نموده آن بود که سلیمان حاکم بنگاله تازگی خطبه بنام نامی
حضرت شاهنشاهی خواند و منعم خان خانخانان ملاقات نموده کرکاشتی کرد و شرح این سرگذشت که
آنست که از آن باز که جاجنر خان که بعدلی نامزد زبان بشر تست کاز نمی نموده مدعی حرمان بود ایی
شد تاج خان کررانی با برادران گریخته به بهار آمد چه دران ایام که محمد خان حاکم بنگاله سرشورش داشت و چه
بعد ازو در زمان بهادر پیوسته که نزت و نفاق را رواج بخشیدی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی
در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر نیز بمرگ طبیعی درگذشت برادرش جلال الدین دعوی کاربایست
بنگاله و بهار کرد و تاج خان و برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت بسر می بردند و طرح آشتی و آشنایی
بخان زمان انداخته نفاق آرای بودند و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز درگذشت و ریاست
بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی که بعقوبت رنگ و ریو تاج خان بر ولایت بنگ
و بهار استیلا یافته بود رخت هستی بربست و سلیمان برادر خورد او بحکومت بنگاله و بهار آمده خود
استقلال یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و استقلال عجب
بهم رسانید انغانان [illegible] سرهمه کرد او فراهم آمدند و خزینه جمع کرد و فیل فراوان بدست آورد و چون
خان زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی
بمنعم خان خانخانان مکرمت فرموده معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین نگاشته قلم واقعه نویس شده
زمانیه که اساس نهاده خان زمان بود و اسد الله خان حراست آن از جانب خان زمان داشت
در [illegible] که کرسی حیات او ریخته شد اسد الله از مخالفت رای کس پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلب داشت
که زمانیه باو سپرده خود در حرام نمکی فرو شود خانخانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده
او را استمالت گردانید و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیر گشته آنجا را بقاسم موشکی گماشته

خانخانان سپرد و خود پیش خانخانان آمد و لشکر افغانان که بخیال زمانه آمده بود بی‌بهره بازگشت لودی که
با عقل و تدبیر و سعادت در زمرهٔ افغانان مذکور امتیاز داشت و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود چون
خانخانان را مرد آهسته صلاح جوی مصالحه طلب دانست طرح دوستی انگنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات
افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان بتحف و هدایا و رسل و رسایل مبانی رابطه رسمی استحکام گرفت
یافت و درینوقت که رایات جهان‌گشای بتسخیر چیتور نهضت فرمود سلیمان در مقام استیصال راجه اودیسه برآمده
شد و چون از منعم خان خانخانان خاطر جمع نداشت درچنین هنگام فرصت که رایات جهانگشای بتسخیر قلعه چیتور متوجه بود
بوسیله لودی تحریک سلسله یکجهتی شد که خاطر از وجوه سازد طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات اتحاد و مفاوضات
یکجهتی قرار داد که خانخانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس رابطه استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی
مزین گرداند خانخانان رای بران قرار گرفت و پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را انتظام بخشد هرچند خیرخواهان
دوربین ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سیصد کس گزیده خود و محب علیخان و ابراهیم خان اوزبک
و لعل خان بدخشی و کوچک علیخان پسر میر سلطان ویس قپچاق و میر هاشم برادر ابوالمعالی و هاشم خان و متعلقان این مردم
که مجموع هزار کس باشند بتپنه روان شد لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد بعد از آن بایزید پسر کلان سلیمان
آمد و بیست و شش گروه که از تپنه ماند سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت اول خانخانان جشن داشته سلیمان را
بمنزل خود طلبیده و محفل آراسته ترتیب داد روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و منبر را بنام مقدس سربلند
گردانیده نقود را بسکه اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان
کردند که چون رایات عالی بتسخیر چیتور مشغول است و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند خانخانان را که کارش بانجام رسانیم
و تا پای تخت کسی که مدافعه نماید نیست لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده گفت که
با چنین صاحب اقبالی که سال بسال لمعات دولت افزای او بر ممالک می‌تابد در مخالفت زدن از عقل دور اندیشیست
و دوربینیست دیگر آنکه خانخانان یکی از بندهای تربیت کردهٔ دست بزرگان تابنده پاینده ایزدی امروز بمهر تسکین که نظر
عاطفت انداز ند خانخانان میشود از قصد این مردم متعدد وجه گشاید دیگر چنین ابراهیم مخالفی در کمین داریم چگونه
این اراده تمشیت خواهد یافت اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما قبایل افغانان که مدهوش باده جهل بودند

این سخن گوش نکرده در رفتن تیز دید منعم خان این خبر شنیده بلطایف حیل اردوی خود را که آشفته بنکلک بودی و
با سعد و دی جریده برآمد بعد از آنکه بسیاری از راه طی شده افغانان تیره رای اطلاع یافتند و چون کار از دست
رفته بود بغیر از طرز ملایمت کاری دیگر پیش نگرفتند بایزید و لودی جریده پیش خانخانان آمده او آب اعزاز و
اکرام بجای آورده برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامهٔ چیتور رسید و موجب مزید گونه
تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در انصرام مهمات خود اشتغال نمود و ملک اڈیسه
که بتخانهٔ جگنات در آنجاست بتصرف گرفت و راجهٔ آنجا را به بدعهدی کشت و ابراهیم مذکور که نه عقل درست داشت
و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براجهٔ مذکور پناه برده اندیشهٔ سروری بخود می برز تقیم
و تزویر او را بجنگ آورده بقدوم خانه فرستاد منعم خان نیز بخاطر مطمین بانتظام معاملات خود پرداخت

ای دیده گشای دوربینان   سرمایه ده تهی نشینان   دستی که فتاده نفس خود رای   در سطح بسیط بی سر و پای
بیاوری اقبال روز افزون سخن بدین جای رسید و لختی بار دل سبکی روی آورد امید که بفروغ افزای صبح سعادت دل از نوشتنی
تازه و زبان را نیروی نوید پدید آید نفس نفس فیاوار دشوار آسانی و شایستگی پذیرد   مرا چون هاتف دل دیده میساز
بر آورد از رواق همت آواز   بهار نو برآر از خیمهٔ نوشتن   سخن را دست باف تازه در پوش   درین هنگام عشرت
انتساب که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعهٔ چیتور در عرصهٔ اجمیر فیض بخش عالمیان بود موکب نوروز سعادت افروز
رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرف خانهٔ حمل ارتفاع گرفت و حصون غنچه به تیز دستی نسیم بهار گشوده شد و
عساکر نباتات چمن آرای روضهٔ اعتدال گشتند   بگسترده فرشی ز دیبای چین   بر و بنگر هفت کشور زمین

۱۶۵

دران بزم عشرت شادی آراسته شد • مطربان بنواختند نغمه خواسته شد • نمودند مهوشان رقص و دوندکام
گزیدند یاران و گرفتند جام • و بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان
نهصد و بیست و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین
که سال اول است از دوره دویم شد امید که هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معنی
خاصیت بهار همیشه باشد آن حضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوی و انصرام جشن نوروزی
روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از
خطه اجمیر بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات با نشاط شکار نهضت فرمودند در اثنای
شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشه شیر دادند سلسله شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن مفترس
بجنبش در آمد شیر شکار را نه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب بیرون
دوید مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بجذبه جان ستان بزمین دوختند حضرت شاهنشاهی
آن تیردوستی را نپسندیدند و حکم فرمودند که دیگر درنده که از بیشه برآید بحکم مقدس کسی کار او نکرده
حضرت درین حرف بودند که شیری دیگر بهزار سهمگینی از بیشه نخستین برآمده روبروی حضرت خرامنده گشت
و ملتزمان رکاب دولت را از مشاهده این حال موی بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس
یارای اقدام بر دفع او نداشت و آن حضرت سواره بچشم شیر شکار نگریسته تیری بر او زدند و شیر از زخم تیر
زخمی شده همچنان بصلابت خرامان خرامان بر بلندی برآمده خشمگین نشست آن حضرت از اسب فرود آمده
ایستادند و دلاوران شیرافگن پردور او دایره کشیدند و حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او
انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او بیرون رفت درین وقت شیر خشمگین شده پیش آمدن
آنحضرت در صدد آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و تفنگ میطلبیدند و بهر جانب که آنحضرت توجه می
فرمودند شیر همان جانب نگاه میکرد و تا بوئی چنانچه باید دست نمیداد از زبان مقدس شاهنشاهی
شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته که جمعی که بشکار
شیر آمده اند هرکس که تقدیر بر آن رفته است که از دست او شیر شکار شود پیوسته نگاه شیر بجانب او می بوده

می‌فرمودند که چندین مرتبه که با نفس مقدس متوجه شکار شدیم این معنی مشاهده شد و تجربه پیوست القصه چون قابو بدست
می‌افتاد و رستم خان فرمودند که پیشتر رو تا نگاه کردن بجایی تو قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری
که مصاحب شده بود دانست که همانا حکم پیش رفتن ملازمان رکاب معلی شده از عقب حضرت ادهم تیر و کمان
در دست روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید عادل به تیر در آمد و بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر
آمده دو پنجه خود بر و انداخت آن زبردست توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت و دست چپ خود را در دهن
او انداخت دست دیگر بخنجر برد چون تقدیر در امری دیگر رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد تا کشیدن بند شیر
دست عادل فرو خایید بعد از آن خنجر کشیده دو زخم بدهن شیر انداخت بار دویم دست راست او را
بدهن گرفت درین اثنا دلاوران بساط حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان
بعادل هم زخم شمشیری رسیده و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در جان کندن بود
عاقبت بهمان زخمهای عنیف و سرایت سمیت باعضای رئیسه در دار الخلافه آگره درگذشت و همانا که این
مکافات نا ادبیت که با پدر خود کرده بود و مجملی ازین سرگذشت آنکه آن بی حفاظ با زن دیوانه پدر سر کار
داشت و آن عفت منش دل برکنها ده تن با و نمیداد و پدر او را ازین کار ناشایسته باز میداشت آن ور
آن بی اعتدال از نصیحت پدر بشورش در آمده شمشیری باو حواله کرد فی الواقع اگر در باز پرس آلهی و در
انصاف گاه ایزدی عادل بهمین سزا از وبال آن کردار برآید سود برداشته باشد آن جان جریده عظیمه را که
امثال این امور یاداش تواند شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را که در نواحی الور نزول
سعادت فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده معسکر
اقبال پیوستند و از اینجا شکارکنان روز اسفندارمذ پنجم از دی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم
شوال ظلال اجلال بر دار الخلافه آگره انداختند و جهانیان بنشاط ابد و عشرت پاینده کامیاب صورت
و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین الشریفین و ایصال
خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس حضرت جهانبانی دل
و باد شاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح انتهاض عساکر منصوره است به تسخیر قلعه رنتهبور که در حصانت

استحکام تمام اساس قلعه چیتور توانند بود و بموجب حکم مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع فتنه
میرزایان رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه چون موکب جهان کشای بعد
از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود بر ضمیر مقدس شاهنشاهی بالهام دولت جاودان پرتو انداخت که
بعضی از سران و سرداران را که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیر بوده اند یا دیرتر رسیده
بتسخیر قلعه رنتهنبور که سنگ راه مواکب امن بوده نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صایب صادق
با خان قلی قشال و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان بهاری و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان باین
خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند عساکر اقبال قدری راه طی کرده پیش و پس میرفت که مسرعان چابک
نورد خبر آوردند که میرزا ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا جمع کثیر از اوباشان پراکنده را فراهم
آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند و حصار اجین را که معظم اماکن آن ولایت است در محاصره
دارند و ازین ممر غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد برخاسته و سرگذشت این فتنه شرارت انگیز
آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه گاگرون شهاب الدین احمد خان را
با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستادند میرزایان نهیب
کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات
شتافتند و بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بهروچ
کوس تسلط و استقلال میزد پیوستند و در آن وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتماد خان [illegible] لشکر کشید
آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم کرده اعتماد خان را
شکست داده احمدآباد را متصرف شد و چون میرزایان درین پیکار کارهای نمایان سر بر زده چنگیز خان
تفقد نموده در حوالی بروج بنجی بپرگنهای مناسب ایشان را ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود
آنجا نیز دست تطاول دراز کرده اند از خود سری بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بی
اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیز خان بدفع ایشان لشکری گران فرستاد در مصاف پیش لشکر غلبه نمودند و چون
تاب مقابله چنگیز خان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند و از انجا بساط امنیت

نور دیده بقصد مالوه برآمده در حوالی اجین نطع فتنه گستردند مراد خان جاگیر دار اجین و میرزا عزیز الله
دیوان سرکار مالوه پیش از آن بدو روز بر مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه
اجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند و چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت
و قانون عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت که افواج قاهره که بتسخیر قلعه رنتهنبور پیش شتافته
اند دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا کاربند حکم بادشاهی شده بصوبه مالوه عنان
تاب گشتند و در عین اشتداد باران عرصه پیمای همت شدند و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای
گرامی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که ببخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط
حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند و چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان
که جاگیردار اجین بوده بسامان شایسته بامرا پیوست و در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شد میرزایان
از استماع سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بروز ورود لشکر سیاه
مندو روی به فرار نهادند مراد خان و میرزا عزیز الله دیوان و سایر امرای عظام عنان همت بتعاقب
مصروف داشتند و میرزایان از هیبت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را بآب نربده زدند
و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبار مند رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند و در آن نواحی خبر قتل
چنگیز خان بغدر جهار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده آنرا امری عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت
آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در
گرو وقت دیگر بود بحکم مقدس زیاده برین اقدام ننموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه
بجاگیر خود ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی همعنان
نصرت و اقبال متوجه آستان بوس شدند و در دار الخلافه آگره بزمین بوس محلی سربلندی یافتند بواسطه
آنکه بمسامع علیه رسانده بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل نموده اند بروزی
چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که بحقیقت ساعیان فتنه اند و خبر غیر واقع اظهار نموده بودند
مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان رانده و مانده همعنان جوقی اوباش بگجرات رسیدند و لایتی

از حاکم خانی رفته قلعه جانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل گرفتند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ رسید
رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه
محاصره کرده تا دو سه سال بر دور او نشسته شد و رستم خان همواره از قلعه بر آمده می تاخت و کارهای
رستمی بجای آورد چون بی بهره بود و از امداد و اعانت نا امید در صلح زده قلعه داد و بعد روزی
ارباب شرارت جانش نیز از حصار بدن بر آمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان
درین شگرفنامه اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از سوانح آنست که امرای
اکه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده دارایی آن دیار بحسین قلیخان که از نیکو خدمتی بخان جهانی
ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر ضمایر دیده وران دوربین مختفی نماند که نخلبندان معانی بپادشاهان
بباغبانی نسبت داده اند چنانچه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و برداشتن آن از جای
و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقطره اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار
صالح و استیصال اشجار بدسرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن
بعضی ببعضی و تمتع گرفتن بمیوه های گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت
و امثال آن که در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد همچنان بادشاهان دوربین دادگر بتهذیب
و تادیب و سیاست و مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند و لوای هدایت می افرازند
هرگاه جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود و لاجرم
اصلاح احوال خویشان و تنبیها بجهت رفاهیت عموم سکنه ملک آن اجتماع را متفرق می سازند
هرچند امر زمان ملایم از آن کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از آشوب
باده مرد افکن دنیا و بدمستی تنگ شرابان این خمخانه هوش ربا ایمن نتوان نشست خصوصا
وقتی که فتنه انگیزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت
مرکوز بنابرین تمهید دانش تا بیدار رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص
منش اکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند تغیر محال نموده و بدولت

بساط بوس سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند هرچند در سوابق ایام چه دران وقت که خان کلان
بکابل رفته بود و چه دران زمان که میرزا حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده سخنان غریب دربارهٔ این
عقیدت منشان مذکور ساخته بودند در پیشگاه باطن مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی و الهی است همگی آن سخنان
بفروغ صدق روشنائی پذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که واجب دین سلطنت قرار یافت
که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعهدهٔ تعیینی
دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح قلعهٔ چتور پیشنهاد کرده
اورنگ سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان تبارک
ادب شتافته در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافت سعادت
زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار
مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار قنوج بشریف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان و نسبت
پیوندان و منتسبان این قبیلهٔ جلیله را بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه
حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال خود گذاشتند و آن ولایت را بحکومت حسین قلیخان معتبر ساخته
از سرکار ناگور طلب فرمودند و دران هنگام که موکب جهان کشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتهور داعیهٔ نهضت
داشت از گرد راه رسیده غبار آستان معلی را سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت و درین یورش دولت
افزای بدوام خدمت همان سعادت بود و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت
بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل قلیخان بانتظام بخشی پنجاب رخصت
فرمودند و درین سال اقبال پیرای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده
دولت زمین بوس دریافت و رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که چون مظفر خان را اشتغال مهمات
ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار بیرون است بمطالعات شریفه چنانچه باید نمی تواند رسید لایق دولت
آنست که یکی از کاردانان رعیت پرور دیانت منش جدا و بر او مخصوص این خدمت عالی گردانند
که همگی همت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید بنا برین اندیشهٔ دولت افزا شهاب الدین احمد خان را

که از صفات مذکوره بهره عظیم داشت بخدمت خالصه نامزد فرمودند و او بسعی شایسته این خدمت را
دلخواه انتظام داد و چون خالصات بسیار و بابت کمیشان جل عنان کرفتهای کم تصرف کم پیدا میشوند
او ضبط هرساله را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود بر طرف ساخته نسقی قرار
داد و بجبر وار رسیده متغلبان را از بای انداخت نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتهنبور
مالش کردنکشان عصیان سرشت که کلاه کوشه استکبار کج نهاده دماغ شوریدکی در سر داشتند چون تربیت
فرمان برداران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت کرم رفتار اند بر ذمت اقتدار سلاطین والا
شکوه که در انتظام امر اجتها دبسته اند کزیده ترین عبادات نشاه تعلق است والمنة لله که خاطر عالم
ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دو شیدن پسندیده را همواره پیش نهاد همت جهان کشا داشتند
چنانچه بمیامن اقبال روزافزون آن حضرت زمان زمان عرصه دلکشای هندوستان از خس و خاشاک
مفسدان متمرد بیشه صاف تر جلوه می نماید چون قلعه رفعت اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد
و سرکشان فتنه سرشت فیلمال عساکر اقبال کشتند توجه اشرف بر تسخیر قلعه رنتهنبور که عدیل اوست پرداختند
و چون مکرر امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه امری که سبب توقف این کار شود
باشد پیش آمده همانا که پیشبینان کارگاه تقدیر عطیه فتح آنرا بنهضت موکب مقدس شاهنشاهی بازبسته
بودند لاجرم بالهام دولت نیز این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطلع توجه آن حضرت
سر بر زد و روز آذر نهم دی ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب نهضت رایات عالیه بتسخیر این
حصار والا شکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن خلوتیان حظایر قدس مرور از راه
دار الملک دهلی روی نمود و دران امکنه متبرکه استفاضه انوار فرمودند خصوصا بر قد مطهر سریر نشین سلطنت
صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را تفقدات خسروانه
نمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزایل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دران
امیدبستان شهر را بعطایای جلیله جلیله کرانبار ساختند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقعست
طرح شکار قمرغه فرمودند و بصید عشرت پرداختند و دران عرصه نشاط مورد انواع انبساط گشته داد شکار صوری

دمعونی داده‌اند و از انجا شکار کنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و در شهر الور ظلال معدلت گسترده
سمند نهضت پیشتر جولان داده‌اند و از قضایای عبرت بخش آنکه در حدود قصبه لال سوت فیل منبک که از فیلان
نامی خلقه خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید و آن فیل را بدو دندان خود میان برداشت که موجب
تعجب نظارگیان شد و اثر زور بسینه آن فیل نامی رسید و بعد از دو روز رخت هستی بر بست ماده فیل او
تا سه روز از بیم روی گرد آب و دانه و علف نگشت هرچند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز
سیوم از فرط اندوه جدای مصاحب خود جان داد رابطه را هرگاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود
چکارها که بظهور نیاید اما کسی را سلسله قابلیت آدم صورتان معنی نگشته که این گروه را پایه از جمادات فرود تر بست
و بالجمله ارباب معنی را از دیدن این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان مکتب خانه اخلاص را
لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل روز انیران سیوم بهمن ماه الهی موافق
یکشنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعه تنهبور را مخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان
واقع شده و باین تقریب میگویند که همه قلعها برهنه اند و این جوشن پوش و نام اصل این قلعه تنهبور است و رن
کوهچه ایست بلند سرکوب آن و باین ترکیب نزد زبان شهرت گشت و این قلعه ایست در غایت رفعت
و رصانت که کمند اندیشه بکنگره ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده شعر

یکی کوه دیدند سر بر سماک ° نهاد از زمین دست کش و آب و خاک ° بر و بر حصاری که از روزگار
نکرده برو مرغ فکرت گذار ° ثریا در و پایه اولین ° ندیده کیتی حصاری چنین

و در آن ایام رای سرجن هادا بر آن قلعه دست تسلط داشت و بانواع وجوه استحکام آن نموده
و سامان و سرانجام آن داده و از تمردانی آماده جنگ شده مدار نخوت خود را بران سنگ پاره نهاده بود
حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون تنگی که مضرب خیام اقبال بود برآمده با معدودی از مقربان
بساط قدس بتماشای کوهستان توجه فرمودند و بر بالای رن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین نظاره
فرمودند و صورت فتح آن از درآئینه خیال درآورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند ° چنین گفت خاقان روشن روان
گرای نامور یادگار جهان ° بتوفیق یزدان جان آفرین ° درآرم از این حصن پا بر زمین

و بموجب حکم گیتی کشای آگاه بخشیان دوره آن کوه را که قلعه بر قله آن اساس یافته مورچل بمورچل بر چپاکر فتح تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط وار آن دوره را که دکر ده موج خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت و راه در آمد و بر آمد بر اهل قلعه بحدی بسته شد که باد را در آن تنگنا مجال گذر نبود متحصنان بر کرم توپ اندازی شدند نکاهته آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان سیه‌بخت اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خانست بدرگاه معلی از سفر حجاز او از شورش دماغی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی از ولایت کده که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرده و خجلت زده از راه عراق بقندهار آمده و از انجا در حوالی رنتهور بدولت بساط بوس استسعاد یافت و اسپان عراقی و دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس در آورد و از انجا که شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی آنست که در برابر گناه کاران خود شرمگین می‌باشند از مروت و فتوت نظر او زده بتفقدات کرامی صنعت امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو و ا‌لخدود بجاگیر او مقرر ساخته باز مرتبه امارت باو مفوض داشتند آغاز سال چهار دهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور دوم درین هنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصره قلعه رنتهنبور بود کوکبه لشکر بهار بلند شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله فشان گشت

نو بهاری چو طبع برنایان
تازه‌تر از دماغ دانایان
آتش افشان ز گل حصار چمن
تازه جولان سپاه سرو و سمن
سنبلستان ز هر طرف انبوه
طرب انگیز تر ز سایهٔ کوه
رعد و ابر چون بکوه صدا
لاله در دشت چون بدست لوا
باد لب ریز فیض صبح گهان
عطر پیچیده در دماغ جهان

از نسایم شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان کل شعشعه شگفتگی بشرفگاه انداخت و سال چهار دهم که سال اردی بهشت الهی است از دور دوم بخرمی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شکفتن گل اشارت نمود که فتح بعالمیان در داد هم مرغان چمن بر نغمه پردازی فتحنامه اقبال بر خواندند بعد از تعمق و امعان نظر یقین شد که صعود درجات فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسل ساباط که سرکوب کردن کشاده باشد امکان‌پذیر نیست با اندیشه اقبال التماس قاسم خان میر بر و بحر بتاسیس مبانی آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید

اهتمام این امر خطیر محکوم حکم معلی گشت کارپردازان کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک دروازه بنیاد
نهادند بنایان چابک دست و خاره تراشان سخت بازو و حدادان و نجاران و سایر عمله و فعله عمارت
کمر همت درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری همت این دو اخلاص پیشه سعادت گزین کار ساباط
و رفعتش بحصار دست و گریبان شد و ضرب زنهای بزرگ که مرکبی را بر زمین مسطح بدو صد جفت گاو به هزار
جر ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ شصت منی و غلوله هفت جوش سی منی میخوردند و درجبین کوهستان
پر نشیب و فراز بآن راههای مارپیچ کژ پیچ و تاب بحرف تعبیر نپذیرد به همت عالی حضرت شاهنشاهی که
عقده کشای صوری و معنوی است کماران آهنین بازو و حمالان سنگین دوش برده بر بالای کوهچه رن
تهن که مورچل پادشاهی بود محاذی قلعه نگاه داشتند و بموجب حکم معلی آغاز انداختن کردند و عمارت
بنیاد برانداختن نمودند در هر انداختن صدا در کوه پیچیده معجزه حصار اکوش باز میگرد و در هر مرتبه رخنه
در دیوار قلعه می افتاد و خانهها بگرد و میرفت سرجن را از صورت این حال دود حیرت از دماغ برخاست و گرد
اژدهای مار او سر برزد آب روی غرور را در ریخته شد و آتش پندار او فرو نشست در سلخ ماه رمضان که غره
فتح بود بزبان مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه امروز بزمین بوسی نیایند فردا که عید است
فتح قلعه خواهد بود سرجن از سطوت عظمت دل بای داد و توسل بشفاعت مقربان بساط خجسته بجهت
پسران خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و اینها بوساطت بعضی از اعیان پایه گاهی سعادت
زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و استدعای عفو جرایم پدر کرده
التماس سجده درگاه نمودند از آنجا که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش است گوش امید التماس آن
بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال پیش پدر شتافتند از غرایب امور که در آن
روز بظهور آمد آنست که چون پسران سرجن را بخلعت پوشانیدن از پرده سرای پادشاهی بیرون آوردند
یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه آنها بود بخیال تنگ ضمیمه سودای ذاتی او شده باندیشه باطل
جان دریافت که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن نفاذ یافته است از هواخواهی بشورش در آمده بمقام
کشیدن شمشیر شد پیاکداس نگر والی نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت آن

۱۴۰

اجل رسیده شمشیر به او حواله کرد آن بیهوده مرد از جای رفت و بموعظت در آمد که کار من بمهلت کشیده‌ای
یکدیگر ایم ازین شورش بگذر که غلط دانسته و کج رفته آن عربده کار درین مرتبه با و مقید نشده بجانب دولتخانه
بادشاهی دوید پور بسل پسر کاند سخاوت را شمشیر رسانید و یکی و کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ
بهاء الدین مجذوب بداونی را که دران حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم کرد درین
اثنا یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی را سنوح این قضیه
موجب تعجب شد پسران سرجن اگرچه تقصیری نداشتند معاتب نشدند اما لختی در بار گران خجالت فرو رفتند و همان
زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند و به بشارت اقبال گوش هوش او را شاه
راه قوافل سرور ساختند سرجن حوصله خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزت گردد
معروض داشت که اگر یکی از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت
آستان بوسی سربلند سازد و گوشه کلاه سعادت مرا از حضیض مذلت باوج عزت رساند موجب افتخار
روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف قبول بلندی
بخشیدند و حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند حسین قلیخان چون نزدیک بقلعه رسید
سورجن باستقبال شتافته دریافت و بآیین آداب نجابت خود برده لوازم اکرام بجا آورد و بالتفات
شاهنشاهی استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه سیوم شوال از
قلعه برآمده ناصیه نیاز بآستان معلی آورد و پیشکش گران با کلیدهای قلعه که از زر و سیم ساخته بود
نثار درگاه معلی ساخت و مشمول جلایل الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان در آمد و بوسیله
خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود بر آورد آنگاه حصار را بملازمان
درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک امید براه دار الخلافه گذارد و درین مرتبه فرزندان او
ملازم رکاب مقدس باشند آن حضرت بنده نوازی فرموده اراده او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع
تفقدات نیز دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند و حکم معلی به برخاستن عساکر نصرت اعتصام نفاذ
شد و سرجن ببدرقه دعا و ثنا بقلعه در آمده تا سه روز اموال و اثقال متعلقان خود را بیرون کشیده قلعه را

بابنارها و جمع الات و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی مهتر خان که از خاصان عتبه عبودیت است و دیگر

امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعه سپهر ارتفاع که فرمان روایان والا شکوه را بامتداد ایام و شهور

میسر نشده بود و سلطان علاء الدین بیکسال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف بان یافت حضرت

شاهنشاهی را بتایید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر آن حضرت سوار دولت بران قلعه تصاعد فرمود

بچتر اقبال سایه گستر شدند و غلغل الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچید و نوای مبارکبادی از متقدسان آن

عالم علوی بلند شد　　　در هر طرف که چشم کشایی نشان فتح　　　در هر طرف که گوش کنی مژده ظفر

چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعه رنتهبور

و انتساق الخدو دبر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر خان باردوی بزرگ

از راه راست روانه مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان بکام

قدس روی توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره فیض بخش معینیه آوردند و مرور را به نشاط شکار پرداخته

نهضت میفرمودند تا آنکه عرصه دلکشای آن شهر متبرک بیامن نزول اجلال مورد وفور برکات شد

و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه انوار فرموده ند و نقود گرامی در دامن

احتیاج مجاوران آن بقعه شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته که موکب معلی دران دار الکرامه بود هر

روز بزیارت استمداد همت توجه می‌نمودند و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم

رسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافه اگره

تافتند چون عرصه قصبه آنبیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونتداس که آن قصبه موطن و مسکن او بود بقدم

اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت و بجلایل پیشکش سربلند سعادت گشت موکب معلی از ان

منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود و در اثنای راه خبر بدرود کردن دربار خان جهان گذران اثر

که در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافه گرفته بود بمسامع اجلال رسید از انجا که

باطن اقدس آن حضرت معدن مروت و مردمی است و فطرت اشرف بعذر ذاتی مصاحب اخلاص

مجبول ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر

و سکون و امثال این امور شایسته است همچنین ناشکیبایی و ناآرامی در عالم تعلق بسندیده انگاه از
چنین پادشاه بسیار مخلص هر آینه این معنی زنگ زدای جوهر حقیقت شد و آن مخلص وفاکیش نزدیک
بپای سنگ پادشاهی که سابقا گنبدی بر سر آن بنا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان او
مشمول عواطف بی نهایت شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را بقرون و دهور بر مسند
دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او نگذارد خدایا تا مدار هست آسمان را
بکن زین پادشه خالی جهان را • فلک چون خاتمش زیر نگین باد • کلید عالمش در آستین باد
بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست
و چهارم ذی قعده بر دارالخلافه اکبرآباد ظلال جلال گستردند و در مرکز ارگ شهر در بنگالی محل که مجدد الاساس
به معماری همت بلند سر بفلک کشیده و از کارنش بهندسی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند
و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان کشوده بهجت آرای گشتند تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره
نسایم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای بساطین مراد در تبسم آید و اغصان فتح که باثمار افضال
گرانبار شود در اذواق عشرت کامیاب گردد از چهار رکن دولت منادی کنند و از شش جهت اقبال
نوید شادی رسانند مصداق این معنی آنکه در روز سی و دویم امرداد الهی موافق شنبه بیست و نهم
صفر نهصد و هفتاد و هفت منهیان اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه ایست
بر کوه اساس یافته در رفعت و متانت با نیلی حصار سپهر همسنگ کی راه جوید اجابت از پای آن
بر فرازش اگر کنند دعا • تا ببالا ز رفعتش پیوند • همه امروز هست باز پس فرود • و این قلعه
از راجه رامچند والی ولایت پته متصرف بوده در ایام او بار افغانان از بجلی خان بسر خوانده بهار خان
منغذی که امسند بدست آورده در تحت تملک و تسلط داشت در نولا که افواج ظفر لوای تسخیر قلعه مشهور
نهضت می فرمود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر امرا که بسمت
بنگرکوه جایگیردار بودند نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهان گشای شاهنشاهی بهمت عالی و خاطری
خرسند تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای عالیات ابد پیوند امتثال منشور مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را

محاصره کردند و کار بر قلعه‌نشینان تنگ گرفتند چنانچه هیچ یکی از قلعه سر بیرون نمی‌توانست کرد چون طنطنه
فتح قلعه چیتور و رنتنبور در گوش گردن‌کشان آفاق پیچیده بود هر کرا دیده دوربین به توتیای هوش
قدری بینائی داشت بغیر از آنکه سر استکبار بر زمین اطاعت نهد گزیر نبود راجه رامچند که پرتوی از جوهر
شعور داشت خبر وصول موکب مقدس بمستقر خلافت شنیده امان طلبید و قلعه را بملازمان عتبه اقبال
سپرد و مقالید قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب وکلای معتمد بآستان معلی ارسال داشته اداب مبارکباد
فتوحات عالیه که بتازگی از کمین غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید و این دوراندیشی و بینش مبنی
او بموقع استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند و حکومت و حراست آن قلعه بمحمد
خان قاقشال مقرر شد و بیامن اقبال شاهنشاهی این چنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان‌روایان پیش
هرگز بر فراز کنگره علو او ننشسته بی محنت نبرد و پیکار مسخر اولیای دولت شد و از سوانح آنکه رسول
راجه کجلی که در اقصای هندوستان به نزدیک ولایت ملیبار است بزمین بوس درگاه والا سربلند شد
و انواع اخلاص‌مندی آنرا بموقف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه بمال و ملک در میان
زمینداران آن ناحیت علم تفرد افراشته و بواسطه آنکه وقتی از تجردنژادان عالم آنقدر یکی از
فرقه جوکیان سعادتی یافته است در سالی یکبار بلباس آن گروه درآمده در احترام این طبقه اهتمام میکند
این راجه در عالم مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده او را در سلک مخلصان
و معتقدان درآمده پیوسته از مسافران احوال گرامی پرسیدی و همواره در مقام آن بودی
که نفایس اسباب آن دیار و خلاصه اموال خویش را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن
بواسطه بعد مسافت و توسط جزایر و جبال و سنگ راه شدن مدعیان و اعدا حوصله او را این امنیت دست
ندادی و کسی از مردم او این سفر دور را که در میان دشمنان براه آمدن رود اختیار نکردی درینولا وزیر
زاده او از درست بینی و بی تعلقی نعم موهوم خویش این خدمت را متکفل شد اگرچه بیابان و سرانجام
و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی‌یابد اما مجرد انهمت درین کار می‌گمارم و بجناب مرحمت تمام خود را بآن
درگاه میرسانم هم حق صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده

اسباب سعادت [illegible] پدر سرانجام بیدیم چون وزیرزاده پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت عزیمت [illegible] کار
خواهی نخواهی آن [illegible] بهزاد کونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت که اگرچه بهترین
مطاع عالم کراخلاص حقیقی است بران درگاه میرسانی لیکن ادای حق نشاه تحلیع نا گزیرست و اگر تمام جواهر
و امتواس [illegible] بدان درگاه بر ندچه نماید وچه قدر داشته باشد خصوصا الحجه تو درین صورت تحفه توانی
برداشت و از مهالک و اخطار طریق محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کار دیست ساخته
حکمای بی‌شبین این دیار که بطلسمات و نیرنجات کارپردازیها کرده آنرا بانجام رسانده اند اگرچه بعجب
ظاهر نمودی ندارد اما خاصیت او آنست که هر گاه او را با ماسی مساس نمایند رفع شود این نادره
وقت را بتو می سپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه می بری تا وسیله یاد کرد من گردد آن [illegible] حق
گذار بآن راه [illegible] تنها دور دور بساط عزت می بود و راه عرض نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه
بربر حقیقه او بعرض اقدس رسید و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلب داشته کامروا ساخت
و او بعد از زمین بوس [illegible] عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس در آورده مخصوص عاطفت
گشت و بعد از آن رخصت گرفته متوجه موطن شد و آن کارد امروز در خزینه عامره موجود است و بارها
از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدم که میفرمودند از دو بیت کس متجاوز اند که کارستان
بیرون افتاده بود [illegible] این کار وصحت یافتند و مبدع جهان آرای چنین قدرت کامله خویش را
باید قدر ظهور بخشید و کسی [illegible] و الا و همت عالی باشد ایزد جهان بخش جان آفرین آرزوی که در باطن
فیض مآثر او [illegible] در کنار دولت او نهد چه جای دولتی که خواهان آن باشند و ندانند که چگونه
آن هم او را آراسته [illegible] بزرگی صورت و معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای فرزندان
که شهریار گیتی آرا [illegible] از درگاه الهی دریوزه می نمود و درین سال آن فرخنده
[illegible] بطور آمد [illegible] جهانیان کامیاب خرمی و شادکامی شدند ولادت سعادت پرتو دری
جهان افروز [illegible] عظمت و اجلال شاهزاده [illegible] سلطان سلیم خدیو جهان
نگارنده صورت [illegible] باشد جویای فردی از بنی نوع شد چون نشاه ظاهر و باطن را کامروا گشت

برای شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق از آن گزیر نباشد جویای فرزندی از بنی نوع عنصری چند
بیشتر جست و جو که نمود کمتر یافت منتظران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت
مخصوص آگاه کرده اند که بدین چنین شخصی که همزبانی آن خلاصه مکونات را سزد او از خود بدید باید آورد
و بتکاپوی همت از ایزد جانبخش آن یگانه جهان فرزندی التماس کرد تا هم رموزدانان بزم مقدس شاهنشاهی که این
خطاب مستطاب را در خور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار ساله [illegible] تربیت یافته انتظار
قدسیه الهی بذات اقدس بادشاهی رسیده است سر در ملک مکون ننهند و این سلسال افضال حضرت
بخشنده وجد و ل بجدول همواره روان باشند و طبقات انام در خور استعداد خود از آن فواید صوری
و معنوی بهره مند گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند پادشاه خداپرست که از ایزد جز ادب مسالت
نمودی در مقام خواهش این عطیه والا شد دادار بزرگ ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت فرموده
وانچه در حوصله روزگار نگنجد بدین یکتا بنده خود بخشیده است دانایان دوربین دانند که این چنین یگانه جهان نمه
اگر از آن همه دادار بهر یاری [illegible] طلبید چگونه گوهرها والا کرامت خواهد فرمود دانند که زبانی دلایل این
مقصد بلند بظهور آمد و از آنجا که شیمه کریمه این شهنشاه حقایق پناه آنست که با وجود گنجوری خزاین بی نهایت
معرفت ایزدی از درویشان و تجرد گزینان و خداشناسان گردد از همه یاد داشته عده مرضیات
الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهوا اهتمام دارند استعداد دسیفرمایند
و لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهریت گرامی بجای آورده همواره گرد [illegible] صحراهای طلب گشته هنگامه
افاضه و استفاضه را گرم دارند در بنولاجون انوار خداشناسی و ابر [illegible] ی در ریاضت کشی و حقیقه
ورزی شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فر مقدم شاهنشاهی دار الخلافه گشته [illegible] بفتحپور است شهرت یافت بوسیله
شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت [illegible] دانش بمسامع اقبال
رسیده بود رایهای جهان آرای بدین ما قرار گرفت مطلع نیر اقبال را با [illegible] سرادقات عصمت
در فتحپور برده در قرب جوار شیخ آرامش دهند در آن فضای دلفیع [illegible] ساس عالی باید تا شیخ
بزرگوار نیز همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبداء فیاض شود و برکت قرب جوار او در حضور

این مطلب معین که دو بیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه پیشتر ازین شهریار دادگر را فرزندی چند عنایت کرده برای مزاران حکمت کریکی از آن قدر دانی وافزونی شوق در تحصیل آن گوهر بی بها باشد برگرفته بود و عوام تهمت آنرا بر مکان انداخته حرف سرائی و هرزه درائی میکردند آن پیشوای ملک صوری و معنوی خاص که بتغییر مقام و تبدیل مکان مهر خموشی بر لب از خایان احکام عام نهاده آید بنابرین اندیشه نظام بخش حق شناس چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود بتحقیق پذیرفت و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای خلافت می بودند تا آنکه در دار السلطنه فتحپور بطالع حوت و چهار درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز رشن بیزد هم شهریور ماه الهی غره ماه آب حال سال یکهزار و ششصد و هشتاد رومی مطابق یازدهم صوبحنی ماه سال نهصد و سی و هشت قدیمی یزدجردی مصادق روز دین بیست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی و موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز و غره غرای دولت و اقبال بود بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهان خانه صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود و سرو باغ مجد و معالی گل نشاط شگفت نهال دولت و دین را بری پدید آمد نسیم اقبال و مبشران فرخ فال اینچنین نوید دولت افزا که دار الخلافه اگره مبلغ [illegible] و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد و نغمه انبساط در منوز زمانه پیچید

دوران بنشاط مجلس آراست	ساقی بنشست و شیشه برخاست	بزمی ز بنای عمر خوشتر
ساقی ز حریف جرعه گستر	بشد بروز کار آیین	شد انجمنی بهار آیین
گل سر زد و بوستان [illegible]	شمع آمد و دودمان برافروخت	شد بخت جو مغز عقل [illegible]
برخاست جهان بخت بیدار	جنبید صبا بگل فشانی	برخاست زمین بآسمانی
شاه آمد و دولت [illegible]	در بزم نقل و جام نشست	هم تاج بر آسمان بیفکند
هم نا[illegible] کرد [illegible]	در داد صلای کامرانی	برخواند جهان بمهمانی
ساقی [illegible] یکتا	گنجور سر خزینه بگشاد	از بس که فشاند بر جهان در
شد دامن و جیب آسمان پر	از جمله ما زشکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت نظم نموده	

آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل جرایم بحبس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از
سلاسل قیود یافتند عشرت را روز بازار دیگر پدید آمد اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت
و دانش بزرگ آنست که با طبقات انام و طوایف عالم درخور فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود
تا عالم نظام یابد و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است ظهور گیرد و هر که بر باستانی نامها آگهی
یافته میداند که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمان روایان عالم و بزرگان روزگار
اندازهٔ دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند
و عامه از تنگی عقل از این بزرگ منشان خبری نداشته اند و الحق آن بدایع را کس کمتر می دریابد و از این
جهت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد و لله المنة که حضرت شاهنشاهی بمحض تایید آلهی در هجوم کوته
اندیشان ظاهرپرست بوده بدرقهٔ توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خداداد خود رفته بهر طایفه ل
با هر فردی درخور دریافت او داد سخن داده بساط آرای می آرایند چنانچه بر تیزفهمان هر طبقه اشتباه میشود چون
گویم بلکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهان از اجزای این دریافتی و معرفتی نیست و لهذا در مولا که ایزد
متعال چنین عطیه والا کرامت فرمود بایستی که بسرعت هرچه تمامتر رفته با نوار دیدار فیض بخش خویش مولود
مسعود را پذیرای نورانیت فطری که ودیعت نهادهٔ دست غیب است کرده نمیدی لیکن چون عموم خلایق
این دیار را رسمیست قدیم که هرگاه ایزد جانبخش بعد از تمادی انتظار جهت فرزندی سعادت پیوند
کرامت فرماید او را دیرتر بنظر گرامی پدر بزرگوار می آرند آن حضرت اندازهٔ دریافت عامه را منظور داشته
در توجه بفتحپور توقف فرمودند و آن نوباوهٔ چمن اقبال را درآن مولد شریف داشته بزرگان با عقل
و حوصله را بسر براهی مهمات آن عاقبت محمود که داشتند و بمناسبات معنوی و صوری این گوهر والا
بحر سعادت را سلطان ابراهیم نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سر
بسر شاداب شوند و بموجب اشارت عالی اخترشناسان حکمت گزین و دانایان صناعت تنجیم قوای
علوی و مواد امهات سفلی بروجه احتیاط ارتباط داده زایچه طالع همایون بموقف عرض مقدس
رسانیدند و چون درمیان منجمان یونان و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقع است

بغته
دیگر حضور اشرف شاهنشاهی
در رضامندی حضرت که نشان خشنودی
الهی است کامیاب باشند و به برکات انفاس
قدسی شاهنشاهی به پیرایه صوری و معنوی

بهر دو روش زایچهٔ سعادت استخراج را رقم زده کلک سخن آرا می
می سازد اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر همچنان گرم
نشاط تعلق باشد بفرمان مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت
خود از سیر نو استخراج زایچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین
یونانی و هندی احکام این دیباچهٔ سعادت را سال
بسال مرقوم بسازد تا دستور العمل زایچه نویسان روزگار
می شود و اکنون که بفرض وقت و واجب فطرت که خدمت
حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانروزی اوقات خود
مصروف آن دارد چنانچه دل می خواهد نمی تواند پرداخت
عجب فرصت آنست که بشاغل دیگر پردازد و چون زایچه
که مولانای جاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج
نموده است اعتماد را شایسته تر بود آنرا پیشتر ایراد نمود

زایچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان

عقرب قوس	زحل میزان	سنبله شمس عطارد
جدی مشتری		مریخ
دلو ذنب حوت العیب	حمل	سعادة قمر ثور

زایچهٔ طالع مسعود بروش اهل هند

راس سنبله — زحل — شمس — اسد — عطارد

میزان

عقرب — قوس

زهره — مریخ — سرطان

جدی

جوزا — ثور

حمل — قمر

ذنب — حوت

و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات
بزرگ یافتند یکی از دانش منشان دُرِ شهوار لُجهٔ اکبر
تاریخ این ولادت میمنت التیام یافت و شخصی از فضلای درگاه
برج شهنشاهی را موافق این لایحه عجب بخشش اندیشید و
عزیزی گوهر درج اکبر شاهی را مطابق این عطیه دولت
بخش گردانید و خواجه حسین مروی قصیده بنظر اقدس
در آورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ
جلوس شاهنشاهی است و مصراع آخر تاریخ ولادت
این گوهر درج سعادت و با وجود التزام چنین دو تاریخ

غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود بیتی چند از آن نوشته آمد

بیت
الحمد از پی جاه و جلال شهریار … گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جاه وجود آمد فرود … کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
۹۶۳
گلبن این گونه نمودند بر دور چمن … لاله زین گونه نگشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد … باز دیناز نده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر وجود و جاه آمد برون … وآن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا … شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران … پادشاه نامدار و کامجوی و کامکار
کامل دانای قابل عادل شاهان بدهر … عادل اعلی عاقل بیعدیل روزگار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین … پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس ویرا سماء جارمی دان عودسوز … موکب ویرا سماک رامح آئینه دار
نیر برج وجود گوهری دریای جود … از هوای اوج دلها شاه باز و جان شکار
پادشاها سلک لؤلوی نفیس آورده ام … هدیه از کان کرامی بازجوی و گوش دار
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی … هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
مصرع اول زوی سال جلوس پادشاه … از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برار
تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال … وآن حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم … روزهای بیحساب و سالهای بی‌شمار

و از سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیتیه است که گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف و مشارب متنوع اگر چه بظاهر مسرت پیرای خاطر متوجه می باشند لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام سفر باید هم عیار جوهر مردم گرفته

می شود و هم خبایای ملک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را بهـ
وسیلهٔ چندین شناسائی ساخته بعبادت حقیقی اشتغال می فرمایند
ازان جمله شکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد و بجهت صید کردن
او اودیها ترتیب یافته بود روش چنان بود که چون خبر افتادن چیته
در اودی میرسید در ساعت بر گلگون بادسرعت سوار شده بآن
سر منزل شوق میرسیدند و بآیین مناسب چیته را ازان مغاک
برآورده بماهران این فن می سپردند درین ولا به بساط نشاط
خبر رسانیدند که اودی که در حدود گوالیار است چیته زبردست
دران افتاده روز آذر و غره آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه
چهارم جمادی الاخری بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان
توجه باز نکشیدند و بر سر چاه اودی رفته خود بنفس نفیس
این چیته را بسته بیرون آوردند و هم درین ولا خبر رسید که در
حرم سرای مقدس دختری والا گهر خجسته اختر روز امرداد هفتم
آذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه بیچون
بنزهت سرای ظهور آمد نام این خجسته گوهر و درا خانم نهاده مسرتها و شادیها
فرمودند امید که آثار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت
خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که انبساط شکار فرموده نشاط برای خواطر عوام شدند
رایت سعادت بمستقر سلطنت افراختند چون موکب مقدس بحوالی دار الخلافه آگره رسید بعرض
اقدس رسانیدند دیو سلطان پسر دریا خان که چون دیو و دد بخون ریزی آغشته انگیزی انگشت نما بوده
همواره بشور و شر ارتکاب و فساد کشته بنصیحت و تادیب صلاح پذیری شد درخود و دفتر [illegible] خود که مرد ایات
عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه ناشایسته در سر دارد بموجب حکم مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته

بجمکان منوّر نیر مجلس بعد ممانه شتافت و عالیان از شرا و نجات یافتند و بساعت مسعود دار الخلافه اکبرآباد محل نزول
مقدس گشت و اورنگ آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال فرموده در لوازم جهانبانی و آداب
جهانداری اهتمام فرمودند توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافه باجمیر و کامیاب شدن آن
سپهر حوصله اقبال از مطالب صوری و معنوی چون شعار اقدس بادشاهی استمداد همت از بزرگان دین است در ان هنگام
که جویای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد خود رفته بود که چون این امنیت بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که
بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافه آگره پیاده بزیارت روضه متبرکه خواجه معین الدین
چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم طاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود که در رجب که ماه
عرس گرامی ایشان است این نیت از مکامن قوت بفعل آید و چون انجمن گوهر شب تاب درج خلافت بساحل
امید آمد ایفای نذر را از شرایط حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاس داری حق شناخته در روز
آبان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافه آگره پیاده قدم در وادی
مرحله پیمائی بیابان نوردی نهادند و بادیه شوق را روزی ده دوازده کروه کم زیاده قطع میفرمودند
و تفصیل منازل قدسیه شاهنشاهی باین تنسیق و ترتیب بود از دار الخلافه آگره که کوچ رایات اقبال شد در
در ساحت موضع مندا کر نزول اجلال فرمودند و از انجا بفتحپور اتفاق منزل افتاد و از انجا از خانوه گذشته نزدیک
بجه مضرب خیام اقبال گشت و از انجا بمنزل کرده نزول رایات دولت شد و از انجا بقصبه بساور ورود
مواکب جلال روی نمود و از انجا بمنزل توده فرود آمدند و از انجا موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت
و از انجا اتفاق افتاد و از انجا بدیسه آمدند و از انجا از هنپ محل گذشته نزدیک پهول محل محط رایات
اجلال شد و بنجی بسانگانیر مورد خیام ظفر آثار تمام شده نزدیک نیوته نزول دولت شد و از انجا موضع جهاک
نزدیک منزل آباد عساکر فیروزی آثار بیوتات گردید و از انجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا موضع کپل
ورود موکب اقبال گشت و از انجا به بقعه قدسیه خواجه که در اجمیر واقعست توجه فرموده سه از کروه راه
بر قدم منور رسیدند و جبین اخلاص بران سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی
چند دران مقام کرامت شرایف اوقات را بعبادات و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه

مقرر آن بود و نذور بره عاکفان زوایای مرقد اطهر را بصلات و ادرارات بهره مند میکردانیدند

وچون همواره در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند

وعهدهٔ تولیت بایشان مفوض بود و در ریاست این طایفه شیخ حسین داشت تمام زرهای نذور را متصرف گشتند

میان او و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت روضه

و اوقاف بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و این گفت و شنید مدتی در میان بود و آنحضرت خاطر

اشرف را بر تحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از قرار واقعه تحقیق

نموده بعرض اشرف رسانند بعد از پی روی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنابران تولیت

آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند

و در تنسیق مناظم بقعهٔ متبرکه و ترویج مآثر مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرموده عمارات عالی بنا از مسجد

و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و بالجمله بعد از فراغ عبادت خاطر آسوده

نذور قدم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند

و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف کردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی موافق رمضان این سال

ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی کردید و چند روز دران خطهٔ دلکشا بزیارت اولیای و داد و دهش بشغل

فرموده مسرت برای خاطر خویش و بیگانه شدند آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از دور دوم درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی

در عرصهٔ نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت دهلی استفاضهٔ انوار غیبی و استنارهٔ فیوض سماوی نمود

بهار جانپرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد

خاکی در دمید قوت نامیه نورسیدگان عالم نباتات را بابالش در آورد باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران

بدایت آرزو بکره گشای دلهای چیند ابر بهاری چون سینهٔ دریادلان والاکهر ترشح فیض علوی [illegible] ساحت

جانها فرو ونشاند
کدام گل بشکفت و چه مرغ ناله کشید
که جان بجز دیده و نظر بگوش آمد

اسیر نشاهٔ مرغم که در نظارهٔ گل
دمی زهوش برفت و دمی بهوش آمد
معاشران چمن را چه جای پیغام است

که باهزار زیبائی وقت در حرکت آمد و بانوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه [illegible] دقیقه از روز شنبه
سیوم شوال [illegible] نیّر جهان آرای خاور ظل تحویل بر برج حمل انداخت و سال پانزدهم آلهی از مبدأ
جلوس شاهنشاهی که سال خورداد است از دور دویم آغاز شد و اقبال از روز بازار اکرام دیگر تازگی نموداری
گشت و درین عشرت آباد بهار بجهت تقدیم حق گذاری و ادای سپاس داری تنزّه و نظارگی منازل و مبانی
که در سوالف ازمنه اساس نهاده فرمان روایان بخرد اندیش است توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و برخاک نشینان
اطلال زر فشانی کردند و از آنجا بزیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله گاه ارواح و اشباح
پاکان است عنان توجه تافته استفاضه انوار ملک و ملکوت نمودند و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافه
آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند و ساحت قریات و قصبات آنروی آب جولانگاه
موکب معلی شد و چندین مرتبه در آن راه نشاط پیرای در مهتاب شکار آهو فرمودند و بهزاران شوق و نشاط
قطع منازل می شد تا آنکه روز بیست و دویم اردی بهشت ماه آلهی موافق روز پنجشنبه بیست و ششم
ذی قعده دار الخلافه آگره مورد چتر اقبال گشت و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند و در
مفتتح این سال فرخنده آثار شجاعت خان که از اعاظم امرای عهد بشرف قرب اختصاص داشت وسایل دولت
انگیخته داعیه ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبکار آیین بزرگی شده پایه اعتبار خود را افزود
چون امنیت او بمسامع اجلال رسید از آنجا که بنده نوازی و کام بخشی سجیه علیه شاهنشاهی است قبول مسئول
فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح انوار اقبال ساختند و او بسجدات اخلاص بتقدیم رسانیده
در اداب انجمن آرائی نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد و آن
حضرت یک شب و یک روز در آن مجلس بهار آیین بعیش و عشرت صوری و معنوی کامیاب بودند و ببخشش
و نوازش پرداختند [illegible] و از دولت سعادت [illegible] واسطه عقد [illegible] و رابطه سلک اقبال [illegible] از آنجا که
آبای کرام علوی و امهات سفلی در کارگذاری حضرت شاهنشاهی اند در هر بهاری گل تازه از چمن اقبال می شکفد
و در هر دوری اختری سعادت که از افق خلافت طلوع میکند چون شهنشاه منفضل که ابو الآبای دولت و اقبال
خواهش فرزندان رفعت پیوند داشت ایزد بیچون در این عطیه را گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت

وتواتر و توالی این نعمت روزافزون که اعظم عطیات آسمانی است بجهت بهجت برای باطن اقدس شد و تازه بتازه اعتضادی قوی و استظهاری عالی که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از منظر قدس ارتفاع فرمود و بر چهار رکن عالم و شش جهت کون اشعهٔ لمعی تافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک بختیاری را بجمیع سعادات و صنوف عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد کمل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع از غرر درر حقایق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبهٔ مشارکت و حد مشابهت نیست ازانجمله درین سال خجسته بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بیست و هفتم خرداد ماه الهی موافق شب چهارشنبه سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خرداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلالی ملکی مصادق سغد هم آبان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند فرزندی فرخنده اختر نورگستر که انوار بخت بلندی از لوحهٔ پیشانی او هویدا بود در خانهٔ اقبال و رود و جوار گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت شکفت و در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت مثبت شد و بنا و بانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آینهٔ خیال روزگار صورتش انطباع نیابد ترتیب یافت و بنشاط عالم صلای عام دادند و بنقد مراد دامن ایام گرانبار ساختند شعر

ازین عشرت که دوران از سر شد • طرب را روز بازار دگر شد
بهار آمد بعشرت های گویان • ز باد صبحگاهی جای رویان • بیفزود آسمان را سور بر سور
جهان زد سکهٔ نور علی نور • صبا بهر مبارکباد برخاست • که از جیب سمن شمشاد برخاست
بهارستان و ماهی آبرو یافت • که آب از چشمه سار آرزو یافت • ز لعل از صفت دریا آب میخورد
که قفل گنج گوهر تاب میخورد • ز عطرافشان که هوش از دوست میشد • طرب با صحبت و عشرت بهست میشد

٨

سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند
زایچه سعادت ارتسام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد

زایچه طالع شاهزاده بطور یونانیان

قوس
السعادت
زحل
میزان
قمر
جدی
مشتری
العنب
دلو
ذنب
حوت
حمل
ثور
جزو اجتماع
جوزا
شمس
زهره
عطارد
سرطان

زایچه طالع بقول اهل هند

جدی
قوس
مشتری
ذنب
دلو
حوت
حمل
ثور
جوزا
شمس
عطارد
زهره
قمر

دیگر بتقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانخانان از جونپور
بطریق الغار دولت آستانبوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت ... موکب شاهنشاهی
بصوب اجمیر ... دیگر ... اقبال ... چون دراواخر ایام بهار که هنوز رو ایح ریاحین در گلستان

روزگار نچیده بود و نسایم بساتین از دوامان سپهر آویخته گلبنی نو از سرابستان سلطنت شگفت و ثمره
بنی تازه از بهارستان خلافت برومید بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیه عظمی زیارت روضه
مقدسه خواجه معین الدین قدس سره مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد و روز ابان دهم مهر ماه الهی
موافق شنبه بیست و دویم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود
و موضع سندا کر مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت
و خدیو معلی از آن منزل تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط خصوصا عشرت برای شکار بوده منزل بمنزل
بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند و چون عرصه اجمیر بظل چتر اقبال شاهنشاهی نورپذیر شد
روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن حواشی و منتسبان آن دیار را بجلایل
ادرار و انعام توانگر ساختند و صلای افضال جهان عام شد که هیچ فردی ازین سماط احسان محروم
نماند و درهمین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر از مکمن
الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران دانش ور طرح عالی کشیده بنظر سپهر مسعود
درآوردند و در ساعت مسعود که ثبات کار را شایسته باشد آن عمارت والا از سنگ و چونه
بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار
پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلک اساس ابداع
یافت که در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند بورود مقدس شاهنشاهی
مطارح انوار قدسی شد و همچنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر
ملازمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه دستگاه منازل و بساتین ساختند و از میامن قدوم
اشرف در فرصتی قلیل چنان شهری عظیم صورت نو پیدا کرد که در آیینه خیال مهندسان جادوکار تمثال
آن صورت نتوانست بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح و اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت
ملک و نیت معدلت و دریافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان و بر
آوردن مستعدان و معموری عالم که خلاصه علیا ذات نشاء تعلق است سیر و شکار را پرده این کار

ساخته روز رام سی و یکم آبان ماه آلهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت
والا فرموده متوجه سونا کهارت شدند و روز اردی بهشت سیوم آذر ماه آلهی موافق چهارشنبه شانزدهم
جمادی الاخری عرصهٔ شهر ناگور را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیه مقدم شاهنشاهی را
سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آن حضرت نوازش فرموده منزل او را
بورود مقدس سربلندی دادند و گنجینهٔ مباهات دایمی در دامن آرزوی او نهادند و در همان
روز نظر دریاگشای حضرت شاهنشاهی بر کول آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت استقبال آمده
بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر بکول آب مانند بسته است یکی گیدانی نام
دارد دیگری شمس تلاو و این بکوکر تلاو مشهور است و چون بر مرور اکثری جاهای آن انباشته شده در هنگام
کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میروند بنابر عموم شفقت حکم مقدس بر حفر
کوکر تلاو که در اصل فسحت تمام داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق کارداران
دولت پیوند مساحت آن نموده بامرا و سایر ملازمان درگاه قسمت نمودند و آن شورزاران جد آور
باهتمام این کار تعیین شدند و بندرهٔ توجه خاطر دریا مقاطر آن چشمه سیراب دریا جوش شد که اردوی
عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند وجه تسمیهٔ اول آنست که کوکر بزبان هندی
سگ است و این حوض را با او نسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنای معیشت آن
سگ را که بیگر هوش بود پیش یکی از دولتمندان گرو گذاشته قدم بغربت نهاد تا بتکاپوی همت اسباب
بهروزی آماده و ابواب روزی گشاده گردد فرصتی دراز بر آن گذشت روزی آن سگ از مردمی که
دهشت بر سر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده
بود آن سگ آگاهی یافته لابه کنان در قدم صاحب خود آمد و از غایت شوق جان فشانی نمود
و بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت مندی در آن زمین حوضی اساس نهاده
بآن منسوب گردانید و چون موکب معلی شاهنشاهی نظام بخش و معدلت آرای این نواحی گشت
بزرگان و زمینداران آن حدود بدولت ادب شتافته بسجدهٔ درگاه مقدس سربلندی یافتند

از انجمله جندر سین پسر مالدیو که از اعاظم زمینداران هندوستانست باین دولت والا رسیده مورد
الطاف خسروانی گشت و رای کلیانمل راتهی بیکانیر با پسر خود و رای رایسنگ نیز از سعادتمندی که داشت
او را کل این عطیه کبری نموده و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت و از بخت وری بوسیله بار
یافتهای مخصوص داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش آرزو آنست که صبیه برادر من
کهان داخل پرستاران عصمت سرای بادشاهی گردد خدیو سلطنت برای انبساط خاطر و اطمینان گروهی
انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوسته شد و آن هودج نشین عفت را با آیین بزرگان بسرادقات عصمت
درآوردند و ابر خواتیم مسرت افزا آنکه با ذبها در تبار کی اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید
و بتوجهات شاهنشاهی از گردآلودی ادبار برآمده پرتو سعادتی یافت بلکه او را ولادت تازه روی نمود
از ان باز که انها بوده برآمد چون روی از اقبال برتافته بود آبروی او ریخته آمد و عمری دربدر شد
اول پیش مهر جیو دهمین دار بکلانه رفت و از انجا پیش چنگیز خان شد بعد از ان بشیر خان فولادی توسل جست
و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از همه جا خسران زده برانا پناه برد و چون سرگردانی و خاکساری
این خمار آلود باده دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بران داشت که یکی از ملتزمان عتبه حضور را فرستاده
او را طلب فرمایند بنابران حسن خان خزانچی باین خدمت مامور شد و بنوید عواطف بادشاهی امیدوار
ساخته بدرگاه آورد و محفوف انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از باریافتهای محفل مقدس بموقف
عرض همایون رسانید که راول هر رای بزرگ جیسلمیر غایبانه نطاق ادای وقت بر میان جان بسته و خواهش آن دارد
که دختر او که پرده نشین عفت است در سلک خدمتگزینان مشکوی اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطه موانع
سعادت حضور را احراز نمی تواند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی از منظوران بارگاه معلی
رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را بنوید توجه و التفات کامروای دولت گرداند و آن خلوت گزین
عصمت را با آیین بزرگی بدولت سرای تقدیس آورد و فرهنگ افزای اورنگ نشین چون از انجا که کامروایی
حاجتمندان و گره گشایی بسته کاران خوی و عادت ستوده این ملتمس بدرجه قبول رسید و راجه بهگونت داس که از
ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عاطفت خسروانی اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در سلک مراحمت

از ینجانب راجرای کارهائی ... ناصیه سای عتبه دولت گشت و آن قدسیه نیک اختر در حرم سرای عزت افتخار
دایمی بذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت ازین حدود فراهم آمد از فرط ایزد شناسی و حقایق اجمال جهان
آرای خویش عظمت زیارت روضه فیض بخش شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجابست مصمم شد صادق خان و بیک نوری
خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن این حدود فرموده بآن صوب نهضت فرمودند شیخ از فرزندان
روزگار و از ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی
در زمان خان بزرگ دفاع آن والا چنگیز خان یکی از اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمده و در قصبه قصور اقامت
کرد و سلاطین مبین مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفه دیار رهمند اشتغال
داشت خواجه قطب الدین اوشی خلیفه خواجه معین الدین را که از کتابت مکتوب و از نقش نقاش روی آورده
بود گذر بر وافتاد شیخ ارجمند در کوشش علوم رسمی و نمایش معارف حقیقی فرموده روبراه ساختند شعله
طلب افروخته و زبانه شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بستند بمیامن
اخلاص و دوام خدمت مظهر غرایب کرامات و مصدر خوارق عادات شد و خدیو خداشناسان بنظام
نشاط شکار در ریبه باطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شد و در اثنای راه در حدود تلوندی رای
علاء الدین نزدیک دریای ستلج که آنرا در آن سرزمین ... می نامند سانحه عبرت بخش روی داد و مجملی از آن
قضیه آنست که قراولان خبر گله گور خر آوردند شهریار شیر شکار با سه چهار از شکاریان خاص متوجه صید افکنی
شد چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه فرمود و بی خطا در اول بار یک گورخر را زد و از صدمه
صیت بندوق آن گله رمیده بدور دست شتافت انجمان پهلوان الهی بندوق در دست پیاده باهمان
سرجهار قراول در صحرای تفسیده ریگین گرم رفتن شد و با قدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را
طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند و یکیک را به بندوق از هم گذرانیدند و در پی آن تا شش
چنانچه سیزده گور خر را آن روز شکار فرمودند در همه مرتبه که یکی شکار میشد دیگران دو تر میشدند درین هنگام عطش
مزاج مقدس غالب آمد و از آب نشان پدید نبود چون پیاده عزیمت نخجیر افکنی داشتند نزدیکان شکار
حضرت را در خیال کرده از ملاحظه گاه قدم از جا بیجا خود برنداشته بودند و خدیو جهان چندین

محمد سلطان ملتن

گروه زاده آمد باریافتهای حضور هر چند تکاپو می نمودند از آبداران خاطر شاهنشاهی خبر می یافتند و
از آب نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجایی رسید که ذات مقدس را یارای گفتار نماند
و درچنین هنگام که زهرهٔ مخلصان آب میشد راه نمایان بارگاه مقدس آبداران خاصه را در بیابان
بی سروبن رهنمونی کردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط آمد و همانا که پیغام الهی
بزبان حال خاطرنشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدس گشته پاسبانی خویش بهتر
آیین نمایید که آیین درمعنی نگاهبانی عموم خلایق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الهی است
نخستین فطرت پیش نماز توی خویشتن را بجازی مدار. و از سوانح آنکه قبول خان نزد جلال زمین دار نهبر
از روی بدطینتی از هم گذرانید او بفروغ شمشیر متمردان آن ناحیت را ایل ساخته بود و این
زمین دار از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و آن ترک ساده لوح بی
آنکه نگاهی ژرف در معامله او نماید و تفرس دور از خطوط پیشانی او کند بمجرد حرفهای زراندود دیگ نهانی
اعتبار و از راه رفت و بصلاح دید سپاهیان او بجاهای دور رشتافتند و یادگار حسین پسر او بحدود
نوشهر رفت و هر چند دوربینان راست بین گفتند که همه مردم را از خود جدا نباید کرد چون امری
مقدر بود شنوده نیامد بسر او را از راه کربرت از نوشهر به تنگنای برد و مخالفان سر تنگی گرفته بسیار
از مردم را عرصهٔ تلف گردانیدند و یادگار حسین زخمی در حساب مردگان افتاد و زمین داری مهربانی کرده
او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان که آن مردم درین بلیه گرفتار شدند جلال بدنگوهر
قبولخان آمد و او از شجاعتی که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته
روز رام بیست و یکم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد و مردانه فرو شد
و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بجان جهان منشور والا عز اصدار یافت که همت در استیصال آن
بدنهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان بر دو دست تعیین نماید بموجب حکم معلی بکاهگذریان چابک
دستان بآن ناحیت شتافته در خرابی آن تیره نهادان نخوت مند کوشش نمودند و آن کل زمین را از خس و خاشاک
اهل فساد پاک کردند آغاز سال سی و ششم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم

در این خجسته وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید بالش ریاحین و افزودن فیوض علوی بارواح
واشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه شگفتی گرفت طبیعت روزگار باعتدال گرایید سحاب افضال
چمن و دیدهٔ مشتاقان سیاب‌بیزی در ریزش احسان چون دل عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط خضرانی
گسترد و چمن طیلسان ریحانی جلوه نمود غنچها زمردی رنگ گلهای بسدی فام بیرون آوردند ابیات

ابر با برق جهان تاب رسید — سبزه را تا کمر آب رسید — سرو با رایت گلگون بنمود
لاله با افسر و اراک رسید — گل بباغ آتش گوگرد افروخت — آب لغزنده بجویاب رسید

بعد از سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه عطیه بخش کون و مکان نورافزای زمین و زمان پرتو تجلی ذات
ببرج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید و چون افلاک چون اخلاق طیبه
گیتی خدیو عطر آگین گشت و آغاز سال شانزدهم آلهی از جلوس ابد پیوند یعنی سال تیر از دور دویم شد
و در اوایل این سال بهجت افزا ظاهر بین مخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خداپرست بآیین بزرگان
بروضه مقدسه شیخ فرید و روز سعادت فرموده استمداد همت نمودند و بطنوبات آن مبارز نفس آگاه
و ساکنان آن حوالی فنون افضال و احسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضات
ظاهری و باطنی در ساحت این قصبه فیض بخش معدلت آرای بودند و از اموری که درین ولا موجب انبساط
خاطر مقدس شد دیدن شکارهای ماهی گیران آن حدود و از تیزدستی در آب فرو شدن و بدست در آمدن
بگرفتی و لذا اهل تخته ها ترتیب داده بودند که آن را بخطا بجای زدی و از آب بر آوردی و از سوانح رخصت
گرفتن محب علی خان میر خلیفه بتسخیر تته است یعنی ناهید بیگم و شرح این بر سبیل اختصار آنست که پیشتر ازین عرضه جنابت
ناهید بیگم که در حباله عقد محب علیخان بود رخصت گرفته بدیدن والدهٔ خود حاجی بیگم شتافت پیشتر از وصول او
میرزا عیسی رخت هستی بر بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار گشته از غفلت فطری که قدر
شناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم سلوک ناملایم کرد و بیگم آزرده شده و به
کوهران آن دیار که عمده آنها جان بابا و پکین ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند
محمد باقی ازین حال آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدست افتادند جان بابا را

بکوبیستی فرستادند و حاجی بیگم محبوس شد تا درگذشت و ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر از انجا برآمده به بهکر شتافت
و سلطان محمود سخن از یکجهتی در میان آورد و گفت اگر محب علیخان و مجاهد خان پسر او باندک کسی بیخود و دانند
من همراه میشوم و تته مع ولایت دولت میشود بیگم سخنان مدارائی دفع الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا امد
والتماس رخصت این نامبرده نمود و چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه تته شدند ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است
که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شد همانا که در محاربه عبید الله خان که در زمان
ظهور مطلب در جلوه گاه باقی بود و نظام برای امری بزرگ آینده زمان مساعدت ننمود حضرت فردوس مکانی
بدست غنیم می درآیند این مردانه حقیقت منش پیش آمده میگوید که بادشاه منم این نوکر مرا بچه تقریب گرفته آید
باین نیرنگ وفا بادشاه را ازان خطرگاه جان خلاص می سازد و چون ما پاسبان او را ازهم گذرانیدند
آنحضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر میرزا حسن بود و بعد ازان
بمیرزا عیسی و دختر او را بعواطف بزرگانه تربیت فرمودند و محب علیخان میر خلیفه که مخلصانه آداب
خدمت بجای آوردی عقد یگانگی بستند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی
بود بر زبان رفته درین کار همراهی نمی توانم کرد معاودت نمایند و اگر بجد ندکم بتته روند از راه جیسلمیر متوجه
شوند محب علیخان را حال دگرگون شد نه روی برگشتن بود و نه رای پیش شدن چون سعادت در نهاد ایشان
بود و اقتضا چنین بزرگ تسلی بخش همت در تسخیر بکر و دل در محاربه با سلطان محمود بستند و در حدود قلعه
ماتیله هر دو لشکر بهم پیوسته گدام دو لشکر محب علیخان و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند
و سلطان محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود تایید ایزدی که کافل مهمات [illegible] منسوبان
این دولت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه پیکار نصرت یافتند و آن شکست یافتها رفته
بقلعه مذکور متحصن شدند و این بهادران فیروزمند بمحاصره آن پرداختند و درونیان از سطوت عظمت این
دولت والا امان گرفته برآمدند و چون آن قلعه بنیروی شجاعت بهادران اخلاص مند بدست آمد و اسباب جمعیت
منتظم گشت کمر همت بسته متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت ازان جمله مبارکخان
خاصه خیل سلطان محمود که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان را آمده دید و باعث صورتی آن بود

بکری

مقیم میرزا ابن میر ذو النون است

که بدنژادان دیار ریچپ اوغلی برادر اورا یکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند و آن ساده
لوح بی تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد او را اخلاص درست بود و از عرض و ناموس اندیشیده
مفارقت جست و محب علیخان بقطع مال و منال او را از هم گذرانیده محمد و برادر او را که بیک کمان آلایش بودند
تسمی نموده بمحاصره بهکر پرداخت و بمحض انتساب این دولت روز افزون آن قلعه مفتوح گشت چنانچه در
جای خود نگاشته آید و چون قدری مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت
چند روزی در ان شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون بیامن توجهات شاهنشاهی روی داد روز خرداد
ششم اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ذی قعده کوس مراجعت بلند آوازه کردند مرزو طرزی
خاص بهشت طرح نگاریده و بروش مخصوص در نقاب مسرت آیین عبادت بجای آمد روزی در اثنای راه قزلباشان خبر
چیته آوردند خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شد و هر شش چیته را آن روز بطریق شکار گیره
در دام قید در آوردند از انجمله دو کلی بود که از سرآمد چیتهای شاهنشاهی گشت و چون رایات اقبال بحدود
دیپالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که این محال بجاگیر او مقرر بود التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان
آرا ملتمس آن پرورده جویبار عقیدت را بموقف قبول داشته منزل او را مورد نور محیط سرور گردانیدند
و او بمقتضای اخلاص حریص در آرایش جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود و از انجا که درستی نیت
طراز عقیدت او بود و میدانست که ضیافت بندهای معامله دان عبارت از آنست که اندکی از داده
او را پیش او آورند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت و مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصرع
تاریخ این هنگامه شادی افزا یافت میهمان عزیز آمده شهنشاهزاده و از انجا متوجه پیش شدند و شکار
کنان و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دویم ذی حجه ظاهر
دار السلطنه لاهور مستقر رایات اقبال گشت حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید
بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که تازگی ساخته بود قدوم گرامی ارزانی داشتند و سرمایه
افتخار جاودانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پرده نیرو نگار بآیینی شایسته سرانجام
یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت فرماید تا بذریعه ورود عساکر اقبال و عبور خدیو

صحت

معدلت آن دیار مورد انوار امن شود و همدرین سال حقیقت مناط طواف روضهٔ معینیه بتقدیم رسید بنابرین
داعیه حق اساس اواخر خرداد ماه الهی موافق اوایل محرم سال نهصد و هفتاد و دو بالا لی متوجه آن صوب شدند
روز ماه دوازدهم تیر ماه الهی یکشنبه غرهٔ صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح معدلت
شاهنشاهی سیاست لشکر خان فرمودن باوجود منصب میربخشی و میرعرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه
محض حقانیت ازان باز نداشت و مجملی از ین سانحه هدایت بخش آنست که لشکر خان را مستی دنیا از منهج اعتدال باز
برد و مصدر اعمال ناخوش گشت و از بیخردی در روز روشن مست بدرگاه عالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است
آمده نمکی عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال بمسامع قدسی رسید خاقان عدالت پژوه پسید برای هدایت
او و انتباه دیگران او را بدم اسب بسته گردانیدند و بچندین نکوهش بزندان فرستادند و به شهباز خان نظر
تربیت انداخته مناصب لشکر خان را باو کرمت فرمودند و از انجا که مدارج تربیت شاهنشاهی است
ورزاند که فرصتی آن مسجون اعمال خویش در دار الخلافه فتحپور بوسیلهٔ شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت و چون خدیو عالم
با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم بادشاهانه کوچ میفرمودند و شکار کنان بصوب اجمیر میشتافتند
روز خورداد از دهم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه غرهٔ ربیع الاول بان خطهٔ دلکشای نزول اجلال فرمودند
و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشی بطواف روضهٔ معینیه توجه فرمودند و استمداد همت نمودند و ایزد خویش را پرستش
خاص کرده نیازمندی را با سربلندی هم قرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت
صوری و معنوی او را روز افزون گردانند نظر دوربین او را از مراتب بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی الهی افزون
پدید آید و اند فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سیراب وا نموده جویای سرچشمهٔ مقصود سازند تا بنظر
حق بین از فیض لا نهایهٔ مبدا فیاض هر زمان او را رتبهٔ تازه رسد چنانچه این حالت والا طراز حال گیتی خدیو زمان
است و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروائی منتظران این روضهٔ روح افزا بصوب دار الخلافه توجه فرمودند
و بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال روز آسمان بیست و هفتم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه هفتم ربیع الاول ظاهر
فتحپور مهبط انوار ظل الهی گشت و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند طبقات انام که بستم
رسیده انتظار دریافت آستانبوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست که بسیگر یا گه

مضافات بیانه بود مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است چنانچه پیوسته ارتفاع مدارج
افزا و افزونی فرموده اساس معدلت را استحکام بخشند و مستعدان زمان را کامیاب دولت میگردانند همچنان
در افزونی رونق زمین کوشیده هرجا را باندازهٔ حال آن تربیت فرموده زمین‌ها را افزایش میفرماید
ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در سیکری بساعت ولادت یافتند و نفس عارف ربانی شیخ سلیم گرامند
خاطر اقدس سنجاست که این سرزمین را که میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشند در بنولا که رایات جهان گشا درین
مقام گرامی رسید همان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس بنفاذ پیوست که کارپردازان
سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصهٔ حضرت شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوایف انام
برای خود نشیمنها و مسکنها ترتیب دهند و حصاری آسمانی ارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک کشند
در اندک فرصتی شهرهای بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزای اساس یافت و بقاع خیر از خانقاه
و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظرفریب در اطراف شهر صورت
ابداع پذیرفت و سواد اعظم درهم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت آنحضرت نام آنرا فتحآباد خیال فرموده بودند
که بزبان عالمیان فتحپور اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح آنکه مظفرخان را
این آرزوی بلند در سر نشسته بود که حضرت شاهنشاهی در منازل او که دران نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای
مشکل پسندان بود نور دولت فرموده میمنت بخشند و او را باین عاطفت والا مباهات مؤبد کرامت
فرمایند چون این داعیهٔ دولت افزا بموقف عرض مقدس رسید ازانجا که کامبخشی و بنده‌نوازی سرشت گزیدهٔ
شاهنشاهی است ملتمس او رتبت قبول گرفت و روز دیبادین بیست و سیوم دی ماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافه
اگره شدند منازل او بیمن قدوم شاهنشاهی نورافزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد
افزایش انبساط شد و نشاط در بالش آمد و ازانجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت روائی شد ندو مستعدان
هفت اقلیم درگاه والا رسیدند سفارش احدی کامیاب صورت و معنی شدن گرفتند لله الحمد که دوربینی و ژرف
نگاهی و کمال آگاهی ظاهر و معنی بازار سید که همان طمع اندوز را درگاه داد در دهم این گروه بدنهاد بگونی عیار گا
فرد می‌شوند و هم طایفهٔ کجرو زبانی راه سخن پیدا میکنند نوبت بسخن اینها نمیرسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت را

که محض از برای ارتقای دولت سعادت‌منش ارباب استعداد میکنند فرط توجه شاهنشاهی نیز بکار دارد و از فروغ
نور جهان‌افروز خاطر مقدس گیتی‌خدیو دو کالچهٔ ریا و بازارچهٔ تذویر کساد یافت چرا گویم که آن گروه بچنین
مشعل هدایت بحقیقت بدکرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت‌منشان درآمده اند و طبقات عالم
از شریف و وضیع بپایهٔ حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت روزافزون قیام دارند و شهریار خرد
پژوه بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازهٔ هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت
معنوی هم‌ساز ساخته‌اند • همچو روان ناگزیر همچو خرد کامبخش • همچو قضا کامران همچو قدر کامکار

آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم

درین وقت سعادت پرتو که زمان افزایش معنی داشت بالش صورت نیز روی نمود کوکبهٔ موکب بهار زنگ‌زدای
آینهٔ زمین و زمان شد و نوروز جهان‌افروز اعتدال‌بخش شب و روز گشت فیض ربیع در رگ و ریشهٔ نباتات
سرایت کرد نسیم صبح با ارواح نباتی هم‌آغوشی نمود سایبان ابر مدار ربطناب باد شکیبائی از چهار طرف کشیده
آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار افغان آبروی یافت هوای گلستان کیفیت بادهٔ طبایع الفتحیت
زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را از زخمهٔ بریشم زبان آزاد ساخت • باد سحر مست وزیدن گرفت
غنچه لب صبح بخندیدن گرفت • دایره بستند صبوحی کشان • شیشه گشادند شکر آتش آن
نکهت گل فتنهٔ گلزار شد • بلبل ازین رایحه بیدار شد • جنبش سنبل شکن اندر شکن • جلوهٔ نسرین چمن اندر چمن
بوی گل صد چمن انگیخته • خنده در کام قدح ریخته • میکده در میکده مستان عشق • دایره در دایره مستان عشق
زنگ‌زدای آسمان و زمین و روشنی‌افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه
بیست و پنجم شوال ظل نور ببرج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد
از دور دوم شد امید که بیامن عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوندد یا بدار سوانحی
که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن منعم خان خانخانان است سکندرخان را بدرگاه والا بموجب
التماس او تقصیرات او را بخشیدن در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندرخان اوزبک از بی سعادتی
ذاتی که طالع واژگون خوانند از دولت خداداد روی گردانیده و با علیقلیخان بدنهاد همداستان شده

سر شورش برداشت چون علیقلی خان را آن پیش آمد که نگاشته شد و آن شورش فرو نشست اسکندر خان از تیره
رائی و بدسرشتی پیش سلیمان افغان رفت و چندگاه در آن حدود بسر می برد افغانان کوته حوصله بودن او را
در میان خویش مناسب ندانسته در کمین او نشستند او از اندیشه این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان التجا
آورد که از بس بناوانستگی شد الحال از آن خجلت زده ام افغانان در دست پیمان سلیمان اوزبک را
از هم گذرانیده اند اکنون در خیال من اند اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات
این جهان و هم زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشته او را با عرضه داشت خویش بپایه سریر اعلی ارسال
داشته استمزاج نمود حضرت عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار گردانیدند خانخانان
که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت از این رافت عالی بحیرت دیگر نظر آورد و اسکندر خان را پیش خود طلب
داشت سکندر خان با این نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان بالغار از میانه
ایشان برآمد خانخانان بلوازم اکرام و احترام بجای آورد و برای تسلی خاطر این تباه رای قهار را همراه گرفته
عزیمت درگاه مقدس نمود در اوایل تیر ماه الهی بسجده عبودیت نورافزای ناصیه سعادت گشتند و بذریعه شفاعت
او جرایم ارباب مداهنت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خانخانان را
بفنون عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک ارزانی داشتند و سکندر خان را سرکار لکهنو مرحمت فرموده همراه
او گردانیدند و از سوانح آنکه فرمانروای توران عبیدالله خان اوزبک از هیبت سطوت و شکوه
این سلطنت عظمی حاجی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاد و او با نامه ضراعت و محبت و تنسوقات
آمد یار سعادت باریافت و همگی مضمون آن مفاوضه آنکه رابطه خویشی باستانی را بیاد داده و دوستی جدید
پیرایه آن گرداند تا بمقصد از استظهار چنین قرابت با سلاطین توران چیره دستی روی دهد و تا بنیاد
از صدمات افواج گیتی کشا بر بام عافیت خواب گوارا تواند کرد و برای مزید احتیاط و اهتمام بجهت منعم
خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود تا این منظوران درگاه خسروانی
در تاسیس مبانی مودت و ترصیص آن توجه گمارند خدیو بادهوش بار خرام در پیش فرستاده را بنوازش فرموده
کامروا ملی رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستان برسم ارمغانی همراه گردانید و از سوانح از نظر

افتادن مظفر خان است در هر زمانی با وجود طلوع نیر هدایت شاهنشاهی بمقتضای شیمه کریمه پرده یکتائی بر جمال جهان
آرای خویش فرو می هلند درین ایام بساط چوپربازی را نقاب حسن معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم ساخته
بودند و آیینهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبه
اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند و جشنهای عالی و بزمهای دلکش ترتیب می یافت اگرچه
بظاهر بازاری بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد و خدیو دانش در لباس لعب و هزل کار جد
کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگشتند روزی مظفر خان از بدمستی دنیا و تنگ حوصلگی درین معرکه
بازی که معیار حوصلها بود از بسیاری بازی دادن و دوام حضور مصدر حرکات روستایانه شد و آن
حضرت او را از پایه اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خمار بی اعتباری و غربت حال فساد فهم
او باصلاح انجامد نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهی بتسخیر دیار گجرات کیفیت فتح بعد از [illegible]
پیوسته نظام نشاء ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته بی غبار آلود اغراض بشری آسایش خود را در آسودگی
جهانیان میدانند و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار توجه والا می گمارند
و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک اندیشه نخستین غوررسی و غمخوارگی ستم رسیدهای روزگار مصروف میدارند
در هر ناحیتی که فرمان روایان ابلهند و بهشیاردلی و رعیت پروری همت نگماشته اند با وجود حصول اسباب
تسخیر آن دل در آن نمی بندد و هرچند بر پیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است پیداست که هر مقدار وسعت در
ملک افزاید بهرآیینه کثرات جهان ذره روی وحدت قهرمان یکی از والانژادان اکبر در آرد و عبادت
کبری این نشاه بمقتضای اعلان نشتابد لیکن وجهه همت حقیقت اساس چون تیمار حال عموم برایا و شمول خصوص ملاطفت
که ودایع بدایع ایزدی اند بدین عبادت توجه نمیفرمایند اما چون ازین چون درافزایش دولت و ارتفاع مبانی
سلطنت است مرتبه مرتبه ولایات را از فرمانروایان بی عدالت و دوست خالی میگردانند تا شهریار حقیقت پژوه
بآنصوب توجه بادشاهانه بکار رود و آگهند و در ابفروغ معدلت خویش روشنی بخشند تا هم تفرقیدگان بادیه حوادث
در ظلال عاطفت در آیند و هم وحدت قهرمانی که قوام و حلاوت ارادی است [illegible] صورت بندد و هم در ظاهر بنیان گم
که عالم ازان برپا باشد شعله اخلاص افروخته گردد چه در استعدادات طبقات انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت

ایزدویست جل جلاله طایفه از دیدن فروغ خردمندی و طرز نشست و خاست از بخشش و بخشایش و اغماض نظر
از زلات مردم و آگاه دلی بی بزرگی خدیو جهان برده او را یگانه درگاه الهی می شمارند و خدمت او را
عبادت ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص می افزایند و گروهی که نظر برین کردارها نمی افتد از افزونی سطوت
صوری و افزایش ملک ظاهری به بزرگی معنوی او گرویده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را
در زمره مخلصان جانسپار میگردانند و لهذا درین هنگام که ملک دهلی از غبار سرکش طبیعتان شورانگیز پاک شد
و کوردلان فتنه اندوز در کوی نیستی و ناکامی فرو شدند همت جهان کشای شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات اصلاح
فترات آنجا مصمم شد که ستم زدگی عموم رعایای آن دیار بکمال رسیده بود و از آن باز که سلطان محمود از زندگی روی
دشمنان چرب زبان هنگامه آرایی را بدو چیزی برگرفت و از بد درونی ملازمان تیره رای که سود خود را در
زیان صاحب و منعم میدانند رخت هستی بربست چنانچه مجملی از آن در حال صوبه گجرات نگاشته قلم تحقیق
شده است امرای آن دیار خصوصا سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک در خودکامی شدند و برای آنکه معنی حکومت
بایشان باشد کودکی از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم سری برو اطلاق کردند و چون او بسن رشد رسید از
میان گذرانیدند و نتو نام پسرکی مجهول را که از اراذل زادهای آن دیار بود برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت
دادند خطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند احمد آباد که دار الملک گجرات است
و کنبایت و بعضی از ولایت بتصرف اعتماد خان در آمد و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت
و سورت و بروج و برودره و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد و دندوقه و دولقه و غیر آن بسید حامد نبیره
سید مبارک مقرر شد و جونه گده و ولایت سورته بامین خان غوری متعین گشت و اعتماد خان بکمربست
آن سفله خورد سال را پیش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم
گشت و با یکدیگر این سران بی سر منازعات کردند درینولا که چنگیز خان درگذشت باغوای شیر خان فولادی
نتو از احمدآباد گریخته بر پتن آمد و شیر خان فولادی با جمعی از اوباش بگرفتن احمد آباد لشکر کشید و اعتماد خان
در احمدآباد متحصن شده بمیرزایان التجا آورد و هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر
مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان

ونتو و راجه بیربل و جمعی کثیر را به پنجاب فرستادند که کمک حسین قلیخان بوده آماده کار باشند که مبادا
حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدس را دور دانسته از اندیشه شورش جوهر دماغ خود را فاسد گردانند
و فرمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه
بدیچند زمیندار آنجا از بدخدمتی و بدنیتی مقید است و اکثر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سر
مایه نخوت خود کرده اند با اکثر عساکر اقبال که دران ناحیت تعین اند محاصره نموده ببرد و در گیرد و هم چنین بهر ناحیتی مردم
هوشمند اخلاص گزین جدا جدا تعین فرموده روز بهرام بیست و سیوم ماه الهی موافق شب بیستم صفر از دار
الخلافه فتحپور تسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند حوالی دابرخیم سرا دقات نصرت گشت و از سعد التهاکه درین
روز ظهور یافت تنبیه فرمودن بابا خان قاقشال است و مجملی ازین مقالات آنکه شهباز خان میر توزک بود
در ترتیب یسال اهتمام میکرد آن ترک معامله [illegible]ان نخوت منذبا او در افتاده بدرشتی پیش آمد چون مسامع آن
نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایرین را بهمه روان سیاست عظیم فرمودند
و بیک توجه شاهنشاهی در چنین لشکر بزرگی که بچندین صاحب اهتمام کارگذار بی رو توزک شایسته بدشواری میسر میشد
اید باسانی تحقق گرفت و از سوانح ~~عشرت افزای غرایب~~ بخش آنکه درین هنگام که قصبه سانگانیر مضرب لوای
ظفر قرین شد بدستور معتاد بنشاط شکار توجه فرمودند و دران ایام چون شکار چیته عشرت افزا بودند
هر گروهی را چیتها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان بساط قرب بعظمت شکار روان شدند
اتفاقا در شکارگاه چیتر نجن نام چیته خاصه را با آهوی سر دادند ناگهانی در پیش جری پیدا شد که پهنای آن
بیست و پنج گز بود آهو مقدار یک و نیم نیزه برا هوا شده خود را از آن جر پهنا در گذرانید چیته نیز از
روی غیرت بهمان نیزه جهتی و چالاکی از آن خندق گذشته آهو را در ربود از نظاره این حالت شگرف
غریو از ناظران بارگاه حضور بر آمد و باعث تعجب غریب و انبساط بلیغ گشت و خدیو عشرت دوست
پایه آن چیته را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او در عشرت مردم
در پیش او نقاره می نواخته باشند و روز گوش چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شب یازدهم ربیع الاول
بآیین مقرر منزل گاه اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه معینیه شدند در اثنای راه قراولان عرصه شکار

خبر آوردند که درین نزدیکی شیری قوی هیکل که همواره در کمین مترددان این راه بوده قصد می نماید از انجا که استیصال
آزار رسانان لازم آئین سلطنت است شهریار شیر شکار متوجه دفع او شدند و بروشنی دل گزین آن
درنده قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطهٔ دلکشا شدند از برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه
یافت ادای نیازمندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید و دریای افضال بجوش آمد و طبقات مردم
از عطایای بزرگ بهره ور برگرفتند و روز دیگر بتماشای قلعهٔ اجمیر که بر قلهٔ کوهی واقع است متوجه شدند
دوران عالی مقام بزیارت سید حسین خنگ سوار که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است
پرداخته تبرک جستند و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوریست هنگامی که فتح هندوستان
کرده مراجعت نمود اورا بشقداری اجمیر گذاشت و او انجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت
مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدس
میگردد نظر بر شهره ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند و روز روز امرداد ماه الهی موافق سه شنبه دوم
ربیع الثانی خان کلان را با بسیاری از امرا چون لشکرخان و شاه قلی خان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان
و قلیج خان و صادق خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلی خان
توقبائی و خرم خان و بیگ نورین خان و بیگ محمد خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و مهر علی خان
سلدوز و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادرخان برسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند
روز خور دی نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال
از خطهٔ فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و هم امرای پیش در کار طلبی جوهر
خویش را بهنر ظاهر کنند و هم گجرات بزودی تزیین اوقات در حیطهٔ تصرف اولیای دولت درآید و به
بهترین وجهی تدارک احوال ستم رسیدهای آن دیار صورت بندد و مواکب نصرت لوا در دو منزلی ناگور
رسیده بود که نوید ولادت فرزند والا گوهر رسید و نوید فتح و فیروزی رساند ولادت سعادت
افروز [illegible] بهار اقبال شاهزاده سلطان دانیال [illegible] دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام
و باریک بینان روابط اصلاب و ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسلهٔ علوی و سفلی چون گیتی خدیو را باقبال روز افزون

و دولت ابد پیوند اختصاص بخشند کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانند.
هر صبح تازه گلی همیشه بهار را از حدایق امید او بشکفانند و هر شام خجسته اختری عالم افروز از مشارق آرزوی او
طالع سازند از آنجا که تأیید یزدانی در بارهٔ شاهنشاهی عالم افزون از اندازه دریافت بشریت است
چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلی است فراهم آورده در کنار اقبال قدسی اعتصام او نهاده است
ناخواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس او ساخته خواستها را چه گنجایش که پرده نشین
جلباب توقف گردد و لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان رضا منش حق جوی حقیقت شناس بود ایزد
توانا این نعمت بی انصرام و دولت بی انقطاع را که ایجاد مثل عبارت از آنست بموجب دلخواه مکرمت
فرموده و هر مرتبه گوهری بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند در آن هنگام که موکب معلی از
اجمیر نهضت میفرمود یکی از پرده گیان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت
نزدیک رسیده بود و نقل و حرکت مزاج آن عفت سرشت بر نمی تافت تیمن و تبرک خجسته خانهٔ اشرف منتسبان
روضهٔ منبع و اعز معتکفان بقعهٔ قدسیه دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیهٔ حال او می تافت خالی ساخته
در آنجا گذاشته بودند موکب اقبال پیوند در حوالی موضع پلود از مضافات رنی از سرکار ناکور نزول
اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند
که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق شب چهارشنبه
دویم جمادی الاولی بحسب رویت و شب سیوم بحسب امر اوسط بطالع حمل بمحاسبهٔ حکمای یونان و بطالع حوت
بحساب دانایان هندوستان در خط فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش
بیست و شش درجه است دادار جان آفرین جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت
فرمود و بطلوع این کوکب نورانی منت بر انفس و آفاق نهاد گیهان خدیو از استماع این نوید سرور پیشانی
صبح پرتو را زمین سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور
این امر را مبشر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن پیرای عشرت شدند و خلایق
بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال در دامن آمال عالی ریخته آمد نسیم گلی شگفت جان پرور درین باغ

ز هفت اختر مبارکباد برخاست	ازین نشئه دین کاز آدم برخاست	که بویش صد گلستان را کند داغ
نشاط او بخت از تار بر ترانه	صلای می بهفت اقلیم در داد	خدیو از سر طرب را بال و پر داد
تمنا را حجاب از پیش برداشت	کرم کز همت والا نظر داشت	نوابخشید در مغز زمانه

مولد گرامی حکمه را که خانه شیخ دانیال بود منظور داشته و استمداد تایید از حضرت دانیال اکبر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال بر لوحهٔ دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپسند در رشته نظم کشیدند تاریخهای نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات گشتند و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان قدس یک ماهه شود مهد دولتش بقصبه انبیر برده بحضانت سعادت منش رانی کوچرآم باره همل در آرند امید که این سرو چمن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت و سعادت ابدی میوند باشد اکنون که تحویل ازلی بمرتبه رادمن جیران انجمن هستی گشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا از قلم من حقیر ارتر سیدار و صورت زایچه سعادت ارقام این مولود مسعود در الحساب یونانی و هندی در دیباچه اقبال نگاشته خامه تحقیق کرده استخراج احکام از ابر دیده و ران حقایق اختر شناسی میگذارد

زایچه طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس

الملک والسلطان؛ ثور؛ جوزا	الغیب؛ مشتری؛ حمل؛ انا	حوت؛ السعادت؛ ماه؛ عردلو
راس؛ سرطان؛ خامس؛ الطبع	عمل ملا چاند	حاوی؛ جدی؛ ذنب
سادس؛ اسد؛ الجزو؛ سنبله؛ شمس	عطارد؛ زهره؛ میزان	مریخ؛ المیزان؛ زحل؛ قوس؛ عقرب؛ السعد

زایچهٔ طالع سعادت افزا بحساب خرد بهار

حمل مشتری ثور	حوت	ذنب دلو جدی
جوزا		قوس
راس سرطان اسد	شمس سنبله	مریخ عقرب زحل میزان قمر زهره عطارد

و بالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کبری روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الهی موافق چهارشنبه
نهم جمادی الاولی بنهضت موکب شاهنشاهی شد و ظاهر قصبهٔ ناگور مضرب خیام معلی گشت خاتمه دفتر اول اکبرنامه
المنة لله هفتم اردیبهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان هزار و چهار شگرف کاری قرنی
از دولت ابدی اعتصام و برخی نیرنگ‌زی اقبال بی‌پایان کشور خدا سایه [illegible] شمع شبستان حق و شاه خرگاه
پادشاه زمانه اکبرشاه / کز رخش روز بخت روشن باد / وز بهارش زمانه گلشن باد / بهروزی اندیشه سخن
سنج و نگاربوی خامه آسمانی خرام حسن انجام پذیرفت بسا فرمان روایان والا شکوه بطفیل آن یکتای آفرینش یاد آورده
پیستانچهٔ داستان سرای شاداب گردانیده اشود کان شاد خواب بهشتی را زندگانی جاوید [illegible]
چهره نشاط افروخت / صد شکر که این نگارخانه / بگرفت نگار چون دانه
آنرا که سری شکسته دانی است / داند که چه زیر دامنش معانی است / اگر نگاه بینش شوریده بخوت نشین افتد دیو حوز را شادمان
بر نابستی و گفتار دانا پذیرفته از سرانجام شغل شگرف دل بر گرفتی / چو طبعی نداری چو آب روان / مبر دست زی نامهٔ خسروان
و نان گر بماند ز خوردن تهی / از آن به که ناساز خوانی نهی / لیکن نمایش شاهنشاهی دیرنگی و الا اخلاص بنظر فطرت
بر مناظر اقبال گشوده نه بچهره دستی مرا از من بر گرفتند آغاز آگهی تا زی زبان خوی گرفت زبان فارسی بگفته سرایی

گلگشت بهار معنوی و تماشای سپر ابستان حکمت نظری و عملی از همه برداخته دل کرده اند خاصه از شنودن دیو افسانهٔ
کهن بر کناره زیستی و نقد حال شیفتهای برنسوده و دادن زبان بسترگ اندیشیدی و دران فروغ شناسهای کاخ بیتان نقل
خواب در نظر آمد و فراخنای تاریخ سزاوار نگاه فارسان حقیقت چه که شایستهٔ نگاه سعادت گزینان عالم صورت
نمی‌نمود تا کرزیر مردم زاد انست که جواهر گرانمایه انفاس ایکان از دست نده و سپنج سرای زنده کامی بعزمان بذیری
خدا ایکان خرد آباد دارند آنگه روزکار به بدپستی گذارد و بیها گوهر زندگی بخزف ریزهای ناسزا فروشد آری از تند
تباه سرشت و هرزه لایان شوریده سر بجام روای خود نادرست گفتارها در آورند و شرم از روشنان
ابداع برگرفته بدانشنگی حق را باطل آمیز کرده اند و پزشکان ناآزمون و چاره گزینان بی سرانجام ذریه‌رای
نیکومی هر بر همیز از تباه کاری در استانهای بیم امید مرسید فشند تخم دارو ناراستی و آمیزه زهرگیاهی در پستی
داوای نفس بوقلمون و مالیخولیای [illegible] انگاشته در و انامای عم در آمده و بساکتب گرفتاران خیال پرست اندیشها
تباه و ارادت آسمانی به فرو دای آمد اند تاراج آگهی و شورش در از نفسی تخیلات باز رم بگفتار دل و از حقیقت بر [illegible]
و فراوان راستی نبشتگاه سعادت اسود و پیاده لو جان جز اندیشه سخن سر زلف درهم گذاشته از گوناگون
بینی و ناشناسایی یاوه سرایی نمودند و نکابوی سلیم دلان نشناس حکایتهای بر تقند در میان آمد و از پری
شدن و در ها کهن گشتن نامها و بیغوله گزینی خرد و هنگامه آرای طبیعت طوفانهای فتنه برخاست
سیلابهای آشوب بر جوشید گروها گروه مردم و گوناگون آدمی از برخواندن فرسوده کتابهای باطل آمیز
نکاههای سترگ ماندند و خفتند در زبان زدگی جاوید افتادند و از غنودگی بخت و خوابیده کی خرد بجای کوهر یکتایی
شناسایی که شورشگاه صورت و معنی از و آرام پذیرد و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ انور وی گیتی
فراگیرد تو آمیزه تباه برگزیدند و بجز پوشی و خاک افشانی آن نیر نور افروز را غبار اندود ساخته مهر
سعادت خراب گردانیدند و شگفت تر آنکه دران تفسیده دشت بی تمیزی تباه آرا آتشی پدید از تیت
بخوشی سخت سموم جان فرسای او را سپرمایه برضا و خواب نیساز زنده و در ظلمتگاه غفلت و نوشند
بینا دست دهی و ظلم برخوابهای ایشان می‌نهند هیهات بگو که سر کند پس ره بر هم تیغ پای از حس
هم باشند ریش و هم کف آماس چون پای نهم بپشت المآس درین پیچ که دل وکشاکش خاطر کوکب

حقیقت بدرخشید و بیاوری فطرت گوش هوش گشوده آمد طبع آسمانی فطمه بر نفس گنج گرامی زد و بزبانی
زفانی اندر زسرای فراپش نهاد پور مبارک ترا که در آن دبستان نیک اندیشی کزین منزلی داده اندر برج
او فتاد و چشم آهو بین چرا مار شد تا چند خورده گیری و نا سزا گوئی و گوهر نیکوی خاک پوش ناشناسائی
کرده از این که درین صنعت گری دستی نیت عامه وار هرچه نداشت بلکه توازی بر چه نه دوربان و دل نیکوهش
بر آگاهیند راه بی دانستی می سپری و ترف نگهی بکار نمی رود اگر فروغ حکایت و بر تو نقل مودی چند بن چراغ
دانش کجا افروخته شدی و قدسیان عقلی حز د پژوهان باستانی نماکی رسیدی سخن که نقشبت برهوا و بادی
است گرد زده کوتاه عمر بودی و فیض سابق بلاحق پیوند نیافتی کار شناسای دوربین از مشعله نمایش
این والا بخشش بیران عیوب نگاهی نفکنند تا بگفت و شنود چه رسد که کمال صدق محبت بر بین نقص بگناه
که هر گربی هنر افت نظر بعیب کند و چه ابر چه خاطر که چشمه سار فیض ایزد نیست بر آمیختگی معقول با منقول
پوشیده ماند و شنیدار دل ملال بر گرفته زبان بیغاره بر گشاد آگاه نه که همت بلند و فطرت عالی بوسیله کتاب دارد
اگر در اساطیر پیشینیان همگی دور دست حقایق نگاشته آمدی میانه روان دشت در یافت و واپس ماندگان بادیه جوئی تیی
که جهان پیشینی ملال مال این گروه است چاشنی لذت بر نگرفتی و باستانی نوشتها در نهانخانه خمول فرسوده گشتی همانا
نادره پرداز ایجاد چنین شگرف آمیزشی بروی کار آورد و بیرنگ پیاز قدرت بر تخته ابداع جهان بیرنگ
دل فریب نقش بست تا هم خال عین الکمال خوار نژادان معنوی باشد و هم راحله روا بی برد کیان غیبی تواند
مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع بیم و بها در شناخت آدمی و طرق معموری ملک
ور است بینشهای دانایان و آغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و تسلیم دلیهای بزرگان روزگار و حلقه
اقبال تا حکمش جنبانیدن و هیچ خرسند بودن بیباری از دودمان عقل و شهادت و ظرفه کیهای جهان بوالعجب
و فراوان ازمون بکند ارشی روح افزا و روشنی دلنشین تاریخ نامها باز گوید اگر دیده وری بکار رود و نگاهی بسزا کرده
آید عمر دوم که دانش پژوهان کردار دوست در آرزوی آن فرو شده اند بدست او افتد و سرمایه جاوید
زندگانی فراهم آید و بینش شاهد عرفان اگرچه بی فروغ خرد بر منصه پیدایی نشاند و بد دکی شبستان معانی بی
کو هر شب تاب رخ بر گشاید لیکن آن کار بردار حقیقت ملیه روشنی از آن زاد حراص بر گنیه د خاصه از در بحیم

ور و فرهنگ پذیر برای فرزانه او این نوزگرد و دارد دید و شنود آثار چنینان افروزش با نیوبه ایه حسن روز
افزون اند و زدوده نیرو دعطاریه روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بربست او فتنه و جشن معجون دلکش غم
ناگزیر نشاط العقل تماماً سرتابی همت از آن بود که بوالعجب خاطر همواره جوش وارستگی برزند و دست تهی و دل خالی
برو هش ننماید و بدین هنگامه برد اپستان طرازی که بهین دست آویز تعلقیان است کجا فزود آید چگونه حسن
مطلق را در مظاهر علایق نظارگی شود امروز که از آمیزش درونی باز داشته بنزد هنگامه صبح گل می برند و از نشیب
لاغ تقید بر فراز گاه اطلاق میخوانند اگر تو نیز شناسای گوش سعادت در ایجه و د باشد و دل از آن رمیدگی
باز ایستد چه شگفت حقیقت کار آنست هرچه دل بزبان گذارد و خامه بکاغذ سپرده همه زاده کان ابو الآبای عقل اند
و نیرنگی این نیرنگ بدایع نگار لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسر نوشت آسمانی از همنشینی خشم و آز و هم
آغوشی غفلت که فرزند رشید این دو غول ره سعادت است رنگهای ابری منشور تو بر تو نشست و می نشیند
و از بن گزیده آمیزش جانان گزاگوناگون نامه سراوره حیرت امای آسوده دلها گشت و میگرد و الفاظ ترکی گاه دیده
حق باز دارد و گاه نیز دریافت را پرده بافته تفنو اند شد لیکن کارگران کردار را از پا افکنده آنچه زاده عقل زود
ده زنگ ستا دستر دگی در آن پایه که بر دگیان شبستان تقدس در یابند و از صفای گوهر فروغ دید کان دل مینای لایزل
ابد ان نتایج عقل را مکتوم متمرند و اگر زنگ زدائی بان منشا به که نیرنگی ابای علوی و امهات سفلی نکهت و گوی دلپذیر
گزین مجلی بر خوانند و چون پیرار ا و ریا بستاه آن شایستگی بر گذارد بزبان روزگار آن را معقول نامند و جز ت
رنگین جز در امعقول نام بهنا ده ار مپیچ ه اعتبار بیرون افکنده مهات خاک ذره امکان را که امیر و که دست
تصرف بر کشاید و عقل بندگی شروه را لگجا یارا که از خلوت سرای سلطانی باز گوید سرگرف کاری ایزدی جهان و رنگ
آمیزی چهره کشی تقدیر است شیوا رهروشناسید که شر و چیز برابر و غالب سربستان شر خالص در خلوتکده محال
باشند نیز هستی که خیر محض و نور صرف است جز بر چیز غالب نتابید خاطر سودائی گنج گرای از آن اندیشه بر آمده زبان
هرزه ملای را نگرف های رصد هی باز داشت پس از درازی داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون آویزش
قدری آرمیده تنگی حوصله را چاره گر آمد و از آن نفرت بر کناره شده به پزشکی مردم روی آورد شاطلی صورت
و معنی پای همت افشرد و ستوران نفس با سزا ناگزیر وقت اند نشید عزیمت جنان بود که در آیین دانش آموزی منطقی

چند پرداخته آید تا شناسائی فروغشان و آگهی طلبان هنگامه گفت و شنود در ایران برآرایند و در یا صنعت گفتار زنجیر

جوی نقش معبد را لخت گزین اسباب آهن گری سرانجام یابد و سپس آن سلسله که چندگاه می بندد با دیمامی سیمیائی تواند

شد فراهم آید خدا چو این مجال پژوهه را از کاهش روز افزون برکناره مانده ایزدی پیرایه نفس نیرنگ ساز آید دست

و خدایا بان هیچ خرسند از اندیشه ها روا باز آمده بنا رسپاسی گراینده و شناسا گرداند که آستانه کبریای ایزدی بالا

تر از آنست که طایران بلند پرواز اوج امکانی باهنگ آن بال گشایند و معامله اند و زان چهار سوی دینی سود و زیان برا

بران اسپاس نهاده از سرا ایمکی بی سروبن برآیند و باز کلیم حوصله پیمودن نهاده مرزه کار و یا فروار نشوند لیکن

از هشیار خرامی و زمانه سازی کنگر زیر سعادت پژوهان بیدار بخت است با خود می سرایند هفت هزار سال گیتی

شد که سوروش بی تمیزی بلندی گرالیت آشوب ناشناسائی که و مرا سرگردان دارد امروز که سر آغاز دوره دیگر است برام

آرای ابداع پیکر سیم تن نقاب باقی گره واکرده میکند تا پرده بی راهی برداشته رهنمای نزهتگاه حقیقت میگردد

زدرج آسمان و زمین استشمام خواهش می شود و از کتابه روزگار نقش آگهی می جست ناگاه خط نومیدی از ناصیه زمانه

برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمود نه که سپهر شعبده باز داوری چند دیگر در کار است و از گنج گرامی و دراز عمل در کمین

آن وقت نشست ناگاه پیر سعادت برتو انداخت و خاطر از هرزه سگالی باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار

تقدیر گشته و مرا پرسنگ خود گرداینده اند نه کیهان طبیب گفت چون خموشی تهی میان و هوشیاری جنون آسا حلقه های

در است هوش گر کلید کاروانی خطاب اوست قفل دولتخانه پژوهی و سعادت هر گروه در گرو اندیشه درست منت خبر حق ه

پیکال خاطر از آن پیچ برگرفته در خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد بر مزاج زمانیان نامه برطرازد

در موز حقیقت بزبان گوهر گزارد بو که آویزه گوش صاحبدلی گردد و توتیای چشمی سرانجام یابد بود در اندیشه سخن دیر بازه

کز دل داننده اندیشه پیاز حکمت پوشیده بصحرا نهم رخت گران مایه بسود آنهم بیخبر از دعوی آگاهی تازه

کنم شرط نکو خواهی در بیگانه فرمانروای اعظم شاهنشاهی عالم نگارش گرامی احوال دولت جاوید طراز اشارت

فرمود دل را بال و زبان را پیر و بدید آمد و بطراز دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر بساحل کاغذ افتاد داد فرمان

پذیری بجای آمد و لختی سپاس نعمت رسیدگی گذارش یافت اگرچه همی خواست سخن کام خویش سلک گرد و بود بهنگام خویش

همین که رسید آن نفس جان نواز کان نفس از جان شود دم جلوه ساز بهتری حرف زبان باستانی و بسیاری زمانیان

خامه پرداز زبان یکتائی می دارند و سخن پیرائی پیک آیین نهاده طرز دست فرسوده روزکار وانهنلند همکی پیچ آرایش
الفاظ باشند و معنی را دیر و لفظ را پسته مجاز رون روی نگار بود و سجع گوئی و فاصله آرائی پیرایه فصاحت
اندیشند و همان یادگار شعر را پیرایه نثر شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و روش
تجنیس مدار باشند باختیار ایهام و اقتباس و براعت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه و گذارش اطراد گرمی انفاس کنند
محسنات بدیعی را دشتام پیرانه با یکی آنچه سخن انگارند و بر مزایای بلاغت و جلایل معانی نظر نفیه برخی قدم فرتک نهاده
در جولانگاه معنی چالش نمایند و تدقیقات خیالی و تخیلات واهی نخجیر آن عرصه پندارند و بحش عبارت و دوری
استعارت که نشان نکوهیدگی شناسند کلام صواب اندیش باخود دارد پیرایه کلام اندیشند و دشوار فهمی را زه طرح
که اکسیر دانائی برسازند از گنجینه مشکل شناسی باز ندانند گروه خامه عنبر از سخنان و دست زده زود فهم نبوشند
و به هر دو طرز دیر آشنا زبان سپاره گشایند بفرمایش دل و یاوری همت و تنومندی بخت بیدار درین همایون نامه سخن
سهراب را کاخ دیگر برافراخت و گذارش را خرامش تازه پیش گرفت و به آموزگاری خرد و رهنمونی روشنان ابداع
گر نمود و نیشی درست بافت فطرت آمد گوهر خود را بصیرفیان دیده و رسانید و تنقفت دلان بادیه جوئی را قطره
آبی نزاو انتقیف نمود طلسم خویش را در هم شکستم هر حرفی طلسمی بار بستم بدان تا هر که دارد دیده دوست
به بیند مغز جانم را درین پوست اگر من جان مجویم تن انیست وگر یوسف شدم پیراهن است ستایش و نکوهش را انجمنها
آراسته شد و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر بدید آمد امانکه ره زده بند از وغارت کرده تقلید نبودند چشم بینا
گشوده در جست و جوی سخن دلپذیر و دل بدیر خاک بیزی نمودی و از کشش روزکار و درازی زمانه در تکاپو افسردکی
راه ندادی دست مزد خود گرفتند هنگامهای شادکامی برافراختند و آفرینها نموده غرقه خوی شرمندگی گردانیدند و دیار
کان خارزار طبیعت از نارسائی فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش بکره آلی و کالای مالوف داده اند سر شور برداشتند
و کالا شناسان قدران هر نیشکر چند در جان کاهی و دل گرائی نشستند و زبان طنز گشوده عبارات آمائی بیاده دهها گشتند
آمن خاک ره گهر شناسان کام روز برغم ناشناسان این گنج گهر چو برگشادند انصاف گزین نظر گشادند
دیده ناموخبر اندیشی بود و به چشم دوستی نگریستی یابد زنگوی در آمد و از روی مهربانی برگفت چندین زحمت خسی
بری و سخن بدین گونه حیرانی نگاری از هزاران کی هم پایه گرای این شکرف نامه درست بر خواند نیز نکی تازه

نمط آگهی بذیرد تا تیز وی حقیقت شناسی از امید داشته آید و کی دانای بیند تا یکی برده از روی بر دارد و همانا بهتر کی این
نو آیین بساط در نوز دیده بر زبان روزگار سراید و مایه افضال برای عموم مردم دهد از این کار شناسی نفسی برآسوده
دار آن مهرگزینی جوشش نشاط برزد و فرخی ذات او مرا به پاسخ آورد و درج حقیقت برگشاد و مر را بته خواران عموم روزی
فراوانست قدسی تنزل برای یگانه وقت آماده میکرد و مرا به هنگام رهگذار لای آسمانی از معانی یکتای ملک الهی
آرایش می باید باگروه ناگروه عامه جه بیوند غلیواز را با کبوتر جه کار تا بیاز ملک در خوریست این شکار گذارده حکمت بژوهان
نان دیده ور هنر یاوری امید عزیمت راستر کی تنومندی بخشد هر دوم زاد از جهار گونه نگذرد نخست آن عنادگزین طلبت
آمود که داکوبه زا آمیخته شنوای نکرداند و از دریچه گوش بصفوتکده دل نرسد و اگر راه یابد بیزبرای آن نکردد و اگر بیند برد
بیهوده کار که دینا مینرد دوم آن سرشت بدگوهر که بپذیرائی خود را دانا بی انگارد و در رنجوری دشوار دوا عشرت
تندرستی نماید سیوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیو بند ناتوان بینی و سیه چال نادانی وارسته به درد جویای
تنومندی دارد لیکن از نوادی عجب و نیل کاری اجزا ادراک معانی بلند نتواند و برد کیان شبستان خرد به و کمتر رونمایند
چهارم آن فروهیده مرد فرخنده طالع که باز چیز شناسای فطرت بالادست و همت عالی دارد بر رفای دریافت
بیشا پیش میرزد داند می بروزکاریان سرپس جز خموشی نگزیند و درج گویای جسته بدین جوهری حقیقت بژوهنده نکشاید
تا چراغ آگهی همگنان را در گیرد و بور خرد جه تواز مسیحائی و هرزه جرائی ورائی از این که سخن را بدست باقی تازه
در آوردی و نه بر عیار زمانیان سرائیدی این همه زبان فروشی چیست و سر اسکتبار برافراشته چرا چندین راستی
گذارش می باید و هیچ خودستائی نه همان بهتر بیکر عزو را آسیا از صحو هستی بز دوده آید و باطن صافی باین ناسزا
کهف دامن آلوده نگردد مشو غرق آب هنرهای خویش مکن دار بر جایگه پای خویش [illegible] بدین وزن طرز کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیاری سخن و والا نیکی او در آن دانند که در بن بارگاه
شگرف بنج جیز گران ارز فراهم آید نخست فروغ معانی از آسمان تقدس به دل صافی برتو انداخته نزول سعودی فرماید دوم
گزیده بیوند اخشیجی بر دکیان صفوت سرای ضمیر را به بر بنیان حروف در آورد و آن روحانی نژادان را باین عنصری
دهان
هنکر طرزی برآمیزد که لبان جان و تن بوالعجب معجونی آغشته گردد سیوم تازه نمطی دلپذیر عنبر دا گوش را برافروزد
را بیاراید چهارم گلبندی و مرتبه آرای معنی را گزیده جای باز دارد و لفظ بهلوی جه یا فنر گذارد دواستان را بپایه بیشگاه آورد

و به آرایش حلیه دانش صورت و معنی شاهد سخن را پیرایه بندد و هجوم نقط پرای عبارت را از دیر فهم و نکوهیده
هنگامه تکرار دور دارد و خنگ رهوکران پیکر دران انجمن راه نیابد هیچ که دست فرسود روزکار نباشد بکرم خوئی
و آشنا روئی گلگونه آراید و این هنگامه نیکوئی زمانی انتظام گیرد و سخن را والا پایگی وقتی دست دهد که عزم درست
و یکتائی اندیشه بجنبش آید و جوی سخت و یاوری تنومندان خردیگی فراهم آید و نیازمندی بر دوام و عنایت
داد از بهال دوشادوش باشد و هر کدام شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شمار آن گرامی نامه بتقاید
دگذارش آن در تنگنای فرصت نگنجد لیکن دمساز و دستیار ناگذران وقت از فروغ آگهی بنظر دشمنی برده هیچ عیب
نماید و از راه دوستی بر چاره سگالی همت گمارد همانا صحبت چنین فرو هیده مرد اکسیر دانائی و کیمیا سازان شمس گوهر
گرانمایه تواند شد امروز که دل پراکنده و خاطر کرد هزار جا گذرانده بطرز فاسی کم آشنا و رهنمای حقیقت نایاب چگونه
آرزوی دل با نجام رسد و کجا امید ساتیتکی داشته باید خاصه درین هنگام معانی آفرین سخن طراز میزان دانش قسطاس
حقایق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی که پایه برتری داشت ازین آشوبگاه عنصری بار آگاه قدسی جالش فرمود
نا ظوره سخن دری بسوگواری نشست مراحل سراسیمه تر شد و دل سپید هوشمندی گیحت از پیام ایزدی بیداری روی نمود
در پشیمانی در ازافت د دلی برین دانش اندیش هیچ ، سینه پر از علم و ز معلوم هیچ ، هیچم اندیشه من هیچ تر
هست زمین گرچه سخن پیچ تر ، دین آنهو شناس بر آمده سر جیب شر گینی فرو برد در سر آغاز جریده اقبال بسیج
خاطر آمود چون داستان داستان نگاشته آید پیرایش آن مثنوی سخن پیرایان غازه چهن انجام برگیرد ناگاه مصیبت
جان گذاز روی آورد و پیر آان پیش آمد که گیتی را روزی مشواد چنانکه ازین بایکی و کم حوصلگی صغری هیپانه زود به خامکاری
خود آگاهی داد شخص مینا با درخامی سخن منکر ، که سوخته دلم از مرگ قدوة الحکما ، شکسته دل ترازان ساغر بلورینم
که در میانه خار اسکنی زدو در ربا ، تا سال و هم نگاهی بر نگاشته هیچ مدان محفل دانائی فرمود بودند لیکن نجان گیر دل
آسمان پیوندانت بجا بستگی داشت و این حیران دبستان هوشمندی خرسند که زمانه چنین سیزگی بنمود و بروز جای
نشان نمود را زند کی دشوار گرود دل از رنگینی اسباب افسرده تر گشت افسون شهربانی خدیو آگهی طلسم دانائی قافله سالار
صورت و معنی از این رمید کی باز گرفته از سر پای بند تعلق گرداننده یا سوزش ضمیر و بر خمرد کی باطن نگارش
گوهرین نامه همت بر گماشت لیکن از دشوارکاری و تلخی ای زمان زمان تازه پریشانی دل شوریده را پراکنده

برپیراستن و نو نوسر اسپکی شهرستان اندیشه پو یرایی آوردی حبر اکر د تقر قه برخیزد و عظمت رنهای نانغزد با کوناکون

آشفتگی و اختلاف عزایم والا دانشی کر از همه روچیره دستی نماید و نه زبانی که در مراتب آگهی نسبت بد هی داشته باشد

نقاب کزین کاسکی و رقحط سال ترو حی دستیاری بودی که زمان افسرد کی خاطر و شوالیدگی صفحه نتوانست نکارشت که آلوده

رسم زار پیشین بناشد و اکر این مایه دانشی هنود شناسنده نا کزیر که در نوشتهای دل پراکنده ناخنی بند کنند و بر

ستون نقشی و آوردن لفظی و پیدا پیراستن معنی توانا باشد و اکر نامه باین هم رفتی کنند چنین کسی نا کذران که از فروغ

آگهی و بزودی آموخت شناس کرداند هرگاه در سکالش ضمیر آهنگ وارستگی روز افزون و کوتاه کردن مشاغل با هم انجنج سکامه

آرای صورت و دمساز ظهور اسو پرده نشین انجه دل بدست سپارد و دل و نقش باز نوشیدن بایه ارج داشته باشد

ازانجا که اندیشه صافی بود و سپاس ایزدی برافزایش وارلوت درست و همت شاهنشاهی دستگیر دران کشاکش

تیر اقبال پرتو انداخت و بنیروی کرم روی کرامت نمود این که پراهمیت بخاطر درون نقد معانی زنهایت برون

نیز و این ملک ابد یافتم بکر نظر منعم خود یافتم غره آذر ماه سال چهلم الهی که دورت کده خویش را در فراز کرده

و برون سو در نکاشتن کرامی نامه از عیز وار داخته بود و درون سو به نیایش دادار بی همال دل ظلمت آمود را چراغی

در یوزه مینکرد تا رک نیاز بر عتبه کبریای الهی نهاده توفیق سرانجام خواهش می طلبید نا کاه صبح دولت چهره افروخت

و لمعه نور دران کاخ بی روزن روشنی افزود چون تامل بکار رفت و حیرت رخت بربست کشاف قلم مشرق ضیا

مطلع نو ریافت نشاطی سترک در کرفت و نیتی شکرف روی آورد کره درهم بسته کشایش پذیرفت تن مهرکان

سوخته بقای بهار در پوشیده وقلاده مقصود پدید آمد دل باهنک کار افزایی برخاست و خامه بدست و با عطارد

بزنک سبز نکی زد و سعد سرای بیاز اکار برد از آن عزت بدست افتانی سماع براکیخت و در کستر فرحی کنجور کشته

سخن سرای کردانیده منشور معنی که در اعمت بلندنامی کرامت و نمود و خطاب نادر الکلامی شمشیر بیشطاق کویایی کشت

لحن سخنان دل آویز آکهی بر نشین روشنی نکاشته شد و شکر نعمت رسید کی پیرایه تحسین یافته از سعادت سخن شناسان حق

پژوه کوهرین دفتری انتظام پذیرفت و دولتی سترک چهره افروز سعادت آمد بخت دو دیده در دولت کشاد

بسیار از جواهر بس هرینه داد بلبل نطق از طبیعت پر پرید پرده غیب از سر کلکم درید فوج فوج زمعانی خسته

خوانده و ناخوانده در آمد زدور پیش دوید نه تیابی ضمیر خامه دربرون خوانده طمحن صریر جاهی آنست که ترانه نشاط

درگیرودارکه

برساز دوزمزمه شادمانی آن را که همت در نگارش وزوان قرون آویخته باشد نگاشتن حال یکی چگونه ما نار شکنی
توانند کرد و یکدام دستمایه دل بجز سند می نهاده طرب سرای کرد دخاصه امروز سپهر نوشت اسمانی تازه شورشی در سرافتاده
و خاطر سراسیمه بسیج دیگر پدید آمدن هدفی و جان صحرائی اندیشه سفر و اینین علاقه کسل نا رضائی برادران روزگار
در زبان بندی و دل جمع نشی و شیفتگی باطن در گذارش اقبال نامه روز کاه افزون سه در دکه غم کوه بگاه افتاده
معشوق دل مورچه ماه افتاده است این واقعه طرفه براه افتاده است درویش بعشق پادشاه افتاده است همگی تکاپوی
اندیشه آنست که چون بزرگی قدرانی چند نگاشته قلم سوانح نگار آید و حق گذاری به آئین غواهش سرور جاوید بخشد
به سپاری کرده سعادت پرتو جناب بخشد از پرستاران دینی قدم فراتر نهاده در پرستش ایزدی گرم روی
دارد و از گریوه اضافات در شب بیرون شده به پایگه والای آگهی آرامش گزیند و از کشاکش این الف دیولاخ جان گزا
برآمده بخلوتگاه تقدس جاودانی عشرت اندوزد و سیرغ شب بردار زرین سرای کعبت بام سوراخ و ابرطوفان بار
کلبه کلافر و نخواهی ماند سال عمرت چه ده صد بهزار برده بردار تا فرو دار آند هو هیچ کس با یدها
بصفحه یاد لیکن در هوای این طلبه آشیان تیز پرواز ان عرصه شناسائی را بال همت فرو نپاید تا بهوس گزینان
خویشتن دوست چه رسد از خارستان راه خطرناک کویه یا انبوه رهزنان بادیه به آشوب اندوه نایافت
ننایند کاین مراحل مراد نگار و بادر او شتر و لی همرهان خودبین در نگارین سرای اسباب حرد یکنج حصول طبیعت
برفراز نگاه ظهور زنگ آمیزی جهان صورت دل شکر و انفس پژشک برده گزین و جان گزای به کوهسران فرمایه
سرباری لختی بجرب زبانی و برخی بخواستی نیکو سهیدگی را به نیکو کاری فروخته در لباس رهنمونی رهزنی کنند و بیشتر
از فریب خوردگی کم اندوزی بیکار یکدیگر برنند و از زردن آدمیان تا بدیگر جانوران حیله سرمایه افتخار دانسته
دلدهوای عشوه این جاف داناریاست تهمتن مال را کجا شماره شعبده ناکی و فسون سازی کارشناسان زیان اندوز
که اندازه تواند بر گرفت همین انسان سیت فطرتی است که یکروکانی مهر این دوست کش دشمن نواز جای بندیست
در اقبال این شیوه سیماب سراب کامروای حزسپندی و غفلت اندوه شادمانی در آراد یاراین کندم نمای جوفروش
با یال اندوه و دوست فرسوده غم نباشد از این جهت او را فرهیدگان فرهنگ افروز درز موز ستان شناسای
بدر آن لعبت باز زود زوال خوانند و مر ان بی مایه دانشی که لشید آمد این فرصت گنجینه رشته تمیز و انصاف

حیرت زده شادی واندوه ایست نه از بسیاری لذات این شود ار بمود حوصله او سیر ولفس آرزوی او

ور نشین آرام و نه از کمی این منت هست نا معده مانم او پر و پای خواهش اولنگ این را در معمای حقیقت شود

به بسپری آن بو قلمون دعر به گذارش و هند سیم آن کم بین فتنه و مایه که با تیر کیهای بینش در کرداوریسی

خواستهای این جهانی که در رهگذر هستند باد فنا افتاده از شاه راه راستی بر کناره نمی شود و در چاره سکالی

نا ملایم روز کار تز ویر آلود دست بدامان مکر و حیله میزنند و بدستان سراهی خود را بساحل رستگاری

میرسانند او را بزرگان در اشارات خویش بنده ان نیرنگ باز مرا رفته کو بند چهارم آن غنوده بخت

آوردن کامها و بهروزی حوادث سیالکر کردن کنج کرایت بزفان حق سرایان نغمه کوی از و بکنز این عربده آرای

بیوفا ایبار و دو بر صدر نشینان محفل انصاف پیداست که حال جرهای آرامیدگی در شورستان کاهی که خومی کرند های او چنین بود

چگونه باشد اگر در نمایش این گفتار آگهی از گروه ما گرده بستانی به کو ما کون زمانیان نویسد کار بآن رخنه فراهم آید و قلم ره گرای

راه راه اولین منزل های تکاپوی نو سپوده گردد اکنون از داستان من طمع بر گیر و در چاره گزینی خود بای همت بفشار

حدیث خویش اگر گویم ز آغاز روم چندان که نتوان آمدن باز پدر بزرگوار بکوشش آنرا و اخر سندی داشت و آزاد آسوده

کاه دینی بر کناره میزیست مرا بمن نظر عاطفت افزون تر از برادران کردی و به پیره وی دانش و کردار از سر آغاز تشنود

دامن آلوده بر راه نهادی و همواره بصفای باطن و لطافت ظاهر و زبان فصیح و بیان دلکش با مدرهای حقیقت نطاق داری

زاهد اسرار ملک و ملک بنیاد زیدم جو طفلی زانکه هم ملک قسیم بود و هم بابای من و چنانکه علوم مکتبی نقاب جمال معنوی داشت

از چهره گزینی بشوریده مرا نیز بدان نمط خواستی و مرا از جیح پیالکی روی در حیرت بود و بدان گفت و شنود هیچگونه خاطر فرود

نیامدی حاشا که رهزنی ان راهبر منزل طلبان کمال شمره پیشطاق فطرت بوده باشد و خطرهای سترک بادیه سپردن کم کرد مردان مرد را

از پای در آرد بصومعه باطن جایگیر چون سال می افزود و شعور می یافت و لگرا افزایش ورزمان سالارش بی آرامشی

کرستر میشد و از همه دلبر داخته بیمسازی جنون راه نشاطی میرد و بخیال فزو نشدن دم آسایش بر می گرفت کشش درونی قافله

پیالا حقیقت آشفته بی سر و دل را پای بند دانشگاه رسمی کرد آینه دو پانزده ساگی که همکنان اکثر خواب غفلت دارد

پیمهای حکمت و فراخنای قرار داد چندین کرده بیهوده آمد مدارج شناسائی رعونت افزود و مستی آگهی سورش فرا گشت

با چنین راهنمای تنومند و دیدبانی بر دوام نقش سرکشی نفس اماره افزونی گرفت بطرهای گوناگون چهره آرای هنگامه خود

مبنی شد بیامن خطه و ناله بسیار از بیماری اسپرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدایع شناختهای مشائیین اندوخت
هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن نیرنگ ساز بوقلمون روی در کمین شد بر همان آیین خویشتن نمایی
و خودپرستی افزودی با جهانیان پیوند آمیزش گسیخته داشتی و از ناروای دکانچه دینی ناخوش پسیچ تجرد گرایان
دنبال گرفتی و اندیشه عزیمت گرامی بر شورش تازه رهنمون گشتی سراسیمگی جنون نبود که از زمان خرد پیر تا پیدایی راهی شتابد
آشفتگی همرو پیرتی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سپرد و در نشیب آباد اندوه شادی ملول نشیمان و خاطر دژم بسر می برد و تخیل آزادی
لختی با سایش می در آورد از پیت فطرتی که در من بود و کم هستی که در نهاد خود داشتم بجمال دل گرفتگی از مدینه و فرط بیابان دوستی
بلند پایگی نگارخانه سیمای آشوب درون آمدی و از تیزگی کشاکش باطنی در شگفت زار افتادی نارضامندی چه سوزاکین پیدا
پراکنده خواهشها بس نزدیک و بار زمانه شوریده از آن سگالشهای باهم آخشیج بسیار دو رو نفس نفس فرمان پذیری آن
یکتای ملک آگهی در افزونی و زمان زمان کششهای گوناگون را نیروی دیگر بخشیدی نه که با دوست در آمیزم من ما صبر
نه که از عشق بپرهیزم من دستی نه که باقتضا در آویزم من پایی نه که از میانه بگریزم من تا آگاه آستان در محفل همایون شاهنشاهی
داستان مرا برخواندند و ستاره بخت بیداری از افق اقبال بر خشید جاوشان دولت پی هم رسیدند و فرمان طلب شکوه
سطوت انداخت از نیرنگی نفس ابوالبدایع نقش اعتبار پژوهی از پیش ضمیر سترده شد و بیچ تجرد چهره دستی نمود و نزدیک
آمد که سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد و دیوار بند آمیزش درهم شکسته راه آزادی پیش گیرد آن روحانی طبیب چون شاد
روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانیت و از سرنوشت چهره کشایان تقدیر قدری آگهی داشت بچاره گری
در آورد و بدرس آموزی تعلق درج گهر بر کشود و سحر طرازی و جادو فنی رهنمای طریقت بدبستان دولت شتافته و بشکوه آستان
اورنگ نشین فرهنگ آرای ناصیه بخشایش جلا افزود و بی آنکه دود دوا و حرص اندوزی دامن آلای همت شود و در فراخنای آن بستان
قدم جست و جو فرساید و بیشتر از آنکه شرم سپار انتظار آید و آبرو بر در بار ریخته گردد نیایجی سفارش آن و این و منت
پذیری فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا در گرفت و از نشیب گاه گمنامی برفراز بلند پایگی بر آورد کیمیای نظر خداوند صورت
و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و دل را فراغ تازه پدید آورد و از آن بیماری دشوار درد و اکه پدر بار آن سترگ پزشکی چاره
نتوانست کرد لختی رهایی یافت از نیروی آگهی با عالمیان نطع یکجهتی و یکسان نسبتی گسترده در کمین خویش منافقانه نشست
نباء عیوب نفسانی چهره افروخت چه تواناییی سپردن برخی بدست افتاد و در تیجز دشمنی و دوستداری بر خاست و اختلاف

گروها گروه مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانیست داشت و در نزهتگاه باطن گرد فتور همی نیارست انگیخت چندی همایون ورز

محفل کشور هوای سخن سرور انای گرمی پذیرفت تنقیح مقاصد و تلخیص دلایل ارو بازار شد از ناشناسایی مراتب حکمت

ونیتی دستی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که به تیز دیرشکی و چرب زبانی در پایه بلند آگهی جا می داشتند کار دشوار گشت

گاه نجات‌جویی زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می اندوختند و گاه به تقیه گوی هرزه درامی پاسخ می آراستند از نیروی

تأییدات آسمانی جهان کاربند سری که آن طلسم به گوهری درهم شکستگی ناگزیر دست از آن باز داشته مثلا امثی آمد هم

معقولات را محال دین شمرده یعنی ساده لوحان ترک نژاد را راه زدند و از یاوری آن ناشناسان عجز و بیچاره دستی

سر برآورده و بند بستیاری روشن سخاری گشاده شبانی از آن پایه والا فروتر شده در سرای منقول دقیقه سنج و نکته

سرای آمد و با چندین گروه درستی ورزند و با پیشینیان برخلاف آن گرایشه به بگومش آرزوگی را پرورش دهند برخی ناهید نما فلکیان

سماوی را پرتگی ایماع در نظر آید آن هر دو را یکسان انگاشته بترای ذکرگوی نشوند و بسا باشد که نفس بوقلمون شکلی

در میان آرد و جهان وانماید که سزاگویی تو که راه حق می سپری ناخشنودی ایزدی با خود دارد و ناچار فریب خرده بکین تباه

سرایان برخیزد و دار سعاده راه سعادت برکناره افتد و چون اماره نویسی روزگار گند خویش پدید آید که بسا باطل اند

فرزان پدکلاه تر را آویزشی ندارد همانا لعبت آرای آن خودپرستای خویش بین است و رتبه والا آنست محرمیت کو برا

که سرمایه رعونت انتظام پدید هد با آیین دشمنان پیش آید و نکوهنده رغیب نمای ما ابدوستی بردارد بو که بدین ترس آگهی

فرازان مو جای گیرد و باز گزند دشمن و دانای خانگی رستگاری یابد به بستیاری فطرت و یابی رفتاری دل یکمبتر زمانی از آن نفرت

باز آمده با خود در او بحث و جنگ بی آشتی در میان آورده کار از سر گرفت [illegible] دست کریبان بخود دم چون کنم

سر ز گریبان که بیرون کنم چاک زدم پرده سامان خویش بوکه زنم دست بدامان خویش و همواره بطعنه گوش

بر خوفتی سینه ند و بسیه زبانی نفرین خودی سرآید هر گاه یکتا می شد و وجود که با ستنیان به جزوی شهودی دریافته اند

تراز سعادت سنتی و سپیدار بخشی بچراغ دلیل روشن چگونه و چرا اشکدلی از که گرفتن گنج خمول می طلبی و کره امانده کجا دست خواهش

میکشی ی گرفتم از آن آگهی نصیبه نداری یا تیز شناسایی فروغ کردار نمی بخشد از نیک اختری و تنومندی دل آن حق حوصلگی کرامت فرموده اند

که در بارگاه معابد آرایی و فصل خصومات دوست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دار و ناخشنودی عالمی و رضامندی جهانی

و در آن عزیمت غبار نتواند انگیخت دوستکان در بارزم جوی کام بر نتوانند گرفت تا دیگران چه رسد ملک تنهایی ساختند بیت